

کتابخانه تحفیه کلاسیک احمد آباد

۲۱۲۹

۲۵۴ (۱۰۰) ۲۵۴

۲۲۱۵۲

بر واخله

ایچ واخله

مکتب

ن کتاب

سیر کتاب و فن مذکور

هَذَا كِتَابٌ يُنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ

الحمد لله الذي جعل كتابه حجة على كل قلوب وبراين ساطعة

رَبِّكَ لَعَنَ الْيَافَا
سَيِّدُ نَبِيِّ

مرتبغا فیهما من اب افتخار علما و مستار فضلا بارگاه علم نیری مولوی سید علی حسینی

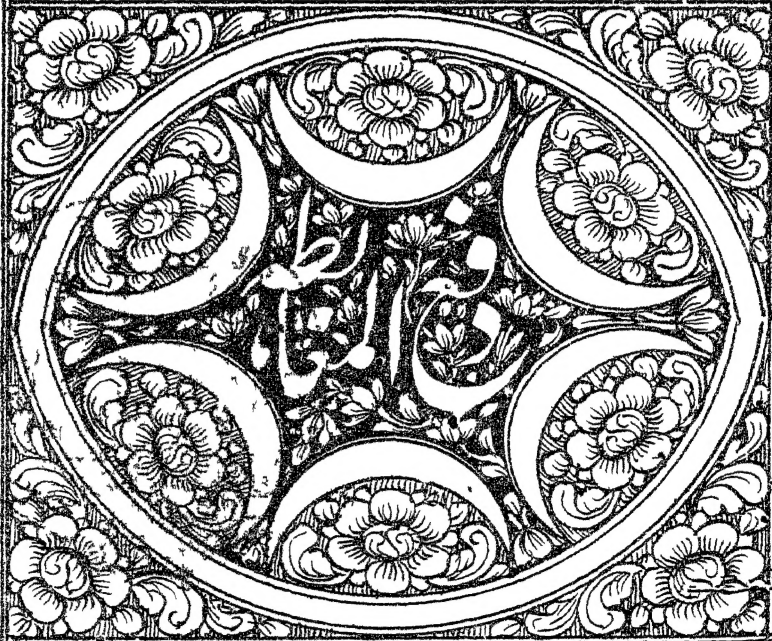
بمطبع یوسف واقعه دھلی طبع

فہرست کتب مذہب شیعہ موجودہ کتب خانہ مطبع یوسفی

نمبر شمار	نام کتاب	قیمت	نمبر شمار	نام کتاب	قیمت
۱	تفسیر عمدة البیان بر سہ جلد	۵۵	۲۱	فضائل مرتضوی کلاں	۴
۲	ایضاً قسم دوم	۵	۲۲	فضائل مرتضوی خرد و نیم	۸
۳	ایضاً قسم سوم	۵	۲۳	جستہ اردو	۳
۴	تحفۃ الاشعرہ سفید کاغذ	۳	۲۴	جریۃ المریضی مجیدہ مشکوٰۃ	۱۲
۵	ایضاً حنائی کاغذ	۵	۲۵	ایضاً سفید کاغذ	۱۰
۶	برق لامع کاغذ رنگین	۸	۲۶	بیاض فوجہ جات کلاں	۱۲
۷	ایضاً سفید کاغذ	۶	۲۷	بیاض فوجہ جات خرد	۶
۸	ایضاً حنائی کاغذ	۵	۲۸	بزم باقم - مجموعہ سلام	۶
۹	توضیح عنانی مصائب شہداء	۳	۲۹	جامعہ مجیدہ اردو	۳
۱۰	شرح دیوان جناب علیہ السلام	۵	۳۰	مہتابی ہفتہوار	۳
۱۱	ایات محکمات جواب آیات بنیاد	۶	۳۱	انوار النفاذ بین	۱۰
۱۲	تحفہ بہار در اثبات روح پام	۲	۳۲	خوان یقین	۱۰
	رفع بدین وغیرہ پنج امر	!	۳۳	تذکرہ حاجت	۳
۱۳	تحفہ جعفری	۳	۳۴	مجلس شہر قین	۲
۱۴	تجلیۃ المومنین	۱۰	۳۵	تہذیبہ راجستریہ	۱
۱۵	نان نیکہ زراعتی علیہ السلام	۳	۳۶	دفع المغالطہ	۳
۱۶	نہجہ ما بین طالع و آدم جانور	۱۰	۳۷	ارشاد و تفسیر	۳
۱۷	نصر المومنین و باب فہم قمر	۱۰	۳۸	فرائد مہینہ	۱
	بقدرہ حضرت شہر بانو		۳۹	دعا و حدیث	۳
۱۸	قصہ جمیلہ بنت اہامر ابن بابہ	۱	۴۰	خلاصۃ الطاعات	۴
	امیر علیہ السلام کے جوئے کا ذکر		۴۱	ارشاد العوام	۴
۱۹	ضرریت علیہ السلام از قلم لکھنؤ	۱۰	۴۲	مثنوی زاو آخرت	۱۰
	ابن ثبوت متعہ ہر دو ہل		۴۳	مثنوی عوام آخرت	۴
۲۰	عمدة المارث	۶	۴۴	گلہ سحرہ نور	۱۳

وَبِاللَّهِ الْبَاطِلِ وَبِالْحَقِّ الْبَاطِلِ

الحمد لله الذي جعل في كتابه حقا وباطلا قاطعه وباطلا ساطعه



من تصفحات كتاب فتيان العلماء ومشارقة الفضلاء بارك الله في مولانا سيدنا محمد علي صاحب الزمان

مطبع بنو هلال في مكة المكرمة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي أظهر الحق ودمع الباطل وأعرض العالم أذهال الجاهل والصالحين والشكوك
على من فحّم المتأففين بآراءه الآيات الباهرة وكسر وئس استكبار الكافرين
المنكرين بمقامه البراهين القاهرة وعلى آله المعصومين البشرين بالامامة وجه الله على الخلق اجمعين صلوات
آباده على من علم وتبين وضاهى باقية البيان دين بين مخفى مستتر فانك ان لم تل لول عزات كبرين زاوية خمولي ظلكا عاقل
حسب اتفاق وبلده بهت پور كه مسكن قوم نهودست دارو كه ويدوز باني بعض جهاب كه نزد اين بهجرات شتغال ترو ميشند
پوشم خور كه ميخوف على ساكن فردي آبا و چند عتر اخات فرام آورده بهت اتخايل جواب بصحابت بعض اهل طين خود و درجا
در سر كار بهت پور ملازم اندر مرسل داشته است و اهل فردي آبا و كمال نخوت و تعلی و درج و ستايش آن ببالعه تمام می گویند كه رساله
بس محكم و متين كه نمی تواند احدی كه در دفع مشكلات آن مبادرت كند و كه رد و قبح آن بر بیان وقت والا نهست خود و بهر محج و صفا
مقوله او تسخير كرده و درم و اوراق مرسله او از پیش شخصی طلب نموده از تبتا نامتهی بمطالع خود و در ورم می افور و در مخرج به دست كه اكثر
مضامين آن مستخرج اند از تحفه مولوی عبدالعزیز و بلوی بهر چند از او نه داشتیم كه در صد و نقص آن آماده شوم و بهر امون لطيف جواب آن كه
ليكن بمشاهده كمال نخوت و استكبار اهل فردي آبا و على الخصوص بملاحظه تعلی صاحب رساله كه در او اخرا و اوراق رساله خودی نگار و كچه
اين نهی رسوخ است كه تمام جن این جمع شده خواهند كه اين را جنبش نهان توانند و او وزير تسليمي نایب كه نزد فلان و فلان مولوی
شديعه اين رساله را مرسل داشتیم ليكن كه کسی جواب به حاصل نشد بنا بر این با وجود وقت فرصت و فقدان سامان تحريه عازم رد بهنوت
او گردويم و عبارت سهل كه مفيد عالم باشد تسخير نمودم و صاحب رساله با وجود عدم حصول نایب علم القدر اسوه تكبر و اخنه و تعلی در
و باغش و چيده كه مضامين او لائق مرسله خود را كه منجول مطلق است لاصل محض ميداند و از مثل مشهور الكل فرعون ممتی و لك
ببطل الحق تناقض مطلق و زير پده و هم كه كاهن فخر رازی و قاضی عياض از رد و قبح مصون و مسلم نمانده باشد اين نچاره عالمی

چه یار که بزیاریات خود که انهم متحل است چندان ناز و تمنا کند و کدام امر است که از تحریک و مناظره و طعن فرو گذشت گردیده لیکن حق و صدق
 از وی علمای اهل سنت بمراحل دور افتاده است که بنظر تصافی با اظهاری کنند و این وجوه را بیفهم معطای موسوم گردانیدم پس از
 ناظران این عجاله آن است که اگر سهو و خطا که از عوارض بشریت است درین اوراق شتوق گردیده شد این خطای را با لحاظ آن مورد
 سهام تمام نظر نمایند بلکه بنیدل صلاح و اغراض از استوفی و ایند و سبوحی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر **قال** جمیع فضیله
 امامیه و علمای اهل سنت متفق اللفظ اند بر اینکه **رَأَى وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ**
بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا و عده اختلاف برای مومنین صالحین با فاصله
 بعد از خبر علیه الصلوٰه و السلام موعودین است **اقول** نه فضا که شیعه متفق اند و نه علمای اهل سنت بر آنکه در آیه اختلاف و عده خلافت که
 نیابت رسول است بر مومنین صالحین با فاصله بعد از خبر علیه الصلوٰه و السلام موعودین است صاحب رساله از مذہب خود خبری نداده
 فضلاء غیر بلکه مراد از اختلاف در آیه مذکور نزد اهل سنت معنی لغوی است که معنی وراثت است چنانچه بعد از این خواهی دید و انتظاف
 بمعنی مالک و وارث است نه بمعنی هم طحی که نایب رسول است و بسوی انیمتی هیچکس از مفسرین ایشان نرفته بجز صاحب تحفه که بخلاف
 جمهور خود بمضامین مستحضره ترمیم میشود و در کلام باری عز اسمه تصرف خودی نماید و آنچه که در تفاسیر اهل سنت است آنست که خطاب
 است درین آیه بجناب رسول خدا صلعم و جمیع مومنین صالحین و لغزش در شکم برای تبیین است که ما بجهان صاحب البیضاوی و الکشاف
 نه برای تبیض کما یزعم صاحب التحفه و معنی خلافت در لفظ اختلاف معنی لغوی است که مراد از آن ملکیت و وراثت نیست
 و بمعنی تولی که صاحب تحفه منسوب به یکی از علما می کند و مراد منضم است باین معنی هیچکس از علمای مانرفته و حاصل عبارت تفاسیر اهل
 آنست که چون مومنین در ملک معظمه از دست کفار ایذا کشیدند و از کثرت و ستمی ایشان در عرب و یار که ممکن و ما دایم ایشان
 بود و در طلب خود باطل و قدام خوف و خشیت از جانب ایشان بیدار شدن جناب باری عز اسمه جهت تسلیه و تهاتر نفوس مومنین
 صاحبین و عده فوری و دو گفت که **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ**
بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی وعده کرده است خدا کسانی را که ایمان
 آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند بر آئینه وراثت و صاحب اختیار خواهد کرد ایشان را در زمین چنانکه وراثت کرد کسانی را که پیش از
 ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل و البته ممکن خواهد بود برای ایشان دین ایشان را آنکه پسند کرده است برای ایشان و البته بسبب خواهد کرد
 پس از ایمان ایشان من را که عبادت خواهند کرد و مرا و نه شرکای خواهند نمود و من چیز را از انهمی چنانکه قوم حضرت موسی از جانب فرعون
 و قبطیان صدمات بسیار کشیده بودند و در شکی بود از جانب ایشان در خوف و در غم میگذاشتند پس حضرت موسی بعد از ملاحظه
 حالت کذا میة ایشان فرمود و عسلی **رَبُّكُمْ أَنْتَ يٰحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُكَ شَيْئٌ وَكَانَ وَجْهُ رَبِّكَ ذَا الْإِزْهَارِ** چنانچه حق تعالی از زبان حضرت
 موسی در قرآن فرموده یعنی قویب است که پروردگار شما اینکه پاک کند و دشمن شما را و مالک صاحب اختیار کند شما را در زمین پس صاحب
 بعد پاک فرعون و قوم او سائر معنی اسرائیل را در عهد حضرت موسی مالک و وارث مومنین ایشان گردانیدم همچنین معنی بنی اسرائیل

علیه و آله سلم را چه که است مبدء آنحضرت صلعم بر کفار عرب غالب بر زمین عرب متسلط و تمکن گردانید که خوفی از جانب کفار
باقی نمانده و انجا ز وعده جمیع امور و وعده جناب باری عز و جل بوقوع آمد این است لمحض تفاسیر و صاحب بیضاوی در مقام دیگر
بوقوع غلبه تمکن در زمان آنحضرت صلعم در تفسیر آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ تحریری نماید که الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
بالتصريح والاضمار علی اکادیان کما یبینی امور و کمال گردانیدم بر شما و این شمار بسیاری کردن غالب نمودن
بر زمین با همه هر جا که در قرآن مجید لفظ استخلاف است بهین معنی انخوی مراد است نه معنی اصطلاحی و بهین است معنی آیه استخلاف نمرود
مفسرین اهل سنت لیکن ایشان انجری سازند غلبه و قوه اسلام را که در زمان آنحضرت بود و از آن زمان تا زمان خلافت ایشا انصاری
در آن مروجی سازند و آن خلاف ظاهر و وجهی است زیرا که قوت دین اسلام حسب وعده الهی در زمان آنحضرت صلعم بود
رسیده و متعالی در قرآن شریف از تمکن غلبه اسلام مطلع فرمود حسب اعتقاد اهل سنت چنانکه صاحب رساله هم سه چهار آیات متضمنه
غلبه اسلام پس ازین در جواب قول سید ابراهیم صاحب ایراد نموده و گفته که قوت و غلبه اسلام در زمان آنحضرت صلعم حاصل شده
بود پس بعد از آن انتظار که هم از امور موعوده متضمنه آیه استخلاف باقی نمانده و وعده خدا تعالی یو فاسید و اگر مراد این است که
یو فاسید ما ترقی اسلام بنه و رسید و در هر دو نوشته هم ترقی دین بوقوع آمده پس تمکن عبودیشان نیز داخل تمکن آیه استخلاف است میگویم
که تمکن اسلام در عبودیت نموده شده بود بلکه بعد خلافت ایشان نیز ترقی اسلام حاصل میشد پس در صورت باید که از منته سلطین باید
ایشان که فتح بلاد میکرد بطریق اولی داخل قوت سلطوره باشند بلکه قوت عبودیت ایشان مافوق قوت از منته باشد بود تا اینکه بکشند
آن قوت اسلام را از میان مجبور و غزنوی بلکه با بعد آن نیز چه ما بعد آنحضرت صلعم جمیع مسالطین مساوی الاقدام اند پس باید که
باین دلیل جمیع مسالطین اسلام مظلومان محروم و غزنوی بلکه با بعد آن نیز چه ما بعد آنحضرت صلعم جمیع مسالطین مساوی الاقدام اند پس باید که
و جمیع مؤمنین بلکه جمیع است و وعده هم بر هر چه که آید نیز بر هر چه که جمیع ایشان است چنانچه میگوید الخطاب للرسول و لآلئ
اوله و لمن معه و همچنین صاحب کشاف میگوید که خطاب با آنحضرت مجمع اهل ایمان است چنانچه میگوید الخطاب للرسول
الله و لمن معه و وعده هم بر هر چه که جمیع مخالفین است چه بالا از بیضای و کشف نقل شده که من در شکم برآید تبیین است در
تبعیض پس اگر از لفظ استخلاف معنی اصطلاحی که خلافت رسول مقبول است با فصل بعد وفات آنحضرت صلعم را کرده شود در صورت
الزامی آید که آنحضرت صلعم که مخاطب موعود و مراد کوره اند با فصل بعد وفات خود خلیفه نفس خود باشند و نیز جمیع مؤمنین مخالفین
موعودین آیه استخلاف ظاهرا آنحضرت باشند و هو غیر معقول بالبدیهة فالإدانة للمعنی الاصلاحی من الاستخلاف
نیز منقول ایضا و آنکه در بعض روایات کتب ما وارد شده که این آیه استخلاف در فضائل جناب رسول خدا صلعم و آنکه هر چه علیه السلام
است که ایشان مالک تمام روی زمین خواهند بود و در صورت هم مراد از استخلاف معنی انخوی است یعنی مالک و وارث و صاحب
جنتیانه معنی اصطلاحی کنایات پیغمبر است و مراد از تمکن قدرت کامله و غلبه بر تمام روی زمین است که هیچ بقعه از قطعات زمین
از تسلط اسلام باقی نماند بوجوب وعده آیه شریفه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدُّنْيَا
كُلِّهَا وَكَوْكِكَةِ الْمَشْرِقِ كَوْنِ یعنی او آنکس است که فرستاد پیغمبر خود را بهدایت و دین حق تا که غالب کند آنرا بر دین همه که حق را خوش
دانند و شرکان مفتیان آن است که شیعیه میگویند چه مراد از تمکن فرو کمال آن است و مقصود از آن غلبه و تسلط بر تمام زمین

است و آن هنوز بوقوع نیامده است پس آن مشوق است در عهد حضرت صاحب الزمان علیه السلام مقتضای حدیث شریف
 یبعث الله رجلا من اهل بیتی یملأها عدلا كما ملئت جورا یعنی البته مبعوث خواهد کرد خدا مردی را از
 ابیبت من که پر خواهد کرد آنرا یعنی زمین را از عدل چنانکه پر کرده شود از جور و در عهد و ثلثه تسلط تمام در و زال خوف بوجه کامل برگز
 حاصل نشده بود بلکه تا اینده هم حاصل نیست اکثر بلاد و اقالم از کفر کافین و شرک مشرکین مملو اند البته ممکن و زوال خوف فی الجمله که
 در زمان آنحضرت صلعم حاصل شده بود همان ممکن یعنی در بعضی اقالم دون بعضی در از منته ایشان و البعد ایشان هم حاصل بود
 و ظهور آن بسی آنحضرت صلعم و ضرب ذوالفقار حیدر که در بوقوع آمده بود همان غلبه و قوت در از منته ثلثه فتح بلاد میشد و بعد از آن
 آنحضرت صلعم جمیع از منته مساوی اند چنانکه در از منته ثلثه فتح بلاد صورت میگرفت همچنین بعد از عهد و ایشان نیز فتح بلاد و در ا
 یش تخصیص از منته ثلثه نیست چنانکه پس ازین خواهی داشت اتفاق علما شیعه که از آیه استخلاف بر خلافت بلا فصل بعد رسول
 الشالین بمعرض تحریر آورده خلاف تحقیق علما ایشان است چه ایشان خلافت بلا فصل جناب امیر را بموجب حکم آیه بآنها
 الوکول کتبه ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فماب لعت سبک است
 منصوص میدانند بآیه مسطور استخلاف و در اثبات خلافت جناب امیر علیه السلام بچکس از علما شیعه آیه استخلاف مستند
 نگردانیده و تمهید از اعتراضات صاحب رساله است که با سند و بغیر شاهد بدون دلیل متفوه گردیده و برای حقیقت خلافت ثلثه
 کدام وجهی معقول نبود بنا بر آن اهل سنت نظریه مجرد تسلط ایشان بموجب حقائق خلافت از آیه استخلاف گردیده و از لوازم
 آن که نص و علم و عصمت است غماض کلی و زیدند و معینا اجماع غیر ایشان استخلاف را در آیه مذکوره یعنی لغوی بگویند و بعضی
 اصطلاحی که نیابت رسول صلعم است و بمعنی اصطلاحی بچکس از علمائے ایشان قائل نیست که صاحب تحفه که مطلق جدید
 از را خود احدث نموده و هرگاه از شارع یعنی لغوی منقول شده باشد باز کدام ضرورت اشتراح یعنی اصطلاحی است که خلافت
 اصول است و مجرد تسلط و غلبه را دلیل حقیقت خلافت گردانیدن ناشی از کمال تعصب و حماقت است چه خلافت رسول مقبول
 صلعم اگر بوقوف بر تسلط محض باشد و آنحضرت صلعم بچکس از از جناب خود منصوب نفرموده باشند و نه ضرورت لازم می آید
 که جمله ملوک و سلاطین سلام خلفا حق رسول مقبول باشند و تخصیص ثلثه یا اربعه چیست و اگر فقرات آیه استخلاف بر خلافت
 ثلثه موعود من الله یعنی بودند آنحضرت صلعم در شان نزول این آیه میفرمودند که بعد من بلا فصل خلفا حق هم خواهند بود
 که در خلافت ایشان ممکن وین و زوال خوف و عبادت غالی از شرک که در عهد من نبود بوقوع خواهد آمد و در تفسیر این آیه میگوید
 از آنحضرت صلعم منقول نیست و آنچه که از حوادث آیه مابعد خود و علام فرموده اند آنست که از خلفیه فرمودند که بعد من آیه
 بهم نرسد که متضمن نیست من نباشن چنانچه در صحیح مسلم است قال خذ بفتة بن ایمان قلت یا رسول الله اننا
 کنا نبشر نحاء الله بهذا الخیر فکن فی فی فحل من وراء هذا الخیر شرفا ل
 نعم قلت و هل من وراء هذا الشر خیر قال نعم قلت فحل من وراء هذا الخیر
 شرفا ل نعم قلت کیف قال یكون بعدی ائمة لا یهدون بهدای کتبت
 یعنی گفت خلیفه بن ایمان که گفت یا رسول الله بدین معنی که ما بودیم در شریک که ما بودیم در عهد من نبود بوقوع خواهد آمد و در تفسیر این آیه میگوید

خبر است بعد آن خبر شری گفت آری گفتیم آیا هست بعد آن خبر شری گفت آری
 گفتیم که است فرمود که خوندید و بعد من بپایان که متمدنی به هدایت من نباشد و دشمن به بدست من نباشد و نیتی و یا همچنین
 است که آنحضرت صلعم فرمود بر دعدی الخوض رجال من امتی فیجدون عنه فاقول یا ادب
 اصحابی فیقول لا علم لك بما اسعدنا بعد لك انهم ارتدوا على اذانهم
 ۱۱ آنحضرت که ماورد فی البخاری فی المسلم و الجمع بیل الصبح بن حاتم ش آله آنحضرت صلعم فرمود که وارد خواهند شد
 بر چند کوشه مردانی از امت من پس رانده و ممنوع خواهند شد از آن پس خواهیم گفت ای پروردگار من اینها صاحبان اند پس
 خواهد آمد امت خدا تبحالی بدرستی که ترا علم نیست آنچه آنها احداث کرده اند بعد تو بمحقق ایشان مترشدند و از دین برگشتند چنانچه
 در صحیح بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین و دیگر کتب احادیث اهل سنت است و مراد از این صاحبان نیز اینست که بمعاذت
 اقتدار غالب خود در دین خدا احداث نمودند و دیگران به تبعیت و مقتدا ایشان راه ارتداد و ضلالت میبومند **قال اما قول**
 آنکه نزد اهل سنت مراد از مؤمنین صالحین خلفا را ایشان یعنی خلفا را راجع اند **اقول** صاحب رساله از تزیب و معتقد علماء
 خود را شوم محض فی خبری است و الا چنین ترانه های بی هنگام ترسم نمیشد و سرودی خلاف مسلک مفسرین خودی
 سرانید و متمسک بمعنی صطلاحی گردیده خلافت را حصر در چهار کس میکنند و ایند زیر که مفسرین ایشان کلامی در لفظ
 منکم در این اختلاف بر گویان است و مراد از مؤمنین صالحین بناب رسول خدا صلعم و جمیع مؤمنین صالحین اند که خطاب است
 بجمیع ایشان بلکه جمیع است بعضی دون بعض چنانچه صاحب میگوید **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ**
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ خِطَابَ لِرَسُولٍ وَلَا مَعَهُ أُولَئِكَ وَلَهُ مَعَهُ وَمِنْ لِّلْبَنَاتِ
 یعنی خطاب است بر پیغمبر و بر امت یا برای آنحضرت و بر آنکس که همراه آنحضرت بود و من بر گویان است و از خبر شری
 در کشف میگوید که الخطاب لرسول الله و لمن معه و معكم للبيان کالمی فی بحر سور
 العنبر و عدهم الله ان یحصی بالاسلام علی الکفر و لورثهم الارض و یجعلهم فیها
 حلفاء كما فعل بنی اسرائیل حبث او سرهم مصر و السامر بعد اهلاك الجبار
 یعنی خطاب بر آنست و بر آنکس که همراه آنحضرت بود و مسلم برای بیان است چنانکه در آخر سوره فتح است و عده
 کرده است ایشان را خدای که نصرت کند اسلام را بر کفر و وارث گرداند ایشان را زمین را و گرداند ایشان را و ان خلفا یعنی مالک
 صاحب اختیار چنانکه در بنی اسرائیل روایتیکه داشت گردانید ایشان را و عده و شام را بعد هلاک کردن قوم جبار بره نیتی پس تخصیص
 به هر کس بوجه محض است که هر گز از عباس ترغاب سیرت ظاهر میگرد و بلکه مراد از ان جمیع مؤمنین اند و بصورت فرضی معنی
 اصطلاحی نیز حصر و قصار چهار کس متفق علیه ایشان نیست چه علماء اهل سنت و این قول اختلاف کثیر دارد بعضی میگویند
 که در آیه کس بودند و برخی در پنج کس مصری گفتند ثلاث را و قومی قائل اند به دودن ایشان سه کس و پس و مرده ای
 علی مرتضی بر از شریف خلافت خارج میدهند و بعضی میگویند که خدا تبحالی از خلافت علی رضی بنمود و تفصیل آن بسبع
 بخش یا بنابر مذکور و عواحق محرمه و کثیر السال و فتح الباری مذکور است که آنکه که در قوه اسلام و عزت خلافت بوده اند

ووازوه کس بودند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و معاویه و نیز پسر معاویه و عبدالملک و هر چهار پسر او و لید و سلیمان و نیز پسر و شام و عمر
 بن عبدالعزیز و در فتح الباری شرح صحیح بخاری مرقوم است که کسیکه از اطاعت این ائمه تخلف ورزد و او را قتل کند و در تاریخ الخطای
 و ذیجی از ابن مساکر و تعیین هاشمی خلفاء اثناعشر چنین روایت است ابو بکر صدیق و عمر فاروق و ابن عفان و ذو النورین و معاویه
 و لید و او که هر دو مالک ارض مقدس شدند و سجاح و سلام و منصور و جابر و سهدی و امین و امیر و عصب کل ایشان صالح از اولاد
 بن لوی بودند که مثل ایشان یافته نشده و انیکس علی رضی را و خلفاء شمار کرده است و در تاریخ الخطای گفته است که قتال سفیان الثوری
 الخلفاء نخست ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز و نیز سید علی و تاریخ الخلفاء می نویسند که عمر بن عبدالعزیز پنجم خلفاء راشدین
 است و نیز در تاریخ الخلفاء از حریب بن هند الاسلمی روایت است که خلفاء است که پس از خلیفه میگوید عن حبیب بن هند
 الاکسلی قال قال لی المسبب انما الخلفاء ثلثة ابو بکر و عمر و عمر بن عبدالعزیز
 و همچنین در کتبه اعمال مذکور است و ابن تیمیه در منهاج السنه از شافعی نقل کرده که خلفاء است که پس از ابو بکر و عمر و عثمان و نیز می نویسد
 که بسیاری از علمای اهل حدیث بصرین و شامیین جناب امیر را خلیفه نمیدانستند و می گفتند که زبان انجناب فتنه و فتنه است
 و در آن وقت امام جماعت و خلیفه یکس نبود و در عهد جابر بن حنبل از عبدالرحمان بن ابی بکر روایت است قال قال رسول
 الله صلعم را تحت کان منیرا ناد فی من السماء فوسنت بابی بکر فرجحت بابی بکر
 و در آن ابو بکر بعد از فرج ابو بکر بعد از روزن عمر عثمان فرج عمر عثمان و فرج عمر عثمان و فرج عمر عثمان
 النبی صلعم هذه خلافة نبوة بشري عوفي الله الملك من النساء
 یعنی فرمود رسول خدا صلعم که دیدم که گویا ترا زوی نزدیک شد و فرمود آمد از آسمان پس وزن کرده شد و ابو بکر پس مرجع و فرج
 شد و ابو بکر بعد از آن سنجیده شد ابو بکر بعد از مرجع و غالب بر آمد ابو بکر از پس از آن سنجیده شد عمر عثمان است مرجع و فرج و فرج
 بر آمد عمر عثمان بعد از آن ترا زوی مذکور فتح و بر داشته شد پس گفت پیغمبر صلعم که این خلافت نبوة است بعد از آن خواهد
 خدا ملک را کسی را که میخواهد بگوید با شاه خواهد کرد و خلیفه و ولی بعد از رسولی و ابو بکر و عمر و عثمان و عثمان و عثمان و عثمان
 خلافت مانند کسی در میان نمانی نبود و مانند جابر بر سر تمام مراد حق و قوم مامور نشد که تحت رایت او قتال کنند یا که با او شوند
 لبتال تحت رایت مثل شمش و مطایق اینجا این احادیث منتهی شد به جانشین و خارج دیدیم که در زمان حضرت مرتضی عثمان
 الهی که سابق فرج فرج نازل میشد و ستر گشت کوشش بسیار فائده اندکی هم نداشت و خبری که عبارت از الفت سلیمین فیما بینهم و
 ترک مناوعت است و اتفاق بر چهار کفار و روز جزا شکست بر کفار افتاد و روایت است از عثمان و عثمان و عثمان و عثمان و عثمان
 ذینهم الذی انصی لهم ینکونین بعبه هم دیدیم صورت دلبست و ابن تیمیه در منهاج السنه می نویسند که هر ایمان معاهده و جنگ
 صفین علی را خطی و معاویه را مصاب می دانستند و می گفتند که خلافت علی بن ابی طالب است و نه باجماع و به ترجیح علمای اهل
 نصفی از صاحب رسول همراه معاویه بودند که منکرات خلافت علی بودند پس باطل شد ادعای صاحب رساله که خلافت را در چهار س
 نسخه می سازد و در این نسخه ای نظیر شخصیت یکس فرستاد به صاحب تحفه که لفظ من را در روایتی که میگوید و هر
 می سازد مؤسین صاحبین را بر پایه کسی و شاید کسی دیگر هم درین نصیب موافقت او کرده باشد لیکن قول او بر آنچه مؤسین

شده اول می باید که مقام ایمان ثلثه و صلاحیت اعمال ایشان بوجود کامل و دلائل قویه که مسکت خصم باشد بر اثبات برسانند
 من بعد از دعای شمول ایشان در وعده و تخلف بکنند و در خط انقلا و اول کلام مادر ایمان خالص ایشان است فضلا من
 علی مناصح و کسیکه برانش ملوث بظلم و اریاب باشد و مقام ایمان از ذات او منتفی باشد و حقیقت اول ایمانی نیست چنانچه
 حق تعالی می فرماید الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الرِّكَازُ
 وَهُمْ يُصْعِقُونَ یعنی کسانی که ایمان آورده اند و آنرا آمیزش کردند بظلم و جور و انچه برای ایشان است امن و
 ایشان هدایت یافته اند و قال عز و جل اِنَّ سَمَاءَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
 لَكُمُ كِبْرًا بَلُوْا یعنی مونس کسانی اند که ایمان آورده اند بخدا و پیغمبر او بعد از آن که شک کردند و قال عز و جل
 الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا سَيَكُنْ اِلَيْهِمْ كَسَائِدُهُمْ وَرُوَّادُهُمْ اُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقِمُونَ
 ایمان این است صفات مومنین و من انشاء الله تعالی در کتاب و عدم مقامات ایمان ایشان از اخبار و آثار کتب اهل سنت و توح
 خواهم ساخت مهر گاه ایشان متلبطین شدند سزاوار حقیقت خلافت نمائند زیرا که عید خدا هم است از نیکه نبوت باشد یا امامت
 مفوض بظالم نمی شود چنانچه حق سبحانه تعالی فرماید قَالَ لَا يَكُنْ اَعْدَاءُ الظَّالِمِينَ یعنی گفت خدا که نمیرسد
 عهدین ظالمان را و علاوه از ایمان و عمل صالح هر را که از جمله لوازم خلافت اند نیز در ذات خلیفه رسول غروریه الثبوت نمودن
 بالمره از ذات ثلثه منتفی بودند اول علم جمیع سائل است چه خلیفه که نایب رسول صلوات است منصب او هدایت است که در
 نوران بود اوی ضلالت و جهالت را بر سر نیز حق و یقین برساند و هدایت سبیل نجات و ایصال الی طریق الحیات بدون
 بدرقه علم تصور نیست پس خلفا ثلثه که بار بار در حکام خدا غلطیهایی کردند و معانی قرآن را تخمین و رای خود میان میکردند و توح
 بجناب باب مدینه علم می نمودند چگونه سزاوار این منصب جلیل خلافت خواهند بود و چگونه خدا متعالی این امر شریف را تفویض
 بچهاران خواهد کرد و چه طور بزرگان خود را مأمور باطاعت بی علما و خواهر نمود و حال آنکه این شریفه اَمَنْ يَّهْدِيْ اِلَى
 الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُّتَّبَعَ اَمَّنْ لَا يَّهْدِيْ اِلَّا اَنْ يُّهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ
 علی الاعلان ندای کند بر سر عدم تبعاع و نفی اقتدار بی علم و ماحصل این است که آیا کسیکه رهنمایی کند بر سر حق سزاوار است یا
 پیروی کرده شود یا آنکس که رهنما نمی کند مگر اینکه رهنمایی کرده شود پس چه غفلت است بر شما چگونه حکم می کنید و مهر گاه
 حق سبحانه تعالی بلاما که خطاب کرده فرمود که اِنِّيْ جَاعِلٌ فِیْ الْاَرْضِ خَلِیْفَةً لِّیْ یعنی بدستیکه من گرداننده ام در زمین
 خلیفه را ملاکه و جوابی بدی عرض نموده گفتند که اَنْتَ خَلِیْفَةُ مَنْ يُّنْفِسُ فِیْهَا وَكَيْفَ لَكَ اَللَّهِ مَا
 یا خواهی گردانید در آن کسی را که فساد کند در آن و خونریزی نماید پس اینها آرم علیه السلام را تعلیم سهار نموده بر ملایکه حجت
 گرفت و از حیث علم آدم علیه السلام را خلیفه گردانید که باز ملاکه چون و چه کردند نتوانستند و نیز خدا ایضا در بنی اسرائیل و در
 موجود بودن طاووس که استحقاق تعلیم بود کسی دیگر را خلیفه نکرد و هر چند بنی اسرائیل درین باب قیل و قال کردند لیکن قول ایشان
 بدرجه تسلیم رسید و الله تعالی بصلوات علی طاووس را بنصب خلافت متنازع فرمود و عدلت خلافت او را منحصر در فرجی علم
 جسم گردانید چنانچه میفرماید وَ قَالَ لَکُمْ نَبِیُّکُمْ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓهُ عَلَیْکُمْ وَ اَزَادَ لَهُ سُلْطٰنًا فِی الْعِلْمِ وَ الْحِکْمِ

یعنی و گفت مرثیاء بن ریخته ایشان بدرستی که خدا برگزید او را بر شما و افرون و او را فراخی در علم و بدن و جهاد و نیز موقوف بر علم
 است و ثلثه مخالف حکام قرینه بر حکم میدادند ایشان منرا و از جهاد و جهاد بودند که جهاد و مقابل قرآن درست نیست و در عزم است
 است که برای خلیفه ضرورت است زیرا که امامت و خلافت رسول که برکات است مستلزم عصمت است چه جائز الخطا که گاه
 از طریق حق منحرف است و گاه مائل بآن دیگره ایکی ایصال الی المطلب خواهد نمود و اطاعت و عصیان جائز الخطا هر دو یکسان
 است چنانکه در بعض امور اطاعت او واجب است همچون بعض امور عصیان او نیز واجب است و در آیه اَطِيعُوا اللَّهَ
 وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولی الامر منکم حکم بر وجوب اطاعت امام است پس اگر اطاعت جائز الخطا در امر
 واجب باشد لازم آید که خدا بیگانه و مرام کرده باشد بجزی که ایشانرا از ان ای کرده است و بهر منوع بالاتفاق و از هر جهت
 خدا بیگانه و مرام کرده است که کونوا مع الصادقین زیرا که جائز الخطا را صدق لازم نیست و معیت مقتدین و ائمه
 میکند بر لزوم صدق مطاع و مقتدا و آن بجز معصوم تصور نیست و طاعت خلیفه منصوص است که صاحب تحفه میگوید که بالاجماع
 معصوم نبود غلط محض است بلکه علمای اهل سنت در نبوت او اختلاف دارند و اکثر علما او را بنی بعید اند چنانچه در تفسیر
 است و من الناس من قال ان طاعت کان تبا لان من اظهر المعجزه علی بده کل نبی
 یعنی و از هر دو مان کسانی اند میگویند که بدرستی که طاعت بود بپیغمبر زیرا که کسیکه ظاهر میکند معجزه را بر دست خود می باشد پیغمبر
 تفسیر کشف مذکور است و قيل اَفَحی الیه و بنی یعنی گفته شده است که وحی کرده میشد بسوی او و بنی است پس
 هر گاه در نبوت او اقرار است عصمت چگونه بالاجماع از او منتفی خواهد بود و صاحب تحفه بر الزام شیعه عصمت او را با کل بخار
 کرده بلکه اهل سنت بپاس خاطر شاه القدر در شان بنیاء علیهم السلام منزل کرده اند که ایشان را هم معصوم میدانند فضلا عن
 غیرهم چنانچه از معتقد ایشان انشاء الله تعالی مطلع خواهیم شد بیوم نص است باید که خلیفه منصوص باشد پس بجانب بدش
 خلفا سابقه که آدم و هارون و داود و علیهم السلام بودند که خدا تعالی ایشانرا نص خود خلفا کرده و این چنانچه برای آدم میفرماید
 جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً و برای داود و علیهم السلام میفرماید يَا دَاوُدَ اَنْتَ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً و نیز وقت و در وقت حضرت موسی برای خلافت حضرت هارون فرمود
 اَنْتَ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً و نیز وقت و در وقت حضرت موسی برای خلافت حضرت هارون فرمود اَنْتَ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً
 یا خِیْبَتِ کَیْفَ قَرِيبٌ است که مضبوط و قوی کنیم بازوی تراز برادر تو و مراد از ان خلافت هارون علیه السلام است
 و همچنین هر گاه حضرت موسی خود حضرت هارون را خلیفه خود گردانید و گفت که تو بر قوم من خلیفه من
 هستی چنانچه خدا تعالی میفرماید قَالَ مُوسٰی اِکْبِیْ هَاؤُنْ اَخْلَفْنِی فِی قَوْمِی یعنی گفت موسی خاص به برادر
 خود هارون که خلیفه شوم از قوم من پس از دعای آیات مسطوره توضیح گرایید و منکشف گردید که خلافت رسول منصوص
 می باشد نه موقوف بر امر است و چگونه محقق باشد که کسی را که رسول خدا صلعم خلیفه خود مقرر نفرموده باشد او را خلیفه رسول
 خوانند و همچنان گاهی در عالم وقوع نیامده که مردمان هر کس را که خواهند از جانب خود خلیفه قرار دهند و خلافت او را بر رسول خدا صلعم
 منسوب سازند و گویند که اینکس خلیفه رسول است درین صورت هر حکم را میتوان گفت که این کس خلیفه رسول است و اما انکه
 امام سابقه بیکس بلا نص خلیفه نگزیده است و اگر خلافت رسول محول بر وی است می بود حضرت موسی چه التماس از هر دو

لم یسلم برای خلافت خود نموده بود چنانچه حق تعالی از زبان حضرت موسی میفرماید و اجعل لی وزیرا من
 کهل هاسرون ایسی و بگردان برسان وزیر را اهل من باران را که برادر من است و مطابق آن جناب رسول
 صلوات بر او و آله و سلم فرموده بود چنانکه در دست محمد بن حنفلی است که آنحضرت صلوات بر او و آله و سلم
 قول کما قال اخي موسى اجعل لی وزیرا من اهل علی الخی الله عز و جل و انزل فی ذلک و امر
 فی ابصار بیدستی که من میگویم چنانکه گفت برادر من موسی بگردان برای من وزیر را اهل من علی را که برادر من است قوی کن
 و پشت مرا و شریک کن او را در من و اگر خلافت رسول بر تیر تیر است موقوف بود درین صورت می بایست که بنی اسرائیل
 بر پشت خلیفه از حضرت اشعیر بن یسیر که در آن زمان بود که کس را از قوم خود که میخواستند خلیفه قرار میدادند و حضرت اشعیر بن یسیر
 و کسی را برای خلافت سرفراز نفرموده بلکه آن را بر تعیین جناب بابی عمریه موقوف داشت که هر کس را که او میخواست مناسب
 انداخته خلافت را میداد و فرماید چنانچه حق تعالی فرماید و قال لهم انکم انتم ان الله قد جعل لکم طالوت
 نیکایا یعنی و گفت بر سر ایشان پیغمبر ایشان بدرستی که خدا مبعوث کرد برای شما طالوت را پادشاه و مردار از ملک خلیفه است
 چنانکه صاحب تحفه میگوید که طالوت خلیفه منصوب بود از جانب خدا پس بنی اسرائیل چرا بر حسب اتفاق از ای خود کسی را
 تعیین بخلاف آن ساختند و تعیین آنرا چرا بر عکس خدا موقوف داشتند تعجب است که پیغمبر آخر الزمان است خود را که بهترین مردم است
 مطلقا پس بگذاشت و مثل مهم سابقه که ام ربیسی بر ایشان منصوب کرد و تلقی و فتی مور ایشان را بر تیر تیر ایشان موقوف
 داشت که در امر خلافت با هم خونریزی کنند و فساد برپا دارند و نهایت تعجب این است که آنحضرت جبراییم علیه السلام
 بنهاد و تشییع می بردند از جانب خود تعیین خلیفه فرمود چنانکه علی مرتضی را وقت روانگی جنگ تبوک بخلافت منصوب فرمود
 و بعد وفات خود بر ای دوام که مظهر توحید و خوف ضلالت است تا روز رستخیز بود و یکس را بخلافت خود سرفراز نفرمود و بر
 سر است موقوف داشت آن پادشاهی عجائب و حال آنکه در ام سابقه یکس بصواب دید است خلعت خلافت در بر پوشیده است
 بلکه تعیین خلیفه از جانب خدا بر زبانه وحی دریافت میشد و آنکه است هر کس را که خواهد خلیفه رسول سازد و اگر کسی در ام سابقه
 تجویز است خلیفه گردیده باشد بیان کند البته اگر چنین کس ساخته و پرداخته است از جهت فقدان امور مذکوره که از لوازم
 خلافت است اما میگردید خلیفه نیست بمقتضای قول جناب امیر علیه السلام کایک للناس من امیرین بر
 و فاجر لیکن با وجود موجود بودن خلیفه حق جائز نیست که کسی دیگر را امیر خود قرار دهد چنانچه جماعت
 است که انهم از لوازم خلافت است باید که خلیفه مثل رسول از معرکه جدا و قرار نگیرد که در فرار او اجبار و موجب تنگناست اسلام است
 و هرگاه رئیس را بفرار خود یا در هیچ شکوه او باتباع نیست خود خواهد گریخت و فتح و نصرت کای نصیب ایشان نخواهد بود و
 قرآن مجید مملو است از اوصاف و صفات و طهارت او است از لوث کفر از دل غیر آلوده از زهر که حضرت
 ابراهیم که برای دوزخ خود التماس امامت نموده بود و در درگاه جلشانه در جوارش فرمود عبود که یسأل عن سبک الظالمین
 مراد حضرت ابراهیم آن نبود که در حالت ظلم ایشان را امام گردان بلکه مقصود ایشان از آن آن بود که در حالت عدالت
 ایشان را امام گردان و در حالت ظلم ایشان را امام مگردان پس کسی که در بعضی اوقات کافر بود و در بعضی حیان

مسلمان گردیدند از شرف آن محروم اند چه حق تعالی میفرماید که **وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ** پس جمله بود
 مذکور یعنی کمال ایمان و صلاحیت علی و تمامی علم و عصمت از خطایا و نقص از جانب شایع و شجاعت کامله بنهید و جناب
 امیر ثابت و شحقی بود که یکس از اذن انکاری نیست و کسانیکه باهوا و انفسانیه و حب جاه و ثروت و طمع حکومت و
 ریاست و رغبت التنازع دنیاوی فانی حقوق الهیت رسول خدا صلعم را غصب نموده بقیه و استیلا و احکام اهل سلام
 گردیدند و حق فاطمه زهرا را که پاره رسول خدا صلعم را بظلم و تعدی متنازع نموده بکمال قاحت و در تحت تصرف خود
 در آوردند و آن مظلومه را با ایامی گوناگون در آمدند که در حدیثی که آن معصومه از زنده ازین جهان فانی رحلت فرمود
 پس چگونه ایشان را منون صالح باور کرده شود و سر را باور نمی آید ز روی عقاید و حق زهر خوردن و دین پیبر
 و قشطن و تفصیل این اجمال آنکه در مقصد قضی که از ترتیب معتبر و اهل سنت است مرقوم است که بعضی گویند که حضرت
 رسول صلعم پسوی خیمه البرونین علی را فرستاد و مصالحه بردست حضرت امیر واقع شد بر آن پنج که حضرت امیر قصد خون
 ایشان نکرد و حواله نمودن از آن رسول باشد پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که حق تعالی می فرماید که حق
 خویشان بدو و رسول صلعم گفت که خویشان من کیستند و حق ایشان چیست جبرئیل گفت که فاطمه است حواله الطافیک
 را باو بدو و آنچه از خدا و رسول صلعم اوست در فکر هم باو بدو و پیغمبر صلعم فاطمه را بخواند و برای وی حجت نوشت و آن
 وثیقه بود که بعد از وفات رسول صلعم پیش ابوبکر صدیق آورد و گفت این کتاب رسول خداست که برای من و حسن و حسین
 نوشته است و مطابق آن در تفسیر و روشور است که جلال الدین سیوطی محدث اهل سنت می نویسد اخبرنا البراء
 و ابن ابی حاتم و ابن مردویه عن ابی سبعبین الخدری قال لما نزلت هذه الآية و ات
 ذا القربی حقه دعی رسول الله صلعم فاطمة فاعطاها فدلک یعنی گفت ای سید خدای
 هرگاه که نازل شد آیه و ات ذا القربی حقه بخواند رسول خدا صلعم فاطمه را پس و او او را فدک و شیخ علی بنی و در نزد العمال
 در باب صلعم الحرم میگوید عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت آت ذا القربی حقه قال الحدی
 صلعم فاطمة لک فدلک یعنی ای ابو سعید خدری روایت است که هرگاه نازل شد آیه و ات ذا القربی
 حقه گفت پیغمبر صلعم ای فاطمه بک است فدک و در سنن ابوعلی موسلی که از اکابر اهل سنت است مذکور است عن ابی سعید
 الخدری قال لما نزلت هذه الآية و ات ذا القربی حقه دعی النبی صلعم فاطمة و اعطاها
 یعنی از ابی سعید خدری روایت است که گفت هرگاه نازل شد این آیه و ات ذا القربی حقه بخواند رسول خدا فاطمه را
 و او او را فدک و حافظ ابن مردویه نیز این روایت را همین پنج بیان کرده است و در پنج البلاء که با عتراف قوشی و قنارانی
 و کارزونی و ملا یعقوب لاهوری و ابن اثیر و زباید و صاحب مجمع البحار و صاحب مجمع المثل کلام جناب امیر علیه السلام است
 مذکور است که آنجناب بمامل خود نوشته است که کانت فی ایدینا فدلک من کلما ظلمته السماء فتمسحت علیها
 نفوس قوم و شکست عنان نفوس یعنی آری بود در دست ما فدک از هر آنچه سایه انداخت بر آن آسمان پس بخیل کرد
 بر آن نفوس قوم و بخیل کرد از آن نفوس دیگران و در معارج النبوه نیز مرقوم است که پیغمبر صلعم فاطمه علیها السلام را فدک

و او هرگاه این دو اثری حق تعالی شد میگویم که این باب یکبار در کمال نازل شده است و نیز بار دیگر در مدینه و اگر فقط در کمال نازل
 شده باشد باز مضائق نیست زیرا که یکی آن است که در کمال نازل شده اگر چه بعد هجرت باشد چنانچه در آثار ابن ابی عمیر است و معنی عطاء
 حتی به معنی عامی است چنانچه در تادی حماد است و نیز در وضع میشود از شرح و قایم و قریه امر ایضا و ذوالقرنی حقه و بعد از آن و الا
 رسول خدا صلعم فکر الفاظ و کلمات میکند بر بودن فکر از حقوق فاطمه و تاویل در او کار را در آن و ضل و اذن و بجز
 عدالت و عصیت امری دیگر نیست پس با وجود و در و این قدر روایات تعجب است از صاحب تحفه که با کار مطلق متفق بود با
 عدالت و همین است که با انکار روایات صحیح کتب خود پیش می آید و این کتب علی الخصوص تغیر و منشور و کثیر النحال و معالج
 النبوة نادر الوجود نیست بلکه در بلاد هندوستان شائع و ذایع اند پس حتی آنست که آنچه در کتب اهل سنت بر خلاف روایات
 همه و اعطاء مذکور است از جمله روایات موضوعه است و ما را برای اثبات دعوی خود همین قدر کافی و وافی است پس ثابت و
 متحقق شد که بلا ریب آنحضرت صلعم فاطمه را علیها السلام را بکلمه خدا فکر و او را بیک بعد وفات آنحضرت صلعم بعد از
 و قهر از دست زهر انتفاع نموده و فاضل و تصرف گردید و خلیفه ثانی نیز درین ظلم شریک است بلکه این به بصواب و دلیله
 بود و اقدسی که یکی از پیشوایان اهل سنت است و در خطبه استیجاب توفیق او مذکور شد و روایت میکند که چون حضرت زهرا
 از ابوبکر دعوی فکر و غیره نمود و او یعنی ابوبکر صحیفه در باب و اگر نه شد فکر و غیره نوشتند و او در شمار راه چون از عمر
 ملاقات شد گفت که این چیست آن محصور مسا و او او دیده لعاب و بن بران انداخته پاره پاره کرد آن محصوره غضبناک
 شد و فرمود که از ایشان کلام نخواهم کرد چنانچه لفظ سخط در روایت مذکور و موجود است و همچنین بران الدین طلی شانه
 و سیر خودی نویسد و سبط ابن جوزی محدث اهل سنت که ابن حجر و صواعق مخفیه روایات او را مستند میگرداند و صاحب تحفه
 نیز و بطاعن عمر و روایت او عطا کرده است و سیره خودی نویسد قال علی بن الحسین رضی الله عنهما جاءت
 فاطمة بذت رسول الله صلعم الی ابوبکر و هو علی المنبر فقالت یا ابابکر الی کتاب الله نزل
 نزلک ابنتک و لا اذنت الی فاستعبر باکیا ثم قال یا بای ابولت و یا بای انت
 نزل فکتب لها بفدک و دخل علیه عمر فقال ما هذا فقال کتاب کتبه لفاطمه من انزل
 من ابیها قال فماذا تنفق علی المسلمین و قد حاربک العرب کما تری ثم حزن عمر عن الکتاب
 حاصلش اینگونه گفت علی بن الحسین رضی الله عنهما که ام فاطمه دختر رسول خدا صلعم بسوی ابوبکر رفتیکه او بر منبر بود و گفت کلامی ابوبکر را
 تراپی از کتاب خدا آمده است اینگونه دختر تو و اذنت تو شود و من و اذنت پدر خود نشوم پس بگریست ابوبکر پسر گفت که قرآن نشوند پدر
 من پدر تو و خدا شوند پدران من بر تو بعد از آن از منبر فرو آمد پس نوشت برای فاطمه فکر را و داخل شد و پس گفت چه
 این پس گفت ابوبکر کتابی است که نوشته ام برای فاطمه میراث او را جانب پدر و گفت عمر بر مسلمانان چه بدان خواهی من
 به تعجب است که نه حاجت میکنند رجوع چنانکه می بینی بعد از آن گرفت عاز و نوشت مذکور را پس پاره پاره کرد و آنرا صاحب تاریخ
 آل عباس که از معتبرین اهل سنت است و تاریخ مذکور نوشته که چون او از جنین نزد ماسون رسید دعوی فکر نمود و با
 و و صمد علما راجع نموده اکید کرد که بحق و ایشی بیان کشید پس ایشان بروایت و اقدسی و شیرین و لیدر و غیره نقل کردند

بفتح خیمه آیات و افعال القری به نازل شد آنحضرت فرمودند که ذوالقرنین کیست و حق آن چیست چه کمال عرض نمود
که فاطمه ذوالقرنی است و فدای حق اوست پس رسول خدا صلعم فدای فاطمه فدای ابوبکر فاطمه را از تصرف فدای
مال خود آنحضرت فرمودند که پدرم بمن داده است ابوبکر قبول نمود و حق است که درین باب کتابچه نوشته فدای فاطمه باز و در
بن الخطاب گفت که از فاطمه بینه طلب کن پس ابوبکر بینه طلب کرد آنحضرت امیرالمومنین علی و امیرمؤمن و سهاربیت عمیر
را بگو ای آوردند پس ابوبکر بر طبق آن کاغذی نوشت تا فاطمه متصرف حق خود شود پس عمر نزد ابوبکر آمد و صحیفه را گرفت آن
نوشته را محو ساخت و گفت فاطمه زنی است و علی بن ابیطالب شوهر او و غرضش طلب تنقی است از برای خود و حجر و شهاب
و وزن اعتبار ندارد و ابوبکر نیز قبول نمود ای آخر اقال پس زیاده ازین چه ستم رانی خوابید و دیگر یار رسول خدا صلعم را که در
وجوب محود او قرآن شریف نازل است و جناب رسول خدا صلعم در باره رعایت حقوق او تاکید بلیغ فرموده بودند
از انزعاج و غضب حق او سیالانی نه نمود و چون آن مظلومه دعوی بهر کرد آن مظلومه را کافیه و مفتیه به قرار داده گفت که
بر صدق دعوی خود بینه بیار و هرگاه آن معصومه بر صدق دعوی خود علی مرتضی حسین و دام این را گواید آورد آن
وقت گفت که انصاف بینه کامل نشده است و علی شوهر اوست و حسین فرزند آن و بنید شهادت ایشان قبول نیست
با وجودیکه بر صدق حق احوال آن بزرگواران احادیث نبویه دلالت میکنند و صاحب رساله خود صداقت علی را از آیاتین اثبات
میکند بنیان خود را بر سر آن صحاب امیر و غیره مهاجرین صاحب رسول مقبول میگوید که خدا تبارک در شان ایشان فرموده است
وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ و میگوید که تکذیب مهاجرین خلاف نص است پس اگر مهاجرین کاذب باشند تکذیب قول
خدا بیجا لازم می آید و صاحب تحفه در ارتکاب تاویل باطل و انکار روایات صحیح بر جمیع این خلع خود تفوق جست چه آنچه در
دعوی بهر فدای شهادت را باطله و انکار نموده میگوید که در کتاب اهل سنت معلوم وجود نیست و حال آنکه این روایت
در اکثر کتب مشهوره و سفارح معروف اهل سنت مثل صواعق محرقه و ملل و نحل و جواهر العقیدین و فصل الخطاب و مجمع البحار
و ریاض القفزه و مقصد قصی و کنز العمال و تاریخ حاکم و جامع الجوامع سیوطی و شرح مواقف و تنبیات العقول فخر الدین رازی و
منشی قاضی القضاة و معارج النبوة و غیره موجود است این انکار صاحب تحفه ناشی از کمال عصبیت دیناوست و باوجودیکه
انکار باز میگردد که ابوبکر صدیق تصدیق دعوی بهر نمود لیکن مسلم فقیه را که بهر بدون قبض باعث مگر نبخشید و زبان که در این
الافتات و تناقض اکنون عند عدم قبض پیش آورده و نمی داند که اگر قبضه نبی بود باید جتلی طلب شود چه بود که بهر بدون
قبضه صحیح نیست بر اسی اصلاح اعمال ناشایسته ثلاثه چه مسامحی نموده بکاری بر ند و ملاحظه پس و پیش نمی نمایند همان
چگونه دعوی فاطمه زهرا علیه السلام فقیه نبی باشد و از آن معصومه طلب شهود کرده شود و بر دعا دعوی دیگران مسامحی حسن
کافی باشد و در اثبات برات ایشان از لوث کذب و افتراق ریزی نموده شود و صحیح بخاری از جابر بن عبد الله
روایت است قال و عدلی النبی صلعم لوقد جاء مال الجریین قد اعطیتک لکلن هکذا فلیجئ مال الجریین
حق قبض النبی صلعم فلما جاء مال الجریین امو ابوبکر فنادی من کان له عند النبی صلعم علة او دین قال
فانیت فقلت ان النبی صلعم قال لکلن انکشی حینت فعدتها فاذا هی خمس مائة و قال خذ متله

حاصلش آنکه جابر گفت که پنجمی خدا من وعده فرموده بود که چون مال بحرن بیاید کند او کمال مال تو عطا خواهد کرد پس بنیاد مال
بحرن تا اینکه وفات یافت پنجمی خدا صلعم پس هرگاه آمد مال بحرن حکم کرد ابو بکر پس نداد و او که هر یک یک پنجمی خدا با او وعده نموده
باشد یا قرض کسی آنحضرت را فرموده باشد یا بیاید پس من رفتم رفتم که من آنحضرت صلعم فرموده بود که این قدر مال تو
خواهم داد پس ابو بکر یک کف دست مال بمن داد چون شمار کردم بقدر پا قصه بود باز ابو بکر گفت که دو برابر این گیر و در تاریخ
التخلف رسید و طی نیز از بخاری و مسلم روایت است که ابو بکر بدین اینکه از جابر طلب شهود نماید تصدیق دعوی جابر کرده یک هزار و پانصد
پا داد و در کثیر الحال از ابوسعید خدری روایت است که وقت وصول مال بحرن حسب وعده رسول خدا مردان می آمدند و
بجهت تکلیف خضار شهود از ابو بکر اخذ نرمی نمودند و کرایه شلج بخاری در وجهش تحریک کرده که مان کرده نیشود که مثل جابر صحابی
بر پنجمی دروغ گوید که بمن وعده کرده بود و نام بران ابو بکر از جابر طلب شهود نه نمود و این مجوز در فتح المبار شریح صحیح بخاری در شرح
این حدیث گفته که وفيه قبول خبر الواحد العدل من الصحابة ولو جرد ذلك نفعاً لنفسه لان ابابکر
لم يلقه من جابر شاهد على صحة دعواه وبمعين عني شلج بخاری در شرح این حدیث نوشته و گفته که قلنا
بعضهم وفيه قبول خبر الواحد العدل من الصحابة ولو جرد ذلك نفعاً لنفسه لان ابابکر لم يلقه من
من جابر شاهد على صحة دعواه انتهى قلنا في المولى يلقه شاهد اهدا منه لانه عدل بالكتاب والسنة
اما الكتاب فقوله تعالى كُنْ تَحْتِ خَيْرَ اُمَّةٍ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ اما ان لم يكن من
خير امة فمن يكون واما السنة فقله صلعم من كذب على من هذا الحديث ولا يظن كذا
بمسلم فضلا عن اصحابي ولو وقعت هذه المسئلة اليوم فلا تقبل الا بينة
حاصلش آنکه گفت بعض ایشان که درین روایت قبول کردند پنجمی که من ماول است از صحابه اگر چه مال جز نفع برای نفس
آنکس باشد زیرا که ابو بکر از جابر در خیر است شایسته نبود بر صحت دعوی او بگویم که بحرن نیست که در نحو است مگر ابو بکر از جابر شایسته
را برای آنکه عدالت نمود و حکم قرآن و حدیث اما قرآن پس حقتعالی میفرماید که كُنْ تَحْتِ خَيْرَ اُمَّةٍ وَجَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا
پس مثل جابر اگر از بهترین است نباید پس که اتمس خواهد بود و اما حدیث پس آنحضرت صلعم فرموده که هر که دروغ بگوید بر من
عقوبت نشست گاه خود را در جنم میباید سازد و گمان دخول درین وعید مسلمانان توان نمود چه جایکه صحابی رسول خدا صلعم
ولیکن چنین مسأله اگر امروز در پیش شود بدین بنیت حکمی توان کرد و انتهی وای بر وینداری اهل سنت و اوف بر مسلمانان ایشان
که رعایت ادنی صحابی آن قدر که باستمال قرآن و حدیث او را از کذب منزه سازد و مجبور دعوی تصدیق متقول او نکنند و در دست
رسول خدا صلعم که آنکه تطهیر بر طهارة او از او ناس جرم او و اسخ معاصی شایسته عدل است و آیه مودنه قریب بر وجوب خدات
او ناطق اول طهارة بکلیت مافتد و اندر او خاص بر سه او مسأله فقیه جاری کنند و او را در دعوی به کاذب قرار دهند که از آن معصوم
طلب نبیند و باز منیه او را قابل سماعت ندانند و هرگاه آن معصوم در دعوی به کذب در هیچ گو قرار داده شد بعد از این
دعوی وراثت نمود که من دست رسول خدا ام تر که آنحضرت بمن سپرد چنانکه در مثل و نخل مگر است که فاطمه دعوی مذکب نمود
نار و رایت و ملکها آخری ابو بکر با جماع قول فاما که گفت که مال پنجمی صدقه می باشد و بطور وراثت با صدقه می باشد چنانچه صحیح

بخاری است عن عائشة ان فاطمة بنت رسول الله صلعم ارسلت الى ابوبكر تساله ميراثها
 من رسول الله صلعم ما افاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقى من خمس خيبر فقال ابوبكر ان
 رسول الله صلعم قال لا نورث ما تركناه صدقة انما اياكل ال محمد في هذا المال والى والله لا اعير شيئا
 من صدقة رسول الله صلعم عجلها التي كان عليها في عهد رسول الله صلعم ولا عمل فيها بما عمل به رسول الله
 فابى ابوبكر ان يذهب الى فاطمة منها شيئا فوجدت فاطمة على ابى بكر في ذلك فجهرته فلم تتركه حتى توفيت
 وعاشت بعد النبي صلعم ستة اشهر فلما توفيت دفنها على ليلا ولم يؤذن بها ابوبكر
 لمخمس انك انما عايشه روایت است که فاطمه دختر رسول خدا صلعم کسی را نزد ابوبکر فرستاد برای طلب میراث خود از مال رسول خدا
 صلعم از چیزیکه فی کرده بود و خبر برود و بدید و فکر و چیزیکه باقی مانده از خمس خيبر پس ابوبکر در جواب گفت که رسول خدا صلعم فرموده است
 که مال مرا کسی وارث نیست و چیزیکه شد هم صدقه است و بخوبی بداند که درین مال و من قس من بعد از منی نخواهم ساخت چیزی را از صدقه
 رسول خدا صلعم از مال او چنانکه در زمانه آنحضرت صلعم بود و هر آنکس که خواهد نمود در آن طور که رسول خدا صلعم عمل می کرد و است پس
 انکار کرد ابوبکر از اینکه دفع نماید بر طرف فاطمه چیزی را یعنی از دادن فدک انکار نمود و پس شش ماه گذشت فاطمه بر ابوبکر درین امر و مهارت
 نمود از ابوبکر پس حکام کرد از ابوبکر تا اینکه وفات یافت و زندگانی کرد بعد رسول خدا صلعم شش ماه پس هرگاه وفات یافت و من
 کرد و از شوهر او علی بوقت شب و نه اجازت داد ابوبکر که برخیزد بیلدینتی بگویم که ازین روایت عدم رضای فاطمه نسبت از ابوبکر
 تا دوام هر بخوبی ثابت است و این خبر نیز در شرح بخاری عدم رضای فاطمه از ابوبکر تا دوام و پسین بود چون با ثبات رسانیده
 و هم شیخ عبدالحی در ترجمه مشکوٰۃ عدم رضای آن محصومه از ابوبکر الی آخر العریان کرده پس کسانی که روایت موضوعه ششمه در فکا
 آن محصومه از ابوبکر بمقابل روایت صحیح بخاری پیش میکنند قابل سماعت نیست که سر سر موضوع است و صاحب تحفه از
 محتاج السالکین روایتی متضمنه رضای فاطمه که ایراد نموده است در دفع محض است چه که نام کتاب در نه سبب شیعیه باسم صحاح
 السالکین موجود است این همه از مفتیات صاحب صواعق است و صاحب تحفه میروی او نموده و چیزی را علی کفش روز نام
 مصنفش هم خبر کرده است این به کاف پشینه دوز و زعفران و سقچه بند است اول علما و خود است و هرگاه ابوبکر در بیان روایت
 لا نورث بر صاحب نفع ذات خود و ایدای فاطمه نسبت است و با وجود مخالفت آن با قرآن چگونه تسلیم کرده شود و دلیل
 تفسیر او درین روایت آنست که خود علما ایشان بآن اعتراف میدارند چنانکه در تاریخ الطغافار مذکور است که اختلافوا فی میدان
 فما وجدوا عند احد من ذلک علما فقال ابوبکر سمعت رسول الله يقول نحن معاشر الانبياء لا نورثون انما تركناه صدقة
 و همچنین این حجر و صواعق محرقه میگوید و اختلافوا فی مراثی ما وجدوا عند احد من ذلک علما فقال ابوبکر سمعت
 رسول الله صلعم يقول انما تركناه صدقة یعنی ختمای که در نه در میراث او صلعم پس نیافتنند نزد کسی ازین امر
 علمی را پس گفت ابوبکر شیعیه رسول خدا صلعم را که میگفت نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة
 یعنی ما گروه نبیان وارث کرده نمی شویم چیزی که میگذا ریم صدقه است و در شرح مختصر الاصول حاجب می که از قصه این است بخاری
 مضمون روایت است و مولوی عبدالحی در شرح مسلم همین مضمون روایت پس یک روایت موضوعه که بیان میکند که عمر

[illegible]

انما یعتقد ان خلط من خالفها فی ذلک یعنی بدستیک علی و عباس عتقاد میکردند و نه کسی را که مخالفت کند
 ایشان را در قصه فدک و در سن احمد بن حنبل مرقوم است که علی و عباس عتقاد میکردند و نه کسی را که مخالفت کند
 ابو بکر و روایت الاورث صادق می بود علی و عباس عتقاد میکردند و نه کسی را که مخالفت کند
 از دشمنان علی بود و نه چنانچه مجازین خواهی دانست روایت ایشان که مقبول است پس ثابت شد عدم نقل روایت الاورث
 از اشخاص دیگر بجز ابو بکر و امیر کاه ابو بکر و بیان این روایت برای اندازی فاطمه ترشیده باشد و در صورت قابل تسلیم نیست که
 ساخته و پرداخته اوست و بدین روایت ثابت این روایت با آنحضرت صلعم نموده است آنحضرت گاهی چنین نظر نموده اند و گاهی مضرت
 بود که ابو بکر را چنین ارشاد نموده فرمودند بلکه لازم بود بر آنحضرت که مقتضای آیه شریفه *وَ اَنْ تَنْزِلَ مِنْ عَشِيَةِ يَوْمِكَ اَلْاَقْبَرُ*
 و در خود را از آن مطلع میفرمودند که مال من بطور وراثت کسی نیست پس بعد از من دعوی کنید نه آنکه شخصی چینی را که هیچگونه ادرا
 وراثت آنحضرت را قطع نباشد از عدم وراثت خود خبر کند اگر چه آنحضرت سیدالشهدا که ابو بکر بعد از من حاکم خواهد بود و لیکن اطلاع
 این معنی اورد و خود را بود که دعوی کنند و خلیفه را کاذب و غاصب قرار دهند مسلم صحیح خود و سیوطی و تاریخ الخلفاء و احمد بن حنبل
 و غیره می نویسند که بیکن احد امن اصحاب رسول الله یقول سلونی اکا علی بن ابیطالب
 یعنی نبود کسی از اصحاب رسول خدا صلعم که بگوید هر چه خواهید از من سوال کنید مگر علی بن ابیطالب نه می بکن تعجب است که علی
 با وجود دعوی همه دانی از روایت الاورث که قضیه خانه خود را بودی خبر محض باشد و هر گاه از روایت الاورث مطلع نباشد پس
 ارشاد آنحضرت صلعم قضا که علی نیز بر محل خود باقی نمانده و نهایت تعجب این است که قول ابو بکر و این روایت به او است
 شهادت معتبر باشد و دعوی فاطمه در سیه فدک با وجود ادعای شهادت قابل سماعت نباشد و اگر روایت الاورث معتبر می بود و عثمان
 در خلافت خود فدک را بخش بمر و ان کرده سائر مسلمین را از آن محروم نموده است که فدک باطهار ابو بکر و عمر مال جمیع مسلمین
 بود چنانچه در مشکوٰۃ و شرح آن از املاء علی قاری منقول است و ابن حجر در فتح الباری شرح بخاری می نویسد که قاضی الخطابی
 انما اقطع عثمان فذلک بدوان یعنی گفت خطابی جزین نیست که قطیعه کرد عثمان فدک را برای دوان نشسته
 تعجب است که عثمان از جهت قرابت خود بمر و ان ختمه و دست فدک را ابو بکر ملاحظه قرابت رسول مقبول نموده فاطمه
 نیز از جانب خاصه طرفه نمود اگر عثمان عثمان بود در عطای فدک به کس که خواهد بدید ابو بکر هم ختمه کامل داشت و اگر عثمان در
 مال مسلمین اختیاری نداشت و درین صورت می بایست که از جمیع مسلمین سیم فاطمه نیز را بجل بیکانید چنانکه جناب رسول خدا
 صلعم قلماده زینب بنت جحج که بری امعاف کنانیده بود و یقین که اهل اسلام پیاس خاطر و محبت جناب رسول خدا در عطای
 فدک ابانمیکردند بلکه فی الفور بطیب خاطر از محصل فدک دست بردار می شدند و ابو بکر از بهمت تخصیص عطای فاطمه بری
 و محفوفا هم می ماند مگر آنکه فاطمه نیز از ابو بکر لیاقت آن نداشت که فدک با و عطا کرده شود و در جمع بین الصیحه بن کور است که
 ابو بکر در دوان خمس هم آل رسول را مختص به تقیص خمس کرده بود و آخر این عداوت بخود دیگر چه بود که آل رسول را مخصوص به
 تقیص خمس نمود و بن غیمم و اگر عداوت علی و فاطمه در خاطر او متکثر نمی بود و وضع این روایت الاورث هم خطو خطو و غیره
 و شبه نیست که جناب امیر ابو بکر را واضح این روایت می دانستند و در گرفتن فدک او را غاصب عتقاد میکردند چنانکه

در جمع الجوامع سیوطی مذکور است که ابن جلدیری نزد جناب رسول خدا صلعم بدیه فرستاد و آنحضرت صلعم وفات یافته بود
و ابو بکر خلیفه آنحضرت گردیده بود پس بدیه را ابو بکر و او پس جناب امیر بر حسیب و گفت که این بدیه ابن جلدیری است
که برای رسول خدا صلعم فرستاده است این فکر نیست چه ایگیری و عسقلانی در لسان المیزان و ترجمه محمد بن عبداللہ
می نویسند که واعظ بلخی روزی در مجلس خود گفت که جناب فاطمه روزی گریه و بکامی نمود پس گفت علی ای فاطمه چرا
گریه میکنی یا من فکر را از دست تو گرفته ام آیا من غصب حتی تو نموده ام آیا من ترا از بیت رسانیده ام پس از این سخن
روایات بخوبی واضح شد که جناب امیر ابو بکر را غاصب می دانستند و از ابو بکر بنی امیه از صلوق علیه السلام روایتی که بیان
میکنند ان الانبیاء لم یوسوا دسرها و کذبوا این روایت را با وجود نقل آن از ناصبی باروایت بکر بن النورث
بیچگونه مناسبتی نیست این روایت مخصوص است در روایت علماء احادیث آنحضرت صلعم را و عدم توریث و رحم و دینار
که از نسیس و نیاست و تخلف آن که شایان نبیا نیست مستلزم عدم ایراث عقار و غیره نمی تواند شد و کلام ابو بکر
است نه در و رحم و دینار و سوأ غصب فکر غصب خلافت ظاهری جناب امیر و قتل غارت مالک بن نویره و غیره و این
اسلام با اتهام از او و دیگر امور منہ عنه که از ابو بکر بوقوع آمده اند انشاء اللہ تعالی ذکر آنها مستطراذ و در مقامات آخر خواهد آمد پس
سرگناه از ابو بکر چنین امور خطوره خلاف ایمان صدور گردیده باشند و فاطمه زهرا بنحبه و آزرده و از دست شیخین تم دید و
ظلم کشیده از او رفتار ملت نموده باشد درین صورت شیخین را چگونه مومن صالح تسلیم نموده شود اما ظلم پس پایانه ندارد و
غصب فکر و خلافت که بدون شرکت و امداد ایشان به وقوع نیامده آنچه درین است از بدعات و ضلالت بظهور میرسد
بطفیل جناب خلیفه ثانی است بلکه بانی سبانی جمیع قبایح و شایع ایشان واقع الشایع و شیخ الشایع آن است که جناب
سورکائنات را از هدایت است بازوشت و حاکم شد میان وصیت بدایت کما و سر د فی البخاری و المسلم و حاصل
ما فیہما ان النبی صلعم قال فی مرضہ ایتونی بالذوات والقرطاس الکتب لکم کتاب
ان تضلوا بعدی ایذا فقال عمر بن الخطاب ان هذا الرجل یحیی حسنا کتاب الله فرفعوا
اکا صوت قال بعضهم القول قول الرسول قال بعضهم القوی قول عمر فقال رسول الله قوما عینکم لا یبغی عندنا
و رسیدی و جمع بن الصمیمین گفته که لما احتض النبی صلعم و فی بیتہ رجال منهم عمر بن الخطاب فقال النبی صلعم
هلموا الکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب علیه الوجع
و عندکم القرآن حسبکم داعی عنل و رسد خود میگوید که ان لا رسول الله صلعم دعی عند موتہ
الصحیفۃ لیکتب فیہا کتابا لا یضلون بعدی فالفه فیہا عمر و قال ان النبی لیحیی سور ترجمه و حاصل
این روایات آن است که جناب رسول خدا صلعم در وقت مرض الموت قریب بو فات خود از حاضرین صحابه که از جمله آنها عمر
بن خطاب بود و دوات و کاغذ طلب نمود و فرمود که دوات و قرطاس بیاورید که بر سر شما و حتی بنویسم که بعد من هرگز مگر نشو
پس گفت عمر بن خطاب این مرد بیاورید یا اینکه نمی خورار و رو غالب شده است و بر ما یا بر سر شما کتاب خدا کافی است
حاضرین انجمن اقدس در و ادون آن اختلاف کردند و تمنا رخ نمودند و بعضی گفتند که قول رسول خداست و دوات و کاغذ حاضر

کینند و بعضی از ایشان گفتند که قول قول عمر است و دوات و کاغذ آنحضرت را در پید چون شور و غوغا مین صحابه بلند شد
 آنحضرت صلعم ناراض شده فرمودند که برخیزید از نزد من که متنازع نزد من سزاوار نیست انتهی و عینی در شرح بخاری نوشته
 که در روایت کشمیری است که بزرگوار لفظ آورده یعنی نه زبان میگویی و نه این اشیر و جامع الاصول طبیبی در شرح مشکو
 گفته که و الفاعل عمر و فاعله بنی قریظ و الفاعل بنی قریظ قائل این قول عمر است و با و گمان کرده میشود این قول و در طبقات و قدی و
 جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال بقول است از عمر بن خطاب قال کنا عند النبی صلعم و بیننا و بینه النساء حجا فقال
 رسول الله صلعم اغسلونی تسبیحاً قرب وایتونی بحیفة و دوات الکتب لکم کتاباً فی الضلالت
 بعد ایداف قال النساء ابتوا رسول الله بحاجة قلت اسکت فان کن صواحبة یوسف اذا
 مرض عسرتن اعیتن کن و اذا صح احذتین بعنفه فقال رسول الله صلعم هن خیر امینکم
 یعنی گفت عمر که بودیم نزد پیغمبر صلعم و در میان ما و زنان آنحضرت پیره حائل بود پس فرمود رسول خدا صلعم غسل دهید مرا
 و برفت مشک آب و بسیارید کاغذ و دوات که بنویسم بر شما کتابت وصیت که هرگز مرا نشود پدید آن گاه پس گفت زنان
 که حاجت رسول خدا را بر آید گفتیم که خاموش باشید بر سینه شما صواب است یوسف اید و وقتیکه رسول خدا ایستاد و گریه می
 کنید و وقتیکه ندرست میشود و گوی او میگویی پس فرمود رسول خدا صلعم این زنان بهتر اند از شما انتهی ازین روایت
 واضح میشود که آنحضرت صلعم مکر خطاب کرده اند دوات و قریطاس را و در هر مقام مرغ وصیت است و این وصیت خیلی اهم
 بود بر این حدیث است و از همین جهت ابن عباس آنروز را یاد کرده میگویی چنانچه در صحیح بخاری از سعید بن جبیر نقل
 است که یقول ابن عباس و یوم الخنیس ما یوم الخنیس شهر بکی حتی بلد مدینه الحضره فقال ان
 کل الزر فیها حال بن رسول الله و یقول ان یکتب لک الکتاب یعنی میگفت ابن عباس روز پنجشنبه چه بود روز پنجشنبه
 بعد از آن بگریست تا اینکه فریاد و سرشاک او سنگرز را را و گفت مصیبت کل مصیبت آن است که حائل شده و در میان رسول خدا
 صلعم و در میان آنکه بنویسد آن وصیت را انتهی اکنون اهل الضفاف و طالبان دین حق وادی دهند که در زیر این نیلی
 رواق انما جندو عالم که هم من خلاص کیش چنین فعلی سر زده که ارشاد رسول حق را گوید که این مرد و ندیان میگوید و در صحیح
 او را تعظیم ما و کن در بالقاب مجوده خطاب کند که یا ایها النبی و یا ایها الرسول و خلیفه صاحب گویند که ان هذا الرجل یسجد و
 خراجها حکم کند که اسی مومنین بر پیغمبر و روافد رسید که خدای تعالی و ملائکه پرورد و میفرستند و عمر رسول خدا را گوید که این مرد
 ندیان میگویی بر سر هرگز این چنین کس و در هر که مومنین محبوب خواهد بود و آنکه گمان که مخالفت قول پیغمبر کرده متفق بهم
 شدند و گفتند که قول قول عمر است زیرا که امر بر او حجب است بقرینه ان تصلوا و مخالفت مندوب هم پس رسول خدا را حرام
 است و در حکم آنحضرت صلعم و جمله منکرین و مخالفین آنحضرت صلعم در وعید آیه و بمن یشاقق الله و
 رسوله الاکبیه و آیه و من یعص الله و رسوله الاکبیه و آیه ان الذین
 یؤذون الله و رسوله الاکبیه و آیه الذین یجادون الله و رسوله الاکبیه و آیه الذین یجادون الله و رسوله الاکبیه
 گردیدند و اگر درین زمان کسی سنی در جمع ندیان باستماع قول آنحضرت بگوید که آنکس ندیان میگفت باور ندارد که اهل

خمله او باز او در زمره اهل اسلام شمرده اند و ظاهراً این کیون حالاً لیکن اهل سنت را رعایت خلیفه صاحب اقتدار است که با وجود
صمد و چنین فعال که باعث نکال ابدلیت هرگز بر گردان حال او را نلوده و خبر قیام و شلیک نمیدانند بلکه بر فتح آن تملو و
که یک و اسی می پردازند این روایات روایت و نسبت بدان با تحفه در صلاح ایشان مثل بخاری و مسلم و حاکم و ابی نعیم و
جاسع الاصول و غیره مندرج اند بطور اخبار واقع شده اند و عا کما از روایات مذکوره ثابت است لیکن بعضی متأخرین ایشان
بر رعایت خلیفه صاحب بنو ابراهیم را بر لفظ بجز فرموده بطور تفهیم هم بعضی روایات می آرند و صاحب تحفه نیز از جمیع خبریه غرض
نموده و روایات صحیح را ترک نموده یک روایت ضعیفه متفقها سبب درج کتاب خود کرده است و بر روایت متفقها سبب بنا نهاده
تقریری بپوش داده است که بپوش از تسلیم کند و مطلب اینجا آنکه از سقاط همزه ثابت است همچنین با ثبات آن هم ثابت
است و علماء ایشان در آن فرقه نکرده اند این چقدر شرح بخاری میگوید و اسیر با ثبات همزه و بعد از آن گفته و هو الهمذان
الذی یقع فی کلامه لیرفع الذی لا ینتظم و هذا مستحیل و قوعه عن المعصوم صحه و مرضاً
یعنی و آن بدان است که واقع میشود و در کلام مرضی آنکه مستقیم نشود و این محال است واقع شدن آن از معصوم در صحت
و مرض و در صورت اثبات همزه می تواند شد که بجز بر وزن فعل طبعه ماضی معروف از باب فعال باشد و همزه متفقها هم چنانچه
قاضی عیاض در شفا میگوید که معنی اسیر افحش است و وقوع آن از معصوم در هر دو حالت صحت و مرض مستحیل است و علماء در اینجا
بسیار کلام کرده اند لیکن تقریری که بپوش غایب و مخفی و آنچه مناسب است درین مقام که گفته شود خواه با ثبات همزه خواه با ثبات
آن آن است که گمانیکه باین کلام شکر شد یعنی عمر الدین کا نوا قریبی العمد با کلام و له بکونوا علمای
یار حدیث اوله لا یلیق الی یقال فی حق لا تم ظنوا انه مثل غیره من حیث الطبیعة
الطبیة حیة ان الشئ الوجب علی واحد منهم ینکسر من غیره کما لا یصلح آنکه گمانیکه آنحضرت صلعم را آن کلمه
آنقدر ایشان ترسیدند با سلام بودند یعنی تازه مسلمان بودند و نمیدانستند که گفتن اینچنین کلمه لایق نیست که گفته شود و در
حق و معجزه است که ایشان گمان کردند آنکه او نیز مثل دیگران است باعتبار طبیعت بشری و قتی که غالب شود و در بر
از ایشان کلام بپوشید که بپوشد کنون از کلام قاضی عیاض بوضوح پیوست که عمر نوزید نبوت آنحضرت باینی کامل نمیدانست
به آنحضرت صلعم را می میدادند و بدینکه آنحضرت را مثل دیگران گمان میکرد و از همین جا است که در صلح حدیبیه در نبوت
آنهمه مقرر صلعم را که او بود و چنانچه شرح شمس الدین قمر در کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد می نویسد که قال عمر بن
الخطاب - الله - انک انت منذ اسلمت الی یومئذ انیت النبی فقلت یا رسول الله انت
نهی الله - الله - قال بل ابعث یت یعنی گفت عمر بن خطاب که والله انی شک کردم از روزی که ایمان آوردم
که آنرا که او بود و چنانچه شرح شمس الدین قمر در کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد می نویسد که کافل ترجم
عالمی از نبوتی است که قوم است که و نقل عمر انه کان یقول بعد ذلک واللّه لقد سئمت از ثبات
له و ربی الله - الله - است اکا یومئذ ولو وجدت مائة رجل فی رواية سبعین لحارب
الله - الله - و یقتل عقیق یقتلک رقاباً و حمت دهلها کان د اخلق یومئذ من الشی

یعنی و منقول است از عمر که میگفت بعد از آن و بنده هر آینه تحقیق شک کردم شک کردی که نه چنین شک کرده بودم از روزی که
مسلمان شدم مگر آن روز و اگر می یافتم صدوم و در یک روایت بهقتاوست البته محارب میگردد و فاسد میگردد و صلح را و در تحقیق
تحقیق آزاد میگردد بعد از آن که روزها و روزها میگذشت و در راهم هرگاه مداخلت نمودم آن روز شک از این روایت مشهورم میخوانم
که خلیفه صاحب را علی الدوام التیاب و در نیت رسول خدا صلح عارض میشد لیکن در روز حدیبیه شک عظیم لاحی کردیده بود و در
باره صلح بر آنحضرت اعتراض نمود و آن صلح که یوحی واقع شده بود پس خلیفه صاحب وقتا و چنانکه در صلح بخاری است که عمر در بار
صلح با آنحضرت گفت که چرا این بذلت و نقصان در دین اختیار کنی و با این طریق صلح ننموده باز کردیم و نیز مکتوب ارشاد آنحضرت نمود
چنانکه در بخاری است که عمر با آنحضرت گفت که تو با ما گفتی که بزیارت خانه کعبه قریب است که برویم و طواف بجاییم آنحضرت فرمود که
من بجا امسال نگفتم بعد از آنکه خواهی رفت و این حج و شرح بخاری از اقدی روایت میکنی که قال عمر خلیفه ام عظیم
و مراد از ام عظیم شک است که در نفس خلیفه صاحب بروز صلح حدیبیه ممکن گردیده بود و اکنون معنی آیه انما المؤمنون و المؤمنات و اولو
بالله و رسول الله کفر کفر کتبنا کتبنا مشکف گردید یعنی جزین نیست که مؤمنین کسانی اند که ایمان آورند و بجهاد و پیغمبر
او و بعد از آن شک نکردند از آنجایی پس کسانی که شک کردند از دانه ایمان خارج گردیدند پس در صورت خلیفه صاحب را با وجود
شک و در نیت آنحضرت صلح مگر نه مومن صلح باورتوان نمود و یعنی در شرح بخاری میگوید که اگر کسی سوال نماید که وقتی عین قسم
شکوک و شبهات از عمر و ولایت دارد بر عدم ایمان او در جواب او خواهد گفت که ستمی که عمر در آنوقت از مولفه القلوب یا شد و
بعد از آن بحسن اتمام و شرح ایمان منتصف شده باشد بقوی و سن میگویم که این قصه صلح حدیبیه بعد از وقوع هجرت است پس عمر
از منزلت هجرت خارج شد که در آنوقت از مولفه القلوب بود و از خطاب آیه است خلاف نیز خارج است چه منقول این آیه قبل از وقوع
صلح حدیبیه است و بیعت رضوان نیز صلح حدیبیه مقدم است پس در وقت انقضای حجت تحت شجره هم از مولفه القلوب بود و
از شرف بیعت رضوان بجا نصیب بود و صاحب تحفه در جواب عدم عطاء و اوت و قرطاس و در قول آنحضرت صلح
میگوید که اگر آنحضرت را تشبه نمی ساخت و آنحضرت از جانب خود چیزی تحریری فرمود و در حدیبیه آنکه سب آیه آنکه گفت
لَا تَدْرِي لَكُمْ فَتَنَتُكُمْ عَلَيْكُمْ فَنَعَمَ فَيَسْأَلُكُمْ فِيهَا فَا_jدَبْتُمْ لَكُمْ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ آيَاتِي لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
آنقدر جاهل باشد که تکذیب کلام خدا نماید و مسو کما بل که علی الدوام در سائل معروفه غلطیه با کند و از زنان حمله چنین ادعی
بجوهر آنحضرت را تشبه سازد و آن بدالشعی عجیب طرفه یارانی دارند اهل سنت که بر عایت عمر جناب سرور کائنات را کذب کلام الهی
قرار میدهند با وجودیکه عمر از آیات قرآنی آنقدر بی خبر بود که با وجود منقول آیه تِلْكَ صَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَصِيَّتُونَ میگفت که
پیغمبر خدا مفرود است و نخواهد مرد و آنکه ابو بکر را تشبه ساخت و باز دعوی میکند که منقول آیات قرآینه حسب تجویز و در حدیبیه
طوری که تجویز میکرد و بر طبق آن اتفاق نزول آیه میشد چنانچه در تاریخ الخلفاء جمال الدین سیوطی مذکور است اخراج از مرد و در
عن مجاهد قال کان عمر یذی الرأی فیقول له القدر ان . یعنی این مرد و در حدیبیه از مجاهد
روایت میکند که عمر ای که می دید مطابق آن قرآن نازل میشد و این بطور کلی است لیکن تحقیق است که از تجویز و در حدیبیه که در
قرآن است انک میت و انهم مديتول فبول و زیدند و از آیه وَاَتَيْنَاكُمْ بِخَبَرٍ لَّكُم بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ فَقَالُوا لَنْ نَسْمَعَ

غفلت کرده از زمان که ناقص العقل اند از امر خود غافل و خود را بنیاسیا نموده و معلوم نیست که از فقره جنبنا کتاب الله چه
الوده کرده بود زیرا که جنبنا کتاب الله کس میگوید که کتاب خدا را می فهمد آنکه برخلاف قرآن را می رود و هرگاه آنحضرت صلوات الله
بر او و آله و عتبه بود که چنانچه حاجت بنابر اسم الله من مختلف عن جلیش اسما مستقام
چنانکه در این محل و شرح مفصلاست آنوقت گفت جنبنا کتاب الله که به مقتضای آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ما یرزقکم
آنحضرت صلوات الله علیه بود و حسب عقاید صاحب تحفه و اگر کتاب خدا کافی بود چرا می گفت لولا علی هالت عمر
و صاحب تحفه در جوابش میگوید که محل آن زن از سابق علی را معلوم بود و عمر از محل آن زن مطلع نبود و با بران حکم جرم آن
حاکم داده بود و میگوید که عمر نیز از محل آن زن آگاه بود و از همین جهت بفقده لولا علی شک شده بود و اگر از محل زن بی خبر بود
باز کدام وجه موجب بلائیت است که بر بجه خبر گزینی نیست و این تقریر که صاحب تحفه درج کتاب خود کرده است و در هیچ کتابی
منقول نیست از رای خود هر چه میخواند برخلاف جبهه و تحریری غایب و لیکن بر همین یک قضیه تفسیر است بلکه در حکام شرعی و علم
محتاج باشد و علی مرتضی مانده است چنانچه در تاریخ الخلفاء مرقوم است عن سعید بن المسیب قال قال عمر بن الخطاب
یتعوز بالله من معضلة لبس لیس ابوا المحسن یعنی از سعید بن المسیب منقول است می گفت که عمر بن
بخاری بر او در مشکلی که بر آن علی بنی بود و وجه خوب فهمیده اند معنی آیه الیوم اکملت لکم دینکم که پیغمبر را بعد منقول این
آیه از نبوت معزول ساختند و نمیدانند که مراد از آن اكمال اصول دین و معظم امور اسلام است که جمیع جزئیات چنانچه در
بیضاوی است الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر و الاظهار علی الاندیان کلها و بالنصب
علی قواعد العقائد و التوفیق علی قواعد الشرائع و قوانین الاجتماع
یعنی امور کامل گردانیدم بر شما دین شما را بیاری داد و غالب کردن بر دینهای همه باین تنصیب بر قواعد عقائد و
اطلاع دادن بر قواعد شرائع و قوانین جهت ها و لیکن صاحب تحفه از جانب خود هر چه میخواند بیاس خاطر نشانه ایجاد میکند
بر خلاف مفسرین خود و این همه انکار عمر در چهار روایت و قوطاس و ضلال او است پیغمبر را به سبب حسد علی بود و بطلان آنکه
پنهان نشود که آنحضرت بر آن علی چیزی بنویسند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد که عمر از ابن
عباس گفت که من فهمیده بودم که آنحضرت بر آن علی می نویسند لهذا آنحضرت صلوات الله علیه را باز داشتم و در جاکه دیگری نویسد
که عمر از ابن عباس پرسید که پیوسته علی را بر خود غضبناک می یابم بشش چیست گفت که تو نیز سیدانی عمر گفت گمان میدارم
که غضب او از جهت فوت خلافت است ابن عباس گفت همین است و او چنین میداند که جناب رسول خدا صلوات الله علیه خلافت
را برای او مقرر کرده بود و عمر گفت هرگاه خدا نخواهد که این امیر علی بن ابیطالب برسد خواسته پیغمبر فائده کرد جناب رسول خدا
چیزی را خواست که خدا بغیر آن را نخواهد که آیا آنچه پیغمبر خواست میشد رسول خدا صلوات الله علیه خواست که ابوطالب عمر وی را
آورد چون خدا نخواست مسلمان نشد و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که در روایت دیگر چنین است که عمر می گفت رسول خدا
صلوات الله علیه در مرض الموت خود خواست که از بر آن خلافت او را بکشد پس من او را مانع شدم از فوتی فتنه و از ترس اینکه امر را بگذارد
شود و تنبی و تفصیل قصه قوطاس در طعن الریح و تسمیه المطاع جواب تحفه اثنا عشر است بر که خواسته باشد آن صحیح

نماید و دیگر از نظم عمر آنست که از اوه احرار بیت فاطمه زیر اگر چنانچه صاحب تحفه و تحفه و پدر او از ازاله الحجاب آن اقرار دارد و متوجه
این ربه در تاریخ خود و ابن عبد البر و استیعاب و ابن خرازمی و در تاریخ تحریری نمایند که فاطمه گفت که خانه ترا خواهم سوخت و این
خرازمی در تاریخ تحریری نویسد که قال سدید ابن اسلمه کنت ممن حمل الخطاب مع عمر الى باب فاطمه
حين امتنع علي واصحابه من البيعة يعني گفت زید ابن اسلمه که بودم از کسانی که بر داشتند بیعه با راه همراه عمر
بسوی دروازه فاطمه و متوجه باز ماند علی و صاحب آواز بیعت ابوبکر و در تاریخ عقد ابن ربه مذکور است که و اما علی و عباس
مقعدان بیت فاطمه قال ابوبکر ان ایبا فاطمه ما فاقبل عمر یقبس من الناس علی ان یضرم
علیهما النار فلقیت فاطمة فقالت یا ابن الخطاب اتحرق و اننا و ولدک قال نعم یعنی ولیکن علی و عباس
پیش نشستن در خانه فاطمه گفت ابوبکر اگر انکار کنند آن هر دو پس قتل کن ایشان را پس متوجه شد عمر مع اخلاک آتش که روشن
ند بر آن هر دو آتش را پس ملاقات کرد فاطمه عمر را پس گفت ای پسر خطاب آیا خانه مرا و فرزند ان مرا خواهی سوخت گفت عمر که
آری خواهم سوخت و در کتاب مختصر فی اخبار البشر مذکور است که فاطمه عمر بشیعی من نار علی ان یضرم الدار
یعنی متوجه شد عمر بسوی خانه فاطمه مع قدری آتش که بسوزاند خانه فاطمه را انتهای این همه علما اهل سنت اند که اینقدر تحریر
می نمایند و جمله اخره آن که در آن ذکر سوختن خانه فاطمه مندرج است مخدوف و مضاف نمودند و اگر واقعی در غرر و صاحب تاریخ طبر
و تاریخ خود و تحریری نمایند که عمر دروازه خانه فاطمه را آتش زده بسوزانید و شیخ علی بن ابراهیم و صاحب تاریخ طبر
طبری می نویسد که ابوبکر وقت مرگ خود میگفت لیست ترک بیت فاطمه و لو احرق بابده یعنی کاش که من ترک
می کردم خانه فاطمه را و می سوختم دروازه او را و صاحب تحفه می نویسد که بر آتش دید و تحوایف مفسدین عمر را و او احرار خانه فاطمه
کرده بود و میگفت که در خانه فاطمه علی و حسنین و عباس و زبیر و بنی هاشم و دیگر اصحاب خاص آنحضرت صلعم بودند کسی دیگر نبود
لیکن صاحب تحفه ایشان را مفسدین قرار داده است و کسانی که از او احرار خانه جنت آشیانه فاطمه زیر بر آورده اند و یا
سوزانیدند ایشان را و صاحب تحفه بر حق و صواب بودند و دیگر از ستمهای عمر آن است که محسن و دشمن فاطمه زیر از صدها نفر
او شمشیر شده چنانچه پس ازین انشاء الله تعالی خواهی دانست و در زمان بنی امیه و غیر هم ظلمی که بر آل بنی رفته این سه فرع
ظلم ظیفه ثانی است اگر خلافت که حق علی بن ابیطالب است غصب شد و نسبت باین تعدیه میسرید و تقصیر که بر جاب نام
حسین رفته و تهنک حریم محترم او گردیده باقی سبانی آن عمر بن خطاب است زیرا که خلافت یزید فرع خلافت معاویه است و خلافت
معاویه فرع خلافت عثمان است که بعوی خون او از امیر المومنین علی مبارزه و مخالف میکرد و خلافت عثمان فرع خلافت عمر است و چنان
بوده است چنانچه باوری که از علمای اهل سنت است و در تاریخ خود می نویسد لما قتل ذیحیم الله الحسین بن علی کتب
عبد الله بن عمر الى یزید بن معاویه اما بعد فقد عظمت الزمریة و جلّت المصیبة فحدث فی
الاسلام حدث عظیم و لا یومر یوم الحسین فکتب الیه یزید اما بعد یا احمق فانا
جئنا الی بیوت مستحقة و فروش مهمله و سائند مینصده ففانکنا عنده فان یسکن الحق
لنا فحقن مجفنا قاتلنا و ان یسکن الحق یغیرونا فاولک اول من هذا و اسما اثر بالحق علی اهل

[illegible]

بار کتاب سورت حکم از زهره مومنین خراج شدی سخنخواهی یافت قومی را که ایمان آوردند بخدا و روز آخرت که دوست دارند
 کسی را که مخالفت کند از زهره رسول اورا اگر چه باشد بداند ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان
 و ظاهراً هست که بامردود خدا و غضوب رسول اورا عایت قرابت و صلای می چه معنی دارد هرگاه پسر قوح پیغمبر بار کتاب کفر از
 اهل و خارج شد بیکر خویشان و قریبان چه رسد و آنچه که صاحب تحفه در جوابش آورده بالکل دروغ و ساخته و پیرداخته است
 و هیچ کتابی اثری از ان نیست و سبب خراج حکمین العاص از ان چیست است که در قتل آنحضرت عیب میگرد و چنانچه واقعی
 می نویسد از جهت دوستی کفار و فتنه انگیزی و حکم همچنان منافق مانند آخر عمر و تنی کلام الهی را جهت اجرای قرآن جمع کرده
 خود سوزانید و باس عزت و حرمت کلام خدا کرد و اگر بگویند است که آیات منسوخ را سوزانیده بود پس در قرآن فرایم آورده
 خود چرا آیات منسوخ را فرو گذاشت کرده ولی اندک محرمات و بلوی پدید صاحب تحفه می نویسد که پانصد آیات منسوخ بالفعل در قرآن
 شریف موجود اند پس معلوم شد که عذر آیات منسوخ بی وجه است و لو سلمنا لیکن حکم سوزانیدن آیات منسوخ کجاست آخر کلام
 خداست که منسوخ است و احترام منسوخ و غیر منسوخ هر دو لازم است و سوزانیدن آن خالی از استخفاف نیست و استخفاف
 قرآن کفر است و صاحب تحفه روایتی که بیان میکند که حضرت صادق قرآن را بر زمین انداختند دروغ محض است لفظ
 این سخن در هیچ روایتی موجود نیست و نه اودان را بهی نمودن تعبیر کردن مری و دیگر است انقضی هر چند ابل سنت در دفع سخن
 که از جهت سوزانیدن قرآن بر عثمان و اود می شود و ادیات رکبکه و ایه بکار می برند لیکن سودی بحال اونی بخشد و امانت
 قرآن که از او بوجود آمده علاج ندارد و از همین جهت عایشه بر عثمان غضبناک شده مورد لعن و لعن می شد چنانچه
 در کوفی شرح صحیح بخاری است فقد روی عن عائشة أنها انكرت عليه حرق المصاحف و قالت اقتلوا
 حراق المصاحف یعنی پس تحقیق مژمی است از عایشه که بر سیکه او انکار کرد بر روی سونفن قرآنهارا و گفت
 که قتل کنید سوزنده قرآنهارا و ابن عبد البر در استیعاب می نویسد قالت عائشة من حق عثمان ان لعنت لعن الله لعن الله
 و ایضا قتل الله لعن الله و هكذا اقتلوا حراق المصاحف یعنی گفت عایشه من حق عثمان که لعنت کند خدا لعن الله
 و نیز میگفت قتل کند خدا لعن الله و همچنین میگفت قتل کنید سوزنده قرآنهارا و لعن الله شخصی یهودی بود و لعن الله را از عثمان
 را به لعن تعبیر کرده که او نیز در از لعن بود و صاحب تحفه حکایت کرده این روایت را از راه شریک این قتیب که مقابل عثمان
 و حال آنکه علمای معتبرین ایشان ایراد این روایت کرده اند و ظاهراً است که لعن کردن لعن اونی جائز نیست چه جایکه
 خلیفه رسول و عایشه که محرمه سینان است لعن کردن بر خلیفه رسول چگونه که او را خود داشت پس معلوم شد که عثمان
 را لعن نداشت و الا صدیق سینان بر لعن او مبارزت نمیکرد و طرفه این است که عایشه که حریص بر قتل عثمان بود و همچنین
 ظالم و غیره بسبب عدوئی که با جناب امیر می داشتند بعد از ان بدعی خوان عثمان علیه السلام را لعن کرده و با او بدی
 و حال آنکه این همه کسان خوانان قتل عثمان بودند و دیگر آنکه عثمان را مومنین لعن کرده و لعن الله را لعن الله را لعن الله را
 شهرتانی می نویسد که خمس که حق اهل بیت بود و مال دیگر که حق مومنین بود و پسران و نوادگان خود تقسیم کرده و اهر بار
 همزان و اود در تاج الخلفاء اند که است و حالش این است که مروان را لعن الله خمس فرقه لعن الله و اهر بار

مال مومنین و ادا و این تاویل نمود و در آن که من صلح رحمی میگفتم که خدا را تعالی بآن امر فرموده است و گفت که ابو بکر و عمر مال مخصوص
مملوک خود کردند و بدین آن مال را بر اقارب خود تقسیم می نمایم پس مردم ازین جهت بر عثمان انکار کردند و روایت کرده است
آنرا این سعد بن ابی سفيح که صلح رحمی از مال خودی باشد از مال غنای ابو بکر و عمر و عثمان نبوده که مال ایشان بر اقارب خود تقسیم
میگردید بلکه ایشان هم ورثه خود کردند و بدین امر و بدین جهان منتهی بودند و صاحب تحفه طر فوجا به داده است میگوید که عفا
قبل خلافت خود مالدار شده بود و از مال شام و در خلافت عمر پس آن مال را بنحو ایشان خودی داد و مال بیت المال را میگوید که
در آن هنگام هزار مایه بود و اگر هر کس که بخواهد بر سرش عثمان در خلافت عمر سپردند مال تمام دنیا هم کفایت نمی شد و بعد عثمان
تو تگری و بخشش لک لک روپی میچسبید و نگویند که از مال غنیمت انقدر تو نگرفته باشی که لک و دینار طلای هر وقت هر که را خوا
بخش و خود طلای اهل سنت و تکذیب صاحب تحفه می نمایند و اقدی می نویسند که عثمان میگفت که ابو بکر و عمر خویشان خود و را می
دادند من نیز میبایم میگویم که هر سه خلفا غارت کردند و حکم بر عاص را کردند و من رسول خدا بود و مالی که تو قضا می کردی که قریب سه
صد هزار دینار بخوارند بود و یک لکه و دینار سعد بن قحاص را داد و مردمان طعن و ملامت کردند و زله خواران مانده نهادند و عثمان
غنی نام نهادند نقل مشهور است که مال بیعت دل سپردم حق مومنین را ضایع و بر ما و میگرد و هیچ مسالافی نمیداشت و اقدی و
عربی و غیره در کتب خود می آورند که طغیان و عصیان عثمان بعدی رسیده بود که بعد گفته شد تا سه روز اهل مدینه و اکابر
صاحب لاشه او را بریزند و کشتند و کسی متکفل غسل و کفن و دفن او نشد و نه کسی بر جنازه او نماز کرد و اگر کسی اراده میکرد و ایشان
منع میکردند تا اینکه دان بعد انقضای سه روز لاشه او را مخفی از مردم برداشتند و در قاضی القضا
در کتاب معنی می نویسند که عمار با سر و حق عثمان میگفت سخن قتلنا که کافر یعنی اقل کردیم او را کافر و آنچه
صاحب تحفه و رباب بهتم ذکر کرده که امیر المومنین علی سلاح و مال عثمان را تصرف شد و قتل عثمان را حمایت کرد و دلیل صحت
قول آنهاست و از انصافین دفن او جمله اهل بیت و اکابر اصحاب بودند چنانچه در حذب القلوب عبد الحق دلو می مذکور است که
امام حسن با امام حسین بر او رنج و قبل هر گ و وصیت کرده بود که اگر بنی امیه در روضه آنحضرت صلح از دفن من مانع شوند چنانکه
ما عثمان را از دفن منی مانع شده بودیم در صورت ضرورت سر او را در حذب القلوب دفن کنی پس آنچه که صاحب تحفه در حال قتل و دفن او
چند روایات از نوعه از کتب خود آورده که علی و طلحه و زبیر پس ازین خود را برای حفاظت عثمان برورش فرستاده بودند باطل
محض است امام حسن خود میفرماید که ما از دفن او مانع شدیم و طلحه از همه حریفان تر بود بر قتل می چنانچه بعد ازین خواهی دید
و اولی ما لیکن خود در قتل و پس ازین خود را روانه کردند این هم غالی از نظر و خدشه نیست و آنچه که صاحب تحفه در مدح او و تشویر او
موضوعه از کتب خود بیان نموده است و دروغ محض است بلکه آنحضرت صلح و از ان عهد تا و حال فرموده بودند چنانکه در مدین
نهی است روی زید بن وهب عن حذیفه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما احب الي
تبعه من اهل البيت یعنی غیر از آنست صلح و فیکه خروج خواهد کرد و حال پیروی او خواهد کرد کسیکه دوست خواهد داشت
از این انفسر اگر حباب امیر عثمان را پس با در میگرد و بدینا و در جنازه او نماز بجای آورند و امام
حسن و زبیر مانع دفن او نشدند بلکه امر بالعکس است که بیج صواب در قتل و اتفاق و اجماع میدهند و بر بدعت او انجای نمودند

[illegible]

مجید و ابلت و در بعض روایات است که پس امامان را انتظار می کردند و بر یک پیشتر زندگان حکم سعادت نمودند آنوقت
قریب صدر هزارم و م خواهند بود علی اختلاف روایات پس آنحضرت صلعم فرمودند است اولی بکم من انفسکم ایاس نیستم
اولی تبصر و شما از نفسهای شما و در بسیاری از روایات بجا است اولی بکم من انفسکم است اولی
بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی ایاس نیستم اولی تبصر و در بعض از نفسهای ایشان و غرض این است
که حضرت بیان کردند که من در مورد هر مومنی اختیار بیش از ان مومن دارم و حکم من در امور او جاری تر است از حکم خودش و بعد از
گفتن آنحضرت همسودان گفتند بی هیچین است یا رسول الله پس آنحضرت دست علی مرتضی را گرفت و فرمود و کنت مولا
فعلی مولا الله و ال من و الله و عا د من عا دة و انصر من نصره و اخذ ال من خذله
یعنی پس هر کس که من مولا اویم پس علی مولا ای او است خدا یا دوست دار آنکس را که دوست دارد و علی را و دشمن دار آنکس را که
دشمن دارد و علی را و یاری ده آنرا که یاری دهد علی را و فرود گذارد آنکس را که فرود گذارد علی را آنگاه این آیه نازل شد الیوم
اکملت لکم دینکم و اقمتم علیکم الذمات و ضحیتکم که اسلام دین یعنی هر روز کامل گردانیدم
از جهت ما این شما را تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم بر شما اسلام را آنگاه رسول خدا صلعم فرمودند الله اکبر
والحمد لله علی المال الدین و اتمام النعمة و سرضاء السرب بر سالتی و وکایة علی ابن ابیطالب
یعنی خدا بزرگتر است و سپاس بخدای را بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و خوشنودی پروردگار بر پیغمبری من و
خلافت علی بن ابیطالب است یعنی این مضمون بالا بحال بود و حالا بتفصیل باید شنید که احمد حنبل این حدیث را در سنن خود با طبق
متعدد روایت کرده از آنجا از برادر بن عازب که گفت بودیم یا رسول الله در سفر پس فرمود آیدیم بغیر نعم ندان کرده شد و ما
ماکنا الا مکره جامعه و پاک کرده شد بر یک رسول خدا را نیز در و رخت پس گذارد و نماز ظهر او گفت السلام تعلون انی اولی
بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله ثم قال السلام تعلون انی اولی بکم و عن
من نفسه قالوا بلی یا رسول الله پس گرفت دست علی را و گفت فمن کنت
مولا فعلی مولا الله و ال من و الله و عا د من عا دة اما قال کنت مولا علی بن ابیطالب را و عن النخاطب و
کنت هتیا لک یا ابن ابیطالب کجنت مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی مبارک باد ترا ای پسر ابوطالب که دیدی
مولای هر مومن مرد و مومن زن نهی و از زید بن ارقم روایت کرده و از عقیبه روایت کرده و از ابو هریر روایت کرده و روایت
کرده از بن سعد و قاص و روایت کرده از ابو جراح و از ابو ایلی روایت کرده این همه را و اینان تبخاوت لیسر روایت کرده اند و
مسند احمد و ترمذی و صحیح خود این حدیث را روایت کرده و همچنین ابو داود و سجستانی در سنن خود و امام مالک و دیلمی خود و سبکی
و ابن معاذ و شافعی و اخطب خوارزم و صاحب مشکوٰۃ و مشکوٰۃ و نظام الدین نیشاپوری و در تفسیر نیشاپوری و محمد بن طلحه
شافعی در طباطب السؤل و ابن حبان مالکی و فضول مبه و حافظ البوخی و رحلیه الاولیا و نسائی و در صحیح خود و در قطنی
و قزوینی و صاحب کتاب وسیلة المتعبدین و تہذیب جمال الدین و در روضۃ الاحباب که این همه علماء این سنت را هر کس در کتاب
نموده و پیش نمیرا نهاده و تفسیر بیان کرده است و ذکر آنرا حافظ عماد الدین بن کثیر فی تارخنا الکبری فی ترجمۃ محمد

بن جریر الطبری انالہ کتاباً فی مجلدین الصحیحین جمع فیه احادیث غریبہ خمس
یعنی دوگز کردہ حافظہ عماد الدین بن کثیر و تاریخ کبیر خود و ترجمہ محمد بن جریر طبری کہ خاص او کہ کتابی است در دو جلد کند و جمع
کرده است و ان احادیث غریبہ را و عن امام الحرمین ابی المعالی الجونی ازہ کان یتعجب و یقول لیت
بغداد فی ید صحاف مجلدان فی روایات غریبہ کتب علی ظہرہ المجلد الثامنۃ والعشرون من
طرق من کنت موکاة فعلی موکاة و یتلوہ المجلد التاسع والعشرون
یعنی و از امام الحرمین ابو المعالی جونی روایت است کہ او تعجب میکرد و میگفت کہ دیدم در بغداد و در دست جلد ساز یک جلد کتاب
را در روایات غریبہ خود نوشته بود و بر پشت آن کہ المجلد الثامنۃ والعشرون از طرق من کنت موکاة فعلی موکاة
یعنی این جلد بست و پشت بست در میان طرقاتی حدیث من کنت موکاة فعلی موکاة و پس از ان
است جلد بست و پنجم منتهی انقدر در حروف است این حدیث و باین کثرت میان است حدیث من کنت را کہ خالی از تواتر نیست و علام
نیشاپوری در تفسیر خود و امام واحدی در سہاب تنزیل و عینی در شرح صحیح بخاری نوشته اند کہ چون آیه لَیَّا کُفَّا الرُّسُولُ
تکلم ما انزل الیک من انزل شد جناب سرور کائنات در فضل علی ابن ابیطالب فرمودند من کنت موکاة
فعلی موکاة و سیوطی در تفسیر و رشور و حافظ ابو نعیم و حلیہ الاولیاء از ابو سعید خدری روایت کرده اند کہ چون حضرت
رسول علی را نصب کردند بر روز غدیر و صدای بلند کرد و از برای او بلا لایت جبیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه آورد و الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و جمیع ائمتہ از کافی از ابو سعید خدری روایت کرده کہ ہر گاہ نازل
شد الیوم اکملت لکم دینکم فرمود جناب رسول خدا صلعم الحمد لله علی اکمال الدین و اتمام النعمۃ
و رضائہ برسالتی و ولایۃ علی من بعدی یعنی پاس خاص خدا بر کامل کرد
دین و تمام کرد نعمت و خوشنودی او بہ پیغمبری من و خلافت و ریاست عامہ علی بھذا من و ہم این مرویہ در کتاب مناقب
ابو القاسم خانی از ابو سعید خدری روایت کرده اند کہ ہر گاہ در غدیر خم نازل شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی فرمود رسول خدا صلعم الحمد لله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمۃ و رضاء الرب برسالتی
و الولایۃ علی بھذا ان گفت آنحضرت صلعم الحمد لله و الاکمل و عا د من عا دہ و انصر من
فصرہ و اخذ من خذ لہ پس ملاقات کرد عمر علی را گفت ہیئت الک یا بن ابیطالب اجبحت و امسیت مولی
کل مؤمن و مؤمنۃ و در وسیلۃ التعبدین روایت است کہ حضرت در بارہ علی فرمودند ان هذا مولی من انما موکاة
یعنی بدینست کہ این علی مولا کسی است کہ من مولا اویم و در روایت است کہ جناب رسول خدا علی را بر پشتہ انقدر بلند کرد کہ
دیدند مردم سفیدی بغل رسول خدا را و این برہ آن بود کہ پیروان بشتہ نشو و من جہ کسی کہ گفتہ ام ان علی بن
ابطالب است تامل و مان بخانی بشامند و نیز ابن مرویہ روایت کرده از عبد اللہ بن مسعود کہ ما در غدیر رسول خدا صلعم جنین
می خواندیم یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین یعنی ای پیغمبر رسان
چیز کہ نازل شدہ بسوی تو از جناب پروردگار تو بدینست کہ علی مولا من است پس ہر گاہ انقدر روایات در بارہ ولایت

علی بن ابیطالب نازل شده باشد و از جانب پروردگار تا کی تبلیغ در باره آن نفاذ یافته باشد و در صورتی که سواى خلافت و امامت
 به سنی دیگر رفتن ناشی از کمال عناد و عدالت علی است و هرگاه جناب رسول خدا از اطمینان و ولایت علی فارغ شدند حسان شاعر که
 در زمان آنحضرت بود این ابیات نوشت و روایت کرده است ابیات را این مروه و ابو عبد الله مرنانی و اخطب خوارزم و از
 آنچنان روایت این است مینادیم یوم الغدير بیدیم آنچنان و اسمع باللبه منادیا یقل الله قریا علی فانی
 سر ضیتک من بعدنا اما و هادیها حاصل ابیات این است که در سیکر ایشان را روز غدیر خم پیغمبر ایشان پس گفت نبی
 علی را که بنویز یا علی پس بدینیکه رضای من در آن است که تو بعد از من امام و سر نهائی خلق باشی و کیت شاعر در قصیده عینیه
 نویسد یوم الدوح دوح غدیر خدیابان الله الولایة علیا کما حصل مضمونش آنکه در روز دوح یعنی غدیر خم
 آشکار کرد حضرت پیغمبر از برای متضی علی ولایت را ای کاش اطاعت کرده شده بود و جوهر در صحاح خود و صاحب کشف
 و تفسیر خود بعنوان سند آورده اند شاعر قصیده عینیه را و فاضل الدین جموی در کتاب عقائد خود که مسیحی است بنویسند انما ملین
 نقل کرده که کیت گفت بعد از آن که این قصیده را گفته بود قسمی حضرت امیر المومنین را بخواب دیدم فرمود که قصیده عینیه بر من
 بخوان بن بر آنحضرت خواندم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود و لها مثل ذاك اليوم یوم ما
 و لها مثلها حقا اضیعا حاصلش این است که من دیدم مثل این روز را و دیدم مثل این حق حقی که ضایع شده باشد
 این جور در کتاب مرقه الزمان خواب مذکور را بایتی که آنحضرت فرموده اند از نهادن خود روایت نموده است و این مروه از عبد الله
 بن عباس و زید بن علی روایت کرده که چون مامور شد رسول خدا صلعم به تبلیغ فضائل علی و امرش از جانب خدا که گوید درباره علی
 آنچه خدا فرموده پیغمبر صلعم گفت یا رب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی می ترسم که قبول نکنند آنچه درباره علی گویم پس چون گشت
 از حجه الوداع و بنزدیم رسید آیه یا ایها الرسول نازل شد پس گرفت آنحضرت باز و می علی او با مردم گفت ایها الناس است
 اولی بکم من انفسکم گفتند بل یا رسول الله آنگاه گفت اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم
 و آل من ذلک و عاد من عاده و اخذ من خذله و احب من احب فی الغرض فی الغرض و آنچه آنحضرت صلعم فرمودند
 که ایشان تازه مسلمان ندی ترسم که قبول نکنند این هم مطابق واقع بود که مردمان را اطمینان فضیلت علی خیلی شاق و ناخوش
 بود چنانچه در جواهر العقدين و تفسیر تلخیص مذکور است که پس بعد از شکیان بن عقبه که سال سائل در حق که نازل شده است اقسام
 یا کرده از سوال کننده گفت تحقیق سوال کردی از من سئله را که سوال نکرده بود پیش از تو از من جدی روایت کرد مرا جعفر
 بن محمد الصادق از پدران خود چون رسول خدا صلعم در غدیر خم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت من كنت مولاه
 فعلى مولاه منتشر شد این خبر بیا و پس شنیدند امر حارث بن نعمان فهری فی الحال بیشتر سوار شده باینکه امدانگاه از
 ناچه پیاده شده بخیرت رسول خدا صلعم آمد و آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد یا لک شهادت هر کردی از تو قبول نمودیم و ما را
 پنجگانه ما را مامور ساختی از تو قبول کردیم و هر کردی بروزه یکاه قبول کردیم و بعد از این باینکه ما را از تو قبول کردیم و ما را
 این هم خود را و تفصیل داوی او را بر با و گفتی من كنت مولاه فعلى مولاه ایکار را از تو کردی یا از جانب
 خدا ایکار رسول خدا گفت قسم بخوانیت الهی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس حارث پشت برگردانید و متوجه ناچه خود شد و میگفت

خدا یا آنچه میدیدم که حق است پس برین سنگ مبارک از آسمان یا بغیرت بر عذابی درونک بوزن سیه بود بنافهش که سنگی از آسمان بر
سر او خورد که از مقعدش بیرون آمد پس نازل شد مساکل سائل یحک اب واقع لکنا فرین لکین که کافه
و الله فی الکتاب بهیجی سوال کرد سوال کننده عذابی که واقع است از برای کافران بچک نیست از واقع کننده از خدای که صاحب
آسمانهاست و زمینی که از علمای اهل سنت است روایت کرده که اول جناب رسول خدا صلعم در خطبه فرمود که من میگذازم در میان
شما امر که اگر آن متمسک شود بصلوات نخواهد افتاد و بعد از آن کتاب خداست و ابدیت من و همین طور این مغارے
شافعی گفته که اول وصیت تمسک بقرآن و ابدیت بود و بعد از آن سه مرتبه گفت که من کنت ولیه فهدا ولیه و حافظ ابو الفرج که
از معتزین اهل سنت است در کتاب مرجع البحرین چنین نوشته که گفت رسول خدا صلعم در غدیر خم من کنت مولا فعلی مولا
و اولی بمن فقه فقهی و محمد بن در سنن خود و ابن اثیر در سنن المطالب و ابن مخاضی شافعی در کتاب مناقب و محمد بن طلحه شافعی
در مطالب السؤل روایت کرده اند بطریق متعدده که جمع کرد علی بن ابیطالب عروم که در جریده یعنی فضای مسجد کوفه و
سوکند و او مسلمانان را بخدا که کس آنچیز از رسول خدا صلعم در روز غدیر خم شنیده باشد بر خیزد و بگوید پس بنواستندتی نفر و در بعضی
روایات سیزده و در بعضی روایات دوازده کس از مردم که در آن روز حاضر بودند و شهادت دادند که در آن روز گرفت پیغمبر
دست علی را و همه بان گفت القمون الی رقی بالمومنین من انفسهم سعد گفتند بی یا رسول الله انگاه
حضرت گفت من کنت مولا فعلی مولا و دیگر روایت کرده محمد بن از زوان بن عمر بن مضمون مگر اینکه درین
روایت سیزده نفر شهادت دادند که ما شنیدیم که رسول خدا صلعم میگفت من کنت مولا فعلی مولا و بعضی که
گوای نادان که کور شدند و بعضی سب و ص چنانچه در شواهد النبوة جامی است که زید ابن ارقم گوای نداده بود از دعا علی سب و ص
شد و در عوارف مذکور است که انس ابن مالک بنو هرگاه حضرت علی گوای طلبیدند گفت که من پیر شده ام فراموش کردم حضرت
علی بد دعا کرد و سب و ص شد و در بعضی روایات آن است که کور شد و روایت کرده ابن مخاضی شافعی از پسران زید ابن ارقم که
وقت اجتماع مردم در غدیر انقدر گرمی بود که بعضی روانی خود را بر سر می انداختند و بعضی در زیر پا می خود از شدت گرما که اول
حضرت در خطبه خویش بر تمسک کتاب خدا و عترت و نگاه داشتن عترت و حرمت این هر دو فرمودند و بعد از آن دست علی
را گرفته فرمودند من کنت ولیه فهدا ولیه و محمد بن طلحه شافعی چنین گفته که چون لفظ من افاده عموم میکند و لیل آت
بر آنکه هر که حضرت رسول مولا و صاحب اختیار او باشد علی را هم نسبت با چنین است بعد از آن گفته که ازین جهت رسول مولا را
مطلق و اندک شمه و مقید بیک از عارفی که در آن مستعمل است نکرده ما دانسته شود که هر نسبتی که میان پیغمبر و افراد مسلمین ثابت است
همان نسبت بعینها میان علی و آن شخص خواهد بود و بعد از آن گفته که این حدیث صحیح است و درینکه حضرت پیغمبر علی را مخصوص
بر وجهی ساخته که بچکس بخیر او از جانب رسول باین منزلت بهره مند نباشند نهی میگویم که هرگاه اینقدر علمای اهل سنت
غیر از روایت کرده باشند در تواتر آن شبه و بریمی باقی مانده که بعضی رجال از شامت تعصب در تواتر آن انکار کنند زیرا که در
تواتر اتفاق به بشرط طبیعت و انکار این روایت مثل انکار یهود و نصاری است معجزات آسمانی حضرت صلعم را اگر بچنین روایت از خطبه
صدق عاری باشد در صورت بچک روایت کتب ایشان قابل اعتماد ندارند و این جور در صواعق حضرت گفته که این حدیثی است

صحیح و شک نیست و محبت آن و بعد از آن گفته که طرق آن بسیار بسیار است و بسیاری از اسانیدش صحیح است پس هرگاه محبت
آن متیقن گردید پس باید دانست که مراد از مولی در اینجا اولی تبصره است بملاحظه فقره و مقدمه که است اولی که است و در چند لفظ موله
مشترک است در معنی خداوند و متبر و اولی و آزاد کننده و آزاد کرده و مسایه و این هم چنانکه لفظ عین مشترک است در چشم و چشم
و زور و آفتاب و زوال و لیکن بر هر معنی که تفسیر حال باشد آن معنی ملوک گرفته میشود و کافی عین جاریه قرینه جریان و لالت میکند بر معنی
چشمه و در حدیث غزیر قرآن متعده دلالت میکند که مراد از لفظ مولی بجز اولی تبصره متبادر نشود و اولی اینکه ملاحظه المست
اولی بکرم و ویم اینکاید در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل من ربک و این تا کی بر آنرا ضعیف
که ناصر و محب مراد باشد هرگز هرگز معنی نمیشود که مقتضای آیه المومنون و للمومنات بعضیهم اولیاء لبعض
و چون جای اینهم که محبت و نصرت قبل از آن نیز حاصل بود و باز تا کید آن تحصیل حاصل است و آن عند العقل قبیح است سیوم در پیوم که را
مر و مان را جمع کردن در حرارت آفتاب که چادر را در زیر سایه انداختند و بر سر میگذاشتند از شدت حرارت و حدت آفتاب و از
پالانها سبب ساختن که وال است بر کمال ضرورت و از ریاضت خود خبر دادن که مشغور است بر تفرقه از امرای خود و خود محبت و نصرت که حاصل
حاصل است چنانکه شاعران و کیت که بر ایام بودن دلالت میکنند تجسم تشبها علی مرتضی از مردمان در رجب و غیره ششم خطبه
حاکمیه و تکبیر آن اهل بیت که سرسروال است بر امامت و خلافت علی مرتضی که رئیس اهل بیت علیهم السلام است بهتقم انزال
آیه الیوم اکملت لکم دینکم را بعد از شاور رسول خدا و باره علی مرتضی که گفت مولا که فعلی مولا که زیر که امریکه امامت
وین از آن بظهور رسیده خلافت و امامت هرگز متصور نیست و در بدل محبت و نصرت بدگر مؤمنین تمام دین به خود و معتول
نمیشود و گویند آنهم اجم باشد و تخصیص علی بحیث بر آن صرف محبت و نصرت بلکه جمیع مؤمنین متساوی اند و محبت و نصرت فیما بین و
اگر در معنی مولی اشتباهی باشد که معنی مولی و اولی تبصره آمده است یا ند پس بایستید که قرآن از شما میر علی خا و غیره است در
کتاب صفاتی القرآن و تفسیر آیه ما و لکم التاهی موله که مولی را معنی اولی گفته است و صاحب صحاح نیز مولی را بجمع
اولی نوشته است و صاحب قاموس یکی از معانی مولی را مولی معنی صاحب تصرف نوشته است و این اشیر و بنیای مولی را در قول عمر
معنی محبت مولی کل مؤمن و مؤمنه معنی ولی صاحب تصرف تفسیر کرده است و طاسع الدین در شرح مقاصد خداوند فکر آیه ای
مولد که حدیث انما امر اقر و جت بغیر اذن مولا ها فنکاحها باطل گفته که تعال مولی معنی متولی و مالک
هم در اولی تبصره شائع است در کلام عرب و هم است از برای اولی تبصره و متساوی در شرح جامع منیر گفته که قال العلامة
الحارلی و المولی هو الولی الا انهم المولایة القايم بها الدائم علیها پس هرگاه محبت
گشت که مولی معنی اولی تبصره هم می آید و مشترک است در معانی کثیره و در خصوص ملاحظه خواهیم نمود و بطرف قرآن معانی مراد
و در حدیث غدیر بعد ملاحظه قرآن هیچکاست معنی صحیح نمیشود بجز معنی اولی تبصره چنانکه گذشت و قطع نظر از مولی بلکه بجای
آن لفظ ولی هم در اکثر روایات وارد شده است و مراد از آن اولی تبصره است چنانچه قبل ازین بیان کرده ام از کتاب نهج
و نهج البحرین و از کتاب مناقب ابن مخاضی شافعی و تأیید میکند این روایات دیگر که در شان جناب امیر و دارند و دلالت
میکند بر ریاست و امامت آنجناب بعد از سرور کائنات و طهرانی در کتاب کبیر گفته عن و هب بن حنظله قال

عن وهب بن حنيفة قال قدم بريدة من اليمن وكان خرج مع علي بن ابي طالب فرأى
منه جفوة فاحذيد كوطينا ويتنقص من حقه فبلغ ذلك رسول الله صلعم
فقال له لا تقل هذا فوالله اناس يكرهون عليا وذكر النعمان بن عيسى حاصش ابي بكر بن محمد بن علي بن حسين
رفت بوجه من از انحضرت بها وناخوشي بود ورجی انحضرت كلمات نامناسب گفتن گرفت این جنجواب رسول خدا صلی الله علیه و آله
رسید فرمودند که در حق علی چنین بگو که او اولی بحرف ثاس است و شما بعدین و ذکر کرده است آنرا اندکی بتفریق قلیل و این خبر در تواتر
الاکثر گفته عن بريدة في رواية اخرى ان عليا مني وانا منه خلق من جاني وخلق من طينتي ابراهيم
وانا افضل من ابراهيم ذرية بعضهم من بعض والله سميع عليهما بريدة اما علمت
ان لعلي اكثر من الجارية التي اخذها وانه وليكم بعدك حاصش ابي بكر بن محمد بن علي بن حسين
است که انحضرت فرمودند بر شکی که علی از من است و من از علی ام مخلوق شده است از طینت من و من از طینت ابراهیم مخلوق شده ام
و از ابراهیم نیز تمام و لا بعض آنها از بعض و خدا شنونده و داننده است ایاتنا شکی که بر شکی که برای علی بسیار باقر و نوری
نیز که گفته و بر شکی که او اولی بحرف ثاس است بعد من و در سابق گفته از عمر بن حنبل روایت است که قال یحیی بن یساف
الله صلعم سرية واستعمل عليا فمضى على السرية فاصاب جارية من السبي فانكروا
عليه وتعاقد الاربعة من اصحاب رسول الله صلعم وقالوا اذ القينا رسول الله صلعم اجزنا
بما فعل علي قال عمران وكان المسلمون اذا قدموا من سفر بداوا برب رسول الله صلعم واولوا
عليه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السرية سلسوا على رسول الله صلعم فقام احدا ربعة فقال
يا رسول الله ان عليا صنع كذا او كان افأعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم
قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الخامس فقال مثل مقالته
في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني وانا منه وهو اول كل مؤمن بعدك خلاصة روایت این است که جناب رسول خدا صلعم حضرت علی را بر همه سوار کرده بجهان فرستاده بود و حضرت علی را بکسی که
از مال غنیمت پسند کرده و هم را بیان را ناخوش آمد چه را که عهده کرد و نمک را انحضرت صلعم شکایت علی نمود و بعد از آن حضرت هر چه
بخیرت انحضرت صلعم رسید نزدیک ایشان گفت که یا رسول الله علی چنین و چنان کرد انحضرت رومی خود از جانب او که او پسند
دیگر گرس برخواست همچنین گفت انحضرت رومی خود که روانید و میوم نیز همچنین گفت انحضرت رومی سبک خود کرد و امید و هرگاه
مرد حرام گفت انحضرت صلعم غضب آورده شدند و فرمودند که چه اراده میکنید از علی ببرد شکی که علی از من است و من از علی ام
و او اولی بحرف ثاس است بعد از من و این ابراهیم و تقوی و کاه و در شکر و این هر دو در تواتر و بسیار است و در تواتر
رسول خدا صلعم قال ايلة اسرى بني النضير علي بن ابي طالب فلو جعل عليا مني في علي بن ابي طالب
المسلمين واولى المتقين وقابل الفريسيين حاصش ابي بكر بن محمد بن علي بن حسين
خویش رجی که رسولی من در باب علی است فضائل که او سوار مسلمانان است و او را بحرف ثاس است و این خبر در تواتر

[illegible]

[illegible]

اخر حجت للناس تا مرون بالمعرف و تنهون عن المنكر بر جميع است حجج ثابت اقول
قبل ازین بیان کرده ام و باز بجهت تشبیه خاطر ناظرین واضح میکنم که آنچه خدای تعالی برای مؤمنین صالحین وعده فرموده بود
از اختلاف و تکلیف دین و دزدان خوف و امن کامل و وقوع عبادت خالی از شرک جمله در عهد کرامت مهبط آنحضرت صلعم بوقوع آمد
چهار و این اختلاف معنی لغوی است که ولایت و ملکیت است حسب تجویز مفسرین این سنت نه خلافیه مصطلحه که نیاجه رسول مقبول
است و اشاره تکلیف مذکور که در جای دیگر در سوره حج به نسبت مهاجرین فرموده بود و آیه الذین ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و امر انکسر آنحضرت صلعم بقبل آمده چنانچه مقتضا
میفرماید للمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف و نهی عن المنکر
آنکون تر قب امری از امور مذکور به موجب این آیه باقی نمانده که برای خلافت ثلاثه متوقع باشد و رافعت خدا از مؤمنین و لغت
از هر یک از این دوین بیان ثابت و تحقق است علی الخصوص برای حیدر که از صاحب ذوالفقار که جعفر از صاحب یابائی ثبات و قرار در
میدان کارزار فرموده که و تنها جنگ اعدا را سر بر دارند و قول تو که حق و صدق و هجرت فی دین بلند و رسوله به نسبت ایشان واقع
و افضلیت و اعزاز و امتیاز ایشان بجهت امر بالمعروف و نهی عن المنکر از آیه که کنتم خیر امة اخرجت
للعالمین تا مرون و تنهون عن المنکر بر جميع است حجج ثابت که در حق مهاجرین بیان کردی عید غیبا
است لیکن این اوصاف حمیده برای کسانی است که نصرت دین خدا کردند و بپایام عزان شام اجسام اقوام تمام پاره پاره نمودند
و از ضرب و صدمات عذاب عالمی و دوزخه نه شدند و امر بمعروف و نهی عن المنکر بر طبق حکم خدا و رسول خدا نمودند و انانکه از
لهی و طبع خود اختراع سائل نموده امر بکنیز و نهی عن المنکر نمودند و اکثر مسائل غلطیها کردند تا اینکه از تحذرات الزام غور نمودند
و شد آن کسان که از نصرت دین خدا اعراض نمودند و نفس خود را از نفس رسول مقبول غریز تر و افضل فمیده در معرکه جهاد جفا
پنجه خنجر را بیکه و تنها گذارند و استندار و فرار را بقیام و ثبات مقدم داشتند و بوقت تقسیم غنائم هر یک از خدایان مؤمنین را بر
وین خدا حاضر شدند و نشان ایشان این آیه نازل است یا ایها الذین امنوا اذ القوا فی الدین کفر از تحفا
فلا تزلو هم الا دبار و من بولم یومض دبره الا منکر و القتال و من خیر فقیه باع بعض
الله و ما اوله جهم و جهم المصیین یعنی ای کسانی که ایمان آورید و وقتیکه ملاقی شوید و به بیندازان
که کافر شدید و ما اوله جهم و جهم المصیین پس نگروانید از ایشان پشتها را و کسی که گروانید از ایشان در آخر در پشت خود را فکر کرده و اندوه بخندید
کارزار باجائی گیرنده باشد سوی جماعت پس تحقیق که مراجعت کرد و بعضی با خدا و جا او است و دوزخ و بدست بای باز گشتن
ولی بکسی که صاحب تشنه و ذوقه البینین است نوید که در جنگ باشد چون جوابی نرسد فرموده اقول یکبار از تفسیرین معادرت نمود و بگوید
بود و در حق خود و نیز نگاه ابو حمیده بود و در تفسیر کبر فخر الدین را زنی مرتبم است که در عثمان و دیگر جواب از بناس که گفته
و جواب رسول خدا را تنها گذارند و در دست و در جمل مذکور است که آن اشعین هر دایو واحد و رجم
عمر و بدست خود و وعه و دیال علیا العفو فقال الماست الماستادی قتل محمد فادرجعوا الی
ادیانکم و قال اما قال ابو بکر کفر نزلت الذین تولوا منکم یوم القیمه لکم جان اما استنظم الشیطان

یعنی بدرستی که ابو بکر و عمر و عثمان و اهل بیت خود و دو پاک میکرد و شکهای خود را و سوال میکرد و از علی مساف کردن را پس
 گفت علی که آیا ندوی تو مرا کند که مقتول شدی و مسلم پس باز گردید بسوی وینهای خود پس گفت و جزین نیست که گفت این
 کلام را ابو بکر بعد از آن نازل شد آیه الذین تولوا مسلما آیه این روایت تصریح تمام مقادیر و بشود که ایشان ایستاده اند که برای
 بازگشتن مردمان بسوی کفر نمایی کردند و آیه الذین تولوا مسلما و آیه لقد عفی عنکم کفرکم و آیه انما یغفر الذنوب لیست که آیه مذکور
 کنند و عفو از کفر فراموش است نه از جرم فرات و ایشان مدعی فراموشی کردند پس کسانی که از حرکت جبار فراموش کردند شرف نصرت دین خدا در
 ایشان و نصرت خدا برای ایشان چگونه معتبر است و شرف نصرت خدا بر موجب آیه وافی بهایه یا ایها الذین امنوا ان
 تنصروا الله بنصکم ویتبذ اعداؤکم بزی ناصران دین خدا است نه برای فائزین و مدبرین از حرکت جبار پس اوصاف
 مذکور و معذوره چگونه و وفات ایشان معتبر است و چگونه جمل ایشان را از هیچ امت ممتاز و افضل محسوب کرده شود این است
 جواب قول سائل و اگر بالفرض و التحدیر از لفظ اختلاف خلیفه مصطلح مراد باشد چنانکه ادعائی سائل است و نصیحت بهم مقصود سائل
 از آن برنی آید زیرا که خدا می تعالی تعیین خلاف را بذات خود مبوب گردانیده است که خلیفه خواهیم گردانید چنانکه خلیفه گردانیدیم پس
 که پیش ازین بودند چنانچه میفرماید اود انا جعلناک خلیفه فی کمارض و از اصحاب ثلاثه یکس را عیسی تعالی
 خلیفه گردانیده است بلکه ابو بکر را هم خلیفه کرده است که تجوز او خلیفه گردیده بود و اول از همه بدست او بیعت کرده بود و عمر را ابو بکر خلیفه
 کرده بود و عثمان را بعد از عثمان که اقال بنابر المقاصد ان ذلک الحصول لا یقتصر الی اجماع من
 جمیع اهل الحل والعقد بل الواحد و الاثنین من اهل الحل والعقد کاف کعقد
 عمر لا بی بکر و عقد عبد الرحمن لعثمان یعنی حاصل شدن امامت محتاج نیست بطرف اتفاق
 جمیع اهل حل و عقد بلکه یک کس و دو کس از اهل حل و عقد کافی اند مثل عقد عمر برای ابو بکر و عقد عبد الرحمن برای عثمان و قاضی
 محمد بعد از ذکر عقد شدن امامت ابو بکر بیعت گفته که و بهین طریق بیعت یک کس و دو کس اکتفا نموده اند از زمان نظر
 طایفه این زبان که این علم نبی پس میگویم که اکثر صحابه و زبان خلافت جناب امیر بدست معاویه بیعت کرده بودند که جمله از
 اهل حل و عقد بودند بلکه خلیفه زاده عبد بن عمر و انس بن مالک که از اهل حل و عقد بودند بدست یزید بیعت کرده بودند کما
 و رد فی البخاری و مستطاع من بعد انشاء الله تعالی پس باید که خلافت معاویه و یزید و معاویه من الله باشد و امام از طریقان
 فسق و عصیان معزول نمیشود از امامت خود چنانکه در شرح عقاید نبی است و لا ینقض الامار بالفسق یعنی
 و معزول نمیشود امام از امامت خود به سبب بدکاری و از کتاب افعال شنیعه و علمای اهل سنت یزید را در ائمه ثنا عشر و اهل
 بحر کرده اند چنانچه پیش ازین دانسته و خواهی دانست انشاء الله تعالی پس چگونه صحیح باشد که یک و دو کس یا یک جماعت کسی را
 که بکلامه منصوب سازند بدست او بیعت کنند خلافت او من جانب الله باشد و نصیحت لازم می آید که جمله نوک و سلاطین چو
 خلافتی باشد از جمیع علمای اهل سنت بر همین مسلک میروند لیکن این عقیده ایشان منجر به فاساد عظیم است و طبع سلیم و عقل
 مستقیم چگونه پسندد که کسی را که رسول خدا صلعم خلیفه نموده باشند در تمام عالم همین طریق شایع است
 که خلیفه آن شخص باشد که خود آن شخص او را خلیفه کند نه اینکه چند کس با هم شده شخصی را خلیفه سازند و گویند که اینک خلیفه

رسول است ان هذا شئ حجاب وبعض كسلن كه بر خلافه ابو بكر و دعای اجماعی نهانید نیز باطل محض است زیرا كه اگر بر خلافه اجماع
واقع میشد عین خطاب بالای سبب نیکوت كانت بیده الى بكر فلتنه و قال الله بشر هبا یعنی بودیت
ابو بكر نگارنه كه بید شئت الله تعالى از شر آن و آنچه جماعتش خوانند و قوی آن نهایت متعذر است چه شرط اجماع آنست كه
همه اهل حل و عقد اول اتفاق بر امری نمایند قبل از اقیاع آن و در میان واحد و تنفیق باشند بر امری بطوع و رغبت نه نظام
الاتفاق و بر آن مدومت كنند تا زمانه و در آنجا كه امام غزالی فی كتاب التصرف بین الاسلام فی تعریف اجماع چنین فرموده است
و در شرح مختصر غزالی روایت است از سند احمد بن حنبل كه هر كه دعوی اجماع كند كاذب است و چون اجماع درست نشود
انقاد خلاف بر رعیت يك و كس اكتفا كردند چنانكه در شرح موهبته فرمود كه برای تسبیح خلافت ابو بكر رنگ بر رنگ
دست و پایی زنند لیكن خلافت ابو بكری نمی نشیند و این را اجماع نمیدانند كه اول از بنفسان و چهاران خود و موجب آن
و ان الظالمین بعضهم اولیاء بعض جمیع كیمر و وجهه ان ان ابایه یار خود و از بعضی بطریق و از بعضی
مبتدعیه اخذ بیعت نموده قوی بهم رساند و بعد از ان مروان از قهر و غلبه مطیع خود سازد چنانچه از ابو بكر و عمر و جابر
فی دباصل المنفرة فی فضائل الحضره قال بن شهاب و عندهم رجال من المهاجرین فی بیعت
ابوبكر منهم علی بن ابیطالب و الزبیر و قد خلا بیعت فاطمة و معها المسلمون فجماع هما غیر
المخاطب فی عصافیه من المسلمین و منهم اسمعید بن حفص بن غصان و سلمه بن سلمه بن سلامه بن
و قشر و هما من بنی عبد المطلب و یقال منهم ثابت بن قیس من بنی النخع و فاطمة
سبب السرب یترفض به الخرجه كسره و یقال انه كان یرم عبد الرحمان بن
عوف و محمد بن مسلمة و ان محمد بن مسلمة كسر بید فی التراب و الله اعلم
سینی و سرباض اخضره و فضائل مشهوره و مكروه است گفتن بن شهاب و ناظرانی كه دیدم و ان از مهاجرین و سبب ابو بكر
از انجمله علی بن ابیطالب و زبیر و فاطمه و داخل شدند در درختان و در میان اهل یومین پس كه در نزد ابی قحیفه بن
خطاب و رجاعتی از مسلمانان از انجمله بودند سبب چه چیز است بن مسلمة بن مسلمة بن زبیر و ان بنی عبد المطلب
میشود كه از ایشان ثابت بن ایس بود و ان بنی خزرج پس گفت بنی از ایشان شمشیر زبیر را پس ز او را بر سبب تا انكه شكست
آورد و گفت میشود كه زبیر و ایشان عبد الرحمن بن حنفیه و محمد بن مسلمة و زبیر شكست شمشیر زبیر را و الله اعلم
كه این بیعت اتفاق و رضای جمیع صاحب منقعه گشته است و اگر در تاریخ عهد بنی زبیر كه از دعای اهل سنت است مرقوم است و
اصا علی و الهباس فقط خدا فی بیت فاطمة قال ابو بكر ابی ایافا فقام هما فاقتبل ع و یقبس
من الناس علی ان یصرم انهما النار فلقینہ فاسلمت فقامت یا بن الخطاب فخرق دروا
و لدی قال نعم یعنی ولیكن علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه گفت ابو بكر بفرم كه اگر آن مرد و انكار كنند از بیعت
پس قتل كن آن مرد و ایمنی علی و عباس پس متوجه شد علی و عباس را تا انكه رسیدی خانه زبیر كه روشن كنند آن مرد و آتش را پس
و میار زمانه پس گفت كه ای پسر خطاب یا خواجه سوخت خانه ما و چنانكه مرگفت چركه آری یا منی است اجماع است بر بیعت

[illegible]

آن ائمه و رسلك زنده سلام مسلک گردیده اند و معاویه و عبد الملک هم فتح اکثر بلاد نمود و اند و صلاح الدین برومی و محمود و غزنوی
و غیره سلاطین سلام اکثر قلاع و اصرار کفار را در تحت حکومت خود در آورده اند و همچنین اکثر بنی امیه و بنی عباس را تسلط قرار
واقعی و غلبه قویه بر روی زمین مستقر و متحقق مانده است و ائمه اربعه اهل سنت مصاحبت ایشان را گرم داشته اند و کلام
شرع در ازمنه ایشان نفاذ می یافتند پس تخصیص ازمنه ثلثه پیوست در تصویرت باید که دین پسندیده که مرضی خدا است در
عمود جمله این سلاطین بجا نیامد باشد و ما به الامتیا در ازمنه ثلثه و ازمنه سلاطین دیگر متحقق نیست و بظاهر کلام فرقی هم
معلوم نیست و دیگر آنکه با وی اکثر شرع حق فاطمه بجز ثلثه کسی دیگر نشده و حق علی را سوای ایشان کسی غصب نکرده و اراده
احراق خانه نبوت رسول الله نموده و اراده قتل علی بن ابی طالب نکرده و مال بیت المال و حق مؤمنین را نخورد و بر سر نهاده
و کلام الهی را بغرض فاسد اجزای قرآن جمع کرده خود را آتش سوخته و صاحب رسول قبول راز و کوب نکرده و ایامین است
پسندیدگی دین خدا نخواست و تعجب است از صاحب رساله که حکمین دین پسندیده خدا را در دست و چهار سال که
ستین خلافت خلفاء ثلثه بودند منحصر گردانیده گو یا نخواست و در زمان آنحضرت صلعم دین پسندیده خدا بودند و بعد خلفاء
ثلثه نهایت اینکه اخلافت خلیفه چهارم تمکین دین پسندیده باقی مانده باشد و بعد از آن زوال پذیر گردیده و باقیام قیامت
باز تمکینی چه دین پسندیده حاصل نخواهد شد و حال آنکه اکثر علمای اهل سنت دین پسندیده خدا را در زمانه معاویه و یزید و
و دیگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس نیز معتقد اند و در ازمنه ایشان قوت اسلام و شوکت و عزت دین بهین را قائل اند
چنانچه در موعود حق و موعود است و بنی امیه و بنی عباس و بنی امیه و بنی عباس و بنی امیه و بنی عباس و بنی امیه و بنی عباس
من خلیفه فقال سالنا عنهما رسول الله صلعم فقال اثنا عشر بعد انقیاب بنی اسرائیل
فقال لقاصی عیاض لعل المراد باثنا عشره فی هذه الاحادیث وما شابهها اللهم
یکونون فی مده عزرة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة اموره واکتفاها علی
من یقوم بالخلافة لخص انست که از این معود پرسیدند که درین است چند خلیفه خواهند شد گفت که ما آن
رسول خدا صلعم پرسیده بودیم فرمودند که دوازده خلیفه خواهند شد بعد انقیاب بنی اسرائیل که دوازده بودند پس گفت
قاصی عیاض و شرح این حدیث که مراد از اثنا عشر درین احادیث و مثل آنها آن است که خواهند بود و ایشان در حدیث عزت
خلافت و قوت اسلام و درستی امور آن و اتفاق بریکه خلافت قائم شود و معتقدانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری چنین
گفته که کلام القاضی هذا احسن ما قبل فی هذا الحديث وارجحه لتأیده فی بعض
طرقه الصحیحة کما هم یجتمع علیه الناس والمراد باجتماعهم انقیادهم للبیعة والذی
بمجموعه علیه الخلفاء الثلثة ثم علی الی ان وقع امر الحکمیین فی صفتین مسمی معاویه و یزید
بالخلافة ثم اجتمعوا علیه عند الحسین ثم علی ولده یزید ولم ینتظم طایفه لدعلی الحسین امر
بل قبل ان یتوکلوا ثم لما مات یزید اختلفوا الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بعد قتل ابن الزبیر
ثم علی اولاده الاربعه الولید بن یحییان فیزید فیهشام و تحال بن سلیمان فیزید و عمر بن عبد الحمید

میگوید عسقلانی که این کلام قاضی عیاض و راجع ترست از کلام دیگر که درین حدیث گفته اند برای تأیید او در بعض طرق
صحیح خود کلام مجتمع علیہ الناس و مراد از اجتماع ایشان فرمان برداری و اطاعت ایشان است برای بیعت و کسایت
بر ایشان اجتماع مردم گردیده است و خلفا گردیده اند ایشان خلفا ثلاثه اند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و بعد ایشان علی است تا اینکه
واقع شد امر حکمین در صفین پس معاویه در آن روز موسوم بخلاف شد بعد از آن اتفاق گردید مردم بر خلافت معاویه وقت
مصالحه نمودن حسن بن علی بعد از آن مردم اجماع کردند بر خلافت یزید فرزند معاویه و منتظم نشد امر خلافت بر حسین بن علی بلکه
او قبل آن مقتول شده بود و بعد فوت یزید مردم مختلف گردیدند تا اینکه اتفاق شد بر خلافت عبد الملک بقتل ابن زبیر بعد از آن
بر چهار پسر او اجماع کردند و یزید و یسحاق و محمد و سلیمان و یزید و هشام و بعد سلیمان و قبل یزید عمر بن عبد العزیز متخلف گشته بود و خلیفه دوایم
و بعد بن یزید بن عبد الملک است البته این خلفا دوازده در عزت خلافت و قوت اسلام بودند و همچنین در تاریخ خلفا مذکور است
وای بر ستم که یزید در آن خلیفه حق باشد و خلافت رسول و در اسلام از وجود او منزه و اگر می بود باید باشد و حسین بن علی از
امامت خارج باشد و از حکم یزید خلیفه زمان و امام متبایان مقتول گردیده باشد چه خوب شکمین دین پسندیده خداست نزد اهل سنت
که انصاع و یزید بوجود آمد و نیز این جور و صواعق محرقه در حق معاویه می نویسد قاضی ثبوت الخلفاء معاویه
چینند و الله بعد ذلك خلیفه حق و امام صدق و معلوم نیست که صاحب رساله خلافت را
در چهار کس از کجا حصری سازد بر خلافت جمهور علماء و خود اگر کسی گوید که خلفا از ششین بهین چهار کس بودند ابوبکر و عمر و عثمان
و علی پس میگویم که اتفاق علماء ایشان نیست و چهار کس بلکه می ثانی ایشان اقصای پست کس می نمایند ابوبکر و عمر و عثمان و علی
را خارج میدهند از خلفا از ششین و زمان خلافت آنجناب را زمان شریک و یزید چنانچه ولی الله پدید صاحب تحفه و از آنکه الخفای نویسد
که ثقل خواتم و در شریعیات نقلی معتبر تر از آن یافته اند مشهوره ثبوت پیوسته که آنحضرت صلعم گفته را که نزدیک بقتل حضرت عثمان
پیدا شد مطمح شماره ساخته و آنرا تفصیله که زیاد تر از آن و در شرع یافته نشود بیان میدهم و در آنرا حاصل نباده اند و در بیان زمان خیر
زمان شروع و ای داده اند که در وقت علامت علی نهیج النبوة منقطع شود و ملک عضو می پدید آید و حتی ملک عضو و ولایت میکند بر
حروب و مطالبات و جنگین و یو دیگر و ملک و بلند او را حدیث بسیار خلفا ثلاثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه ظن غالب بهم رسید که
هر سه بزرگ فی مرتبه من المرتب متفق اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی الماد و اثبات فطریه شعاع اتفاق باشد
ارضا و فرمودند البته و سن نیز قبل ازین بعض احادیث را بیان کرده ام که شعور بر خلافت سه کس و بعضی از آنها این است که سیوطی
در تاریخ الخطای نویسد قال البخاری فی تاریخہ روی عن جهمان عن بعضینہ ان البقی صلعم
قال لا بی بکر و عمر و عثمان هؤلاء الخلفاء فمن بعدی یعنی گفت بخاری و تاریخ خود مروی است از جهمان
بن صفینه که گفت بنحیر صلعم پس ابوبکر و عمر و عثمان که ایشانند خلفا بعد حسن و نیز در تاریخ الخطا مذکور است و ترجمه آن این است که
هر گاه آنحضرت مسجدی بنام خود و یا از آن مسجدی بنام خود فرموده ابوبکر که بگذارد سنگ خود را جانب سنگ من بعد از آن بفرموده که
بگذارد سنگ خود را جانب سنگ ابوبکر بعد از آن بفرموده که بگذارد سنگ خود را جانب سنگ عمر بعد از آن فرموده که ایشانند خلفا و بعد
من و گاه میگویند که خلفا از ششین پس ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز پس خلفا از ششین نزد اهل سنت

حسب اعتقاد اکثر محدثین سید کس بودند ابو بکر و عمر عثمان و عیسیٰ میگویند که ابو بکر و عمر و عیسیٰ عبد الغفر بودند و عثمان و علی از خلفاء
بنو نعلین و عقیل و جبار که مشهور اند شهادت آن در دعواست نه در علماء و قوله و زوال خوف و امن کامل اقول زوال خوف و حصول
امن کامل در عید و ولایت بلکه اربعه روز متحقق نبود این ادعای محض صاحب رسالت بلکه بر او ایثار از تعدی ثلثه در خوف و نشیوه
بسیری بودند و اگر در زمان ایشان امن کامل می بود فاطمه زهرا از حق خود محروم نمی ماند و در آن روزگی و سید باغی از این دارنا پایدار حاکم
نمی فرمود و تا دوام و الیوم از یحیی بن ترک الحکم نمی فرمود و اگر این کامل می بود علی سید بیعت ابو بکر ضایع نمیشد و انصراف و جوه
ناس از بروج نمی آمد و خانه نشین نمیشد و اگر این کامل می بود عمر از آتش و بنیمر برای احراق خانه فاطمه بهره خود نمی برد و مقام
محسن اوقع نمی آمد و علی و عباس از خوف اشعار و خانه فاطمه زهرا استیجاب می کردند و قریب بود که در آتش سوزانیده شوند و اگر این کامل
می بود ابو بکر نسبت به علی و عباس عمر حکم نمی داد که آن بیباک قتل همه و اگر این کامل می بود صحابہ خیال برش عمار و ابن مسعود
و غیره و سعد بن عباد و غیره مضروب و مقتول نمیشد و صحابہ آنحضرت معلم محاصره خانه عثمان کرده بکمال بی رحمی و بی عفتنای او
قتل نمی ساختند و اگر این کامل می بود اتفاق حمایه علی با اهل اسلام مثل عایشه و طلحه و زبیر و معاویه نمیشد که آنجناب را از منصفه
اعدا خود گامی ایمنی حاصل نشده و بلکه صحابہ از خلفاء آنقدر متخوف بودند که پیاس عزت خود نمی توانستند که علی الاعلان باطلها
حق بر او از چنانچه امام غزالی و راجیاء العلوم می نویسند که بعد فوت عمر این عباس فرمود که عول را در خلافت خود اختراع
نموده است و عول در شریف برگز دست نیست کسی گفت که در عهد عمر چنین کردی گفت که از خوف او چیزی گفتن نتوانم
و همچنین در فرائض شریفی و توفیق و تلویح بطریق سیر قوم است و نیز صحابہ رسول از عمر بن خطاب آنقدر بیمناک و مضروب بودند
که هرگز به برگز از خلافت او راضی نبودند ابو بکر بخلاف زنی و بر عکس مرضی صحابہ رسول عمر خلیفه خود گردانیده بود و چنانچه علی
در ائمه الخلفاء از تفریدی و مستدرک روایت میکنند ابوبکر اذا حضی الموت ارسل الی عمر لیستخلفه
التاس استخلصه علینا فظا و غلیظا و لو ولینا کان افظا و اغلیظا فینا نقول لربک اذا
لقیته و قد استخلفت علینا عمر یعنی بدینستیکه ابو بکر وقت قریب شدن مرگ او کسی را فرستاد بسوی عمر
تا که خلیفه کند او را پس گفتند و ما را یا خلیفه میکنی براتند خودی و بد مزاج را و اگر تحقیق خلیفه خواهی کرد زیاده تر بد مزاج و تند خو
خو اید شد پس در جواب چه خواهی گفت پروردگار خود را و قتیکه ملاقات کنی او را و حال این است که خلیفه کردی بر او عمر را و در
ریاض النضر چنین است که آن جماعه من الضحایة دخلوا علی ابی بکر لما عمرهم علی استخلاف
عمر فقال له القائل منهم ما انت قائل لربک ذالک عن استخلاف عمر علینا و قد اخطت
یعنی بدینستیکه جماعتی از صحاب رسول مقبول داخل شدند بر ابو بکر هر گاه او را ده کرد بر خلیفه نمودن عمر پس گفت ابو بکر اگر بخواه
از ایشان که تو قائل بر پروردگار خود نمستی و قتیکه سوال خواهد کرد تو را از خلیفه گردانیدن عمر بر او حال آنکه تحقیق می بینی بد مزاجی او را
و در تاریخ جمیع چنین است که طلحه و زبیر گفتند ابو بکر را که تو قائل بر پروردگار خود نمستی و قتیکه خلیفه کردی بر او عمر را و در کفر العمال مقوم
است که علی مرتضی و طلحه انکار کردند بر ابو بکر از استخلاف عمر جمعی و هر گاه جمله صحاب از ریاست آن فظ غلیظ ناراض و مخالف باشند
پس این کامل کجا البته برای ذوات خودشان امن کامل حاصل شده بود که بلا رحمت حکومتی بدست افتاد و بے لعاب و مشقت

زیر که بیشتر حصول گزیده از روایات مذکوره بالا و فائده متنبط شدیدی عده مضای صحابه از اختلاف عرو و دیم عدم ایمان ابو بکر
بخلافی خود بقول صحابه که با وجود انکار ایشان عمر را خلیفه گردانید و چگونه خلیفه نمیکرد ابو بکر را که بعد وفات جناب سرور کائنات علیه
التحیات و الصلوات بهمین موافقت و عهد بود و عمر نیز ابو بکر را بر منصب خلافت منصوب گردانیده بود و بهمین توقع توفیق آنحضرت
صلعم و بناد و بیان آنحضرت صلعم و احراق خانه فاطمه و تشدد و سخت گیری و تحویف صحابه جعل آورده بود پس تعجب است از صاحب ریاء
نه دعوی زوال خوف در آن زمانه ثلثه می سازد بلکه حصری نماید این زوال خوف را در آن زمانه ایشان نمیدانم که کدام خوشی بود و در زمان
آنحضرت صلعم که ثلثه آنرا بر طرف گردانند و حال آنکه خود مستتر است که غلبه اهل ایمان در زمان بنی الانس و الجحان سید ولد عدنان علیه
الصلوة ثابت بود و قرآن شریف شاهد آن است و تحویف ثالث را پایا نمی نیست که اگر یکی از صحابه نزد کوپ نمود و دیگری را جلاطون
گردانید تا اینکه صحابه رسول مقبول از تعدی و بدعات او تنگ شده و عاجز گردید و بدو عظیم بر پا نمودند و خانه او را محاصره کرده
مسکرا و در کنارش نهادند و بهمانجا او را قتل نمودند و حریفان ترانه به در قتل او مطلع بودند که در عتبه و بنشتر محسوب است و اگر سن کامل نبود
چنین وقعات پیش نمی آمدند قولی که وقوع عبادت خالی از شرک و ریاء در حق جماعه مخاطبین قرآن و عده فرمودند اقول عبادت
را که خالی از شرک باشد نیز صحابه رساله نهم در آن زمان خلفا گردانیده معلوم نیست که در آن زمانه ایشان کدام خلوص در عبادت
بود که زمانه رسول مقبول از چنین عبادت خالی بود از تحریر صاحب رساله چنان متبادر گردیده که در عهد که است مذهب جناب سید عالم
به چگونه عبادت مبرا از شرک و ریاء نبود و در زمان ثلثه خلوص میسر نشد و نمی فهمد که مراد از عبادت در آن اختلاف خالی از شرک و تقیفا
و عده آن کرده است بر تمام روی زمین است که هیچ بقعه از عبادت بے شرک خالی نباشد و در آن زمانه ثلثه صدابلا و کفار بودند که مشغول
بودند از کفر و شرک و تا اینکه هم که دعایم کثرت اهل اسلام است به نسبت از آن زمانه ایشان باز اکثر اقالیم از کفر و شرک مسموم اند تا اینکه یک
تنفس مسلمان نمی تواند که تنجا بگذرد پس معلوم شد که مراد از آن زمانه حضرت صاحب الزمان است که در حق او جناب رسول خدا
صلعم فرموده اند یملا عا الارض قسطا و عدلا بعد کلمت ظلم و جبر و عبادت خالص و الجمل و یکا عرب یعنی بعض
قطعات ریح سکون بخله و اقتدار در زمانه آنحضرت صلعم نیز حاصل بود و چنانچه در بیضاوی و غیره تفاسیر اهل سنت است و آن زمانه
ثلثه را بان هیچگونه تعلقی نیست و اگر بعد از آن زمانه آنحضرت صلعم هم مراد باشد پس بعد عهد و ثلثه در آن زمانه دیگر سلاطین اسلام زیادتر
از آن وسعت و نجایش است و خطاب در قرآن شریف عام است برای کافه مومنین تا روز قیامت قوله و شاره بهمین حکمین و ترویج
سیرت رسول یاین که عبارت از امر بالمعروف و نهی عن المنکر است در سوره حج به نسبت مهاجرین اولین در آنیه وانی بلایه الذین
از مکتبائهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهیوا عن المنکر استوقع و موبه
و عده اختلاف در حق ایشان است اقول این آیه را با استخلاف صطلاحی هیچگونه تعلقی نیست بآنکه این آیه در سحر مهاجرین خلص
چنانچه حقیقتا میفرماید که مهاجرین کسانی اند که اگر ایشان را قدرت و دیم در زمین بر پا دارند نماز را و بند زکوة را و امر کنند به نیکی
و منع کنند از بدی پس آن وعده خدا شکی در زمان آنحضرت صلعم بوفای رسید که ایشان را در زمان قدرت داد که نماز را بر پا
گردانند و زکوة را ادا نمودند و امر بمعروف کردند و نهی از منکر نمودند چنانچه میفرماید المؤمنون و المؤمنات بعضهم
اولیاء بعضهم یأمنون بالمعروف و ینهون عن المنکر یموم الصلوة و یؤتوا الزکوة

پس هرگاه این جماعه موجب وعده الهی در عهد آنحضرت صلعم از مؤمنین بوقوع آمدند باز در ازمنه نشسته داخل آن نمودن قابل
سماعت نیست و اگر این آیه برای تأیید اختلاف لغوی باشد بکفایت نیست چه خدا بیگانه آیه اختلاف وعده مالکیت و وراثت
زین تمکین دین و زوال خوف که مهاجرین کرده بودند را خدا آنحضرت صلعم کوه آورده که برای ایشان تمکین و غلبه حاصل شد که
نثار را او کردند بخوف و ذر که را به مستحقان رسانیدند و مقید کردن مهاجرین را با اولین نهایت سیاست بلکه این آیه در شان
مهاجرین مطلق است یعنی جمیع مهاجرین و اگر مقید با اولین باشد در صورت شیخین از مهاجرین خارج میشوند چه مهاجرین
اولین کسانی اند که بطرف جشم هجرت کرده بودند و شیخین از هجرت جشم مخروم اند و ترویج سیرت رسول قبول هم از ایشان
سیرت بوقوع نیامده زیرا که ایشان از حکام خدا حکما حقیقا شعوری نداشتند و بخت رعایت و مبدء رعایت خود نیز مطلق را با خود می بیند
و اگر در ذات ایشان سیرت رسول امین می بود حضرت علی که عالمتر بودند با حکام خدا بعد از انقضای زمانه شیخین از قبول خلافت
ظاهره که مشروط بود بر عمل سیرت شیخین اباء و امتناع می فرمودند چنانچه در صواعق محرقه و تاریخ الخلفاء مرقوم است و باحصل
آن این است که چون عبدالرحمان بن عوف وقت شوری از حضرت امیر گرفت که اگر بطریق کتاب خدا و سنت رسول بدو
سیرت ابو بکر و عمر عمل نمایی بدست تو بیعت میکنم حضرت علی فرمودند که در آنچه که خواهم تو انست یعنی بر کتاب خدا و سنت
رسول عمل خواهم نمود بر سیرت شیخین عمل نخواهم کرد چون از عثمان پرسید قبول کرد آنگاه عبدالرحمان بدست عثمان بیعت نمود
پس از اینجا واضح شد که سیرت شیخین خلاف سیرت رسول بود که عمل آنرا اجاب امیر شکران نمودند و چگونه حضرت علی آنکار نکرد
که شیخین بحضور انتخاب در حکام خدا غلطیها میکردند و از برای و قیاس خود حکمی دادند پس معلوم شد که در ایشان امر بالمعروف
و نهی از المنکر حسب مرضی خدا و رسول بدو نبود و صاحب رساله اوعای آن می نماید و بار بار آنرا پیش می آورد و علت اختلاف
ایشان می گرداند و نهی دانند که امر بالمعروف و نهی عن المنکر معروف است بر معرفت منکر و وسیله آن که چه
معرفته این هر دو نابلد محض باشد و نهی از منکر و امر بکنایات او بوقوع آید چگونه او را امر بحرف و نهایی منکر توان گفت
همین بود امر بحرف که مسلمانان را با بغا می غلط قتل کنند چنانچه پس از این خواهی دانست و این اشیر میگوید که ابو بکر و عیسی
امر خطا کرده و حکم کردند با حراق خانه فاطمه و در کردند وصیت پیغمبر خدا را و حکم کردند بقتل علی و عباس در صورت نکاح بیعت و
حکم نمودند بر زکوب صحاب رسول خدا و اخراج نمودند بعضی ایشان را از مدینه و جای دادند علیه رسول خدا را و عثمان انقدر حکم
بشکر کرده بود که عایشه بار بار در حق او میگفت اقتلوا عثمان قتل الله فذلکما بینا و نهیای این اشیر است و از جهت
همین منکرات اهل مدینه و مصر اتفاق کرده و او را قتل رسانیدند و زیاده تر بر این قتل او طلحه بود چنانچه در روضه الاحباب است که طلحه
در قتل عثمان شریک بود و مردان را بر قتل او تحریص نمود و از همین جهت مروان طلحه را در جنگ جمل قتل نمود که مروان را بر
قتل عثمان تحریص میکرد چنانچه در استیعاب مذکور است قال نظر مروان بن الحکم الى طلحة بن عبيد الله يوم
الجمل فقال لا اطلب ثاری بعد اللیث فرما بهم فقتله یعنی گفت راوی که دید مروان بن الحکم بسوی طلحه
عبد الله بروز جنگ جمل پس گفت که نه طلب نخواهم کرد مینه کشی خود بعد از مروان پس انداخت تیر بسوی طلحه پس قتل کرد او را
این است حال امر بحرف و نهی از منکر ایشان و از غلط ایشان که در حکام شرعی میکردند اکثر خطری از آن بعض

تخبرو آید و فقری باید پس کجا باقی ماند ام معروف و نبی از سر کرب ارشاد و خدا و رسول هر که صاحب رساله بران میزان است
قوله و اقبل الزین و من سور ان الله يدافع عن الذين امنوا ان الله لا يحب كل كفار اثم لم ينصر
من ينصره ان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغیر ذل الا يقولوا ان الله قول
صاحب رساله این آیه را پاره پاره کرده است و بجای خوان کفور کفار اثم نوشته و تیر تیری که در قرآن شریف است چنین است
ان الله يدافع عن الذين امنوا ان الله لا يحب كل خوان کفور اذن للذين يقاتلون بانهم
ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغیر ذل الا يقولوا ان الله عتقا و ما نیر بل ارب
در حق مومنین مهاجرین که خوان و غار و کاذب بنو و در راه خدا مقاتله میکردند و خان ثمان خود را ترک نموده بر فداقت
رسول کریم وارد مدینه طیبه شدند و نصرت دین خدا کردند چنین است که ایشان از جمله اخبار ابرار است بودند و خداوند متعال
ناظر ایشان بود و از جانب ایشان مدافعت می نمود و دروغی ایشان نمکی نیست نه آنکه سجد رسول خدا خیا نمتابا که در حق
چنانچه خود حق تعالی و دین آیه میفرماید ان الله لا يحب كل خوان کفور و خود غیر بجلی و عباس میگفت که شمار او ابوبکر
را خان و کاذب و دعا و رش و بدینچه چنانکه در صحیح مسلم است و نه آنکه در جبهه و پشت داده فرار میکرد و جان خود را از جان رسول
عزیز تر و البته آنجناب را در سر حرکتها و تنها میگذاشتند چنانچه حق تعالی میفرماید نذر و لیتهم صلبین بعد ازین آیه که در
مقدیمه عفو فرست از ان عفو کل ثابت میشود و نیز در سند احمد و حنبل است ان الشیخین هربا یوم احد رجع عمر
ینشف موعده و یسأل علیا العفو فقال است المنادی قتل محمد فارحوا الی اذانکم
فقال اما لهما ابوبکر ثم زلت الالذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان اما استزلم الشیطان
و ترجمه این روایت قبل ازین گذشت و ازین روایت بومی نفاق بعضی یارین هم به شام دین منصف سبب میسر و ظاهر است
که صحابه بیاد عشت گفتن کلمه رینا نتمه خارج از کشته شده بودند لیکن مجروحان رینا نتمه گفتی نیست ما و اسیکه استقامت ایمان تمام
و پسین بتحقق نباشد چنانکه حق تعالی میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا پس نشد و از حزب ایشان از
شرف این آیه خارج شدند که درام فرار میکردند و پیغمبر را تنها میگذاشتند که تقصیر بعضی فرار از عفو هم کردید و لیکن نصرت رسول
از ایشان توقع نیامده و استقامت ایمان هم در بعضی از ایشان باقی نمانده بود چنانکه در التبیان و التبیان تعالی خواهی دانست
و مقصود صاحب رساله که مجموع امور و عود آیه اختلاف در عود و نشد بطریق رسید بود و نیز ازین آیه و آیه ما بعد ان بر نمی آید
در مع مهاجرین که درین بر و و آیه است ما از ان انکار نیست بلکه عین عتقا و است و ایشان را از کابریه و عاظم مومنین و جمیع
الاسن تشنه بنهم قوله و در سور حشر الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم بیت خون فضلا من الله
و رصوا لانا و ينصر الله و رسول الله اولئك هم الصادقون قول این آیه
نیز مفید و تعالی صاحب رساله نیست بلکه در مع فقر و مهاجرین است و ما از ان اباندریم و درین آیه استخاضی فضل از خدا
و نصرت او در سوال او علت مدح مهاجرین است و این بر و وصفه از ثلثه منتفی بودند اگر ایشان طالب فضل خدا می بودند و نیاز
بر دین اختیار نمی کردند چنانکه مولوی روم میگویی چون صحابه جاه دنیا خواستند به طعنه لابی کفن انداختند و از نصرت خدا

مخطوطه و در طبع ایشان می بود بار از سر که جهاد فراموش کرد و در جناب رسول خدا را تنها و در کفار نمی گذاشتند چنانکه در
قرآن است ثم ولتیمه دین و صاحب رساله لفظ الفقهاء المهاجرین را از اول این آیه که ثابت مطلب خود حذف
نموده تا ناظر در شبهه افتد چنانکه جمله و الله عاقبه که مورد را از آخر آیه الذین اٰمَنوا هم فوکر داشت کرده و در آیه ان
الله یدافع بحکم فقره ان الله لا یحب کل خوان کفور فقره ان الله لا یحب کل کفار انهم نوشته است لیکن
مطلب او بوجه دیگر از آیه مذکور که درین قول است بر نمی آید زیرا که الفقهاء المهاجرین اخر خواص دینا را هم بدل است
لنک القریب و از ابعاد آن که والیتامی و المساکین و السبیل است چنانکه در بنیادی است و بهجاب ثلثه از قریب
رسول خدا بودند از ثیامی و مساکین و در این سبیل بلکه مال بودند چنانکه این سنت میگویند که آیه ولا یاتل و لوالفضل منک
و المستعنه و در شان ابوبکر است و عثمان را غنی می نامند و فقره هم ثابت نیست چنانکه فقره علی ثابت است و در تفسیر کشف
نیز چنین است که بدل است از لدی القریب قول و در حقیقت و حق و صدق و هجرت و نصرت فی دین الله و رسول به نسبت ایشان
واقع الخ اقول آنجا با ثبات رسانیده ام که امر معروف و نهی از منکر مسلوب بود از ذوات ثلثه قطعاً بلکه ایشان بعکس آن کار
میکردند و تابع سیرت رسول این صلح نبودند و الاحضرت علی از تبعیت سیرت ایشان ابا نهی فرمودند و امر معروف و نهی از منکر به
هر مومن واجب است تخصیص ثلثیت که ابعثت ان مستحق خلافت شوند و شعاع ایشان بعکس امر معروف و نهی از منکر و مدار
ایشان بر سر و قیاس هم بود و در اکثر مسائل خلاف حکم خدا را موری ساختند و در آخر آن خجالت میکشیدند و از بعضی کلام الله
جای مطلق بودند و تفسیر قرآن را از رای خود میگفتند گمانیچه در تاریخ الخلفاء مذکور است و اخراج البیعتی غیره کن
الی بکرانه سئل عن الکلاله فقال انی ساقول فیما یرائی فانیکن صواباً لمن الله و
لیکن خطاء فیهی و من الشیطان ارا که ما خلا الولد و الولد فلهما استخلف
عمر قال انی لا یتیحی ان اسرد شیئا قاله ابوبکر یعنی سوال کرده شد ابوبکر از معنی لفظ کلاله
گفت تفسیر است که بگویم به کسی خود پس اگر صواب باشد پس از جانب خدا است و اگر خطا باشد پس از جانب من است و از جانب
شیطان می گویم معنی کلاله را سوا کسی و در هر که باشد پس به راه غلبه شد و معنی کلاله این معنی است که گفت که من چنان میگم اینکه دو کلمه
چیزی را که ابوبکر گفته باشد انتهی میگویم که خود عمر از ابوبکر اجل بود و غیر تر بود که از انسان جمله نشین الزم می خورد معلوم نیست که با وجود
اینقدر لاعلمی این کلمه را به نسبت ابوبکر چگونه بر زبان خود رانده و شاید خود را از ابوبکر عالمتر گمان کرده باشد این بود حال ایشان که بخ
قرآن را از رای خود تفسیر کردند و از آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و من لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و هیچ
سیالاست نمی داشتند و معنی آیه این است که کسی که حکم نکند بچیز که خدا نازل کرده است پس ایشان فاسق اند و در جائی فرموده
به ایشانند ظالم و در یاب آیه فرموده پس ایشانند کافر و امر معروف و نهی از منکر متوقف است بر علم و کمال علمی حاصل نبود
سعد بنی صلح میکرد پس را بجز علی بن ابیطالب علیه السلام قال الطبی اذ قال رسول الله صلحهم لفاطمه
زوجتک انه لاول اصحابی اسلاما و اکثرهم علما و اعظمهم علما یعنی گفت طبری که فرمود رسول خدا صلح

فاطمه را که تنزیح کرد و ترابعلی و او اول از همه صحاب اسلام آورده و علم او از جمله صحاب افزون تر است و علم او بزرگ تر است
از جمیع صحاب و لابن جریر قال صلعم خطا بالفاطمه والله لقد انكحتك اكثرهم علما وفضاهم حليما
یعنی و از ابن جریر روایت است که فرمود رسول خدا صلعم و خطاب کرد با فاطمه که قسم بخدا که تحقیق در نگاه او دم ترا کسی را که علم او
بهنافزون تر است و علم او از همه بزرگ تر است چنانکه است و خوب آید هر که بگوید که ایستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون امر معروف و
دینی از منکر چگونه همایه علما خواهند بود و چنان مساوات با ایشان خواهند جست پس احتیاج این منکر و ایق باتیان امر معروف
و دینی از منکر و دین است که است که از جانب خدا و رسول او ما سر است بهدایت است بعد جناب سرور کائنات و نیز متصف
است بصفت هدایت و ارشاد که امر فاضلی باشد حسب مرضی خدا و ان نیست بجز علی بن ابیطالب که معدن هدایت و باب هدایت علم
بود پس صحیح نیست امر معروف و دینی از منکر از جناب علی مرتضی و یا از پیروان او که بتبعیت و تقلید او امر معروف و دینی از منکر
بجای آوردند در این آیه تم خطاب است با جناب و پیروان او اگر چه ثلثه نقیه و غلبه عاظم ریاست بر رؤس خود و یا بجهت
رسول مقبول رتحت حکومت خود گردانیده بودند لیکن مرجع حل مسائل عولیه و مصدر منشوره نیک که موجب ترقی اسلام و
رواق دین سیر الانام باشد جناب علی مرتضی بودند و آنچه که از لوازم خلافت حقه است بجای آوردند و بجز هدایت خلق و ائمه
انام سلوب جناب شال بودند و همین جهت خدای تعالی در حق جناب رسول خدا و علی مرتضی میفرماید انما انت منذر و
لکل قوم هاد یعنی جزین نیست که تو ترساننده هستی و برای هر قوم راه است نماینده است این مرد و به و این جریر و تفسیر خود
و ولیمی و رسد الفردوس و ابن عساکر و تاریخ خود و ساهم و دسترک و احمد حنبل و در سند خود و تفاوت سیر از ابن عباس روایت
میکنند که لما کزلت انما انت منذر و لکل قوم هاد و وضع رسول الله صلعم لیداه علی صلاه
فقال لا منذر و اقمید المصلک علی فقال انت لها دیا علی بل یهتد المهدون من بعدی
یعنی هرگاه که نازل شد آیه شریفه انما انت منذر و لکل قوم هاد فاحول خدا صلعم دست خود بر سینه خود پس گفت
من منذر و اشاره کرد بر دست خود پس روی علی پس فرمود و تو مادی هستی ای علی تو هدایت خواهی یافت یا نه یا نشکان
بعدین و صاحب شجره از جهت فراخ شوب ساخته این روایت را بسوی طبعی و پس و نمیداند که برای ما قول ثلثه هم چه است
ما و را مثل دیگر متقدمین حقیقت خلافت ثلثه از جمله ائمان عن الحق بی و انیم و نیز احمد حنبل و در سند خود روایت می کنند که فرمود و خدا
رسول خدا صلعم ان قوم ابا بکر تجدوا امینا و اهدا فی التیار احبانی و اخیه و ان قوم و اعترجوا
قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و ان قوم و اعلیاء و لا ادا کم
فان علی تجدوا هادیا هم یأخذوا الطریق المستقیم یعنی اگر امیر خواهید که و ابوبکر را خواهید یافت و امین را
در دنیا را غلب و در آخره و اگر امیر خواهید که و عمر را خواهید یافت و اقوی امانت و انخواهید رسید و راه خدا را سرزنش سرزنش کننده
و اگر امیر خواهید که و علی را خواهید یافت و امیر بکشید و امیر یافت و او را راه راست نمائید هدایت کرده شده خواهد گرفت شمارا بسوی ما
رست پس بخیر انصاف ملاحظه باید کرد که حدیث سابق بهر چه دلالت میکند بر این مدعا که عهده هدایت که در معنی طریقه است با هم انصاف و
دینی عن المنکر منصوص است از جانب خدا و علی بن ابیطالب بعد رسول مقبول و نیز او را حدیث ثانی فی نص صریح است ببری خدا و

آنجناب مع لایزاله کبرایت خلق است و شجین از مرتبه و منزلت آن محروم اند زیرا که آنحضرت صلعم نسبت بجلی ترضی میفرمایند
که اگر او را میخواستید که دشمنان را راه راست هدایت خواهد کرد و لیکن بنی بنی که شما او را میپرورید و وفقره اولی این حدیث شریف
از جمله موضوعات اند که در کمال نیز منحصر بود و در ذات جناب امیر که ستم بار دنیا را مطلقه گردانید و بودند امانت و عدم
خوف در راه خدا از لوله لایح و عدم مبالغات از کسی این همه از خصائص زید و ترک دنیا است بخلاف شجین که علی الدوام
طالب دنیا و رغب جاه و منزلت آن ماند و از چنانچه مولوی روح و دشمنی خود میگوید چون صحابه جاه دنیا خواستن و مصطفی
علیه کفر انداختن و در شرح جامع صغیر که از نور الدین غریزی است و شرح حدیث علی باب حطه مذکور است علی باب
حطه ای طریق حط الخطایا من دخل فیها کان مومنا و من خرج منها کان کافرا
یحتمل ان المراد الحث علی اتباعه و الخیر عن مخالفتی علی باب حطه است یعنی طریق ریختن گناهان و خطایا
کیکه در آید در آن مومن خواهد بود و کیکه بیرون شود از آن خواهد بود و کافری محتمل است که مراد از آن رغبت و بر انگیزانیدن باشد
بر پیروی او و باز داشتن از مخالفت او و بتناوی شایع جامع صغیر و شرح حدیث علی باب حطه من دخل فیها
کان مومنا و من خرج منها کان کافرا میگوید که آنکه تعالی کما جعل له بنی اسرائیل دخول البیت متواضعا
خاشعین سبب الغفران جعل الاقتراب بهی علی سبب الغفران و هذا نهایت المدح
یعنی در پیشگاه خدا چنانکه گردانید برای آنکه از اهل بیت داخل شدن ایشان در دوازده روزه از روی فروتنی و نرمی سبب برآ
آن عزیز شجین گردانید پیروی راه هدایت علی سبب برای مغفرت و این نهایت مدح است و سید نور الدین سهودی که
مصدر روایات غایب القلوب عبدالحق دهری است و کتاب جواهر العقودین حدیث ثقلین میگوید هذا الجذب
شامل للمفسد بمن سلف من ائمة اهل البیت و العترة الطاهرة و الاخذ بهدیم و احق من
بتمسک منهم امامهم و امامهم علی ابن ابی طالب یعنی این بر انگیزتن شامل است برای چنانکه زود
نبیل کیکه گذشته است از ائمه اهل بیت و عترت طاهره و برای اخذ نمودن بهدایت ایشان و سزاوارتر کیکه شک کرد
شود از جای ایشان امام ایشان و عالم ایشان علی بن ابیطالب است انتهی پس هرگاه انقدر ترغیب و حث و عزایات
به پیروی علی ترضی و کمال تشاک نبیل ظاهر او و منحصر باشد بهدایت امام محمد رسول خدا صلعم در ذات پاک وی و پیروی
او سبب نجات و موجب غفران و تخلف از وی باعث نجات نیست که ظان باشد در این صورت غیر از امر و نایب استحقاق
فهمیدن و پیروی از اقدس او و درین راه کمال مقام است و در راه هدایت منکوس اقتادان است و اگر کسی دیگر سزا
آنجناب آمرع و نایب منکر است و هر چه در راه هدایت است و امر معروف و نهی از نکر احکم سبب از نیکوستان
باشد یا بسان مقتصر قتل و قمع نیست و هرگاه منکر باشد بهدایت و نهی از نکر سبب در راه صلعم و علی ترضی و
مقلدان آنجناب پس در پیروی و تحقق گردانید بهدایت علی چنین صحابه و اخوان پیروان او و پیروان ایشان از دیگران
از جهت همین امر معروف و نهی منکر که در راه هدایت است و نایب است که از نکر سبب است و امر معروف
و نهی منکر واقع است و از نمودن بهدایت علی با حطه من خل فیها کان مومنا و من خرج منها کان کافرا

بشود پیوسته که اهل جبل و صفین و نهروان که خارج بودند از دروازه علی مرتضی علیه ایشان از جمله کفار بودند قال پس نزد یک
اهل سنت مجروح این امور موعوده و موعده در زمان خلفاء واقع شده اند اقول بچاک امری از امور موعوده در زمان خلفاء
ملته واقع نشده چنانچه مفصلاً با اثبات رسانیدم و دعوی صاحب رساله را باطل و مضلل و مانند بافتن تور و شل غبار کا و روان
مورچه با گردانیدن و تلخیص و تدلیس او را بر باب نصفت موضح و منکشف نمودم بلکه بزم مفسرین اهل سنت جمله امور موعوده
در زمان آنحضرت صلعم تحقیق شد و بعد از آن تا ایندم تحقیق آن مستمر است و مرا از اشتغال معنی لغوی است و بچاک امر از امور
مذکوره برای عبودیت باقی نمانده بود و اگر بعد از آن آنحضرت نیز مراد باشد و نیز صورت تخصیص زمان ثلثه نیست بلکه بروج جمله
این امور در زمان معاویه و یزید و غیره نیز مستحق بوده خطاب و برین آیه هیچ انت است مثل خطاب آیات آخر چنانکه در بیاضی
و کشانی است تخصیص موجودین وقت نزول آیه اشتغال نیست بلکه جمیع مومنین صالحین باین خطاب مخاطب اند پس و صورت
فرض معنی مطلاج از لفظ اشتغال چنانکه مرعوم صاحب رساله است باید که جمله سلاطین اسلام موعودین بعد باشند و در صورت
تسلیم تخصیص موجودین وقت نزول اخراج معاویه از خطاب این آیه مشکل است چه اکثر صحابه فحالبین آیه اشتغال قلموده
تقدیر او در رقاب خود انداخته بودند و او اکثر خلفاء و بلاء و مفتوح هم ساخته بود چنانچه پس ازین خوابی و الت و قبل نزول
این آیه در زمره مسلمانان داخل شده بود پس عدم دخول او در خلفاء موجودین بوجهیست قال و شبیه مذکور قریب مجموع این امور
در زمان ثلثه زیرا که نزد یک ایشان اشتغال زمان خلفاء ثلثه اشتغال حق نبود اقول قطع نظر از اشتغال حتی در باطل
خلاف ثلثه را عدل عدم وقوع امور مذکوره بنیکه اینهم که در واقع و نفس الامر امور موعوده و خلاف ایشان واقع نشده اند و
اموریکه در آیه اشتغال موعودین ابتدائاً وقوع آنها در زمان حضرت صاحب العصر معتبری دارند و مفسرین اهل سنت در زمان
آنحضرت صلعم وقوع آنرا معتقد اند و اگر در زمان ثلثه هم ترقی پذیرفته است پس در عهد و سلاطین و دیگر افزون تر صورت آن
جلوه کرده است تخصیص ثلثه نیست و اشتغال ثلثه صلاحی نبود و اگر حق بی بود جناب امیر تاشش ماه از بعیت ابوبکر
تخلیفی و زید بن جراح در بخاری و مسلم مذکور است و در جامع الاصول و مجمع بین الصحیحین چنان مرقوم است که و کان
لعنه وجه من الناس حیث فاطمة فلما توفیت و اطاعة انصرفت و معیة الناس عن علی و
مکنت فاطمة بعد رسول الله صلعم مستند شریف توفیت فقال الزهراء علیها السلام یابا بعد علی
سته اشهر فقال لا والله ولا احد من بنی هاشم حتی یابا علیها فلما رای علی غصت و جوه
الناس ضرع الی مصالحه الی بکر بنی و بود برای علی روداری اندرمان در زندگی فاطمه پس هرگاه که وفات یا
فاطمه بر گشتن روی مروان از علی در نیک کرد فاطمه بی بیخیم خدا صلعم شش ماه پس از آن وفات یافت بر گفت
زهری پس نه بعیت کرد او را علی تاشش ماه پس گفت که نه قسم بخدا که کسی از بنی هاشم تا اینکه بعیت کرد او را یعنی پس هرگاه
دید علی بر گشتن روی مروان عاجز شد سوی مصالحه ابوبکر ایستاد و فرمودی در شرح صحیح مسلم شرح توله دکان علی بن ابی طالب
وجهه صیوة فاطمة که کان الناس یحیر مور علیاً فی حیوة ما کر امنها لالهنا بضعة رسول الله وهو
سبانه فلما مات وهو یبایع ابوبکر انصرف الناس عن ذلك الاحترام لبر خای نیماه خل فنیما

[illegible]

[illegible]

امیر علیهم السلام تحقیق است چنانکه باثبات رسانیده و اختلاف حق آنجناب یعنی بود طالب آن نمی شنود و بر طلب آن اصرار نمیزد
 و در اینست که البته مغبوب الحق مانده اند که خلافت ظاهر از آنجناب منتزع گردیده بود و البکر با وجود عدم تحقیق خود و ثبوت حقیقت
 جناب امیر علیهم السلام و مخالفت مردم را در مخالفت انداخته بسازش غیر از خطاب خلافت ظاهر را نامزد و خود نمود و در موضع که معروف بود و محل
 مشهور باطل بیطلال اهل حق مردم را اجتماع کرده از کسی تطبیع و از برخی تجاوز و از همه که معاندان و حاسدان علی مرتضی بودند بطبع
 و رغبت اضحیت نمود و غصب حق علی کرد و غیای اللغات که موافق آن سنی بیشتر است یعنی سقیفه مرقوم است که حقیقت این است
 ایوانی بود و بنیان که عرب برای مشوره باطل در آن جمع میشدند و مجاز المشوره و سخن سپرد را میگویند و البته و اهل اسلام که حدود و حدود
 بغض که از آنجناب علی مرتضی اصدور نمود و از آنسایه مخفی میداشتند بعد از وفات جناب رسالت با صلح آنرا بر و نمود و غصب کرد
 حق آنجناب و خدایان نمودن و وحید و فردی گذاشتن آنجناب را و آنچه که بعد از سرور کائنات بر علی مرتضی رفته و گذشته است همه آنرا
 جناب رسول خدا صلعم گوش گذارد و خود فرموده بود و آنچه شاه ولی الله در ازاله الخفای می نویسد و باید دانست که آنچه حضرت
 در مرتضی بعد از وفات آنحضرت صلعم گذشته تا آخر عمر همه آن و قایل آنحضرت بخبر فرموده بودند و با حصول خبر باطل ساخته و پسر و صاحب
 تحفه نیز در طاعن عثمان بن نوکیده که جناب رسول خدا صلعم فرمود و یا علی بر تو ائمت مجتمع نخواهند شد بعد از این پس عدم اجتماع
 مردم با علی و امتی بجز جمعه و حدود چه تصور کرده آید و در کتاب مناقب ابن مروه روایت است گفت ابن عباس که من
 با رسول خدا صلعم و علی مرتضی و پیغمبر از باغستان مدینه رفتم قال عاصم احسن هذه قال رسول الله صلعم یا علی
 حد یقعد فی الجنة احسن یعنی گفت علی چه خوب است این باغ فرمود رسول خدا صلعم ای علی باغ تو در
 بهشت بهتر است از آن ابن عباس میگوید تا اینکه از بهشت خالق گذشته و جناب رسالت با صلعم و در حلیقه حضرت فرمود که یا
 علی حد یقعد فی الجنة احسن من هنا ثم یدیه علی السه و الحیده و یکی حتی علی ابی کبش
 قبل ما یمکنا ید رسول الله فقال ضعا فی صدق قولی بعد از این حتی یعنی ای علی باغ تو در بهشت نیک تر است
 از آن بعد از آن بگویند آنحضرت صلعم و دستهای خود را بر سر و پیش مبارک خود و گریست تا اینکه بلند شد که بین آنحضرت صلعم
 گفته شد که چه چیز که یا یدتر یا رسول الله پس یعنی خطاب کرده فرمودند که کینه ناکه پوشیده اند و سینه های قوم ظاهر نخواهند آمد
 پس آنرا علی ایضا به قولی بعد از وفات من البته وجه دیگر مردم جماع مردم بر علی بن ابیطالب است که نشیمن عبد الحق خدا
 در بلوی و تکبیل الله را نه نشسته که از امام شافعی پیسنده که علت نفرت خلیف و عدم اجتماع ایشان بر حضرت مرتضی که هم بهر وجه
 باشد گفته اند و در ظاهر حق بر کسی نیست و از هیچ حدی سابقی نیست و عدالت نمیکرد زیرا که وی زاهد بود و زاهد بنیادین
 و سایر اهل انباشت عالم بود و عالم را بدست نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نبود و شریف بود و شریف را بر کسی نباشد از زبان
 شافعی آنچه به ثبوت رسیده و البته که بر ایشان اجتماع مردم شده بود جمله این مورد مذکور از ایشان مسلوب بودند و الاسباب اجتماع بر ایشان
 چه بود و مشرب گفتن حضرت علی مرتضی را کمال سخروی است و کسی از فرق ماستقداس یعنی نیست که آنجناب بخود کسی از اخذ حق خود
 تجاوز و نه باشد و اگر می خواستند که بهر و غلبه خلافت را از دست خاصان منتزع فرمایند یا رای کسی نبود که تنهی ضربت و فقر
 پیشه و مجبور و مغبوب و مغبوب الحق نبودن آنجناب نیز از ترس کسی نبود بلکه نیاید مصلحت و تبلیغ و حجت رسول مقبول صلعم

بوده از خوف و هبیت کسی و آنجناب را سر بر پاس پشت رسول خدا بود که بخوف از او ایشان از دین بی صلح مقصدی سخت گیر
نشدند و باز از بهایت ایشان دست بردار نکردند و در راه و در مشوره ایشان شریک میشدند و بر سر ترقی اسلام شوره نیک میدادند
و معصوب الحق بودند لیکن آنجناب را توقف و تشکر اهل اسلام و انتشار و ثبت ایشان در کثافت عالم ملحوظ خاطر بود بنابراین مشوره نیک
میدادند و برای جهاد و کم مناسب فرمودند که خلیفه حق بودند و لیکن از شریک کردن رخصه و در رای ثلثه برای ترقی و ترویج اسلام
و مشوره نیک دادن حقیقت ثلثه از ان لازم نمی آید بلکه آنجناب را تشکر اهل اسلام منظور بود و فحش الضمن را در ضمن آن ترقی سلطنت
در پاست خود ملحوظ بود و بنابراین مفتقر تشکر آنجناب می بودند و در اعانت اسلام سعی میکردند و اگر با عانت فاسقه تفرید اسلام
متوقع باشد مضایقه نیست چنانکه در بخاری و مشکوٰۃ و غیره از آنحضرت صلعم ماثور است که **اِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ**
بِحُلِّ فَاجِرٍ خدا تعالی تأیید خواهد کرد این دین را هر و بدکار و اگر بالفرض جناب امیر مصلحت ایشان خلط و ملطمی داشتند و در
غایر مشوره ایشان حاضر میشدند و رای خود را شریک رای ایشان می کردند این جمله امور موجب اتحاد و ملی جناب امیر و
ثلثه نمی توانند شد و بر اثر باطنی ایشان نمیتواند بر وجه بوقت ضرورت حکمت برای اطاعت عصاة و فساق چنانچه در
صحیح مسلم حدیثی است طویل و آخرش این است که **مَنْ وَلِيَ عَلَيْهِ وَالْ فَراهِ يَاتِي شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَةِ الْيَهُودِ فليَكْبِرْهُ مَا**
يَأْتِي مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا يَزْعَنْ بِدَا مِنْ طَاعَتِهِ یعنی شخصی که کسی بر او حاکم شود پس به بند آن حاکم را که بجا
سے آورد چیزی را از مَعْصِيَةِ خدا پس باید که ناخوش و اندر چیزی را که بجای آورد از نافرا مانده و لیکن کثرت دست را از طاعت
آن حاکم و سبب تحمل این چنین مکروهات آن بود که جناب رسول خدا صلعم و جیت فرموده بودند و بر ختیار مصابت تا کی طبع ایشان
کرده بودند چنانچه در روضه الاحباب مذکور است که پیغمبر خدا صلعم از علی وصیت فرموده بودند که یا علی بعد از من کسی
بنوعی بر من برسد باید که تکلم نشوی و طایق مصابت پیش گیری و چون بینی که مردم دنیا را اختیار کردند تو آخرت اختیار کنی
نفته و جناب امیر از قاطعانه خاصان حتی خود که ساومه مسامحه فرمودند و غضب حتی خود را که کردند سبب آن خوف از تداوم
بود بر کفر صلی چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیجاب که از مستبصرین کتب اهل سنت است در ترجمه رفاعة بن رافع می نویسد ذکر
عَنْ شَيْبَةَ عَنْ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي صَحَيْفٍ عَنْ جَابِرٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ لَمَّا خَرَجَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ
لِكِتَابَةِ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ بَخْرَ وَجْهَهُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحَجَّيْ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ إِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا قَضَى رَسُولُهُ قُلْنَا كُنْ أَهْلًا وَأَوْلِيَاءُ فَلَا يَزَالُ عَنَّا سُلْطَانُهُ أَحَدًا قَالُوا عَلَيْنَا
فَوَإِنْ مَاتُوا غَيْرَنَا وَأَيُّهَا اللَّهُ لَا يَزَالُ الْفِرْقَةُ وَأَنْ يَجُودَ الْكَفَرُ وَيُورِ الدِّينَ تَغْيِيرًا فَهَبْ بَعْضَ كَلَامٍ
ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَجْعَلُ اللَّهُ الْأَحْيَاءُ وَبِ النَّاسِ عَلَى عِمَّانٍ فَقَتَلُوا زُبَيْرًا يَهُودِيًّا وَلَمْ يَسْتَكْرِ أَحَدًا وَابْيَعْنَهُ
طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَلَمْ يَصِلْ شَيْءٌ وَأَحَدًا كَمَا مَلَاحِي خَرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ نَاكِثِينَ إِلَهُهُمْ فَخَذَ مَا بَقِيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
یعنی روایت است از شعبی که گفت هر گاه خروج کردند طلحه و زبیر بر سر محاربه علی نوشت ام الفضل دختر حارث و اطلاع کرد و بخروج
ایشان پس گفت علی تعجب است بطلحه و زبیر هر گاه وفات یافت پیغمبر خدا گفتیم انیم اهل او و قارب او پس به تنازع خواهد
کرد و از ما و قهرمان او کسی پس انکار کرد و بر او قوم پس حاکم و الهی کردند غیر ما و قسم بخدا که اگر بنوده خوف مفارقه و اینکه باز خواهد

گفته اند که فاسد شود و این البته تغیری ساختیم پس صحبت بر بعضی از ان ندیدیم بعد از آنکه اگر نیکوی را بعد از آن خبر نهند
مردان بر عثمان پس قتل کردند و از این بیعت کردند از آن و در جبر کرده بودند هر کس که دیت کردند از این طوطی و سیر و نه مکره
یکماه کامل تا اینکه سیر و نه شد و در حال که در بند بسوی عراق که شکستگان بودند بیعت اسن باز در ایاس گیر ایشان را به سبب قتل
ایشان مسلمانان را البته در کتاب معتدین عبد ربندر است که جناب اسیر و جنگ حمل بر طوطی است کرده اند و قتیله که از محبتین است
است از ابو الطیلس عامر بن و الله روایت میکند که قال کنت علی السباب یوم الشوک کفار ففعلت لاصوات بنیهم
فسمعت علیا یقول یا بیع الناس بی بکر و انا والله اولی بالامر منه و احوبه منه فسمعت
واطعت مخافة ان یرجع الناس کفار ایضاً بعضیهم رقاب بعضی بالسیف ثم یرجع الناس کفار ایضاً
انا والله اولی بالامر منه و احوبه منه فسمعت اطعت مخافة ان یرجع الناس کفار ایضاً
بعضیهم رقاب بعضی بالسیف ثم یریدون ان تبایعوا عثمان ذن اسمع و اطیع ان عمر
جعل فی خمسة افکار اناسیهم هم لایقر علی فضلاً فی الصلاح و لایقر فیه کفایة شرع سواء و الله
لو اشاء ان الحکمة لا یستقیم علیهم و لا یحبهم و لا یعاند منهم و لا المفسر و حمله من الفطام
طعنش آن است که لوی میگوید و دوم بر و روزه روز شنبه که از نابلد شد و شنبه می نامی که لایقت مردان با او مکریت کردند
و من قسم بخدا استبر و سزاوارتر بودم از و بچهارفت پیش شنبه و اطاعت کردم خوف بر شستن مردان بسوی کفر که بنزد بعضی ایشان کردند
بعضی از ایشان بعد از آن بیعت کردند مردان و عمر بن عبد الله بن قیس شریقی شرو و حقدار تر بودم از و بچهارفت پیش شنبه و اطاعت
نمودم خوف اینکه برگردند مردان بسوی کفر که بنزد بعضی ایشان کردند بعضی را به شمشیر بجا از آن کرده میکنند که بیعت کنند عثمان را
ای وقت نیز می شنوم و اطاعت میکنند بر سببیکه که در انید از این سخن گفت که من ششم ایشان استم که میباید یک فضیلت نیکوی مرد
می دانند ایشان فضیلت را که میباید که بر او بر او قسم بخدا که کلامی است که میباید که در آن سخن می گویند و عثمان و عثمان را
و مشرک ایشان که در نهایت خلعت مرا و شمشیر که فضیلت مرا و نیز این روایت در بیان النیران ابن حجر و کتب و اقصی بطریق
متعدد مردی است و در روزه و عید الاچا به همچنین هر قوم است که جناب اسیر که در فضایل خود و برایش صحابه شمار کردند بر و شوری و جوامع
فضایل و مناقب آنجناب را تسلیم نمودند و گفتند که مرتبه اقریبیه تر از این است باز رسول خدا صلعم و قدیم تو در راه قریت و قرات با شمر
صلعم بغایت راسخ و محکم است و این حال عبد الرحمن گفت یا ابوالحسن همه این فضایل که شمر می چنین است که در تحت بیان
آوردی و هیچ صحاب بدین امور اقرار و اعتراف دارند و لیکن اکثر مردم بجهان میل نموده با او بیعت کردند متوقع از جناب
توانیکه با جهوره موافقت نماید و بقره قبول و قبول پیش آی شاه عرصه ولایت فرمود و بنزد سگند که شامی است که حتی بخلافه کیت
و من هذا بقضای علم خود عمل کنی تا ندیده باز بر من و مناسخ نه نوی شده و الله که با علم شستن این امر را به شمر خود نیر که می نامی که
مسلمانان درین منزل و تسلیم است و درین تسلیحیت خاوه بهرین است و بهر سلام و مسلمانان ترک مناقشه کردند طلبا الاخیر موجود
و با عثمان بیعت فرمود و نتوانست حال بیعت علی و عدم مقابل ایشان با نامه پان حقوق خود که از ابتدا بیعت ابوبکر با بیعت
عثمان بخوبی مطلع شدی و جناب اسیر چاره مقابله میکند و در ایشان که که نامه نمایه مستند به بران و مترتب نمود زیرا که جناب رسول خدا

[illegible]

یوسف قال الله تعالى رب السجین احب الی ما یدعوننی یعنی ای پروردگار من زندان دوست تر است
بسوی من از چیزیکسی خواندند اگر گویند آنحضرت را دعوت بکرو به واقع نشده خلاف قرآن است و در صورت قرار آنحضرت
واضح است هیچ موسی قال الله تعالى اذ یقول فکرت منکم ما خفتموه فی الی بحکم و جعلتم فی الی
یعنی وقتیکه میگفت که خیرتم از شما هرگاه ترسیدم از شما پس بخشید برای من پروردگار من حکم کرد اینها را از مسلمان اگر گویند
فرار بخوف واقع شده این گفته بکلام الهی است و اگر با خوف واقع شده پس اگر عذرخواهی وحی هم بشود چه سببها
دارد و شتر مارون قال الله تعالى بن امران القوه لستضعفوکا دوا یقتلونی یعنی ای پسر مار و بن
بدستیکه قوم ضعیف و ناتوان را و قریب بودند که قتل کنند مرا اگر گویند تضعیف آنحضرت وقوع نیافته فیا لفت باقرآن مجید
لازم آید و اگر قائل باشند ضعیف شوند و وحی هم نیز این عذر را قبول فرمایند بفرمود حضرت خاتم المرسلین که از کفار قریش بخ
فرموده بنابر مستحسن گوید اگر گویند از خوف هجرت واقع نشده خلاف واقع است و اگر با خوف بوقوع آمده وحی معذرت تر باشد
قال و نیز آنحضرت و عید سعادت مہر خود بر نعم شیعیان محققین مثل سید میرن مجتهد الزمان و غیره چه هور ایشان
بجهت قلت اعوان و انصار و کثرت اعداء و انتشار در نظام امور مملکت و اجرای احکام ملت بر سیرت و آئین شیخین که نزد
ایشان خلاف سیرت رسول الثقلین بود به تقیبه عمل می نمود و امور موضوعه و مختصه خلاف آنرا که باغراض باطله و مستور العمل
خاص و عام شده بودند و تفسیر و ادیان آنها نتوانست زیر آن می ثبات و مختصات ایشان مطبوع و مقبول تا با بجان ایشان بود
موجود و ملایم آنها خیل و شتواری نمود و از صحابه کسی نتوانیدم بالمعروف و نهي عن المنکر ممد و معاون و ناصر انتخاب نشد
اقول هرگاه جناب رسول خدا صلعم با وجود کثرت صحاب اختیار تاب مقاومت کفار قریش نیاورده از وطن اصلی و مالوف
و مانوس خود و مهاجرت فرمودند و وحی او حکم که آنقدر جمعیت همراه خود نداشت باین قلت اعوان و انصار و کثرت اعداء
اشاره از عید نظام امور مملکت چگونه سر برآه می شد و بر سر منزل مناص میرسد و علمای شیعه دین قول منصرف و نیکند که
و در وطن باشند بلکه علمای اهل سنت نیز با ایشان متفق اند چنانچه صاحب تحفه و رطاعن عثمان می نویسد و وقتیکه حضرت
امیر سر برآی خلافت را شده پیغمبر شدند بقدر مقدور در تسکین فتنه و دفع مخالفان که طایفه و سیر و ام المومنین عایشه علیها
و یعلی بن امیه و ابوسوی شمری و دیگر صحابه کلام بودند که کوشش فرموده از قتل و قتال و جنگ و جهاد با ایشان باک
نفرمود و بر چند تقدیر مساعد نشد و انتظام امور خلافت صورت نه نسبت آنکه از اقبال پس هرگاه علمای اهل سنت قائل عدم
انتظام امور مملکت و عید جناب امیر باشند قصور جناب امیر صاحب مجتهد الزمان چیست ایشان که نام امر خلاف واقع و
مخالف معتقد علمای اهل سنت تحریر فرموده اند و اگر صاحب رسول مقبول به سبب حمد و تحق و عنا و از اطاعت و جلیطه حق
خارج شده و مختص نظام را برهم و برهم کرده باشند و خلاف منصوصه تحت انجذاب علیه السلام کلام حرف است و بدانکه حقیقت
خلافت متوقف بر غلبه و انتظام امور مملکت نیست و الا باید که معویه و مانعند که در عهد ایشان انتظام امور مملکت بخوبی بود
در زمره خلفاء راشدین و رجحان باشد پس معویه را از خلافت را شده چه خارج میکنی و خلافت را شده را در چه کس بکلام وجه
حصری سازی بلکه بحسب عقیده تو مناسب آن است که نام علی را از جریه خلافت را شده منحصر خارج کنی و بجای آن

نام معویه را ثبت نمای که در زمان او تمام امور سلطنت بخوبی بود و تسلط این بر چهار بار و در یک سالک بسبب مخالفتی فیما بینهم
عین مناسب است و علی مرتضی البته مخالف و مبائن این بر چهار بود و نسبتی که معویه با طلحه بود و علی را بنود و در مسامحه فرمودن
جناب امیر از محو و اطمینان امور موضوعه شش نیست و در بودن سیرت شیخین مخالف سیرت رسول انقلین نیز بری نیست جناب
میر علیه السلام صلحه و بیاعتاد عدم اجتماع بر طاعت و انقیاد خود و ملاحظه مختلف مردمان محک کردن بدعات خلفاء ماضیه را
نخواستند چنانچه در صحیح بخاری مذکور است که در زمان خلافت علی قضاة عرض ساختند و متفسر شدند که حکام شرعی را بطریق
سابق بعمل آریم یا اینچ دیگر اجرائیم آنحضرت عدم اتفاق مردمان و انکار ایشان دیده فرمودند که اقضوا ما کمکنه تقصیر
فانی اگر اختلاف حتی یکون الناس جماعه او امتی که ما اصحابی حکم کنید چیزی که بودید
که حکم میکردید بر سیرت یکسان می و انهم مختلف را اینک مردمان یک جماعت شوند یا بمیرم چنانکه مردمان صاحب من پس اگر
سیرت شیخین موافق سیرت رسول مقبول می بود جناب میر چنین عذر را نمیفرمودند بلکه میفرمودند که بدستور سابق اجرائی حکام
کینه حاجت متناهی نیست و نیز از سوال کردن قضاة واضح شد که بموجب مصحح سعدی هر که آمد عمارت نو ساخت
هر خلیفه بر دستور جدید مختار خود کار بندی شد بنابراین قضاة از جناب امیر هم استفسار نمودند که شاید علی مرتضی نیز مجرب
شرع جدید نخواهد بود و الا حاجت استفسار چه بود و شرح محمدی یکی است حلال محل حلال الی یوم القیمه و حرام
حرام الی یوم القیمه و حال سیرت شیخین پیش ازین واضح کرده ام که سیرت ایشان هرگز مطابق سیرت جناب
رسول خدا نبود و الا حضرت علی در روز شوری از قبایل آن ابا نمیف فرمودند چنانکه در صواعق محرقه است و حسن سیرت شیخین
از سالهایی دراز در افغان خاص و عام آن زبان بنوعی رسوخ یافته بود که بعد فوت عمر عرض خلافت بر جناب امیر بشهر طاعت
سیرت شیخین نمودند و آنحضرت راضی نشدند و اگر سیرت شیخین مطبوع طبایع ایشان نبود حاجت ذکر سیرت شیخین چه بود
عمل بر کتاب خدا و سنت رسول بزرگانی بود و سیرت خلیفه ثالث آنچنان مخالف سیرت رسول مقبول بود که بکافات اعمال قیام
نخواست عارضه بیدریغ اهل بیته و مصدق بلکه سیرت خود را مبائن سیرت شیخین هم گردانیده بود حکم بن عاص که مطرود
جناب رسول خدا بود و نقل مشی آنحضرت می کرد که چون هم او را در این جای نداده بودند عثمان در زمان خود و حال خمران
مال او شفقت نموده و در این جای داد و در آن زمان آنکه مستغوب رسول خدا را که در حق او آنحضرت فرموده بودند و در آن
بن الملکون چنانکه و مرتد که حکم است و در آنجا سادات و کبار و کبار بن ابی سرح بر او رضاعی نمود و آنکه آنحضرت او را فتح
که هرگز در او نبوده و در این معترفند و از آن مضمون آیه وافی را به کائنات قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر
بود و آن مرجع الله در سوره زکات ایا هم اوابا و هم اواخا انهم اوعشیرهم
هم مبالغه می کرد که دوستی کنند با منافقان خدا و رسول از این رویان خارج میشوند و حکم رسول خدا را سیرت ایشان انداخته بخوبی
بسته سعدی خلافت امیر می کرد که هرگز بمنزل نخواهد رسید از راه حق کسانی که در بدو سیرت شیخین چگونه
و سیرت رسول خدا باشد که از بدعات و محترمان ایشان کتب اهل سنت مملو میشوند انداز جهت خوف الطاب بذكر
نمودن حق و رسوم جاهلیست چنانکه بطریق صاحب رسول مقبول بود همچنین محترمان شیخین مقبول قلوب احراب

[illegible]

بلکه آن حضرت در اظهار حق و اعلان مرتبه خود گاهی اکتفا کرده اند و در زمان خلافت خود از تغییر محراثات ایشان از روی مصلحت
مخاض و زریذنه از خوف کسی چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه از مناجی و روح جالبیت از روی مصلحت ساجی فرمودند قال لهذا حکمت
تعدد زمان و فرطت مسح بطین در وضو و تمام مظلومان از اطفال و تشبیه و ترویج قرآن صحیح و کامل که ترتیب و تنظیم
داده آنجناب بود و مخفی و مستتر ماند اقوال و وجه عدم رواج امور مذکوره در قول سابق بوجه سید بیان کرده ام و اگر در حقیقت
مور مزبور به یسوی باشد نیز مطلع باید شد اما متعجب پس آن حکم خدا و ارشاد رسول به احاط و مسلح است قال الله تعالی
فما استمتعذت به منهم فاقه کل حی و فی نصیحه یعنی پس آن زمان که متذکر وید از ایشان پس بر سید
ایشان را من و ایشان که مقرر کرده شده است و مراد از لفظ استمتاع ویرین آیه نکاح نمی تواند شد زیرا که در اقل سوره ذکر
نکاح گذشت و الا تکرار از روی آید و نیز بجز و نکاح نصف مهر واجب بهی باشد که کل آن کل محضر بعد وقوع نجات است
و جمیع هم مرد نمی تواند شد چه در صورت محلی آید چنین خواهد بود که از زمانه که با محضت که دید پس به پدر ایشان را محضر
فرضی ایشان و از زمانه که محضت که دید با ایشان چیزی میسرید و حال آنکه او آن نصف محض قبل نجات است و واجب است
پس معلوم شد که مراد از آن متعجب است که بجز و وقوع آن و از آن تمام مهر و تفریجی واجب است اما از روی و تفریجی که سید
مفسر می و تفسیر کشف به صاحب مدارک و تفسیر مدارک و تفسیر مدارک و تفسیر مدارک و تفسیر مدارک و تفسیر مدارک و تفسیر مدارک
مشهور و دیگر مفسرین اهل سنت روایت کرده اند که بجز و در ضمه متعجب نازل شده است و در تفریجی که سید از آن است
حصین روایت است که نزل است نه سر آیه ای که اینها از تفسیرها قال بجل تبانی ما قال
یعنی آیه متعجب و کتاب نه نازل شده است و بعد از آن چنین آیه نازل نشود که آنرا نسخ نماید بعد از آن مردی به سر
خود گفت آنچه گفت یعنی عمر آنرا حرام کرد و نهی و در بخاری و تفسیر نیشاپوری نیز چنین است و نسخ آن در کلام شهر
هرگز موجود نیست و از آیه الاعمال و راجع که بعضی ایشان نسخ میکنند معتبر نیست زیرا که با وجود داخل شدن زن
مستوعب از و راجع چنانکه در محل خود ثابت شده و نزول آیه مذکوره نیز قبل نزول آیه متعجب است چه آیه الاعلی از و اجهم قبل
بهجت و در که نازل شده و آیه متعجب بعد هجرت و در سینه منوره پس آن آیه نسخ آیه متعجب نمی تواند شد و فخر الدین رازی در
تفسیر کبر و مفسر می و در کشف و حاکم و در سترک و بغوی و در معالم التنزیل و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه
متعجب با اینطور نازل شده است فما استمتعذت به منهم فی اجل مسکنی فاقه کل حی رهن فی رضه
یعنی زمانیکه متعجب کردید به از ایشان تا وقت حصین و بغوی و در معالم می نویسد که این روایت صحیح است بشرط مسلم فتی پس
کیکه میگوید که در صحت این روایت مایل است قول او از آیه اعتبارا قاطع است و جمیدی و در جمع بین الصحیحین و صاحب
مسلم و در مسلم یعنی شایع صحیح بخاری در باب غزوه خیبر از ابوسعید خدری و جابر بن عبد الله روایت میکنند که
قال لا یأثم من اذی فی خلافه غیر خنی منع عمر الناس شأن عمرو بن العاص یعنی گفتند ایشان که جزین
اینست که سید روایت کرده است و ما آنکه منع کرده ام در شان عمر بن العاص و جابر بن عبد الله و جابر بن عبد الله و جابر بن عبد الله و جابر بن عبد الله
الخلاط و روایات عده است که این حرم المتعجب یعنی عمر اهل آنست که حرام کرده متعجب و در تفریجی که سید از آن است

گفت متعنا کما نتمش عتبت رسول الله وانا الضعیف المتعبد له والمتعذر عنه چنانچه در تفسیر کبر است
یعنی دو متعه بودند مشر و در زمان رسول خدا صلعم و من منع سیکم از آنها یکی متعج است و ثانی متعذران است و در شرح تجرید
توحشی و شرح تجرید صفهائی و در شرح مقاصد چنان مرقوم است که آن عمر صید المنبر و قال ایها الناس
نلت من علی عهد رسول الله وانا اعمی عنکم واحرم من واثق علی من متعه النساء و متع الخ
و حتی علی خیر العمل یعنی بدرستی که عمر صید منبر را در رفت بالای آن و گفت ای مردمان متعه چیز بودند بعد از رسول
صلعم و من منع می کنم از آنها و حرام می کنم آنها را و عذاب می کنم بر آنها یکی متعذران است و دیگر متعج و سیکم گفتن جی علی
خیر العمل در اذان و تأویلی که در قول عمر میکنند که احرم من یعنی این تخمین است نهایت بی جاست زیرا که با وجود عدم ساعده
تاویل مذکور معنی مقصود اهل سنت را قابل سماعت نیست چه ملا علی قاری در رساله خود می نویسد که در قول غیر معصوم
گنجایش تاویل نیست و الا قول ائمه بر کافری تاویل صحیح درست کرده شود و صاحب تحفه در باب اول می نویسد که مذرب
اهل سنت این است که کلام مرضی را محمول بر ظاهر آن باید داشت نه بر تفسیر و خلاف ثانی چنانچه کلام باشد و کلام رسول را نیز
بر ظاهر آن حمل باید کرد و چه امام حجتی نائب پیغمبر است و خصوص پیغمبر محمول بر ظاهر است و نیز می نویسد که تاویل را از ظاهر و اول
که دلیل عجز و بیچارگی است پس هرگاه کلام خدا و کلام رسول با وجود کثرت تشابه محمول بر ظاهر است کلام عمر حکومته منصرف عن
الظاهر خواهد بود و از روایتی که در ازاله التفاء است چنان مستفاد میشود که اگر چه متعه ضرر و در عهد رسول خدا صلعم حلال
بود و حکم حلت آن از قرآن نیز نرزد و ثابت بود لیکن مرضی عمر نبود که متعه حلال باشد چنانچه ولی الله در ازاله التفاء از جابر روایت
میکند که کتبت مع رسول الله و مع ابی بکر فلما ولی عمر بن الخطاب الناس فقال ان القرآن هو القرآن
وان الرسول هو الرسول کما متعتنا علی عهد رسول الله لعل الله لعل متع الخ و متعه النساء متعناها الیسا بعد
یعنی متعه که در عهد رسول خدا صلعم و بعد از او بگریز در ازاله التفاء پس هرگاه حاکم شریف بن خطاب مردمان را پس گفت
در درستی که قرآن قرآن است و رسول رسول است یعنی من منکر قرآن و رسول نیستیم لیکن رای من مقتضی آنست که دو متعه
که بودند در زمان رسول خدا صلعم یکی متعج و دیگر متعذران منع کردیم آنها را اکنون حلال نمیکند بعد از آنحضرت صلعم و این
اشیر در نهایی و رانزی و میثاق پوری در تفاسیر خود از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب روایت کرده اند که فرمود آن حضرت
لولا ان فی عمر عن المتعه ما لانی الا شق یعنی اگر منع نیکو و عمر از متعه را نیکو و کثرتی آقا فرضیت مسیح پاپس از کلام
الهی ثابت است و سیاق عبارت و نظم قرآن حکم میکند مسیح پاپا را و مذرب حضرت علی و اولاد طیبین ایشان وجوب مسیح پاست
در بی دشمنی در آن نیست ابن حجر و شرح صحیح بخاری میگوید که نه مذرب عن احد من الصحابه خلاف خلاف
عن عبد و ابن عباس و ابن مالک و غیره این را در تفسیر کبر گفته اختلاف الناس فی
مسح الرجلین و فی غسلهما فقل القفال فی تفسیر عن ابن عباس انک و مالک و عکرمه و
الشعبه و ابی جعفر محمد بن علی بن علی الباقی فیهما المسح و هو مذهب الامامیه من
الشیعة و کذا قال محمد بن الحسن بن علی فی تفسیر مع العاقل التذیل

یعنی اختلاف کردند مردمان در مسج پاوشستن آن پس نقل کرد قتال در تفسیر خود از ابن عباس و انس بن مالک و عکرمه و شعبه
 و ابو جعفر محمد بن علی الباقری که در باب مسح است و آن مذرب امامیه است از شیعه و همچنین بخوبی در تفسیر خود میگویی پس
 از ائمه صلوات الله علیهم حدیث صحیح علی مع القرآن و القرآن مع علی و فی تبارک فیکم الثقلین ما ان
 نمسکوهما الرضلو بعکما کتاب الله و عزیزی اهل بیت که در تفسیر ایشان عدم ضلالت و در دنیا و فوز و نجات در دار
 آخرت متوقع است اطاعت جناب امیر و اولاد طیبین ایشان لازم و مستحکم است و معنی شلح صحیح بخاری و شرح خود هفت احادیث
 مسح پا نقل کرده است اگر خواسته باشی بآن رجوع کنای و صاحب تفسیر می نویسد که یکس از جناب رسول خدا صلعم روایت
 مسح پا نقل کرده است این بزرگ خلیفه دروغ گو است که جمله ابواب تحفه را از کذب و بهتان مملو نموده و در سند ضعیف و کثیر العیال
 و غیره اکثر احادیث مسح پا موجودند و تفسیر را این سنت جایز نمیدانند که از راه تفسیر صدر و آیهها شده باشد بلکه حق این است که حکم شلح
 متعلق بوجوب مسح پا است و غسل پا از میثاق خلیفه ثانی است چنانچه از تفسیر ثعلبی مفهوم میشود و آقران ترتیب داده جناب
 امیر علیه السلام که صاحب رساله مکرر آن است پس اینهم ثابت است که مروج و معمول به نیست چنانچه در صواعق محرقة و تاریخ الخلفاء
 از ابن سیرین منقول است قال لما توفي رسول الله صلعم ابطاء علی بن عیینا بیکر فلقبته فقال کر
 اما فی فقال لا و لکن الیت علی فسیل ان الذکر دانی لا الی الصلوة حتی جمعوا القرآن فرعوا ان
 کتبه علی خزیمه فقال محمد بن سیرین لوجایب ذلک الکتاب لکان فیه العلم
 حاصلش آنست که هرگاه بیت کردند مردمان بر دست ابو بکر و حضرت علی در بیت او تازیانه خود نوشت ابو بکر گفت که
 چنانچه کردی ای امامت مرا کرده و ناخوش میدانی فرمود که اگر است نکردم لیکن قسم خورده ام که نخواهم انداخت بر دوش خود در دارا
 سوای نماز تا آنکه جمع کنم قرآن را پس مردمان گمان کردند که علی موافق تشریل جمع کرده است ابن سیرین میگوید که اگر آن قرآن معمول
 به بیشتر علم کثیر از آن حاصل میشد و هم تاریخ الخلفاء در حال حضرت علی مذکور است احد العلماء الی بانیین الشیخاء
 المشهورین الزهراء المذکورین و الخطباء المعرفین و احدهم جمع القرآن و عرضند علی رسول الله
 عیسی علی کبی از علماء ربانین است و یکی از شجاعان مشهورین است و یکی از زاهدان مذکورین است و یکی از خطیبان مشهورین است
 و یکی از ان کس که جمع کرد قرآن را و عرض نمود آن را بر رسول خدا صلعم و عبدالحق و در ترجمه مشکوٰۃ در فضایل قرآن می نویسد که
 آورده اند که امیر المومنین علی نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفت اندک آنرا منصف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از آن
 حاصل شدی که حضرت ناسخ و منسوخ است و ما آنکه وی رضی الله عنه تیرس اختلاف آخر بر وی کار نیاورد و تا همه عالم بر یک
 نبض باشند شکی ازین روایت وجه عدم رواج آن قرآن نیز بوضوح پیوسته و خود ائمه حضرت امتداز فرموده اند که ما را اختلاف پسند
 نیست تا اینکه جمیع امت رسول یک جماعه شود و با همییم چنانکه صحاب من بودند و ما و فی البخاری و نیز از روایت عبدالحق
 به ثبوت پیوسته که آن قرآن موافق تشریل بود و بدانکه ذکر آن قرآن در مصاحف محرقه عثمان و در صحیفه کتبی مذکور نیست پس
 لعبارت آن قرآن و ذکر و فرغ و غرق آن نیز تا اینده به ثبوت پیوسته پس معلوم شد که آن قرآن درست است با حضرت صاحب
 الزمان امام انس و الحان خلیفه الزمان حضرت امام مهدی علیه السلام رسیده و حضرت علی علی اله و ام در همین فکر و تخیل

می مانند که تمام قوم یک سو شود لیکن اهل حدود متعدد و منا و مکه و شام که علی قرضی بآرام و قرار دهان خود نشیند و اجرای امور خلافت
کنند بخان و میری که از مدت دراز در قلوب ایشان کین و دشمنی بودند بآرام آن پروا نداشتند و سر طبقه جمل ایشان ام المومنین عا
بود که هرگاه در شادان راه مدینه خبر رحلت مردم بر دست علی شنید گفت که کاش آنجا بزمین افتادی و این خبر شنیدی چنانکه
روفته الاصاب است و باغوا می طلح و در سیرت جمعیت شافعه هزار مردم بمقابل حضرت علی پیش آمد آخر الامر چند هزار از صحاب
رسول خدا صلعم و دیگر رجال را مقتول کنانید و معاویه غایب که امام بر حق اهل سنت است بقول ابن جریر در صواعق محرقة و القلوب
جیلانی در غنیة الطالبین و نقول قاضی عیاض و ابن عساکر و ابن حجر شافعی و شیخ جلی صغیر و غیره که تا دم و دایمین
آنجناب را فرصت نداشت آنکه آنحضرت شهادت کردید پس که غافل شست بود علی بن ابیطالب از اجرای امور حق لیکن بعد
فریخته نداشتند و مختلف است آنحضرت را پسندیدند و قال و همچنین آمده دیگر را تکمیل دین و زوال خوف و قدرت بر امام بالمعروف
و نهی عن المنکر حاصل نشد اقول و رأی استخلاف هرگز بر کسی برای خلافت معطله ایشان و عده نیست که به سبب عدم تمکن
و انتظار زوال خوف و از زمانه ایشان خلف و عده الهی لازم آید بلکه همه ایشان از حکم آیه یا ایها المرسلون بلغ ما نزل
الیک من ربک خلفاء منصوبه اند از حیث بعضی برای دیگر و عطف گفته که مخصوص بن شد است تمکن
و زوال خوف آخر لازم نیست اگر تقصیری هست از جانب رعیت است که التزام اطاعت امام حق و خلیفه مطلق از
ایشان بوقوع نیامده و با وجود استحقاق و قیام او که قطعی بر خلافت ایشان دیگران را که لیاقت خلافت نداشتند بر ایشان
برگزیدند و حکومت و سیاست که و خلیفه خلافت ظاهر است اگر چه از ایشان به سبب تسلط و تغلب حکام جاوید و تعدی
سلاطین جاوید مسلوب مانده لیکن هر بالمعروف و نهی عن المنکر که از لوازم خلافت حق است گاهی از ایشان متروک
نشده کار ایشان علی الدوام برایت خلق بود مثل جناب رسول خدا صلعم که در که معظمه در پرده در هدایت خلق اشتغال
میداشتند و همچنین حال ائمه علیهم السلام بود و کسانی که طالب حق و راغب طراط مستقیم دین مبین بودند رجوع ایشان
بسوی ذوات عالیه آنحضرت بود و هم بالمعروف و نهی عن المنکر منصوص در ضرب و قتل و جلال نیست و در صورت نقصان
جها و سنان جها و ساقی برای ایشان کفایتی بود و حال امام منصوص بعینها مثل حال بنی است اکثر بنیای بعدی است جناب کار
کاسه مرگ نو شیده اند و تمکن و زوال خوف گاهی نصیب ایشان نشده جناب سرور کائنات تا سیزده سال در که معظمه
تکالیف شاق و اندامی شیده از دست کفار قریش کشیده اند آخر الامر تحمل ستم کینه ایشان نشده رخت مہاجرت بسوی
مدینه منوره بر پشت نهاده ترک وطن اصلی خود کردند و تا فراموش شدن انصاف قدرت و تمکن بر جبر کردن کفار بنو که ایشان
را تهدید و اخل زمره اهل اسلام فرمایند مخفی و در پرده مردمان را در محنت و هدایت میگردوند و مثل این تمکین شامه بل افزون تر
از آن یزید و عبد الملک و غیره جمل سلاطین جاوید را هم حاصل بود پس اگر خلافت حق و موقوف بر تمکن محض است باید که ایشان
بر جبهه اولی خلیفه رسول باشند چنانچه جمیع اهل علمائے اهل سنت بخلافت ایشان قائل هم شده اند به سبب قوه و تمکین و عده
اسلام در عهد ایشان و من قبل ازین بان اشاره هم کرده ام به فواید ایشان پس تخصیص صاحب رساله خلفاء اربعه را در
استخلاف باقی نمانده و قول ایشان بنهایت یک و یو هم هست قال بلکه همیشه ایشان و شیعیان ایشان در پرده دین

فخالفین بسروده اند و به تقیه و خوف کل ایشان خوانده اند لا بد این عقیده امامیه متضمن توهم و تحقیر است الهی و تسلیم
انکار انکار و عدم حق جل و علی گردید اقول خود اهل سنت و نیز انبیاء علیهم السلام نزد ایشان در پرده دین مخالفین بسروده
و به تقیه و خوف کل ایشان خوانده اند اما انبیاء پس حضرت موسی در پرده دین مخالفین بسر می بود چنانچه بنیامی و در تفسیر
آیه و لبثت فینا سبکود. فانه علیه الصلوة والسلام کان یعالیشیم بالبقیة و از خوف حضرت موسی حق تعالی خبر
میدید که فاصبح فی المدینة خایفا یتربق و نیز میفرماید فی کثر من منها خائف یتربق و جناب
عالم المرسلین صلعم که از جانب خدا خلعت رسالت پوشیده برای هدایت ثقلین معبود گردیده بود و از جهت کلمه کفار لفظ رسول
نیز از اصلین نام مجوف نموده و کلمه ایشان خوانده اند لا بد این عقیده اهل سنت متضمن توهم و تحقیر انبیاء علیهم السلام باشد اما تقیه
اهل سنت و بسیر چون ایشان در پرده دین مخالفین پس چنانکه در تاریخ الخلاف است که مامون رشید علماء را طلب نموده
از خلق قرآن شمسار نموده ایشان تقیه جواب داد و در چنانچه میگوید که سبب طلب ما اینم توقفا و لا ترا حاکم تقیه
نیست و سبب طلب ایشان اینکه ایشان توقفا کردند و لا بعد از آن جواب دادند و از آن روی تقیه و نیز در تاریخ الخلاف
است که هرگاه از امام احمد حنبل شمسار نمود که قرآن قدیم است یا مخدق در جواب گفت که هو کلام الله لا ازید
علیه هذا و از آن مامون گفت که قدیم است و در تفسیر کشاف مرقوم است که کان ابو حنیفة لیفتی فی العلم
نصرت زید بن سنان و از خوف خلیفه عباسی از اظهار آن احترازی نمود و در اخبار العلوم مذکور است که ابن عباس گفت
که قول در شرح جایز نیست کسی گفت که این کلمه را در زمان عمر که موجد آن بود چرا نگفتی گفت که از خوف او گفتن
موتالم و نواب نجف خان بهادر هرگاه با شماع و فوارصب و شریعت تصب شاه عبدالعزیز صاحب گونہ نجران صاحب
ایشان بهم رسانید شاه صاحب رساله اظهار الحق تصنیف کرده خود را و از نصاب خود را از انجم شیعیان امیر المؤمنین
و اهل بیت قرآره داده و از مذهب خود برات نموده و در رساله کرده و از انبرایه جناب مولوی رحم علیها صاحب کیچی از
ساوات عظام موسی پت و از اقارب مادر شاه صاحب بودند بنظر انور نواب مرحوم گذرانید و باین حیل نجات خود جست
و بعد اقرض عهد نواب مرحوم باز خود را در سلک نواصب منتظم ساخته کتاب تحفه اثناعشریه تصنیف کرده و عرصه چند سال
است که افواج انگریزی در هندوستان مرتکب بغاوت گردیده مثلاً فساد عظیم شد و انگریزان بعلت آن در دلی و غیره
بزارا مأمونین را برادر کشیدند و باصد مانع کلام مجید را و نیز با گرد و صد ها مساجد را نجس کردند و مساجد را نمودند لیکن صاحب
رساله و اهل حمله او کلمه انگریزان خواندند و تقیه و خوف را همچنان شعار خود ساختند که کسی با عانت خود مؤمنین را از پی
انگریزان نرسانید و تهتیک مساجد و قرآن شریف را که موجب خروج از ایمان است گوارا گردانید این است حال اهل سنت
در تقیه و خوف پس تخصیص شیعه در آن حیثیت و هرگاه این را و انصافی پس بدانکه قبل ازین گذارش کرده ام که حال ائمه
برای مثل حال جناب رسالت مآب است آنحضرت صلعم تا اجتماع انصار با وجود کثرت صحاب تا وقتیکه در یک معطره رونق افروز
نموند گاه در شعب ابوطالب استنار و انتظار گذرانیدند و گاه تحمل شداید و تحیرها که کفار قریش شدند همچین حال اولاد
طیبن آنحضرت صلعم بود و تقیه ایشان بهین قدر بود که به سبب عدم اجتماع بخوان و عدم اعانت است در زوایه خلعت

[illegible]

فی الحاشیہ و ملا عبد العزیز و تعین مصداق اس آیت کہ متضمن وعدہ الہی است رجوع جناب مشکل کشا سے و این سنی جناب
 ابوالحسن آورده گفت کہ در پنج الباغیہ کہ بلاشبہ و بلاشک نزد جمیع شیعیہ اصح الکتب و متواتر است و کلام آنجناب است قطع تنازع
 نمودار شد و فرمود کہ آنجا خطا نکش و اعوان و انصار ایشانند و خورانیہ دوران زمرہ داخل ساخت و حال آن کلام صدق
 نظام را بگوش دل با یثینید و احتمالات ناقص خود را کیسہ باید انداخت و در پنج الباغیہ مذکور است کہ چون عمر بن الخطاب در باب
 رفتن بخود برائے قتال اہل فارس کہ جمع شدہ بودند با جناب امیر طلب مشورہ نمیک نمود و جناب امیر در جواب او این عبارت
 فرمود ان هذا الامر لم یکن بضرة ولا خذلانا فبكثرة ولا بقله و هو دين الله الذي اظهره وحده
 الذي اعزاه و ايداه حتى بلغ ما بلغ و طلع حيث طلع و نحن على ما وعد من الله حيث قال عز اسمه و وعد
 الذين امنوا منهم و عملوا الصالحات لیس تخلفنهم فی الارض کما استخلف الذين من قبلهم و لم یکن لهم دینهم
 الا ان یرضی لهم و لیسبد لهم من بعد خوفهم امنا و الله معذرة و ناصر و جندہ و مکان لتقیم من لا سواه
 مکان النصارى من الحزبان انقطع النظام تغرق و رب متفرق لم یجمع و العرب الیوم و ان كانوا
 قلیلا فرم کثیرون باک سلام عزیز و نبالا اجتماع فکن قطبا و استند لرحی بالعرب و اصلهم دونک نا الحزب
 فانک ان شئخصت من هذه الارض تنقضت عليك العرب من اطرافها و اقطارها حتی یکون
 ما قد عورک من العورات اھم الیاء مما بین یدیک و کان فلان الا عاجم ان تنظر الیاء
 هذا یقولوا هذا اصل العرب فاذا قطعتوه استراختم فی کون ذلک اشد لکلیهم علیک طوعهم
 فیک فاما ذکرت من مسیر القوم الی قتال المسلمین فان الله سبحانه هو اکره لیسیر
 منک و هو اقدر علی تغیر ما یکرمه و اما ما ذکرت من عدوهم فان الله
 نکر نقاتل فیما مضی بالکثرة و انما کنا نقاتل بالنصر و المعونته
 یعنی برستی کہ این دین نبود نصرت او و بے نصرتی او بکثرت و نہ کمتری و ان میں خداست کہ غالب کروہست او را و فتح اوست
 کہ غلبت او را و از او مدد کروا ترا تا آنکہ رسید بحجرت کہ رسید و نمودار شد آنجا کہ نمودار شد و ما بر وعدہ ستیم از جانب خدا چنانکہ
 فرمود بزرگ است نام او و عدد العدو الذین آمنو نیکم الایہ و خدا و نفا کثرت است وعدہ خود را و باید کہ کندہ لشکر خود است و چنانکہ
 رئیس و سپہام بجائے رشتہ است از مہر واپس اگر گشتہ شود رشتہ متفرق شود و بسا چیزے کہ متفرق شدہ با جمیع
 لشکر و قوم عرب امور اگر چه کم اند پس ایشان بسیار اند بزرگ و بزرگ اسلام غالب اند بزرگ اجتماع پس ایشان بجائے قطب یعنی ستون
 بسیار و کوشش و بسیار بقوم عرب و افکن ایشان را بخود و او را نش کار را پس ہر آئینہ اگر تو بتجری ازین رئیس عرب
 برقم شود و بر تو ملک عرب از اطراف و بجانب آن تا آنکہ باشد آنچه پس گداشته از عورات ضرورت را از آن پیش
 روے نشست و او را شمرہ است و جمعیان از مہر واپس و تو فر و گوئید کہ این جمیع عرب ہست پس ہر گاہ برید و بر کنید
 او را حستہ بافتی پس با شہار حراتہ موجب نہاید و دیر ی ایشان بر تو و طبع ایشان و بر تو اما آنچه ذکر کردی از
 روان شدن و قوم چو بسوسہ است ان طبع ایشان ہر آئینہ خدا متعلی را پند میرہست روانی ایشان را تو و تو قاتل

است بر تغییر آنچه باید و در اما آنچه ذکر کردی از عدو آن قوم پس اقبال نیکویم و عهد گذشت به بزرگش و خبر نیست که
 اقبال می کرویم بزرگش و در اقول ما بعد العزیز صوابه نصیرت کمالی را در فارسی ترجمه کرده و مطالب آنرا تقدیم و
 تاخیر نموده و موسوم تحفه شهابیه کرده است و بسوی نفس خود منسوب گردانیده که من تالیف کرده ام و حال آنکه جمله مضامین
 آن از نصیرت کمالی بزرگتر در کلیل از جانب خود نیز ضافه نموده است و از ابتدا ادعا که صاحب رساله آن بود که مراد
 از مؤمنین صالحین خلفا را بعد از ائمه معنی استخلاف است که نیابت رسول است و اکنون به تبعیت ما عبد العزیز
 میگردد که آنجا خلفا و ائمه و احوال و انصار ایشان جمیع مؤمنین اند و رنج کامل مؤمنین را خلفا رسول قرار داده و قول جناب
 امیر مبنی است بر معنی لغوی و آن هرگز درست نمی تواند شد یا و امیکه مراد از استخلاف معنی لغوی نباشد و خلافت مصطلحا
 و رنجی بگویند مرا نمی نیست و آیه استخلاف در صل خطبه داخل نیست ما عبد العزیز را نصیرت کمالی از جانب خود و برج خطبه
 کرده اند و اگر داخل آیه مسطوره را در خطبه جناب امیر مسلم داریم باز مقصد ایشان هیچگونه از خطبه مذکوره بر نمی آید که با بابت است
 از این خطبه که مصداق آیه که تضمن وعده الهی است جامع خلفا و ائمه و احوال و انصار ایشان چه آنحضرت میفرمایند که نحن
 على موعود من الله یعنی ما بروعه هستیم از جانب خدا یعنی اسلام یو ثانیو تا ترقی گرفته بعد کمال خواهد رسید که شرک
 مستکبران از روی زمین بلامرغ خواهد شد و روزی که خدای تعالی ما را به موجب آیه شریفه یظنر به علی الدین کله
 بر تمام روی زمین تسلط و تمکن خواهد بخشید پس جناب امیر وعده خدا را در خطبه خود بر سه ذات بابرکات خویش مع دیگر مؤمنین
 صالحین مختص گردانیده نه بر سه ثلثه و آخر اب ایشان و اگر ثلثه نیز از جانب خدا و از ضرر موعود هم داخل می بود و درین
 صورت همی بایست که جناب امیر میفرمودند و ان الله علی موعود من الله نه اینکه بگویند که و نحن علی موعود
 من الله و چگونه جناب امیر ایشان را داخل جرگه موعود هم میگردد و ایند که در آیه استخلاف خطاب است به مؤمنین صالحین و ثلثه را
 جناب امیر از جمله عارین و اشعین و کادیس می دانستند چنانکه در صحیح مسلم است و همچنین در آخر خطبه نیز نسبت بذات خود
 و دیگر مؤمنین صالحین که در راه خدا جاد و میگردید میفرمایند فان الله یکن نقاتل فیما مضی بالکثرة و انما کنا
 قاتل بالضرر و المعونة و لغز موند که کنته نقاتلون و نیز شرکت جناب امیر در مشوره ایشان و ایشان را
 بمشوره نیک هدایت کردن موجب حقیقت ایشان نمی تواند شد حقیقتا جناب امیر را علم کامل و ذوق ثاقب و طبع سلیم عطا
 کرده بود و بنا بر این صحاب رسول مقبول که محتاج بودند بمشوره نیک بر سه انحلال هر شکل جناب امیر رجوع میکردند و آنحضرت
 بزرگ ذوق و بین و ترقی اسلام که اتم متهات است بفرمایند صاحب خود بسوی عطر مستقیم و منبر حقیم هدایت میکردند و مشوره نیک میدادند
 که معصوب الحق بودند لیکن خیال منطوق خاطر اقدس نبود که خدا آنچه هسته مضرت یا چشم خمی و پستی اسلام یا اهل اسلام بر سر و دست
 انجیب و درل غرق کرده بود که او از علی مرتضی در باب روانگی خود و جانب فارس استشاره نماید تا علی او را از راه روانگی آنست
 باز و از زیر کمر طبع میکه خلیفه صاحب از دوام مشوره بود و بفرار از جبهه و پس اگر ایشان نیز مراه لشکر اسلام رولق افروز میشدند
 اول از همه در لغز می نهادند و جمیع لشکر اسلام به تبعیت امیر و پیش خویش از عرصه نبرد می گریخت و همزیت بر همزیت میخورد
 و نیز بصیرت فتح و نصرت کاتب نصیب اهل العلم غیث و تهتک و ذلت که بر سه ایشان حاصل میشد و او را که آن است دایم

تقاضای حکمت الهی بود که ثلاثه در زمینه خلافت خود از شرف جهاد محروم می ماندند و مشربک جهان میشدند و اگر ایشان را هم اتفاق
رواکی میشد بسبب غرور و نیریت ایشان هرگز ترقی اسلام متوقع نمی بود و حکومت و ریاست ایشان و امر نمودن بآب
جهاد که محض بر ترقی ریاست و سلطنت خود بود و مستلزم حقیقت و فضیلت ایشان نمی تواند هیچ معاویه هم در عهد خلافت
علی مرتضی حاکم و پیش صحابه و دیگران اسلام بود و امر جهاد هم میکرد و حال آنکه باغی بود و حکومت مسلمانان حق او نبود و اگر نیز واصل
تلیف حق و امام صدق بود پس بعد خلافت علی مرتضی بود و در عین زمان خلافت آنجناب پس حال نشود ریاست و حکومت
مسلمانان مثل حال صحابه است و زمانه علی بن ابی طالب و کلام فضیلت برای ایشان حاصل نیست و درین خطبه هشتم از مجموعین
حدیث است که آنحضرت میفرمایند و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعتره و یاستایش یومنین
چنانچه میفرماید و العرب انکوا قلیلا هم کثیر یرون بالاسلام عزیرون بالاجتماع
و محبین ع و درج مقام نیست و آنچه که باندست او فرموده اند چنین است که و مکان القیم من الاسلام
مکان النظام من الخرس و یاجنین فرموده اند که فکن قطبا و استندرا لراح بالعریه
و این محض مماثلت است از روانگی او بطرف فارس بکلام یلیح و فصیح که خالی از لطافت نیست مدح او کما لایفنی علی اهل البیت
قال اگر شل قوم را بر اسم شیعی گویند که مانع بعد مرور و بهر که میفرماید و قوی مجموع این امور یک و مشابهت در استخلاف بمقدم
نص است یعنی چنانکه آدم و داود و یاروس را خلیفه منصوب کردیم این خلیفه را نیز شخص نبض نامید و مقصود از استخلاف
بالتصرف برین مثل و عدو غلبه دین اسلام در آیه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیطهر علی الذین
است چنانکه غلبه دین اسلام در زمان خیر الانام بطور یزید موقوف بود و دیگر است بجهان تصوف فی الارض بران هنگام نمی
بروقت رجعت از ملک اعلام است اگر متصل زمان نبوت نشود عدم وقوع و عدو الهی نمی توان گفت بیانش آنکه حضرت
رب العزت و رباه بالوالبشر فرموده انی جاعل فی الاسلام خلیفه حالا که آدم سالها که در روز و بهشت ماند چون
در زمین آمدند که مدینه بنها هم گردان بود بعد از آنکه نبوت وصال آدم و حوا رسید و کثرت نسل پیدا آمد و عدو الهی ظاهر گشت
و لطف الهی همین است که معرفت رسول کریم منصوب است که کرام به تبلیغ حدیث غیر ظاهر گردانیدند و در جانش سیکوم اگر
مشابهت محض در استخلاف بمقدمه نص است و مقصود از استخلاف با غلبه و تصرف زمین بروقت رجعت پس درین صورت
لازم که تمام خلافت جناب امیر بعد وفات جناب رسالت با فاصله نکنی و نسبت غصب خلافت آنجناب بزمه خلفا سازند
ازین عقیده فاسد و توجیهی است از درین پیاس حمیت الهی باطلیت منحرف از حق بوده مطلب خود را بمقدمه نص مشابهت و ادون و
از باقی امور مندرجه آیت استخلاف چشم پوشیدن مثل محی ذارک الصلوة کما لا تقولوا الصلوة را بر سر ترک صلوة خود و دلیل
آوردن و باقی کلام را زور و بکار انگاشتن مشابه قائلین کلمه نومن ببعض الکتاب
و نکفر ببعض شدن است و یا خود را و زهره مقتسمین الذین جعلوا القرآن عصیان
داخل کردن است بهر کیف بدون ظهور مجموع امور مندرجه آیت مسطور استخلاف حق نباشد اقول این قول سید البرهم صاحب که
خلافت تحقیق سید است بطور یزید که در کلام رساله تحریر فرموده اند و نه ایشان از علمای متعین بودند که قول ایشان مشتمل

باشد لیکن در صورت فرض و تسلیم جوابش این است که خلافت منصوبه به ابائیه با قاصد مجرد میفرمود اصلح با ابی مشابهت بخلاف
سابقین و زوال خوف و تصرف فی الارض از لوازم آن نیست چنانکه خواری و الشک پس این نیز اگر باشد که خلافت علی را بخلاف
سابقین مشابهت داده است نه امور دیگرند چه آیه را که حصول ممکن و تمیل خوف با آن است چنانچه میفرماید که لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم یعنی خلیفه خوانند که ایشان را چنانکه خلیفه کرد آنان را که قبل از ایشان
بودند پس شبهه که خلافت علی است و شبهه که خلافت سابقین است بیان هر دو تمام شد و فقرات مابعد آن نیز اگر چه موجودند
و ایضا آنها را ضروریات است لیکن آنجا از آن جمله آنکه اختلاف علی علی سبیل الفوار ضروریات نیست زیرا که محض خلافت علی را
بخلاف سابقین بود و بیان آن تمام شد و ممکن علی را مشابهت ممکن ایشان نیست که آنهم بر علی وقت خلافت تمام شود و
بوقوع آید بلکه اکثر خلفا سابقین از تصرف فی الارض و ممکن و قدرت تحریر مردم مانده اند و جمله و لیکن هم علیه است که معطوف است
بر جمله لیستخلفنهم و وقوع آن جمله معطوف در زمان و احراز و نیست و نه از شهر و طو و از هم و تعلقات آن است البته اگر حقتعالی
چنین میفرمود که لیستخلفنهم یا التمكن و تبدیل الخوف بالامن و در نصیحت چنانکه گفتگو بود و اوایلین غلیس
و نظیر آن نه کوره و بطور عطف جمله جمله است و وقوع معطوف در زمان و وقوع معطوف علیه ضرورت چنانکه حقتعالی میفرماید که
هو الذی یحیی و یمیت پس چه ضرورت است که چار و امانت هر دو بر یک شخص واحد و یک زمان بوقوع آید بلکه وقوع آن
معاستحیل است و آیه آنکه اختلاف را مثل آیه و الا تقر بالصلوۃ فیهین انشی از کمال و الشتمندی حساب رساله است این آیه را با
اختلاف چه مناسبت است این آیه یک جماعیه است و کلیه او و جمله و انتم سکا و او و حالیه است که متعلق است بجماعه سابقه و
معنی جماعه ان تمام میشود و بخلاف آیه آنکه اختلاف لیستخلفنهم یک جمله است و لیکن لهم دینهم الذی
الرضی لهم جماعه و کبر است و معطوف جمله جمله است و این چنین در کلام مجید اکثر آمده است کما قال الله تعالی من هذا خلقا
و فیها العبد کم و منها من خجکم تازه اخری پس عاده و در زمین و خرج از آن بار دیگر در یک وقت معقول است
و اکنون اگر کسی میگوید که عاده و در زمین بوقوع اند و خرج از آن هنوز موجود است و آن بوقوع نیامده بر یک کلمه عمل نمودن و از باقی
هو مندرجه آیه پیشم پوشیدن مثل هارک الصلوۃ بر کلمه لا تقربوا الصلوۃ عمل نمودن و باقی کلام را از او اندو سیکار
انگاشتن مشابهت با کلمین کلمه نون مجبض کتاب و کفر بعضی شدن است پس در نصیحت در جوابش چه خواهد گفت فما کان
جوابکم فهو جوابنا و نبوت خلافت علی موقوف بر این آیه نیست و نه کسی از مکتب شیعه وقت نبیات خلافت علی این آیه را
مستند گردانیده تا حال و عرض مسیح باشد بلکه خلاف آن انتخاب ثابت است از حکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک الا کتاب الله و برگاه آنحضرت صلعم حکم این آیه علی انصوب بخلاف کرد و در عده هم در نصیحت خلافت سب
تحریر سید ابیهم صمدیه بیان حدیث غدیر بود فارسی در او نه غلبه و تصرف زمین که نزد ایشان بعد مرد در سپهر کشیده و واقع خواهد شد
غلبه و تصرف کامل است که بر تمام روز زمین حاصل باشد و آن در نحو بوقوع نیامده و نه کسی از مکتب شیعه نموده و آن از لوازم خلافت
است که وجود آن همراه خلافت از ضروریات باشد و غلبه و تصرف خارج است که آنحضرت علی معصوم و برگزیده آن جهان علیه است
که وقت آمدن حدیث غدیر آنحضرت صلعم را حاصل بود و دیگر آن سید و غلبه قاضی آن شد و مردمان از نه طاعت علی تخلف

در زبده و انجناب انجمن مل مسکوب ساخته در تحت حکومت و اطاعت غیر مستحقان در آمدند و قلبه و فکر که مقصود و مراد و سید البرهم
صاحب است ثلثه را هم گایه حاصل نموده که بعلم آن صاحب رساله متعده حقیقت خلافت ایشان است که با بود تسلط ایشان بر تمام
روسه زمین و کجا بود و عبادت خالی از شرک بر کل قبا عارض و اگر از آن غلبه تسلط فی الجمله است چنانکه آنحضرت صلعم را بود پس
آن تسلط معاویه را هم حاصل بود و اکثر بلاد و قلاع را مثل ثلثه مفتوح بهم می ساخت چنانچه و تراخ الخلفاء مذکور است که در سیصد
خمس و اربعه فتح الفیقان یعنی در عهد معاویه و در سال چهل و پنج مفتوح شد فیکان و نیز یگودیه و فی سینه خضیه فتح
قنستان غلوة و فیها مدعی معاویه اهل الشام الی البیعة بولایة العهد من بعد کلاب بن رید بن معاویه یعنی و در سال
پنجاهم مفتوح شد قنستان از روی قهر و در آن سال خوانده معاویه اهل الشام را که بفرستند و بر آنچیز که بفرستند حاکمیت کردند و از آن فرستاده
در سیصد و ثلث و اربعه فتح الحرج و غیره از بلاد و بسجستان و دکان من برقه و کوزای من بلاد السواد

یعنی و در سال چهل و سیصد مفتوح شد ریج و غیران از بلاد حجاز و دکان از برقه و کوزای از بلاد سودان بلکه معاویه از جمله خلفاء
سابقین گوئی تفوق بر بوده که در حکم و تصرف فی الارض عدیل خود در تحت و بر همه خلفاء تا مقدم فو قیت جسته چنانکه و تراخ الخلفاء
مذکور است عن کعب الاحبار ان یمک احد هذه الامة ما ملک الله منی ان کعب الاحبار یقول است
که نه مالک خواهد شد کسی از این امت چیزیکه معاویه مالک شده است پس تخصیص ثلثه حاکمیت و اگر ایشان فتح بلاد کرده اند
معاویه بنیر بان سیبایات وارد و در نصیورت باید که معاویه از خلفاء موسوع و بن باشد که مثل ثلثه بلکه افزون تر از ایشان تسلط
و غلبه داشت و خارج او از خلفاء احتساب ممول الی سنت و جوی وجهی ندارد و خلاصه آنکه غلبه که موسوع دست غلبه کامله است که تمام
روسه زمین باشد و غلبه که مخصوص است فی الجمله است که جناب رسولی صلعم را بوقت ارشاد و حدیث غدیر حاصل بود قال
و انکرا ظهور غلبه اسلام و در زبان خیر الانام صحیح مخالف است از قرآن زیر که بر نبوت ظهور اسلام و غلبه اهل ایمان و اقامه
حجت بر نهائیان و در زبان حیات حضرت سید ولد عدنان علیه الصلوات و السلام قرآن عظیم البرهان و منطوقات فرقان جلیم
الشان شاه عدل اندکما قال الله تعا و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فاجز الله هم الغالبون
و جعل کلمة الذین کفرو السفلی و کلمة الله هی العلیا فلا یرون انانای الی اخره تنقص
من اطرافها افهم الغالبون الذین یتول الله و رسوله و الذین امنوا فاجز الله هم الغالبون و جنتون
لقد ابتغوا الفتنه من قبل و قبلوا الی الامر حتی جاء الحق و ظهر امر الله و هم کاد هون اقول
در ظهور غلبه اسلام و نقصان کفر و زیر و زبیری و شکلی نیست لیکن مقصود و سید البرهم صاحب آن است که در زمان آنحضرت صلعم
غلبه کامله یعنی تسلط مسلمانان بر تمام روسه زمین حاصل نشده بود و مراد ایشان از غلبه و تسلط آن نیست که فقط و بر ملک و بر
تسلط باشد بلکه چنین تسلط و غلبه در زمان آنحضرت صلعم نیز ایشان هم حاصل بود و ایشان انکار این غلبه ندارند و قرآن
نیز همین غلبه ناظر است و غلبه که بر تمام روسه زمین باشد هنوز حاصل نشده است و آن متوقع است در عهد صاحب الزمان
علیه السلام موجب ارشاد آنحضرت صلی الله علیه و آله لیبعت الله من اهلینا عیاله علیها عدا کما ملئت حوز
این قول صاحب رساله بطل است اصل دعای او را که و کجود غلبه و تسلط و از من ثلثه میگوید چه برگاه تسلط فی الجمله که

امر بالمعروف و نهی عن المنکر و بعد آنحضرت صلی علیہ و آلہ و سلم از آنجا که سید آنجا و بعد حسب معتقد اهل سنت جمیع امور موعودہ بوقوع آمد و بهمان
 تسلط آنحضرت شمس است تا ایندم و درین محرمی بسجی حکام ملام بود و مافیما در ترقی و تضرع است و بعد آنحضرت صلی علیہ و آلہ و سلم تخصیص
 کسی نیست بلکه جمله سلاطین ملام بهمان قوت و غلبه که بضر و ذوالفقار حاصل شد و بوقوع ما ذکره آمده اند و اگر زیادتی غلبه
 را علت حقیقت کسی خواهند گردانید و نیز صورت معاویه از جمله ایشان اولی و الشب خواهد بود که در زمانه او غلبه ملام
 افزون تر از غلبه حکام ملام بود و قال و چون با تشبها و نفس خلافت حضرت آدم علیہ السلام حال حضرت امیر قبل ازین
 که و عدو الهی در خلافت بلافاصله آنجناب ظهور کند مثل حال آدم و حوا و حبت یا بعد از حبت بود پس در صورت نشود ایشان محض
 و عدو الهی بر اے خلافت خلیفه کافی است ایفا می آید و عدو خود را در حال آنکه درین آیه قبل از تسویه طالب آدم علیہ السلام
 انی جاعل فی الامر خلیفه و خلفا بلا لکه بود و بر اے خلافت و سے مقام مشهور و عرصه زمین و زمان موعود و وقت
 وقوع و ظهور و عدو الهی است هر وقت که باشد پس بجای آنص صریح زمان خلافت و زمان اظهار نص و زمان تعطیل آنرا زمان
 واحد و یکدشتن و ظهور آن و عدو بر وقت وصال آدم و حوا و کثرت نسل ایشان موقوف و اشتغال و درین مدت تعطیل
 کسی را غاصب خلافت آدم قرار نداد و این قصه را برای اثبات خلافت بلافاصله جناب امیر و پس آوردن و فقط اظهار نص
 آنکه بر اے خلافت ایشان بدون وقوع مجموع امور موعودہ آیت استخلاف کافی و دشتن تشریح بر اے خود زدن است اقول
 محض و عدو الهی است خلافت خلیفه کافی نیست بلکه ایضا اے آن از ضروریات است و آن بوقوع آمده و در غیر جم و سید البریه
 صاحب قائل آنکه بشنید و آنچه که ایندم موعود است حصول تکمیل است و آن از لوازم خلافت نیست و چنانکه خدا تعالی
 حضرت آدم را و حبت و بعد از آن سال قبل از حصول تکمیل خلیفه خود گردانید و همچنین علی مرتضی را در غیر جم و حضور زرا
 موعود خلیفه و چنانکه رسول امین گردانید و همه کس بعلی بن ابیطالب مرام تبت و مبارک باد و بتقدیم رسانیدند که بر اے آدم
 علیہ السلام که موعود زمین بر اے خلافت موعود و بنو ملک مجر و ظهور و عالم مکیان و دور و دور حبت بخلعت خلافت و تشریف
 امامت سید از آنکه گردیده بود و چنانچه صاحب تحفه در باب بختم عقیده سیلوم می نگارند که حضرت آدم خلیفه بود و در رشت است لیکن
 نبوت حاصل نشده بود و چنانچه میگویید که انی جاعل فی الامر خلیفه پس حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفه زمین
 بود و الا بنام موعود که گفته شد قول تعالی و عدو ادم را به فتوی و این قصه و زمان امامت و خلافت بود و نه در باب
 نبوت نیست پس است خلافت بدون تکمیل ثابت شد و خلافت را تکمیل لازم نیست و همچنین حال اسماء است و چنانکه اظهار نص بر اے
 خلافت آدم را حصول تکمیل کافی شد و همچنین اظهار نص خلافت بر اے آنکه ظاهرین گفتنی و وافی شده و وجه و تسلط فی الارض بر اے
 خلافت موعود لازم نیست و همچنین اکثر اخبار اقتصار بر حصول نص بوده است و نبوت تکمیل و غلبه بالایشان زرسیده و و علم
 پس در آیه استخلاف و صورت تسلیم تحمیر سید صاحب موصوف که بر اے خلیفه گردان بود و بوفارسید وقت نزول آیه یا ایها الذین
 بلغوا ما انزلنا الیکم من الذل و جناب رسول خدا صلعم حب تا کید جناب باری عز و هم امیر المؤمنین علی را در حضور زرا موعود
 خلیفه خود گردانید چنانکه با اثبات رسانیدم و اکنون نقطه و عده تکمیل زمین بر تمام روسته زمین و تبدیل خوف باسن کامل و عباد
 خالی از شرک بر جمیع قبایع ارض باقی است و در او سید صاحب از استخلاف با اقصای زمین چنین است که بر تمام روی زمین

تصرف باشد چنانکه حضرت آدم را بود که غیر ایشان کسی دیگر بر زمین تسلط خود ندشست و وعده الهی که درباره ایشان بعد وصال حوا
و تمسار اولاد بر سر زمین بود فارسیه آن وعده استخلاف با غلبه کامل است که بر تمام رکن زمین تسلط ایشان بود و دیگر کسی غیر
ایشان تسلط خود ندشست و آن تسلط بر نفی خلافت مطلقه ایشان و حجت یا بعثت نبی تواند شد بلکه ایشان آن وقت نیز
خلیفه بودند پس بجانب الله که تصرف فی الارض بر اسم ایشان حاصل بود چنانچه صاحب تحفه بیگوید که آدم و حبت خلیفه و امام
بود و چگونه باور توان کرد که حضرت آدم را زانه تعطیل هم بود که در آن زمان خلیفه نبود و اول اس مقدمه را با ثبات بایر رسانید و مجبور
قول لسانی کافی نیست و صاحب تحفه بخلاف آن قائل است و مشابیهت خلافت علی را با خلافت آدم و نفس استخلاف است
و جمیع امور و نه آنکه امر که در خلافت علی حادث شده باشد و خلافت آدم نیز حدیث پذیرد یا حیثیائے که در خلافت علی معتبر باشند
بعینها و خلافت آدم نیز معتبر باشند پس چه ضرورت است که اگر خلافت علی منصوص باشد خلافت آدم نیز منصوص باشد و در
خلافت عثمان و قائل و سواد شسته ظاهر شد زیرا اینکه مؤمنین اتفاق کرده و اوراق قبل رسانیدند یا دیگر که در خلافت سابقین هم
همین حوادث متفرق شوند و خلافت آدم منصوص بود و آدم نبی هم بودند پس باید که ثلثه هم نبی باشند و خلافت ایشان
منصوص باشد و کجا ابو برائے آدم قبل تمسار اولاد ممکن فی الارض که کسی خلافت ایشان را غصب میکرد و کجا
بود و غاصب و آن زمان البته اگر ایشان در آن زمان نبی بودند در آن وقت نیز بی نیست که در خلافت آدم طمع میکرد
پس وجود غاصب و خلافت علی مضر فی تسلط وجود آن و خلافت حضرت آدم نیست و تمثیل قصه آدم بر اسم ثبات خلافت علی
و اولاد او که بر صاحب بعض بیان آورند بر اسم فهمام متعرض بلیست و الا این قصه بر اسم خلافت ایشان و لیلی نیست
و نه موقوف علیه خلافت ایشان است بلکه خلافت ایشان ثابت است بکلمه خدا چنانکه قبل از این تفصیل نگارش کردم که جناب
رسول خدا علی مرتضی را در غدیر خم مالک و آقا کے مؤمنین گردانیدند و حضور اکبر را بر مردم مردم در آن هنگام ولایت خلافت
جناب امیر امانتی قبول نمودند و لیکن بعد وفات جناب رسول خدا صلعم و ناس از علی منصف و منحرف گردیدند و جعلت
حب ریاست و هوا کے حکومت ریاستی که جناب رسول خدا را منور علی مرتضی کرده بودند آخر اقبال و غلبه بر اسم ذوات خود را
قرار دادند و غصب خلافت ظاهری که امارت و حکومت خالق است متکلم سلب خلافت منصوصه نمی تواند شد بدینی است
جناب هارون که خلیفه حضرت موسی بود و خدو و ول و مہجی خود و باغوائے سامری با تخا و گو سالہ شہ حال و درینہ لیکن و خلافت
ایشان حرف نبود و الا انتہای خلافت ظاہری انتہای خلافت منصوصه حقیقیه لایزمی آید و سالہای دراز قبل عرق شد
فرعون حضرت موسی را با وجودیکہ نبی بودند تصرف در زمین حاصل نبود و ملاعن ہارون و بعد عرق فرعون نیز آنچه کہ تصرف
بود بر اسم حضرت موسی بودند بر اسم حضرت ہارون پس باید کہ حضرت ہارون بیاعت عدم تسلط ایشان از خلافت حضرت
موسی معزول باشد و حال آنکہ خلافت ایشان از قرآن مجید ثابت است و هیچ حسی قائل نیست کہ حضرت ہارون در عہد نبی بود
خلیفہ نبود و در کتاب صحاح اہل سنت مذکور است تا آنکہ صاحب تحفه می گویند کہ جناب رسول خدا صلعم علی بن ابیطالب را وقت
رواگی غزوہ تبوک خلیفہ گردانیدند حضرت علی عرض کردند ما تمخلفی فی النساء و الصبیان جناب رسول خدا صلعم
در جواب فرمودند ما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی و حال آنکہ تصرف فی الارض باید

[illegible]

[illegible]

که موعود و آیتست مخالف است و دلیل هر موعود بودن تسلط کامل بر تمام روسته زمین موعود بن عبادت خالیه از شرک
بر تمام روسته زمین است که تسلط و غلبه که بر همه معروف و نهی از منکر اقامی و مکتفی باشد و زمان آنحضرت صلعم
بود چنانچه خدای تعالی در قرآن شریف جایجا اعلام میفرماید از غلبه اهل اسلام و همچنین عبادت خدا هم و زمان آنحضرت صلعم
از شرک خالی بود که مؤمنین آن زمان خدا تعالی را باطاعت عبادت میکردند پس وعده که خدا تعالی برائے تسلط و بر
عبادت خالی از شرک می فرماید مراد از آن تمام روسته زمین است بعضی آن را موعود و بعضی حاصل لازم خواهد آمد و هرگاه
در زمان آنحضرت و بعد آنحضرت تا ایدم تسلط فی الجمله برائے اهل اسلام غایت شد پس معلوم شد که مراد از تسلط و عبادت خالی
از شرک و آیتست مخالف بر تمام روسته زمین است و آن هنوز بوقوع نیامده بلکه قریب الوقوع است ان شاء الله تعالی در زمان
رحبت و خلافت علی مرتضی و اما بعد ای که مشهور است از جانب خدا تعالی و مقتضای این موعود مذکور بود بلکه آن علما
ایشان تمام شد و آن تسلط که برائے ایشان در زمان رحبت حاصل خواهد شد آن رحمت و موعود است علاوه برائے
ایشان از جانب این رسول سبحان که بآن برگزواران و علما خواهد شد و از لوازم خلافت با فاصله جناب امیر علیه السلام که صاحب
زمانه نمیدرست و در حصول موعود مذکور بعد موعود بود که مشهور است عبادت خدای تعالی و قرآن مجید باجاء و عده حقه
نشد و عده قصود که فرمایند و در خصوص سبب عدم وقوع آن باید گفت که اینهم مثل برات عاشقان بر شاخ آهوست و عده
وقوع آن نباید کرد بلکه وعده ششس از رحبت است و اما هر که معتقدند که موعود مذکور باید که مجموع موعود موعود بعد موعود بود که
برائے خلافت با فاصله جناب امیر است بلکه معتقد این است که خلافت جناب امیر و دیگر آنکه موعود مذکور بعد وفات رسول خدا
صلعم باجاء امیر انجوائت خود مشهور و موعود و جمیع مؤمنین طاعت علی را اقبال نمودند لیکن بعد وفات جناب سرور
کائنات ایشان از علی مرتضی ششس که دیدند و از اطاعت خدا و رسول او خارج شده و اطاعت غیر مستحقان خلافت
آمد و در سلطین جابرو و سابقه استحقاق بقدر غایب از امارت مؤمنین قانین و تسلط کرد و بعد مستحقان خلافت را
مختار دل ساختند و چون استحقاق نصب خلافت و در زمان رحبت که برائے ایشان تسلط و تحکیم حاصل خواهد شد
آن مندرج است و دیگر که خدا تعالی برائے جناب رسول خدا صلعم و اولاد طیبین ایشان و آن زمان بر سر ریاست و
در آن زمان خلافت با فاصله جناب امیر است از عظمی قائل نیست بلکه خلافت با فاصله جناب امیر علیه السلام بعد وفات
حضرت سرور کائنات علیه السلام و در سلطین تمام شد و از امیر مؤمنین با امام حسن مجید و از امام حسن با امام حسین علی بن ابی طالب
تا اینکه نسبت آن به حضرت صاحب الزمان رسید و آنجناب امام حسین زمانه است پس خلافت با فاصله جناب امیر را بازمان ظهور
امام مهدی چه تعلق است بلکه در آن زمان برائے ایشان از سر نو حکومت حاصل خواهد شد و دیگر که در آن زمان
از دشمنان فرود آمد و خواستند به پیشبرد و پیشرفت ایشان و ایشان بعد از آن از انوار سرسبز نمیدرید و هر مخالف
به پیشبرد نخواهد بود و آنجناب نسبت به خلافت الله و وقوع موعود مذکور و خلافت ایشان و چه موعود پس کدام است
برائے استخلاف هم از دیگران و برائے استخلاف ابوبکر برائے استخلاف عثمان بن عفان و از دیگران و چه منصب
بود ایشان را از جانب خدا که هر کسی از ایشان خلیفه سازد آنکس خلیفه رسول باشد و کجا بود امن کامل در زمانه

ایشان اگر این کمال می بود فاطمه زهرا از رویه از پنجهان رحمت نیکو و مرموم سبب خوف خلیفه فاطمه حتی نیکو و نذر عثمان
باج عثمانی دولت مقتول غیث و اهل اسلام با علی مرتضی بجایات پیش نمی آمدند پس ادعای این درازنه ایشان
تجبه وجه محض است قال اکثر بیهضار وقت نزول وحی نبوده اند تا موعود و مخاطب آیه اشخاف باشند و این شخص
بماضین سید المسلمین است و بس اقول در بیضاوی مذکور است که درین آیه خطاب تمام است پس تخصیص حاضرین این
انخصرت صلیح از غیرات مصدق رساله است قابل سماعت نیست و توفیق وقت نزول وحی حاضر نبودی پس این نماز و روزه
لکم وجوب آن ثابت است از قرآن چه ایجابی آری نص وجوب آن مختص بماضین سید المسلمین است نه بتو و نه بماضین تو
و اگر خطاب در آیه اشخاف مختص بحدود وقت نزول وحی باشند باز مطلب آنرا از آن برمی آید چه در بیضاوی و کشف و غیره
تفسیر اهل سنت مرقوم است که خطاب در آیه اشخاف بر رسول خدا و جمیع مؤمنین صالحن است و لفظ من برک بیان است پس
بنابرین قول اگر از اشخاف معنی اصطلاحی که نیابت رسول است مروا باشد در نیصورت باید که جمیع مؤمنین حضار وقت
نزول وحی خلفا حق باشند چهار کس و در صورت اراده معنی نفوی نیز مقصود صاحب رساله مفقود است و اگر بالعرض
و تقدیر معنی اصطلاحی که مرقوم صاحب رساله است از لفظ اشخاف مروا باشد درین صورت مقصود صاحب رساله نیز
و دیگر از آن برمی آید چه محدثان اهل سنت بر قول متحد خود که خلفا را ششین چهار کس بودند نیز اتفاق ندارند بلکه
جمعی از علماء ایشان میگویند که خلفا را ششین پنج کس بودند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است قال نسفیان الثوری
الخلفاء خمسة ابوبکر و عمر و عثمان و عثمان و عثمان و عثمان و عثمان یعنی گفت سفیان ثوری که خلفا پنج
کس اند ابوبکر و عمر و عثمان و عثمان و عثمان و عثمان و عثمان یعنی در تاریخ الخلفاء نویسد عمر بن عبد العزیز بن مروان
الخليفة الصالح ابو حفص خامس الخلفاء الراشدين معنی عمر بن عبد العزیز بن مروان خلیفه
صالح ابو حفص پنجم خلفا را ششین است با وجود بودن آن دور تر از وقت نزول وحی و بعضی از علماء ایشان میگویند که
خلفا سه کس بودند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است عن جریب بن هند که تسلیی قال قال المسید بن
الخلفاء ثلثة ابوبکر و عمر و عثمان یعنی از جریب پسر شد سلیمی روایت است میگویند که گفت هر مسیب جزین نیست
که خلفا سه کس اند ابوبکر و عمر بن خطاب و عمر بن عبد العزیز قلت له ابوبکر و عمر قد عرفتهما فمن عمر بن
عبد العزیز یعنی گفتند او را که ابوبکر و عمر را تحقیق که دانستم آن هر دو را پس کیست عمر بن عبد العزیز قال ان عشتاد ادب
ولان من كان بعد النبي گفت اگر زنده بمانی خواهی یافت او را اگر مرده خواهد بود بعد تو و در صحیح عمر بن عبد العزیز آنقدر مبالغه
می نمایند که میروان از حد است میگویند که اگر مهربی است پس عمر بن عبد العزیز است و الا مهربی کسی نیست بجز عیسی
بن مریم چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است و با وجود و تقدیر صحیح و باطل از میگویند که معاویه بن ابی سفیان از عمر بن عبد العزیز
بر ربه با عتق بود از حبس تا آنکه معاویه او را کشتیست آنحضرت صلعم نموده بود و عمر بن عبد العزیز چنانکه در سوانح صحیح و غیره
است و با وجود آن میگویند که جناب رسول خدا صلعم بر معاویه عتق کرده چنانکه در تاریخ ابار از نه تحفه می گویند است عجیب
غریب حال است علماء اهل سنت را هرگز نخواهند ملاحت و برهان بر آسمان بر میا شد و اگر خواهند در تحت انشوری اندازند

وخطاب آیت‌تخلف حسب مرسوم صاحب ساله مختص بحاضرين وقت نزول آیه است لیکن باوجود بعد از وقت نزول معلوم شد
که عمر بن عبد العزیز چگونگی مندرج زمره خلفاء راشدین گردید و عایشه و رایحه خلفاء را و عایشه عجیب و آویخته و تاریخ الخلفاء
نیز کورست و اخذ در مسلمة عن عائشة انها سئلت من كان رسول الله مستخلفا لو استخلفت قالت
قالت ابا بکر قبل لها ثم من بعد ابی بکر قالت عمر قبل لها من بعد عمر قالت ابو عبيدة
يعني مسلمة ان عایشه روایت میکند که پس از عایشه که کرد ابو در رسول خدا خلیفه کننده اگر خلیفه میکرد و گفت که ابو بکر را گفته شد
او را که پس کدام کس را بعد ابو بکر خلیفه میکرد و گفت که عمر را گفته شد او را که بعد عمر را خلیفه میکرد و گفت ابو عبیده را از عایشه و عثمان و
علی را ذکر کرده پس عثمان و علی که بر عمر عایشه برخلاف مکنون خاطر قدس آنحضرت صلعم خلیفه گردیدند معلوم شد که از همین
جهت عایشه بر عثمان لعنت میکرد و با علی مرتضیٰ بخاری پیش آمد بلکه مناسب آن بود که صحاب رسول صلعم هر کس را که
خلیفه میکردند باستصواب و صلاح و بدان محدث خود خلیفه میکردند و بعضی از علما ایشان را میگویند که فقط ابو بکر و عمر خلیفه
بودند پس حضرت مولود صاحب رساله خطاب آیت‌تخلف را در چهار کس باطل است و چگونه مختص با غیر خطاب بحاضرين زمان
آنحضرت صلعم و حال آنکه علماء اهل سنت از همین قوت اسلام که صاحب رساله آنرا دلیل حقیقت خلافت ثلاثه میکردند و از راه
کس را عمر بن عبد العزیز و شام خلفاء حقه باور میکنند چنانچه قاضی عیاض گفته و قول او را ابن حجر شارح بخاری پسندیده
که خلفاء حقه در عزت خلافت و قوت اسلام دوازده کس بودند معلوم نیست که صاحب رساله احمد در چهار کس از چهار راه
میکند و خطاب قرآن عام است جمیع مومنین و با جمیع امتیگا میفرماید یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصلوة
فمن فقد هنکم الله پس باید که وجوب صوم مختص بحاضرين وقت نزول باشد و نه امتیگا میفرماید که من برتد ذنبا
تزدید پس باید که از تمام خصوص باشد بحاضرين زمان سید المرسلین که یکبار بعد آنحضرت صلعم بکفر صلی خود و مراد
نماید که از تمام تشکیلی باشد و گویا آنکه ما وقت نزول آیه حاضر نبودیم لیکن جناب پیغمبر اسلام موجود بود و وجود با وجود
آنجناب بر آن خطاب جناب باری عزیمه کافی و وفاقی است در قرآن مجید و اکثر مقامات خطاب با آنحضرت صلعم است و در
حکم آن جمیع منت مشمول است و در آیه استخلاف اصل خطاب جناب پیغمبر اسلام است و صیغه جمع بر آن تعظیم است زیرا که
کمال ایمان و صلاحیت عمل گمانه حقه بجز علی بن ابیطالب و دیگران از صحاب رسول مقبول نبود در سند حکم بن علی
از ابن عباس منقول است ما ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین امنوا الا کانت علی راسها و امیرها
و مشرفها و سیدها و لقد عاتب الله اصحاب محمد فی القرآن و ما ذکر
علی الا بحسب یعنی منوکر کرده است خدا تیمکا در قرآن یا ایها الذین امنوا اگر آنکه هست علی سران و
امیران و شرفیاء آن و سیدان و هر آینه تحقیق متاب کرده است خدا تیمکا صحاب محمد صلعم را در قرآن و ذکر کرده است
علی را که بر سر هر گاه امیر المومنین علی را پس در بین جمیع مومنین قرار داده شده و در تیمکات باید که اصل خطاب در آن
استخلاف با آنجناب باشد و تمخیص آنجناب بر آنکه دیگر اولاد و پس ایشان و تمخیص هر یک بر آنکه دیگر بر آنکه
امت ایشان کافی است بلکه نزد آنجناب رسول خدا نیز مخاطبند این آیه استخلاف چنانچه این در فضائل جناب رسول

وهم برکت جملہ معصومین نازل شدہ است کہ جملہ ایشان در زبان رجعت مالک و وارث تمام بر و سے زمین خواهند بود پس
صل خطاب مثل دیگر آیات بجانب رسول خدا است و نیز بجانب امیر و دیگران کہ در حکم آن داخل اند قال و دشوارتر
ازین برکت شیعہ آنکس نفیس جانب پیغمبر صلوٰۃ اللہ علیہ بوقت رجعت موجود خواهد بود بلکہ نزو ایشان اول سید
بامام مسجد بیعت کند و اطاعت و زرد محمد و علی و جبرئیل باشند بجانب ہذا بہتان عظیم اقول ہر گاہ نزو شیعہ وقوع
رجعت با آیات قرآنیہ ثابت شدہ باشد پس در زندہ شدن جانب سرور کائنات در زمان رجعت برکت اعانت اولاد
خود کہ در وارد نیازی دیدی نمی باغیہ متغلبہ و خیل ظلمت بر ایشان رفتہ قیامت نیست و در زندہ شدن آنحضرت
صلی علیہ وسلم و دشواری ہر شیعیان نیست بلکہ قلوب شیعہ در آن روز بزیارت رسول خدا صلعم و امام ہدی علیہ السلام
نشاد الی و فرحان چیز ہائے ایشان خدایان خواهند بود و نزو شیعہ بیعت بجانب رسول خدا صلعم بامام مسجد
ہرگز ثابت نیست صاحب رسالہ بر عقائد ایشان اطلاع ندارد و در روایتی متضمنہ بیعت رسول خدا صلعم کہ از حق
یقین نقل کردہ این روایت از نعمان منقول است کہ مخالف مذہب ما است از باب اعتبار ساقط است چہ عقائد و شیعہ
بالاتفاق آن است کہ بیعت فاضل بر دست مفضول صحیح نیست و لفظ اطاعت در روایت مذکورہ صاحب رسالہ
از جانب خود نہانہ نمودہ است این لفظ ہرگز در روایت نیست و سجدہ علماء ایشان نیز از و ام ہمین است کہ برکت
ثبات لازم خود در روایات شیعہ از جانب خود کم و زیادہ میکنند خیال صحابہ تحفہ در خطاب پنج البلاغہ از طرف خویش
تحرلیات نمودہ است از انجملہ در خطبہ شہارہ جنگ فارس آیہ وعدہ اللہ الذین آمنوا منکم زیادہ کردہ و در نامہ کہ
بخواہیہ مرقوم است آیہ غیر بسبیل المؤمنین از جانب خود فروودہ و در خطبہ اللہ بلا و لائل لفظ البواکیر بجانب
ثبت نمودہ و علی ہذا القیاس این روایت بیعت آنحضرت کہ نقل نمودہ مخالف است با اعتقاد فرقہ شیعہ نہ با اعتقاد
اہل سنت کہ نزو ایشان بیعت فاضل بر دست مفضول جائز است و در کتب ایشان تفصیل نی و غیر نی نیست
و در باب سنایان اکثر روایات خلاف عقیدہ و کتب صحاح ایشان کہ وال اند بر جسمیت خدا و مدح او فان از زبان
رسول خدا صلعم و تہمتک ہذا من مدح اند و صاحب تحفہ ہل قصہ مدح ہنام را کہ ترک نمودہ و ترا ویش از جانب
خود سقیفہ ساری کردہ است قابل سماعت نیست کہ کتب اہل سنت برخلاف آن مطلق اند چہ اعتقاد اہل سنت و تحفہ
خیان مرقوم است کہ تمام خدا و رسول خدا و جانب ہر را بر ظاہر آن حمل توان نمود و اول را در آن گنہایش نیست بخلاف
شیعہ کہ روایتی کہ مخالف معتقد و کتب ایشان منقول باشد از ماول و مطروح می نمایند و عمل بظاہر آن جائز
ندارند و اگر روایت مذکورہ بیعت التسلیم کنیم در روایت مذکورہ چندان قیامت ہم نیست چہ بیعت آنحضرت صلعم و از
محض بابے علامہ نہ ملت جگر گوشہ خود را در احسن الناس است نہ برکت اطاعت کہ مستلزم انقطاع تہ آنحضرت صلعم
باشد و از با اعتقاد شیعہ ہرگز درست نیست و ہر گاہ مرتبہ امام مہدی آن باشند کہ حضرت عیسیٰ روح اللہ عقب او نماز
گذارد و خود آنجناب خاتم الامم و گیرندہ عالم از عدل و داد و مادی تمام اہل دنیا باشند از وجود اقدس و دین خدای
بر تمام بر و سے زمین و ہر روز آنحضرت صلعم جدا مجاہد حسین بن علی را بروشن خود سوار کردہ باشد و از زبان

اقدس خود و حق او فرموده باشد که بانی انتفاعی یا حسین بنانکه در غیب القلوب است یعنی پدر و مادر من خداست و تولد
 حسین پس در دست بردن چو عیب است بزرگان را با فرزندان خویش نسبتی می باشد که آنچه ایشان میکنند
 موجب آن محبت باطنی است و اگر کسی دیگر را به همین بروش خود سوار کرده باشند یا فرموده باشند که پدر و مادر من
 خدای تو بادای حسین و من از حسینم حسین از من است پس نشانے بزنند و بیان کنند و دست بردن زدن زیاده
 ازین نیت بخلاف نماید که اگر ایشان چنین معامله اش آئید البته باعث حطرت خود است و نماز خواندن آنحضرت
 صلعم پس سرالو بکر کم از قضیه بیعت نیست و رفع التکلیف شرح صحیح بخاری مذکور است که ان الله صلعم صلی خلف
 ابی بکر و العقیبه ابن منذر یعنی بر سر تکیه پیغمبر خدا صلعم نماز خوانند پس سرالو بکر و در صواعق محمد قرازان عباس
 منقول است له یصل التبی خلف احمد من امته الا خلف ابی بکر و اما عبد الرحمن بن
 عوف فصله رکعة واحدة فی السفر یعنی نماز کرده پیغمبر خدا عقب کس
 از امت خود مگر پس ابوبکر و لیکن عبدالرحمان بن عوف پس نماز کرده رسول خدا عقب او یک رکعت در سفر آیتیه پس اگر
 جناب رسول خدا صلعم نماز کرده باشد عقب کس که سالهای فراوان عبادت صنام کرده باشد و عمر گرانایه خود را در
 کفریات و ضلالت بسر کرده باشد و بیعت آنحضرت بردست فرزند خود چه قباح است که او نیز امام ابن الامام خاتم
 الکونین است و بهین تفاوت راه اگر گنجا است تا بگناه و بیعت نمودن آنحضرت صلعم بردست امام آخر الزمان که گویا
 آن بیعت بردست خود است موجب نقصان آنجناب نیست بلکه باعث تزلزل آن است که سید المرسلین زوجه خود را
 بروش خود سوار کرده بر آستانهای ناموران سیر و خفا که در صحاح اهل سنت از عایشه روایت است ان الحیثه
 کانوا یرقصون یوما و کان کثیر من الخلق مجتمعا فقام الرسول و یری الرقص و قال
 لی یا عائشة اترغبین الی اللهو فتقت و وضعت الید علی کف الرسول فارادی الرقص فقال لیلا
 ثلاث مرات الی الله تشفی فقلت لا و کان مقصودی من هذا ان اعلم منزلی عند رسول الله
 صلعم فاذا جاء عمر فترقی الخلق و حاربوا فقال الرسول انظر شیاطین الجن و الا لنس هارین من عمر
 یعنی عایشه میگردد که بدرستی که پیشه بودم که رقص میکردم و در روزی که بود خلق کثیر مجتمع پس برخواست پیغمبر خدا صلعم
 و ویدر رقص را پس گفت رسول خدا صلعم مرا که ای عایشه آیا رغبت میداری بسوی بازو پس برخاستم و نهادم
 دست را بر شانه رسول خدا صلعم پس دیدم رقص را پس گفت رسول خدا صلعم سینه باز که آیا من مطلع شدی می
 سیر شدی پس گفتم که نه و بود مقصود من از آن اینکه بدانم مرتبه خود را نزد رسول خدا صلعم پس و قتی که آمدیم پس
 متفرق شد خلقت و اگر نیت پس گفت رسول خدا صلعم که پیغمبر شیاطین جن و انس را گریزان از عمر و در رفع التکلیف
 شرح صحیح بخاری مرقوم است که در آن هنگام من عایشه شاکر زده سال خوابید بود و بعد تر قول آیه حجاب ابن مرقوم
 شده است و آنچه صاحب تحفه میگردد که قبل تر قول آیه حجاب بود محض دروغ است و در مقابل آن روایتی وضع کرده
 در تحفه می نویسد که در کتب معتبره ایشان بر روایت صحیح آمده که حضرت ابوعبید بن جریان و شیعیان خود میفرمود

علی تجار اینک افرو و جهن لکھ ایمم بہت نامے است صریح و افترا نیست فصح کہ درج کتابے از کتب شیعہ ذکر این
 روایت نیست قال وقاعدہ مقررہ است کہ امام و خلیفہ بقید رت غیبت نبی خلیفہ و نائب نبی است چون بوجود
 ذات نبی آن قید میر تقی شد القطع استخلاف لازم آمد پس در حضور آن سرور خلافت و امامت امام مہرکہ معطل و بیکار
 اند حاصل این عقیدہ یکی از دو چیز غالی نیست یا خلعت امامت از امامت امام بر کشیدند یا سلب نبوت نبی راضی شدند
 اگر رجوع ازین رجعت بعمل آرند ازین ہر دو آفت مثل اہل سنت محفوظ مانند پس با وجود باوجود آن سرور و شہادت ریاست
 ہورین و تفویض امور زمین بامام مہدی و قائل بیعت و اطاعت آن سرور بنائب خود صریح معتقد غصب خلافت
 سلب نبوت نبی است و این اقبح قسم کفر است اقوال جناب رسول خدا صلعم بر اسم عائشہ اولاد طہین خود و توعیب
 عائشان و خاصان حقوق ایشان زمرہ خوانند شد و بدایت خلق از جانب آنحضرت صلعم مفوض است بامام مہرکہ
 علیہ السلام و پیمان دین محمدی است کہ امام مہدی جبار و افاضان می نمایند بطور نیابت تخلیلہ تخلیل محمد و تجلیہ
 یم محمد و سلب نبوت از ان ہرگز لازم نمی آید شایان و ملوک از وزرای و اراکین سلطنت خود و خدایات ملکات
 سلب سلطنت و ملکات شایان ہرگز از ان لازم نمی آید و احدی قائل باین معنی نشد و حال خلافت منصوبہ
 مثل حال نبوت نبی است چنانکہ نبوت نبی بوجہ من الوجودہ قابل انغزال نمی تواند شد بچنین خلافت منصوبہ صورت
 رتفاع و خلع نمی پذیرد نہ در حیات نبی و نہ بعد مات آن البتہ خلافت مستحکم کہ با اتفاق آراء چند کسان در غیبت نبی
 صورت اتفاق پذیرد و در حضور نبی البتہ باطل و معطل است نہ خلافت منصوبہ و قول بخلافت خلیفہ بعد مات نبی نہ در
 بیات او عجیب و غریب است و از فحش عات صاحب رسالت است کہ بچکس بآن نرفته و چه ضرر است کہ امام و خلیفہ بقید مدت
 بیعت نبی خلیفہ و نائب نبی باشد و در حیات او معقول و بیکار باشد اکثر بنیاد و زمان و احدی بودہ اند چون دین خدا
 نیست لہذا ہمہ ایشان بنیابت یک نبی چرا کہ حکام خدا کردہ اند چنانکہ حضرت ابراہیم و حضرت لوط کہ در زمان واحد بودند
 حضرت لوط بشروع حضرت ابراہیم ہدایت میکرد و منصب حدیثا فی منصب آخر نبود و نیز اکثر بنیاد را در حیات ایشان
 خلفا بودہ اند نہ کسی قائل غصب خلافت خلفا کردیدہ و نہ کسی سلب نبوت نبی را معتقد گشتہ حضرت ہارون خلیفہ
 حضرت موسی بود و جنس قرآنی اگرچہ نبی ہم بود لیکن سلب نبوت حضرت موسی و ارتفاع خلافت حضرت ہارون بکدام وجہ
 بہت نیست و در عہد حضرت اسمعیل نبی طالوت بکلمہ خدا خلیفہ بود لیکن در نبوت نبی از خلافت طالوت حرفہ بنود چنانچہ متنا
 خفہ و کہیر حمل و چہارم می نویسند باوجود جبرئیل و میکائیل طالوت و باغ را خلیفہ مقرر کردند بلکہ باوجود شہول تخمیر اورا
 منصب خلافت نواختند و در باب امامت و عقیدہ یحیی تحریر کردہ کہ عقیدہ یحیی آنکہ امام از ہم نیست کہ عند تقد فضل
 ز جبرئیل عرض نمود باشد زیرا کہ طالوت را حق تعالی بنفس خود خلیفہ ساخت حالانکہ حضرت اسمعیل و حضرت داؤد موجود
 و تقدیم ایشان کتب عقدا و صاحب رسالت باید گفت کہ حاصل این عقیدہ یکی از دو چیز غالی نیست یا خلعت امامت از امامت
 خلیفہ بر کشیدند یا سلب نبوت نبی راضی شدند و باوجود باوجود حضرت اسمعیل مثبت ریاست ہورین و تفویض امور زمین
 بطالوت و باغ صریح معتقد غصب خلافت یا سلب نبوت نبی است و این اقبح قسم کفر است و تعجب است از صاحب رسالت

که تحفه پیرجی خود را شب و روز پیش نظر پدیدار و از تحریر او کمال غفلت می ورز و نمی بیند که او در باب مطاعن در حق
 قریاس جناب رسول خدا صلعم راسته ماه پیش از وفات از نبوت و رسالت معزول و مسلوب ساخته و آنحضرت صلعم را
 معطل و سبکار انگاشته و او را هر دو نفری آنحضرت صلعم را بهر وجه بیان و انشت و جناب رسول خدا صلعم را با جابل بقار
 و عمر را عالم آن قرار داده چنانچه میگوید که فی الواقع درین مقدمه نرد و عطا صاف فرین و نیز از تحمین بروقت آنظر عمر است
 زیرا که قبل ازین واقعه سید ماه ایله الیوم ما کمالت لکم دین کفر و ائمت علیکم کفر نعتی و در غیبه
 لکم الاصلاح دینا نازل شده بود و ابواب شیخ و تبدیل و زیاده و نقصان را درین مطلقا سد و ساخته مهر تم را
 نه و گفته شده و بعد از آن می نویسد یعنی اگر آنحضرت صلعم درین حالت چیزی جدید که سابق در کتاب و شعر و نعت
 نیامده نویساند موجب تکذیب این آیه خواهد بود و البته این را هم معنی سبب نبوت که اهل سنت آنحضرت را سید ماه قبل
 از وفات معزول می فهمند آنجا صاحب رساله منسوب بشیعیان می سازد و با که شیعه چنین کس را که آن حضرت را قبل
 از مرگ یا بعد از آن مسلوب النبوت و اندوا و امر و نوای آنحضرت را غیر مسلم فهم خارج از دائره بیان می دانند فال
 آیات کشمیر مکتوب و مبطل این عقیده باطله و مطمئن این خیالات فاسده اند که ما قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ما ارسلا من رسول الا لیطاع بادل الله قل انکم تحبون الله
 فان یعونی بحبکم الله یا ایها الذین امنوا لا تقد موا بین یدی الله و رسوله و اعلموا ان
 فیکم رسول الله لویطیه که فی کثره و بالامر لعن اخر اقول هرگز هرگز چنین عقیده شیعه نیست
 که جناب رسول خدا صلعم اطاعت امام مسکخر خواهد کرد بلکه ایشان چنین کس را امام مسمی را مطاع رسول خدا صلعم
 عتقا کنند از زمره مؤمنین خارج میدانند لیکن در روایت مذکوره لفظ اطاعت کجا است که چنین آیات در الباطل
 آن آورده فقط بیعت البتة و روایت مزبور موجود است لیکن در الباطل بیعت یک آیت نیا در وی صاحب الباطل
 با اتباع عادل صاحب تحفه لفظ اطاعت درین روایت از جانب خود منضم کرده بر شیعه منضم می کرده و در میان این
 آیات مشعره اطاعت رسول خدا صلعم آورده این بنا را بر اساس علی الفاسد را به علاج که لفظ اطاعت از جانب خود آورده
 و باز بر آن لفظ بنا کرده اعتراض نمودن و ما که میگوئیم که جناب رسول خدا صلعم مطاع امام مسمی خواهد بود که چنین
 آیات برای ثبات اطاعت رسول خدا و آورده کرده و وقوع بیعت هم مستانیم اطاعت نیست که از آن بے بان توان
 بر وزیر که اول این چنین هر مسلم نیست که خلاف معتقد است نور ایت باین مضمون وارو شده باشد و در صورت
 فرض تسلیم این بیعت نه بر اطاعت است زیرا که اطاعت پیغمبر واجب است مثل اطاعت خدا بر سر مومن و سبکار
 اطاعت رسول برون شد بیعت عصیان و در قول آنحضرت پس خارج شد از زمره مؤمنین لیکن تعجب است
 از صاحب رساله که آیات قرآنی برای وجوب اطاعت رسول خدا می آورد و ملاحظه پس و پیش نمی سازد که اکثر
 از اطاعت رسول برون شد نه به سبب قبول نکردن ارشاد و آنحضرت و مشرب کردن بهندان در همین آیه
 یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی در شان شیخین است هرگاه ایشان اواز

[illegible]

علی مرتضی در بابیت است و تفهیم حکام شرعی مثل جناب رسول خدا مشغول باشد و اگر ممکن وقتدار حاصل باشد و عوان و انصاف
 و حرکت اطاعت و انقیاد و داخل باشد از جهاد و قتال با کفار الغرض نوز و اگر قدرت نباشد جهاد و سانی و بدایت زبانی را
 بکار برد و وظیفه خود شمار و چنانکه جناب رسالت مآب در اول و بلایج و بدایت سانی قصار میگرداند و چون عوان و انصاف
 رسید جهاد و قتال با کفار نیز شعار خود ساختند و حکم بر آن است آن بود که چنانکه هر کس ملازم اطاعت و انتثال جناب رسول
 مقبول است همچنین مطیع و متقاد علی مرتضی باشد و از انتثال و فرمان برداری او سر نهی و از حکم او سر نه تجاوز و عرض کند
 این است ملازم از حدیث غدیر نه آنکه صاحب رساله گفته و ممکن و تسلط فی الارض از لوازم و شرائط خلافت منصوب نیست
 صاحب رساله میگوید که چنانکه خان و امیر تیمور از انبیا از جهت تسلط در زمره خلفاء رسول مقبول درج کنند چنانکه علماء او میزند و
 عبدالملک و غیره را از حیثیت قوه و تسلط در خلفاء جناب سرور کائنات شمار کرده اند لیکن با هرگز مسلم ندیده ایم که اقامت بر تالی
 که مسکت خصم باشد و اگر فرض کنیم حدیث غدیر بر آنکه تبلیغ و تاکید و تعمیل و عده استخلاف است و ملازم استخلاف خلافت
 مصطلحه است که نیابت رسول است و در بصورت نیز مرام صاحب رساله از آن بر نمی آید و معنی حدیث غدیر صحیح و درست
 می ماند چه تبلیغ و تعمیل استخلاف بجمیع الوجوه بوقوع آمده که جناب سرور کائنات بمواجه هزار مامور حضرت علی مرتضی را خلیفه
 خود گردانید و بر آنکه بدایت ناسن منصوب فرمود و مثل ذات مقدس خویش مولود مالک رقاب مؤمنین ساخت و اصحاب
 آنحضرت بمحصل این منصب جلیل القدر جناب امیر را بنیت و مبارک باد رسانیدند پس تعمیل و عده استخلاف بخونی بفضل
 آمده اگر بعد وفات آنحضرت صلوات الله علیه بعض صحابه بجهت دیگر عمر از آن و بمنفسان خویش مومنان را در مخالفت انداخته از جهت
 حب جاه و پول و حکومت رقیب را بطلب ظاهر بی مؤمنین را بجهت و غلبه نصب نموده بر رقاب خود بستند و در بصورت سلب
 خلافت منصوبه از خلیفه حق مامور نمی آید حضرت بارون که خلیفه حضرت موسی بود اگر امت او با غوای سامری خلیفه منصوب
 را بخل و متروک ساخته مایل با تاخود گو ساله شد در خلافت ایشان کدام قبح و وصیت متطرق گردیده است و عده
 استخلاف منصوص مشروط به یکم از شرائط نیست و نه ممکن و تسلط فی الارض از لوازم و شرائط آن است حال خلافت
 منصوبه مثل حال نبوت است و ممکن و قدرت و مفهوم استخلاف منصوص داخل نیست و الاهتیاغ بذکر لفظ ممکن بعد استخلاف
 در آیه مذکوره استخلاف چه بود معلوم شد که استخلاف چنین است و دیگر که از موازین مفارقه استخلاف
 است نه از لوازم و اجزای آن و تعجب است از صاحب رساله که بار بار میگوید که تسلط فی الارض از شرائط استخلاف است و
 حال آنکه تا اینهمه کلام آیتیه و حدیثیه بر آنکه ثبات مطلب خود و نیاد و رده بلکه مجر و اوعا است بلا حجت و دلیل و جناب باری
 عز و جه و حق مؤمنین را قهر و محو میفرماید و جعلناهم حلالا و کفر تسلط فی الارض درین آیه هیچگونه مذکور نیست قال بلکه
 ملازم از تبلیغ و تاکید محبت رسول است و تعظیم جناب رسول اقول اگر کسی ادنی شعور و دشته باشد و قدر قلیل
 بعقل درک یابد که سازد باشد بر گردن نبی خود که صاحب رساله از حدیث غدیر تجویز کرده و از لفظ مولودین
 مقام انبیا محبت و تعظیم را گرفته و باین تمام جناب رسول خدا صلوات الله علیه بر آنکه علی مرتضی که مومنان را در
 در وقت شهادت گردانیدند مومنان را با کسی که باطل است و با کسی که با حق است و بعد از آن فرمودند که هر کس

که من مولای او و من علی مولای او است و پس از آن تهنیت صحابه بعلی مرتضی رسیدن و ششصد صحابه شهادت علی تصنیف کردن بر
مرد و محبت نمی توان شد زیرا که محبت بموجب ارشاد باری عز اسمه المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء
بعض و ایضا فالق دین قلوبیکم پیش از صدور حدیث غدیر هم حاصل بود و تحصیل حاصل از چنین بزرگان
غیر محقول است و هر گاه بموجب آیه مسطور جمله موئین و مؤمنات بشرف محبت و تالیف یکدیگر ممتاز گردیدند پس تخصیص علی
درین محبت چیست و اگر علی مرتضی در محبت و نصرت اختصاص می دارد که کسی دیگر از صحابه آنحضرت صلعم در نصرت نباید
به کس را که جناب رسول خدا صلعم محبت ناصر بود علی نیز محبت ناصر باشد و ما سوا حق علی جمله صحابه دشمن جانی و تارک آئین
باشند و این سخن مقبول طبع حکیم از اهل سنت نخواهد بود اهل سنت بر عایت و صلاح خلافت ثلثه بالمره اصفاف را از دست
داد و در حفظ مراتب ایشان تا ویلات رگی که کجاری بر نبرد و معافی بی موقع که هرگز درین مقام از حدیث غدیر متبادر و مستفاد
نیشوند از طبع خود تجاوز کرده و در تصحیح خلافت ثلثه سیکوشتن وجه خوب خدمت و تعظیم علی مرتضی کردند که اراده احراق خانه
جنت اشیانه او نمودند و بر سر آن حضرت کشتان کشتان او را از خانه سیر و ن آوردند و هر گاه انکار بحیث ابو بکر بنود و او را
از جمله مرد و روان و مفلسان قرار دادند چنانکه صاحب تحفه در باب مطاعن عمر و طعن احراق خانه فاطمه زهرا می نویسند که
و هر گاه این قسم مرد و روان خواب الهی را در خانه خدا نپناه نباشد در خانه حضرت زهرا چرا نپناه باید داد و حضرت زهرا چرا از منزل
دادن شهر فرساده پیشه مکرر گردانیده و از بعض روایات اهل سنت چنان تنگنا و سبک و در وقت اراده احراق خانه
فاطمه زهرا بجز علی حسین و فاطمه علیهم السلام کسی دیگر نبود و در بعض روایات است که عباس هم بودند و در بعض روایا
چنان است که زهرا هم بودند و در بعض روایات این است که جمله بنی هاشم و جمعی از دیگر صحابه هم بودند لیکن حضرت علی مرتضی
و حسین بانصره بودند و در سخیل جماعت منکرین بیعت ابو بکر علی مرتضی بودند چنانکه در استیجاب ابن عباس نقل است
واما علی و العباس فقد عدا فی بیت فاطمة فقالت یا بن الخطاب اجئت لفرق دارنا قال نعم
یعنی ولیکن علی و عباس پس نشنند و خانه فاطمه پس گفت فاطمه که پس خطاب آیا آمد که که بسوزی خانه ما گفت که
آری و در تاریخ عقد بن عبد رب که از علما معتبرین اهل سنت است چنین مذکور است و اما علی و العباس فقد عدا
فی بیت فاطمة قال ابو بکر ان ابیاه قاتلما فاقبل عمر بقبیس من الناس علی
ان یضرم علیهما الناس فلقیت فاطمة فقالت یا بن الخطاب
الخرق دارنا و لک قال نعم یعنی ولیکن علی و عباس پس نشنند و خانه فاطمه گفت ابو بکر عمر را که
اگر ایشان انکار کنند پس قتل کن آن هر دو را پس متوجه شد عمر با آنکه آتش تا که روشن کند بر آن هر دو آتش را پس
لما فات کرد فاطمه عمر را پس گفت که پس خطاب آیا خواهی سوخت خانه ما و فرزند من مرا گفت که آری و شمشیرش را
در ملل نخل از نظام چنین روایت کرده که آن عمر ضرب بطن فاطمه حتن سقط المحسن من بطنها
و کان یصیحه احرقوا الدار من فیها و ما کان فیها غیر علی و فاطمه المحسن و الحسان یعنی پدر من و مادر من
فاطمه تا اینکه ساقط شد محسن از شکم او و بود عمر که شورید که بسوزی خانه را مع آنکس که در خانه است و بنمود و در خانه

[illegible]

[illegible]

فوقت نکاح کاشوم بنت علی مع محمد بن جعفر الطیار و وقت نکاح کاشوم بنت ادهب مع عمر بن الخطاب
 یعنی بزرگ بر تنیکه سماء کاشوم و ابودنیا که آنها کاشوم دختر راسب و ویم کاشوم دختر علی بن الخطاب کرم الله وجهه بین واقع
 شد نکاح دختر علی همراه محمد بن جعفر الطیار واقع شد نکاح کاشوم دختر راسب همراه عمر بن الخطاب البته دیگر وجه و مالک عدم وقوع
 نکاح کاشوم بنت فاطمه با عمر بن الخطاب این است که صاحب طحفه در تحفه خود و رباب یازدهم می نگار که در اینجا خود باطلع
 و التواثر ثابت است که زید بن عمر از بن آن سیده بوجود آمد و او را عمر نام برادر بزرگ خود زید بن الخطاب که در جنگ سیلیمه
 کرباب شهادت شده بود موسی کرد و زید بن عمر جوان شد و بست سال عمر فاطمه و در خانه جنگی که فیما بین شیعیان واقع شده بود
 جنگام شنب راسب صلاح از خانه خود برآمده بود و از دست کسی در آن حیثین پیش شهید شد و او و مطهره او نیز همان روز قتل
 و گردشته بود و بر دو جنازه یک وقت حاضر بودند حضرت امام حسین بن عبد الله بن عمر بن خاربه خوانده و فن کردند البته اینجا واقع
 شد که بسبب اشتباه سماء کاشوم بنت راسب را کاشوم بنت علی قرار داده اند و زید بن عمر از بن کاشوم بنت راسب تولد
 شده نه از بن کاشوم بنت علی زیرا که کاشوم بنت علی برادر بزرگوار خود جناب امام حسین و مدعی که بیامو خود بود و چون
 از روضه الشهدا و غیره تواریخ اهل سنت واضح میشود و در تحریر الشهاب و تین شرح الشهاب این چند اشعار کاشوم بنت علی در
 مشیه امام حسین مدح اند و تقریر الشهاب و تین نیز معیت کاشوم با امام حسین و مدعی که بیامو قوم است و آن کاشوم زوج هم
 و مادر زید که طایرین موت پس خود فوت شده بود پیش از مدعی که بیامو بود چنانچه از تحریر صاحب طحفه منکشف گردیده پس
 معلوم شد که کاشوم بنت فاطمه زوج هم محمد بن علی که او کاشوم بنت راسب بود و در شقی و دوقطبی نقل کرده اند ان علیا علی
 سماءه بولد الخید جعفر فلقیه عمر فوالیا ابی الحسن الذکی فی اینک امر کاشوم بنت فاطمه
 بنت رسول الله صلعم قال فاجده من یولد ای انجی جعفر منی بدستیکه علی می کرد و دختران خود را بر
 پس برادر خود جعفر پس ملاقات کرد علی را و میگوید که ای ابی الحسن نکاح کن با من دختر خود ام کاشوم بنت فاطمه بنت
 رسول خدا صلعم را گفت علی که حسن کرده ام ایشان را به است پس آن برادر خود جعفر عیار و وره و انقی محقر نیز من
 عذر علی مقرر می کرد و دست در دست عیسی می زد و می گفت که ای ابی الحسن نکاح کن با من دختر خود ام کاشوم بنت فاطمه بنت
 رسول الله قال لا از من هیچ بخانه و می گفت که ای ابی الحسن نکاح کن با من دختر خود ام کاشوم بنت فاطمه بنت
 انجی - یعنی خطبه کنه که خطبه از ابی جعفر برادر خود پس معلوم شد که نکاح کاشوم بنت علی بفرزند خطاب صورت
 نه بسته دارد روایت دیگر نیز همچنین است تفاوتی شده و چنانچه شهاب الدین و دولت ابوی می نویسند که در این مقام
 که کاشوم چهار ساله بود و عمر ابی که آن خود می توانستند که کاشوم دست خود بلند کرد و گفت که ای ابی الحسن نکاح کن با من
 در زنگاره تو میا بخنمی زودم گفت که این را می بیند که این دختر با تمییز است البته پس نه آن چه به که کاشوم با من است
 بر سر و منعی که او را بخت نکاح خود در آورده و روایتی که منضمه نکاح و کتاب کافی است بر سر و منعی که او را بخت نکاح
 را می آید آن نیز برین بکار بسته که می بیند و دشمن علی بود است و روایتی ناصبی قابل تأیید نیست این روایت را بر
 عاوه علی وضع کرده است و راه احادیث ما خلافاً به سبب نبی بوده اند لیکن روایت ایشان که خلاف مذکور باشد

مقبول نیست و بر سیرن بکار از روات اهل سنت است و متوکل دشمن آل رسول و اوراقاضی مکه گردانیده بود و چنانکه یاقوت
 حموی در مجمع الانباء می نویسد و خود آنکس در بیان این روایت متذکر است که گاه میگوید که جناب امیر این عقد را بر عهده
 خود کرده بود و گاه میگوید که این امر از طرف عباس بن عبدالمطلب بود و گاه میگوید که حضرت امیر المومنین با وجود الکاحه
 این ترمیج را اختیار کرده بود و هر گاه حال او این چنین باشد با وجود مخالفت مذکور روایت او چگونه معتبر باشد و جبر را در این
 اهل سنت هم واضح میشود چنانچه این جبر و ترمیج الباری شرح صحیح بخاری می نویسد ان عبدالمالک عن ابی عن الکاحه ابی بنه بصر
 بصغره اله یکین یغفل منه ذلک الحدیث حلیه الحجا ۵ یعنی بدینستیکه علی هر گاه الکاحه را از نکاح
 کردن و دختر خود را بعل سبب خوروی او منع قبول کرد و عمر از آن عذر را تا اینکه مضطر و ناچار گرداد و در صورت فرض وقوع نکاح
 که امام فقیهین و حقیقت بر آنست زیرا که در آن زمان منافقان را نیز حکم مسلمانان می داشتند و همه را در یک قطار
 می کشیدند چنانچه عبدالحق در ترجمه شکوت نوشته که در آن زمان منافقان را در حکم مسلمانان می داشتند و در بخاری و
 ترمذی و نسائی نیز همینست و عمر مشرک نبود که منکحت با او ممنوع باشد بلکه مسلمان بود و قاتل بود و شهادتین بیکبار بر او
 بعضی از امور مخطوره از جاده حق منحرف گشته بود و آن موجب سلب استقامت ایمان است نه باعث اتقاف و تقاضای
 سلام او قال و با هم شرکت نماز خوانی اقول حال نماز خوانی حضرت علی بشرکت ثلثه اینست که نماز خوانی از لوازم
 بیعت است و تا شش ماه که جناب امیر بیعت ابو بکر نکرد و نماز نیز همراه او نخواندند و هر گاه بعد وفات فاطمه زهرا انصراف
 و جبهه ناس از غم و دیدن ناچار بیعت ابو بکر را اختیار کرد و باین بنام نماز خوانی همراه او بیاید بیعت رسیده و در صورت تسلیم بیعت
 هم نیست بلکه تعمیل حکم بناب رسالت مآب صلوات چنانکه در صحیح مسلم است و از حدیث روایت است که آنحضرت صلوات فرمود
 که بعد از من پیشوایان بهم رسند که بیدایت من بدایت کنند و بیعت من مستحسن نباشد و در بیان ایشان تومی بهم رسند
 که در کمال ایشان و کمال شایسته باشند و در شب ایشان حدیقه گوید که من پریدم یا رسول الله صلوات که چنین شد در روز یا هم حکم
 فرمود و اعانت کن حکم اگر چه پشت ترا میجروح کنند و مالت گیر و نیز در کتب اهل سنت از آنحضرت صلوات منقول است که بدین
 علیکم السلام السواد اکا عظمه یعنی لازم است بر شما که اطاعت سواد عظم و پیروی جماعت بزرگ کنید هر گاه سواد عظم
 مذکور بر حق باشد یا بر خطا پس حکم است درین حدیث باتباع و التمس سواد عظم لیکن حقیقت سواد عظم از آن لازم نمی آید چه
 آنحضرت با التمس از آن حکم فرموده اند نه بحقیقت آن چنانچه در حدیث حدیقه باتباع آن حکم فرموده اند و نماز خوانی بشرکت ایشان
 موجب حقیقت خلافت ایشان نیست چنانکه قبل ازین بیان کرده ام از آنکه الحقا و ریاض نصره و کفر الحال که صحاب رسول
 مقبول از خلافت عمر راضی نبودند و اطاعت میکردند ابو بکر را در باره استخلاف و میگویند که تو قاتل پروردگار خود نبستی که چنین فتنه
 غلیظه را بر باطن می کنی و با وجود چنین تفروغ و تمسک خلافت عقب عمر نماز هم می خوانند و همچنین در آخر خلافت عثمان یکس خلافت
 عثمان راضی نبود و بر عیش و ولع و سبب محروم شدن از کفالت و شایسته او را مورو طعن و تشنیع ساخته بود و در عید و عایشه بر او صحن میگردانید
 نیز عقب او میخواندند پس حکم شد که شرکت نماز مسلم حقیقت خلافت نمی باشد قال و قرار یافت خلافت آنجناب بعد
 خلافت حضرت عثمان با اتفاق و جماع صحابه پیدا است اقول اجماع کل صحابه بر خلافت جناب امیر علیه السلام مورد بیعت

بعض دوزخ بعض را اجماع میگوید و کسیانکه بدست آنجناب بیعت کرده بودند منجمد ایشان نیز کف بیعت کرده و او را در خواش
گردیدند مثل طلحه و زبیر و اعراب ایشان و آنجناب را مع شیعیان و تابعان آنجناب از جمله محبین قرارست و او در خاک در
فصول مهربان صباغ سنی مذکورست و قصه واقعه جمل نادای منادات عاقلانه امر المؤمنین و الطلحة
و الزبیر متوجهین الی البصرة فبنی اذ اعز اثر الدین و قتال الملحدین
و الطلب بنار عثمان فلیخرج یعنی مذکورند که در شبیکه ام المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر متوجه اند بسوخته بصره
پس یکدیگر اراده کردند گرامی داشتند پس را و کار از راه محمد بن ابوطالب کردند و فتنی بر سر کوفتی افتاد خون عثمان پس باید که هر
شود و خروج کند از ایشان و صاحب تحفه از اجتهاد انکار میکند اجماع را بخلاف آنجناب بموجب ارشاد جناب رسول خدا صلعم
در تحفه در مطامع عثمان که نویسد که جناب رسول خدا صلی مرقی فرموده بود یأ علی ایضا جمع اکامه علیه السلام
و انک تقاتل المناکبتین و القاسطین و المارقین یعنی علی جمیع فتنه بدست بریاست تو بعد
از من هر آینه جنگ خواهی کرد با هر شکوه ای که باشد از ان و از یون بیهوشندگان را و وقتیکه حضرت امیر سر بر آری غلام
راشده شد و بعد از مدتی در لشکر فتنه و فتنه مخالفان که طلحه و زبیر و ام المؤمنین عایشه صدیق و علی بن امیه و ابو موسی و
در دیگر صحابه کرام بودند کوشش سعی فرموده و از قتل و قتال و جنگ و جدال با ایشان باز نفرمود و هر چند تقدیر الهی مساعد شد
و انتظام امور خلاف صورت نیست الی آخر تا از آن معلوم نیست که صاحب رساله از کجا دعوی میکند اجماع را بخلاف علی مرقی
و اگر صحابه را بخلاف آنجناب اتفاق منظور می بود بعد از وفات آنحضرت صلعم فی النور اجماع میکردند و ثبوت بخلاف غیر مستحقان
نمیبرد و صاحب تحفه میگوید که جناب امیر در شبیکه فتنه و فتنه مخالفان که طلحه و زبیر و عایشه و غیره بودند کوشش سعی
فرموده و اشته است بان فتنه که جناب رسول خدا صلعم از ان ایضا فرموده بودند و خاند و جماع اصول مذکورست و
قال خرج رسول الله صلعم من بیت عائشة فقال راس الکفر من هنا حیث یطعم فی الشفا
یعنی بیرون شد رسول خدا صلعم از خانه عایشه پس فرموده راس کفر از اینجا است از جاییکه طلحه و زبیر و قرن شیطان در
بخاری و باب ما جانی موت از و ارج الفی سطورست عن عبد الله قال قال النبی صلعم خطیبا فاشاء
مسکن عائشة فقال ههنا الفتنة من حیث یطعم قرن الشیطان
یعنی فرمود و پیغمبر صلعم وقتیکه خطیب بخواند پس اشاره کرد بسوخته مسکن عایشه پس گفت که در اینجا فتنه است از جاییکه بیرون خواهند
قرن شیطان یعنی فتنه از خانه عایشه بر پا خواهد شد و خدای تعالی میفرماید و الفتنة تافتنه من القتل و دوزخ حدیث مذکور
است باینکه در مسکن عایشه فتنه است و فرمود و حضرت صلعم که راس کفر از اینجا است و صاحب تحفه که در وضع این و صحت تاویلا
بارده که یکدیگر که می نماید لا طاعل محض است میگوید که بدفعات و در کجا همیشه از طرف مشرق بمن حور اشاره کرده اند چه جابرت عایشه
کجا بود و میگوید که جناب رسول خدا تعین خانه عایشه کرده میفرمایند که در اینجا است فتنه اگر فقط جانب میفرمودند و درین صورت
در راه جانب مشرق مضایقه نموده لیکن آنحضرت چنین فرموده اند بلکه میفرمایند که در اینجا فتنه است یعنی در خانه عایشه و بعد
هر دو کتاب طریقه دلالت میکند بر اینکه آنحضرت خانه عایشه را مشخص و معین کرده فرموده اند که راس کفر و فتنه از اینجا است

و قرن شیطانی نیز از نیا طلوع خواهد کرد و در میان او خواهد شد و مر و از آن آفتاب نیست چنانکه صاحب تحفه میگویی و در وقت تاویل
در ارتقا فتنه از خانه عایشه می سازد و حال آنکه در عبارت سابقه که بیان کرده ام و میگویی که جناب امیر در دفع فتنه عایشه و غیره
نوشش فرمود پس آنجا آورده فتنه او می نماید و در نیا دفع تهمت فتنه او می کند آن بدانشی عجب و در باب اول تحفه میگویی که
در قول پیغمبر تاویل نباید کرد بلکه بظاهر او باید گذشت و در نیا تاویل را راه میدهد و روایتی که در توبه عایشه بیان میکنند به گونه
آنکه توبه او متبادر نیست و چنانکه آن روایت در جمع بن الصمیم است آن بن الزبیر دخل علی عائشة فی موصها فالتة
بالحی قاتلت فلانا و سمیت المقاتل بن رجل قاتلته لواء دست
انی کنت لنسیا هلنسیا یعنی بدرستی که این زبیر داخل شد بر عایشه و در بیماری او پس گفت عایشه او را بدرستی
من جنگ کرده ام فلان را و انعام گرفت جنگ کننده را یعنی علی را بر جل کاز که در روز با او بر آمد و دست میدادم اینک می گویم
فراموش کرده شده اند پس کجا ثابت است توبه او از این روایت بلکه جهال دارند که تهمینه باشد از جهت عدم فتح او بر علی
و هم ازین روایت عنادش ظاهر میشود که آنحضرت را بر جل تعبیر کرده و نام آنجناب بر زبان خود نراند و هر گاه هزاره نام من
را بخوانم و قتل کنایه ازین جرم او چگونه می شود خواهد بود و این خون ریزی جرم غیر چه طور ضایع خواهد شد و بالفرض التهمینه
اگر توبه کرده از جناب جعل توبه کرده لیکن دشمنی علی که هنوز از سینه او بدر نرفته بود و باقر بن فلان آنجناب عداوتی داشت
چه هر گاه امام حسن وفات یافت و امام حسین خواست که برادر خود را در روضه جبر خود دفن نماید عایشه مانع و حامل شد و نگذاشت
که امام حسین امام حسن را در روضه جبر خود دفن کند چنانکه در روضه المناظر قاضی القصصات محب الدین ابوالولید الحنفی
الکلبی در کتاب مختصر اخبار البشیر مذکور است کان الحسن اوصی ان یدفن عند جداه رسول الله
صلی الله علیه و آله و ان ارادوا ذلک و کان علی المدینه مروان بن الحکم من قبل معاویه ففتح
من ذلک و کان یقع بین بنی امیه و بین بنی هاشم بسبب ذلک فتنه فقاتل عائشة
البیت بیستی و لا اذن ان یدفن فیه فدفن بالقیع یعنی بود حسن که وصیت کرده اند که
دفن کرده شود و نزدیک جبر خود رسول خدا صلح پس هر گاه وفات کرده که در بقیع با حسن این را می بینی خواستند
که او را قریب جدا و دفن نمایند و حاکم بود در آن زمان در مدینه مروان بن الحکم از طرف معاویه پس منع کرد و ازین امر و قریب
بود که واقع شود در میان بنی امیه و در میان بنی هاشم بسبب آن فتنه پس گفت عایشه خانه خانه من است و در حضرت
خواهم داد که دفن کرده شود در آن پس دفن کرده شد و بقیع و در روضه الصفاد مذکور است که جهت امیر المومنین حسن قبری
نزدیک بقیع حضرت رسالت کندید و چهار آنجناب را بر سر قبر برده نهاده و قیل از دفن عایشه ازین معنی و توقف یافت
و بر سر سوار شد و با موضع رفت و پنج مشغول گشت شیعه امیر المومنین علی بنیاد و خواهر کرده گفتند عایشه
روزی که بیشتر تشنه محرابی در روزی که سوار شده بر سر حایه نمید و پیغمبر بنازعت آغاز نمایی و نگذاشتی
او را دفن کنند و چند آنکه سعی نمودند و نهایی نیتا و چه مردم بدو فرقه متفرق شدند و بجانب یکدیگر تیر انداختند و تیر تیر
رسیدند نگاه امام حسین بنابر وصیت که سابقا مذکور گشت جنازه را در بقیع بردند و البته فرسوس است که عایشه بر سر تیر

سوار شده بر اسب دفع جنازه فرزند آن رسول مثل لیلان نمیداد و آری بمقابلہ پیش درواز قول رسول خدا که در پناهیا این است
است. لعن الله الفروج علی السروج چه مبالغه نکرد یعنی لعنت کرده است خدا فروج را بر زمینها و صاحب
ستفحه که میگویی که عایشه را با علی انقض بود و کذب صریح و انکار از متواترات است بلکه عایشه از علی آنقدر عداوت میداشت که
آنجناب را بر زبان خود نمی راند چنانکه در سند احمد بن حنبل مذکور است از مساند عایشه گفت عایشه که جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله در خانه میموند پس آنحضرت صلح از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من و حالت مرض بسیار بر او پیش
اجازت دادند پس بیرون شد رسول خدا صلح کرد و حالیکه تکیه کرده بود بر عباس مروسه و دیگر دیبا که سبکها بر زمین
پیشند از عبد الله بن عباس روایت میکنند گفت که میدانی که آن مروسه که عایشه نام او را گرفت که بود آن علی بن ابی طالب
بود و آنکه عایشه را خوش نمی آید که نام علی را بر زبان برد و در تاریخ طبری مذکور است که حضرت محمد بن عبد الله بن
عباس فقال اتد سری من الرجل قلت لا قال علی بن ابی طالب
ولک لها کانت لا تقل علی ان تذکره خیر یعنی پس روایت کرد عبد الله بن عباس پس گفت آیا میدان
که کدام کس است رجل گفتیم که میدانم گفت بن ابی طالب است ولیکن عایشه قادی بود و برین که ذکر کند علی را بخیر و در فتح کتاب
شرح صحیح بخاری مذکور است و فی سوابه اکا سمعیل من سوابه عبد الله بن عباس عن عایشه که
تعلیق گفتن آن تذکره خیر یعنی در روایت اسمعیل از روایت عبد الله بن عباس است که عایشه را خوش
نمی آمد که ذکر کند بر اسب علی بخیر و منکی البته این است حال عداوت عایشه با علی و فرزند آن او بعضی روایات تفصیل علی بن عباس
در کتاب اهل سنت از عایشه منقول است این فرشته و شریف است بر اسب علی بن ابی طالب آنجناب خدا که معاندین هم قابل
اند و مقصد بر فضائل آنجناب مع و شود و سبب خیر خدا خواهد و سوا که عایشه دیگر عداوت علی بن عباس روایات تفصیل آنجناب
نقل کرده اند بلکه جمیع صحابه عالم بودند مناقب و فضائل آنجناب لیکن بعضی از ایشان با وجود علم بطریق عداوت آنجناب
سے پیروند و علمائے اهل سنت هر چند در تفتیش فضائل آنجناب سعی موفور نگار می برند و فضائل آنحضرت را انجمل بر
وضع یا تعفی نمی نمایند لیکن سعی ایشان منور خدا مشکور و سپند نیست بلکه شهرت فضائل آنجناب در قرقی و تتراید است
و مناقب آنجناب بر اسب جمیع انس و امر و سایر که دیگر از صحابه رسول خدا صلح بآن منفرستند و متان نیست از بعض
اجماع صحابه و برین زمان ظلمات هم بر بیت علی مرتضی نبود و بلکه اکثر صحابه بر دست معویه بیت کرده بودند و چنانچه در
هدایه خفیه مذکور است فاما الصحابة تقلدوا من معوية والحق بید علی که مراد الله و جهده
و از جمله مخالفین علی مرتضی عبد الله بن عمر بود که بر دست علی بیت نکرد و بر دست معویه بیت نمود و چنانچه در صحاح
مذکور است قیل لنا فر ما بال بن عمر یا معوية و لم یباع علیا فقال کان بن عمر لا یعطی
یذا فی فرقة و لا یمنعها من جماعة و لم یباع معوية حتی اجتمع علیه
یعنی گفته شد بر اسب نافع که چه حال بن عمر بود که بیت کرد معویه را و نه بیت کرد علی را پس گفت که بود این عمر بن عمر بن عبد
دست را در فرقه و منع میکرد آنرا از جماعت و نه بیت کرد معویه را تا اینکه اجتمع شد بر او پس صحابه جناب رسول

معوید را خلیفه حق دانسته بر دست او بیت و اجتماع کرده و با وجود آنکه او نالائق شب و روز سب علی میکرد و مردان را بر آن
تخریب می نمود و لیکن صحابه رسول از تقلید او ششگانه و اعراض نمی نمودند و صحیح مسلم مذکور است که معویه امر کرد و سعد را
نموده باشد و چون بر او تراب سب نمیکنی چه چیز ترا مانع است سعد و جواب گفت که تو نمیدانی که جناب رسالت اب و حق جناب
سید الوصیین فرموده انت منی بمنزلة هادون من موسى و این حجر و فتح الباری شرح صحیح بخاری می نویسد گفته باشند
الحطاب فسق صوره و اتخذ والعنه علی المنايا سنة و واقعه الخواجه علی بغض و زاد و احتی که در
یعنی بعد از آن سخت شد امر من تقیص او کرد و در گفتند بنی سیه لعن کردن او را بر سر نداشت و موافق شدند ایشان را
خارج بر دشمنی او و زیاده کرد و آنکه کافر شمرند و در المعنی علی را آنچه این است حال صحابه با علی بن ابی طالب صاحب
رساله او علیه السلام جماع می نماید بر طاقه علی و بهرگاه حال صحابه علی مخصوص مطاع ایشان معویه بن ابی سفیان که بر دست او
بیعت کرده بود و آن باشد که شاعر فرموده لعن علی مرتضی کرده باشد بلکه آنرا سنت و طریق حق قرار داده باشد یا چگونه
صحابه را بخوبی یاد کنیم اینهم کار اهل سنت است که معاندان علی مرتضی را عدول و صدوقین پیشای خود مقرر میکنند و با دشمن
علی را بموجب حکم رسول مقبول علی یا سبضک الامنافق یا یارب از او سره ایمان خارج می دانیم و اگر این همه قتل و قتل و سب
لعن محمول بر او نباشد است چنانکه صاحب تحقیق و بیجه نیز در سرزنش و بدگویی غاصبان معذرت می دهد و مستحق ابر و اهر
و صاحب تحقیق و صاحب صواعق فخر و روح و صلاح معویه آنقدر رسی می نماید که پایانی ندارد و قال فی الحقیقت
مقصود معنی جدیدی غیر از آنکه بیان است که اهل سنت فهمیده اند و بس اقول آنچه اهل سنت از معنی حدیث
غیر فهمیده اند که از آنجا که در حدیث مذکور یعنی محراب ناهم از دست نهایت لغو و بوج است و صفحک طفل خور و سال
چنانکه قبل ازین بر ارباب اقران صافی و اهل حق و الضمان واضح گردانیده ام و در عوالم باطل اهل سنت را از بیخ و بن متلاطم
نموده ام بلکه معنی حدیث مذکور آنچه که واقعی و مقصود و در رسول است ان است که شیعه فهمیده اند و بس قال باید که تابعی
مطلب خود را در باطل و بر این قرائن نشان نماند و نه توبه ازین عقیده و پیروی واجب دانسته بحقیقت خلفا که از روی سار مهابت
اولین از مخالف شدند و السلام علی من اتبع الهدی جمله ایم از کج مقصد نشان و نمودیم حق را باطل بیان
اقول اگر تحقیق در سب خود را آیات قرآنیه با ثبات رسانیده باشی باین تکلیف آن بدی و ادعای مجرب و کجاری آید
است نمی چندی شمس است بقرنی متعدد و هر قریب هم خود حقیقت ملت خود را آیات قرآنیه با ثبات میرساند لیکن صبح
آخر که مسلم میارود و صاحب رساله تا ایندم کلام آیه بنیه قرآنی که دال باشد بر حقیقت مذہب او بسین شناخته و مفهوم آید را
تولیف و تزیین نموده و پیچیده خود گردانیدن امری دیگر است من آنرا که مسلم میارم و هرگاه خاشاک و بنی غبار
فهم متقیان اهل سنت بساحت کبریا که سخا کلام مجید فرسیده باشد و خود متعجب باشند که ما از آن خود میگوئیم و از
محدثات جدیدترین الزامات خود صاحب رساله که خوش چین خیزن را و تخمین ایشان است که قدرت دارد که بپای
بمعانی کلام شریف ببرد و من الحمد لله که جمیع تمام خود را آنجا ببرد من ساطع و دلائل قاطعه از آیات قرآن شریف و
کتاب اهل سنت با ثبات رسانیده ام و دعوی حقیقت خلافت ائمه را از بیخ و بن برکنده ام و جمیع موعومات باطله و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هذین فی اللہ عنہما من السابِقین الاولین وكذلك عیدة بالکلمات الذی استشهد یومہ
تعالی عنہم کہ معنی مطلب و مضمون و اوراق ہذا موقوف بر علم قرآن بہت اگر بہرہ از علم قرآن علاوہ از فوائد این مضمون خود
بے نصیب نگارید از ہم کہ در ترجمہ و تفسیر قرآن شریف رجوع کردہ بہرہ از این مضمون حاصل کنند و در مطالعہ آن بہم فائدہ
مسترب خود بہ شدرا قول صاحب رسالہ کہ عموم آیات و بیج مہاجرین و انصار آوردہ و آن را دلیل حقیقت جملہ مہاجرین و انصار
گردانیدہ و یکس را از انہا مستثنی نہ استہ میخواند کہ باین ترویج و تلمیح عوام کالانعام و جمہلہ را در مغالطہ انداختہ از جامعہ
انہا ایشان بمعانہ ترجمہ آیات متضمنہ مہاجرین و انصار سطلق در تشکیک فتنہ و گونہیکہ ہر گاہ حق تھا در قرآن شریف
جای ایشان راستوہ باشد باز در حق ایشان چون و چرا کردن سراسر تعصب و بے انصافی است بنابر ان اینہا آنکے کہ قبل
از تبار و رقی مرتدین مثل مالک بن نویرہ و قوم او و اقوام دیگر کہ بر عہد اہل سنت بعد رسول خدا مرتد گردیدہ اند از اہل آدمی کنیم
قال اللہ تعالی ومن یومن باللہ و یعمل صالحا یکفر عنہ کسینۃ و یدخلہ جنات تجری من
تحتہا الانہار ایضا ان الذین اصفا و عملوا الصالحات اولئک ہم خیر البریۃ جزاؤہم عنہ
سہم جنات عدن تجری من تحتہا الانہار خالدين فیہا ابدا رضى اللہ عنہم و رضوانہ ذلک لمن
خشى ربہ ایضا و من اسلم وجهہ للہ و هو محسن فله اجرہ عند ربہ و لا خوف علیہم و کما
یحزنون ایضا و لیسر الذین اصفا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتہا الانہار
و علی ہذا القیاس اکثر عموم آیات متضمنہ مہاجرین و انصار قبل الہاترید و بعد حصول ایمان و آوردہ و انہا ایشان در تحت این آیات داخل
اند چنانکہ جملہ مہاجرین و انصار در عموم آیات داخل اند پس اگر ایشان با وجود ورود و انقیاد در جمیع مؤمنین بعد ایمان فتنہ گردیدہ و غیر
مہاجرین و انصار نیز بہ حصول محبت و نصرت مرتد شدہ اند طالب ہم کہ اہم و خفا کہ عموم آیات بیچ ایمان برائے جملہ مؤمنین نافذ و عمومی
ہست چنانکہ عموم آیات بیچ محبت و نصرت بیک کل مہاجرین و انصار داخل بر حقیقت ایشان نیست کہ بعضی از ایشان ہم مرتد گردیدہ اند
بلکہ بقائے ایمان تا اوم و پسین شرط است و اگر توبہ و بعد و اثبات توبہ و جامعہ مؤمنین خارج از قرآن خواہی شد پس نیز از تبار
بعض مہاجرین و انصار با اثبات خواہ ہم رسانید و بجز قرآن از ہذا گفتگو نمیکنم اول جواب آیات از آیات سید ہم و بعد از ان در مدعا
کشف معیوبہ فتنہ یہا توبہ کہ توبہ نوشی شویم و بدانکہ از علم قرآن یکس بہرہ دارد و بجز کسے کہ در حق او جناب رسالت تاب فرمودہ با
و علی ہم کردہ باشد کہ این بہت عالم بقربان چنانکہ ہمہ باید کہ علی مع القرآن و القرآن مع علی
و نیز فرمودہ کہ انی تارک کفیکم الثقلین ما ان تمسکتم بہما لن تضلوا بعد ذلک
اللہ و عنقریب اہلبیتی لن یفترقا حتی یرد ا علی الحوض یعنی ہر تنیکہ
من گذاردہ ام در شما و گردہ را اگر تنگ خواہید کرد و شما باہا برگردانہ خواہید شد کلام شہادت و عترت اہل بیت من کہ ہرگز
از یکدیگر نہ یفتورند تا اینکہ وارد شوند بہ من بر جوش کوثر و ہر او از ہمدہم افتراق برین است کہ علم قرآن نزد ایشان بہت و در تاریخ
الخطباء از حضرت علی منقول است قال واللہ ما تولت ایتہ الا و قل علمت فیما نزلت و این نزولت
و علی من تولت یعنی گفتہ علی شہادتہ کہ نازل شدہ است ایہ مگر تحقیق کہ و انتم در چیزیکہ نازل شدہ و کہا

نازل شده و بر کسی که نازل شده و نیز و تاریخ الخطا است قال علی سلونی عن کتاب الله فانه ليس من اية
 الا وقد عرفت بلبیل نزلت او بتها را هم فی سهل امر فی جبل یعنی گفت علی سوال کنید از
 من از کتاب خدا پس بدرستی که نیست صحیح اگر تحقیق که می شناسم در شب نازل شده یا در روز زمین نرم نازل شده یا
 در کوه ایستة اکنون بنظر انصاف بگوئید که تمسک بایشان کیست و در ب خود را منسوب بایشان شیعی می سازد یا اهل سنت
 البته خود رجوع کنید و ببینید که حال چیست که علما اهل سنت سراسر مخالفت می سازند با حضرت طاهر بن خوف طوالت از تطهیر
 آن عرض نمودم لیکن بر آن بنیه غافلین بر چند احوال مقتضای نایم در شرح مناجات مذکور است حیث قال فی مبحث
 لقیاس انه فلا شیهة من اهل البيت کالباقر والصادق وغيرهما من الائمة رضوان
 الله علیهم انکار القیاس کما اشتهر من ابی حنیفة و الشافعی و المالک
 القول لوجوب العمل به کما ذکره الغریبی یعنی تحقیق مشهور شد از اهل بیت
 مثل باقر و صاقر و غیر ایشان از ائمه رضوان خدا بر ایشان انکار قیاس چنانکه مشهور شد از ابو حنیفة و شافعی و مالک و جوب
 عمل قیاس چنانکه ذکر کرده است آنرا غیره و ابن اثیر و طاع الاصول میگوید اهل البيت یزعمون ان ابی
 طالب کان مسلما و مات مسلما یعنی اهل بیت همان می کنند بدرستی که ابوطالب بود مسلمان و مرد
 و حالت اطعام و شهم بر تائید و بطل و نقل و فخر الدین رازی و بعضی مصنفات خود از سیلان بن جریر که قال بحقیق است بخیر
 بود و نقل نموده که بدرستی که الله را فضا و حیرت بر سر خود و آسایش نهاده اند که قول میداد و بومی تقیه و جمال الدین در شرح عقائد
 عضدیه و ربیلان اینکه فرقه ناحیه شمره است چنین گفت که فافهم یتسکون علی عقائد هم بالاحادیث
 الصحيحة المروية عنه صلعم و عن اصحابه ولا یتجاوزون عن ظواهرها الا ضرر
 ولا یسترسلون مع عقولهم کالمعتزلة و من یجد و خذوهم و لا مع التقل من غیره
 کالشیعة المتبعین بما روی عن ائمتهم لا اعتقاد هم العصمة فیهم
 یعنی پس بدرستی که ایشان تمسک میکنند بر عقائد خویش با حاد و صحیح که روایت کرده شده اند از آنحضرت صلعم و از اصحاب
 او و تجاوز نمیکنند از ظواهر آنها اگر ضرورت نمیکند از بدعتها که خود مثل مختصره و کسی که قائم مقام ایشان است و نه بتقل از ایشان
 مثل شیعه که پیروی و تتبع کنندگان آنها بچیز که روایت کرده شده است از امامان ایشان بر آن اعتقاد ایشان عصمت را در
 امامان این است حال تمسک اهل سنت بامان علوم قرآن و صاحب تحفه و احزاب او پرده حیا از تاریخ براهنده و بتقریب الباقی
 اصراری نمایند و میگویند که در حقیقت الله شاعش و نرسب نیان و مقتدر و نیان را کب سفینه ایشانند و شیعیان متخلف
 از ان فلغته الله علی انکاف من سر و اخ شمر حال عدم تمسک علما اهل سنت با وایال طاهره ایشان و اکنون قرآن دانی مقتدایان
 اهل سنت نیز باید شنید و تاریخ الخطا مذکور است احرار البیہقی و غیره عزالی بکرانه سئل عن الکلال
 فقال انی سا قول فیها تراه فان یکن صوابا فمن الله وان یکن خطاء فمنی و من الشیطان اراه
 ما خلا الولد والوالد فلما استخلف عمر قال انی لا استحي ان اسرک شیعا قال ابو بکر

یعنی از ابو بکر پرسیدند از معنی لفظ کمال پس گفت بدرستی که من قریب است که بگویم و آن براسه خود پس اگر جواب باشد پس
 جانب خداست و اگر خطا باشد پس از جانب من است و از جانب شیطان می بینم آنرا سوالی سپردید پس هرگاه خلیفه شد گفت
 که بدرستی که جاسید را اینک در کعبه خیمه می را که گفته باشد آنرا ابو بکر و غیره تراخ الخلفاء انکوار است که از ابو بکر پرسیدند از معنی قول حق
 و فاکه و ابا قفال ای سلماء تظلمی و ای ارض تفتلی ان قلت فی کتاب الله ماله اعلم
 یعنی پس گفت ابو بکر که کدام آسمان سایه خواهد کرد و دریا که از زمین پنهان خواهد کرد و اگر بگویم در کتاب خارج است را که نمی دانم
 و حال عمر شهید و معروف است که بپا داشت جهات از احکام خدا محض اسه خود قوی می داد پس هرگاه حال شد تا باین پنج
 باشد و امی بر تفسیر دانی مقتدیان چون از ورثه علوم بی و لغام حقیقه کلام مجید مختلف و زیدند و از اسه و عقل خود میان علمای
 قرآن متوجه گردیدند تا بالان درضالت و غوایت اقتادند و دیگران را جاده بیایه تیه تاساف و ناپایه اسه گروانیدند و آنکه
 صاحب تحفه او عای لکمه ابو حنیفه از حضرت امام جعفر صادق می نمایند که کذب محض و روح بخت است چنانچه صاحب مناجات
 انکار آن میکند و میگردد که توفی الصادق دست تمان از اربعین مائتین و توفی ابو حنیفه تسنته تحسین و ماه
 یعنی وفات یافت صادق علیه السلام در سال هشت و چهل و دو و وفات شد ابو حنیفه در سال پنجاه و یکصد و نیر و وجه عدم
 تلک و بیگانگی و ممانت ابو حنیفه از حضرت صادق علیه السلام آن است که و میری شناسی و حیوة الیوان از ابو حنیفه روایت کرد
 که او گفت من در شب بفرحجامی اسه ترا شنیدم موکس سر فرستم او گفت طرف رست خود را نزدیک کن و رو بقبله شود و بگویم
 بگو پس من آنم و از سوسه خدمت را که نمیدانم پس گفتم من با و که تو غلام هستی یا از او گفت من غلام هستم گفتم غلام کیستی گفت
 غلام امام جعفر صادق هستم پس رفتم من بر خانه آنحضرت و طلب اذن داخل شدن اندرون خانه کردم آنحضرت اذن نداد
 قوسه از اهل کوفه طلب اذن کردند از آنحضرت القوم را اذن داد من نیز بآن قوم اندرون خانه رفتم پس و شنیدم که فرمودند
 رفتم گفتم باین رسول باشد اگر تو میفرستی او کسی را بنزد اهل کوفه نمی میگردی ایشان را از زب کروات اصحاب فقه صلح
 زیر که من که از شما زیاد از هر کس را که سب اصحاب میکنند پس آنحضرت فرمود که ایشان گفته مرا قبول نخواهند کرد پس تقم
 نیست که گفته مرا قبول نکنند و حال آنکه تو فرید رسول هستی آنحضرت فرمود که تو اول کسی هستی که گفته مرا قبول نکردی با
 اذن من داخل خانه من شد و بغیر اسه من نخستنی تحقیق که رسیده است من بدرستی که میگوید فی اوققیاس ابو حنیفه میگردد که
 آس قیاس میگردد فرمود و یک یا نهان اول کسی که قیاس کرد و اهل پس بود و قیاس حقیقت او را امر بحد حضرت آدم که در پس او
 ابا نمود و گفت خلقت من ناس و خلقت من طین بعد از آن آنحضرت فرمود یا نهان که ارم از و چیز بزرگتر است
 قتل یا زنا گفتم قتل پس فرمود که چرا و قتل و در زنا چایا یا قیاس قاین معنی می آید گفتم نه پس آنحضرت فرمود که کدام
 بزرگ است نماز یا زنا گفتم نماز فرمود پس چرا حشاکه بر عاقص واجب کرد و زنا را که در ایام حیض فوت شده باشد قضا کند و نماز
 قضا کند یا این معنی قیاس گوی آید گفتم نه پس فرمود که کدام یک ضعیف تر است زن یا مرد گفتم زن پس فرمود که و آنکه و آنکه
 در میراث بر اسه مرد و سهم و بر اسه زن یک سهم آیا این معنی قیاس تو میگوید که آنکه فرمود و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه
 در هم را واجب نکرد و کسی که قطع بدیگیا می کنند پس ویت آن خنجر را در هم مقرر کرد آیا این معنی قیاس تو میگوید که آنکه و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه

فرمود تحقیق که رسیده است بمن که تو تفسیر میکنی لفظ نعیم بر این که در وقت شستن یومئذ عذرا نعیم با نیکو آن طعام طیب
 آب سرد است در روز گرم گفتند که رسیده است ترا و گفت که در روزی که از طعام طیب و نهوشان آب سرد بعد از آن
 مدت نهد بر تو تا او را بچوب نبت کنی گفتند بخیل فرمود و آیا بخیل میکنی گفتند که چنانچه چیرست آن فرمود و چوب اهل بیت است
 قال و باعث همین است که این اوراق را بخیرت مولوی جعفر علی و مولوی محمد باقر و مولوی کریم حسین و مولوی و
 مولوی گلزار علی و عمار علی رسانیدم لیکن از کسی که جوب لبه حاصل نشد ناپا چوب اتا کی برادر رسید فتح علی بحکم حصول
 جواب بخیرت سید غلام حسین صاحب فرستادم امید که جوابش ارقام فرماید و یا بر حقیقت این مضمون عقدا و نذر و الا لاتی
 بواب ندانند و این فرماید اقول قول تو که ترو فلان و فلان رسانیدم لیکن از کسی که جوب لبه حاصل نشد از طیه صدق
 عار که است چه از جمله آنها یکی منم که قبل ازین گاه که این اوراق بنظر من نرسیده اکنون بملاحظه تخطی اهل فرید آباد
 از شخصی فرید آبادی بمعرض وصول در آورده ام و اگر نشی کسی دیگر رسیده و با وجود وصول جوابش نرسیده و
 در صد و نقص آن نشد پس آخر حصول بر عجز و عدم قدرت او نتوان نمود بلکه خیال عدم مساوات بین السائل و المجیب
 نه مکالمه و مطارحه با هر کس موجب انحطاط رتبه و باعث سقوط و تعنت و منزلت خود است اما در تحریر جواب اوراق مرسله
 نگزیده باشد و کسی که فرستادیم با هم پای خود نباشد چه ضرورت که تحریر جوابش سپرد و الا مستفاد مضامین باطله او گردد
 قال از رسول مقرر شد چنانچه شایسته است که جناب رسالت با صلح با امر الهی علی بن ابیطالب را بر و برکت و نه بر مباح و
 الضار و مقام غدیر و می و جانشین خود گردانید اقول شایسته درین امر تصرف نمیشد بلکه کتاب اهل سنت نیز از روایات
 این مضمون مملو است و اهل سنت از کمال تعصب و عناد معانی آن روایات را بر مفاهم غیر متبادره و جمالات بعبده جمول
 می سازند و قبل ازین به بسط و تفصیل از کتاب اهل سنت با ثبات رسانیده ام که جناب رسول خدا صلح بخود متبادر
 بلکه قریب صد نفر از مردم حضرت علی مرتضی را با امر الهی خلیفه و جانشین خود گردانید و اکنون بر چند روایات مقتضای نایم
 عینی در شرح صحیح بخاری می نویسد که چون آیه وافی به ربه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
 وان لم تفعل فما بلغمت رسالتی نازل شد جناب رسول خدا در فضل علی بن ابی طالب فرمود
 من کنتم موکلا فاعلی مولاه پس این تاکید از جانب پروردگار بجز امر اجماع هر که متصوریت و محبت و انصاف اهل
 الزان هم جناب امیر احوصل بود عقل سلیم صلا پسند میکند که در خیال و باشد و سیوطی و تفسیر و منشور از ابو سعید خدری
 روایت کرده که چون حضرت رسول خدا علی مرتضی را مقرب کرد و روز غدیر خم و صدای بلند فرمود از برای او ولایت جبریل
 بر آن حضرت نازل شد و این آیه آورد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
 و رضیت لکم الاسلام دین پس این کمال دین و اتمام نعمت چگونه موقوف باشد بر امر سهل و خف مثل محبت و انصاف که
 خدای تعالی حصول آن قبل از آن هم غلام فرموده باشد و جمعی در منقول و انشکافی از ابو سعید خدری روایت کرده که
 هر گاه این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم آیه فرمود جناب رسول خدا صلح الحمد لله علی اکمال الدین
 و اتمام النعمة و رسالتی و ولایتی علی من بعدی سبایت را که بعد رسالت من است و وفا

خود را که علی بن ابراهیم فرمود بجز خلافت و ریاست مؤمنین چیزی دیگر از آن متبادر نشود و محبت و نصرت مؤمنین در زندگی آنحضرت بهم
حاصل بود و تخصیص آن جودات آنحضرت چیست و اگر در آیه المؤمنون والمؤمنات ذکر محبت عام مؤمنین است و آن حضرت صلعم را
افهار و تائید محبت خاص علی منظور است چنانکه صاحب تحفه میگوید پس میگویم که ابو بکر و عمر نزد اهل سنت بهتر بودند از علی فاطمه که جگر او را
آن حضرت بود و حسین که نوزدهم رسول مقبول بودند و در زید بن علی که محبت ایشان قدیم و اولی بود و از تائید بیعت علی صلعم
نیست که علی را برین اشخاص موصوفه چه فقیه و ترجیحی بود که تائید محبت او فرمودند و از تائید دیگران غماض و عراض فرمودند و اگر
وجه تخصیص علی آن بود که آن حضرت را بوجه معلوم شده بود که بعد از من بر علی از تحری چند انظار است تمام خواهد رفت و در
صدد و غضب حق او خواهند شد و با او بقتال خواهند پرداخت میگویم که درین صورت لازم آن بود که برائے تخمین هم تائید میفرمودند
و زید بن علی که زبان مردم از بدگوئی و طعن ایشان بسته میشد چه آن حضرت را بوجه معلوم شده بود که بعد از من اکثر مردم بر
جماعتی از صحابان بنی نعنت خواهند کرد و زید بن علی که در آن روز تائید میفرمودند که آن روز از پنجان رحلت نمود
از ششم کشته مردم است و هم بر محبت حسین و در آن روز همان کیفیت تائید میفرمودند و طاعن ایشان نیز بر آنحضرت متکشف گردیده بود
که بعد از من از دست است مقتول خواهند شد و آنکه صاحب تحفه میگوید که هرگاه جماعت صحابا ازین مراجعت کرده شکایت علی
پیش آنحضرت صلعم نموده بودند آنوقت آن حضرت برائے وجوب محبت علی فرموده بودند که من کنت موا لاه فعلی موا کاه
این دروغ محض است و در هیچ کتابی ذکر آن نیست بلکه آن وقت چنین فرموده که ما تویدون من علی ان علیا منی
و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی چنانکه در ریاض النقرة و غیره کتب اهل سنت
ذکر است و قضیه تدبیر بعد مرده و از دست از مراجعت صحابا این متصل آن پیش ازین به عرض تحریر و آورده ام که
از لفظ مولود بن نجاد اولی تصرف طرقت مذموب و ناصر بن جالبه و افعیه و اله بخلاف و امامت علی مرتضی و تسبیح علی همدانی
و در کتاب موده القری از عمر بن خطاب روایت کرده که قال لضرب رسول الله صلعم علیا فقال من کنت
موا کاه فعلی موا کاه الله و وال من واکاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره
اللهم انت شهیدی علیهم قال و کان فی جنی فنادی حسن الوجه طیب الیرحم فقال لی یا عمر لقد عقد رسول الله
عقدا ارجیله فانا فاحد من ان تحمله قال عمر فقلت یا رسول الله انک حیث قلت علی کان جنی فنادی
حسن الوجه طیب الیرحم قال کذا و کذا انا یا عمر انه لیس من ولد ادھر لکن جبرئیل ارا ان یوکد علیکم ما قلته فی علی
یعنی گفت که بر این روز غیر بنی خلفه علی را میگفت کسی که بود من ولای او پس علی مولای او است ای خدا و ست و اگر کسی را که
و است دارد او را و دشمن را که دشمن دارد او را و ترک کن نه ترک کسی را که ترک کند نصرت او را و یار کن کسی را که یاری کند
او را خداوند تو گوید و منی را ایشان گفته و در و و سیلوی من جوانی بنی کوروی خوش پاکیزه بوی پس گفت مرا ای عمر بر آئینه تحقیق
منعقد کرد و بنی جابیه رسول خدا صلعم خود را که گفت یا رسول الله اگر منافق پس منی ترسم که تو بکشائی او را گفت و پس گفته یا رسول الله
بدست یکتا و فیلیه فقی و تحقی علی بود که رسول الله من جوانی بنی کوروی پاکیزه و خوش بوی که گفت چنان و چنین گفت رسول خدا
صلعم که هر چه بستی که از او بسته از او داد و هم لیکن او جبرئیل است ارا که روز تائید کند بر شما چیزی را که گفته ام و در حق علی است

پس بهر عاقل و درینجا از لفظ و لاسخی محبت ناصر او نخواهد گرفت مگر کسی که او را از عقل و فهم بهر نباشد یا لطیف او از عداوت علی محرم
 گردیده باشد و امام غزالی در ذکر العالمین می نویسد لیکن اسفند آنکه وجهها و اجتماعات انجما هیز علی صدر الحدیث
 فی یوم خمر با اتفاق الجمع و هو یقول من كنت مولاة فلی مولاة فقال عمر بن الخطاب یخ بیخ یا
 ابا الحسن اصبت مولاى و مولا كل مؤمن و مؤمنة و هذا تسلیم و رضی تخکیم نه بعد هذا
 غلب له هوا الحب الیاسة و حمل عود الخلافة و عقود البنود و خفقان الهوا فی قفصة الیافا و اشتبا الی نهجا
 الخیول ففتح الامصار سقاها کاس الهوا فغداهم الی الخلافة عادوا الی الخلاف الاول فنبذوا و ذاء
 ظهورهم و تشدوا بجمنا قلیلا فلبس ما یشترون ترجمه این روایت قبل ازین در ذکر قضیه غیر گذشت پس واضح شد
 از مضمون این روایت و آثار امام سنیان که جناب رسول خدا صلعم علی مرتضی الامام سلیم و خلیفه خود گردانید و بعضی علماء ایشان
 بر گاه با حاضره چنین روایات تصحیح خاطری شونده تا ویات بارده را یکیش می آید علی الخصوص صاحب تحفه که از تحریر کذب و دروغ
 مسالاتی نظیر و کتاب سر العالمین را انکار میکند و میگوید که از زیانیات امام غزالی نیست و حال آنکه علمای ایشان مظنه تالیف شدن این
 کتاب از امام غزالی و من قبل ازین اثبات رسانیده ام و چگونه عقل سلیم باور کند که کسی تصحیح اوقات خود کند و تالیف کتابی که بنام نهاد
 شخصی دیگر باشد و عداوت صاحب تحفه داخل است که اگر کسی از راه انصاف چیزی می نویسد کتاب او را از زیانیات او مسلم نمی داند
 و باید گوید که شیعه هم باین نام موسوم است از کتاب او منقول خواهد بود چنانچه سدی و ابن قتیبه و میگویند که باین نام شیعه هم بوده اند و حال آنکه
 علماء شیعه از کتاب اهل سنت نقل میکنند از کتب شیعه و احکم فنی را شیعه بلکه از معتبرین شیعه نوشته و حال آنکه شیعه از تبرامی کنند
 و تعلبی را که ائمه اقصیین اهل سنت است از ضعفها شمار کرده معلوم نیست که تعلبی بر کدام مذهب بود و حال آنکه علماء اهل سنت در
 کتب تواریخ ستایش اومی نمایند و اقوال او را در تفاسیر خود مستندی گردانند و نیز در کتب کبریا حجاج السالکین و دیگر اظهارات تالیف
 ما عبد الله مشهده می مفرض از جانب خود تجویز کرده و آن هر دو کتب را شیعه منسوب گردانیده و حال آنکه نزد شیعه نشانی از آن هر دو
 کتب پیدا نیست از هیچ عالمی باین علوه منکر نیست که ترکیب چنین امور باشد و حیدر علی انش و وزیر بر همه کس تفوق جسته که نام مصنف
 حجاج السالکین از جانب خود تجویز کرده و منسوب یکی از علماء ناموده قال و چون آنجناب ازین جهان رحلت فرمود و غیر از پنج و شش
 کس هم ایشان ازین بر گشتند و مرده شدند و بر عکس صیبت رسول خدا صلعم برخلاف ابوبکر اتفاق و اجماع کرده و بر خلیفه ساختند
 اقول روایت ازین اوجیم صحابه که مخالف روایات صحیح آخر و خلاف معتقد و مسلک شیعه است قابل اعتبار نیست پس بنا بر تجویز
 از مراد جمیع صحابه بطرف شیعه و در شرح است و انصوح علماء شیعه مبطل است چه علماء شیعه اکثر صحابه را جعل القدر و مدح و برنجی را از
 اکمل و یکا لرم می شمارند و مستحق رحمت در عنوان جناب سید الساجدین در صحیفه کلام ستایش آنها نموده میفرمایند اللهم و اصحاب
 صحیح خاصه الذین احمدوا الصبی ابد و اس البوید علیه الرحمة در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه
 القله و السلام را میگویند که کلام صحابه (رسول الله صلعم) اتنا اعتزلف ثمانية الاف من مدنية والعین
 من غیر مدنیة و سبعین من اهل طه و اقدری و لا مرجی و لا ستروزی و لا معترلی و لا
 صاحب مزی کا نوا بیکون البیل و الذین یقولون اقبضوا من احنا قبل ان یاکل خبز الخیر

ص ۱۲۲
 ح ۱۲۲
 ح ۱۲۲

میخندند که بعضی کن ارجح ما را قبل از آن که بخوریم نان خمیر الهی پس اصحاب مدو سین نزد شیعه امامیه بسیارند و شما
 خلاف آن بطرف امامیه اثنا عشریه خلاف واقع و کذب صریح است الا برخی از معتدلان عدالت اهل بیت و خاصان حق
 آن بزرگواران را تفهیم میکنند و اگر بعضی بسبب وقوع ارتداد از بعضی صحابه قائل بتکفیر بعضی از اهل رذاه باشند
 مستجابی ندارند و وقوع ارتداد از بعضی اصحاب بوجوب احادیث متفاوته در صحاح مسته و غیر آن ثابت است در بخاری
 مروی است ان رسول الله صلعم قال یرد علی الخوض رجال من امتی فیکدون عنه
 فاقول یا ایها الصحابی فیکون انک لا علم لک لما احدثوا بعدک انهم ازلوا و اعلى اء بارهم القهقری
 خلاصه اینکه فرمود رسول خدا صلعم و اردو خواهند شد بر جوف مومی از امت من پس رانده و منوع خواهند شد از ان نگاه
 من خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدا تعالی خواهد گفت بدرستی که ترا علم نیست با آنچه آنها احداث
 کرده اند بعد از تو بمحقق آنها مترشدند و از بین بگشتند نشانی مثل این روایت در بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین اکثر
 روایات بطریق متعدده وارد اند و در صورت تسلیم صحت روایت ارتداد که در کتاب ماست پس جواب این است که در
 روایت مذکوره لفظ ارتداد از بین منقول نیست صاحب رساله فذوین را نیز اضافه کرده بلکه روایت مسطوره و همچنین
 که ارتداد اصحاب ائمه کثرت نظر درین روایت لفظ صحابه مذکور است و مراد از آن این است که کسانی که با شما صحابه
 مشهور شده بودند آنکه جمله انکسان که بغیر صحت رسول خدا صلعم مشرف شده بودند زیرا که جمله بی باقیم و غیره را همین
 در انکسالات ابو بکر متفق بودند و بعد الحق و دلوئی نیز از لفظ صحابه صحابه مشهورین را زده است چنانچه در ضرب القلوب
 و رجال حجت آنحضرت صلعم از که لطف مدینه می نویسد که از صحابه غیر از ابو بکر صدیق و علی مرتضی رضی الله عنهما بعد آنحضرت
 در کتب نامند و بعد از ان خود عهد الحق میگوید که و ما که مراد این کلام آنست که از اعیان صحابه و اکابر الشیوخ نیز از صدیق و کبر
 علی مرتضی با وی کسی نامند انتهی و همچنین مراد از صحابه در روایت ارتداد است که از اعیان صحابه ارتداد پذیرفته اند کل صحابه
 و مراد از ارتداد درین مقام نه آنست که فقط از بین بگشتند بلکه مراد از ارتداد اعم است از آنکه ارتداد از بین باشند یا ارتداد از
 استقامت و عمل صالح که از بسیاری ارتداد از نصرت و اعانت و احسان اهل بیت با وقوع آمده و علما اهل سنت نیز در روایت
 ارتداد همچنین نوشته اند چنانچه قاضی عیاض در معنی حدیث ارتداد صحابه می نویسد المراتدون علی الاستقامه و
 العمل الصالح و المستدون عن الدین و باید دانست که تارسیه فاطمه زهرا و مراد ان
 را گونه رواری علی بود و بعد وفات آن محرمه و مراد ان کل از علی بگشتن چنانچه در بخاری و مسلم و جامع الاصول
 مذکور است فلما توفیت فاطمة انصرفت وجوه الناس عن علی یعنی هرگاه وفات
 یافت فاطمه زهرا بگشتند روای موم از علی و از ارتداد متحد الخی بالانصراف و بعد وفات آن حضرت صلعم نیز همین انصراف
 بود که آن را ارتداد تعبیر کرده لیکن بعضی مراد از ارتداد از بین حاصل بود و اکثری از انصراف علی مرتضی انصراف پذیرفتند و
 این چهار را امریست که در اول و باره آمده و بعد از ان نیز شریف غفرت الغری از صحابه توبه نماند زنده و جمیع با این است و بی

کرد و جماعت بر بیعت ابوبکر برگزیده واقع نشد و اجماع آنست که اول همه کس بر امیری اتفاق کنند و بعد از آن آنرا بفعل آورند و بیعت
ابوبکر باین پنج نبوده و کسی از بیعت او را نمی بود بلکه اول عمر بر دست ابوبکر بیعت کرده بود و بعد از آن از جناب خود و از جناب
جناب خود بیعت ابوبکر گرفت و صورت آن برین منوال است که چون جناب علی مرتضیٰ حبیب صیت صیب خدا صلعم مباشر
غسل و کفن خاتم شهادت صلعم شد و عیان خلافت از جهت حب ریاست و شهتای حکومت و ثروت و طمع مال و سقیفینی ساعده
که محل مشوره باطل بود و مردمان را در مخالفت انداخته از راه خدایت و احتیال خلافت را بر سر خود قرار دادند و مردمان از
تخلیع ایشان غافل مطلق بودند و بطنه آنکه علی مرتضیٰ را شاید بطرف خلافت رغبتی نیست که مدعی آن نشده و آن جناب مشغول
تعمیل وصیت رسول مقبول بود بنا بر آن بعضی بحزب جاه و بعضی بطرف و برخی بعنف و قومی بحزب زقران خود و خلیفه اول
بیعت نمودند و جناب مقصودی ذات مبارک خود را علی الدوام حتی بخلافت و اولی با امامت میباشست و جمله بی با شتم و جماعتی
از خواص اصحاب درین باب متحذره و تابع آن جناب بوده آن حضرت را خلیفه برحق و امام مطلق میدانستند و ابن عباس
نیز همین عقیده داشت چنانچه ابن عبد البر که از مشایخ علمای اهل سنت است در شیعاب از ابن عباس روایت کرده قال
قال لی عمر بن الخطاب انی ذلک نقول ان صاحبنا ولی اهل الناس بها یعنی علیا قلت لعل
والله انی لا قول ذلک فی سابقته و حد و قرابته قال انه کما ذکرنا و لکن کثیر الدعا بة
یعنی گفت این عباس گفت مرا عمر بن خطاب بدستگیر کن می یابم که بگامی اینکه صاحب تو اولی است بسوگناس بخلاف
یعنی علی گفت که آری فهمیدید رستی که من هر آنکه میگویم این را در سابق نشنیده او و علم او و قرابت او گفت و بدستگیر کن آن
چنان است که ذکر کردی و لیکن اکثر الملاح است از بی وقاعده عرب آن بود که اقال بیعت نمیکردند بر کس که کرده باشند
چنانچه ابن ابی الحدید در شرح پنج البلاء میگوید و در وضه الاحباب و غیره کتب تواریخ اهل سنت مذکور است که ابوعبیده و غیره
تکفیر که یا علی اگر تو پیش ازین بر سر ذات خود می خواستی با تو بیعت میکردیم و اکنون مردمان بر دست ابوبکر بیعت
کرده اند تو نیز موافقت کنی حضرت امیر فرمودند که من چگونه جسم اطهر جناب رسول خدا را بجهت غسل و کفن می گذارم پس
طالبان حکومت و ریاست چند روز دنیا انتظار غسل جناب رسول خدا کردند و در همین تاخیر غسل و کفن و رستی کار خود
کردند چنانچه مولوی معنوی میگوید و چون صحابه جاه و دنیا خواستند و مصطفیٰ را بی کفن انداختند و اگر تا فرار غسل
این مهم را صحابه سر نمیکردند صورت اتفاقا خلافت بر سر ابوبکر متعذر بود و چون جناب امیر از غسل و کفن و دفن جناب رسالت
صلعم فارغ شدند و در عیان منتظران خلافت قومی بهم رسانیده بودند جناب امیر بخوف از تیرا و ناس مقابله را با ایشان
بصلاحت ندیدند چنانچه پیش ازین از استیجاب نقل کرده ام و جناب امیر مدعی خلافت که حق بخواب بود و مانده اند و اگر حق
آن حضرت نمی بود و فواید املات اهل بدست ابوبکر بیعت میکردند و ناشش ماه آنرا در تسویه و تقوی نمی انداختند چون حضرت
فاطمه وفات یافت انصار و وجه ناس از خود دیده با ابوبکر مصاحبه کردند از همه بیعت حقیقت خلافت ابوبکر و عدم شقاق
علی ثابت نمی تواند شد بلکه پیش منصف لیب معاملیه بالعکس است که اگر حقیت علی از آن تراوش میکند و اگر حق آن
حضرت نمی بود تا این مدت دعوی نمیکردند و در بیعت ابوبکر تاخیر نمیزمودند بلکه ما همین قدر حجت کافی است که آن حضرت

خود را خلیفه حق میدانستند و دعوی حق خلافت برای ذات خود میکردند و در وصیت رسول خدا صلعم نیز وصایای امری عظیم بود
 هرگاه در حیات آن حضرت امتثال مزان حضرت صلعم کردند و در مرض الموت رد وصیت آنحضرت نمودند بعد وفات آنحضرت صلعم
 کدام ملاحظه و رد و او که التزام با اجرای وصیت از محتاجات می دانستند فقال و فک که حق فاطمه بود و غضب کردند اقول در
 حقیقت فک و بدون آن بر سر فاطمه نه بود و غضب شدن آن بر بی نیست چنانچه قبل ازین به بسط و تفصیل مبین
 ساخته ام و ابوبکر بلا شک واضح روایت لا یشک است جناب رسول خدا صلعم هرگز برگزین نپذیرفتند و اندر حضرت علی
 و فاطمه نه بود ابوبکر را در روایت مذکور کاذب می دانستند و جناب فاطمه نه از جهت عدم حصول فک تا دم و اسپین مخزن
 و تنافهم مانند دو حالات طالت و تکرر فراج و رنجیدگی و آزار دگی خاطر و سخط از ابوبکر وفات یافت و تا حین حیات از ابوبکر
 شکمند نشد چنانکه در صحاح اهل سنت است و علی مرتضی درین روایت اگر تصدیق ابوبکر میکرد و او را صادق القول اعتبار
 میکرد از کفر در خلافت او طالب میراث نمیداد و ابوبکر و عمر را کاذب و غاو را تخلف و انکار و نمیکرد چنانکه در صحیح مسلم است و اما که بموجب
 حدیث تعلیل متهم با اهل بیت بنی هاشم بخلاف علی مرتضی و فاطمه نه هر چگونه ایشان را درین قضیه صافق الهی و راست گو با و
 کنیم و هرگاه علی مرتضی و فاطمه نه را ایشان را غاصب دانستند تاثیر تباشی ایشان غاصب دانیم قال و محسن فرزند علی را در
 بطن مادرش شبهه ساختند اقول قضیه مقام محسن را نیز در این کتاب است روایت میکند شیخ در بیان این امر متفرد و مختص
 نیستند چنانچه عقیدین به و کتاب تاریخ خود و ذی و درین بیان میگوید که ان عمر سرکض بطن فاطمة
 حتی سقط المحسن من بطنها یعنی بر شکم عمر گذرد و شکم فاطمه را تا اینکه تمام عمر او
 و شهرستانی در بیان غل از نظام روایت میکند که ان عمر ضرب بطن فاطمة حتی سقط
 المحسن من بطنها و کان یقتله احرار الدارین فیها و اما کان فیها غیر علی و فاطمة و الحسن و الحسین
 یعنی بر شکم عمر زد شکم فاطمه را تا اینکه تمام عمر او بود و عمر نعره میزد که بسوزد اندر خانه فاطمه راع انکس که در آن خانه است و بنود
 در آن خانه بجز علی و فاطمه و محسن و حسین نیستی و نظام اگر چه معتزلی است لیکن در حقیقت ظالمه ماثله با اهل سنت متفق است و در
 مفتاح الفتوح و مصباح بغوی در ترجمه علی بن ابی طالب مذکور است که او را علی از قور و اناف بست و هشت
 نفر و در حسن حسین که استقامت نمود و آنرا منع کردن ابوبکر فاطمه را از فک قال و غضب ام کلثوم بنت فاطمه نه را در عهد
 عمر نسبت و عمر عمل آمد اقول نکاح ام کلثوم با عمر هرگز توجع نیامده بلکه بعضی اهل سنت میگویند که نکاح واقع شده بود و غضب
 نیز نزد ایشان خواب بود و وجوایش بتفصیل قبل ازین گذشت و موجود غصبت آن صاحب تحفه است که روایتی از جانب خود
 نقل کرده که اقول فوج غصبت منسوب کرده انرا لطف صادق علیه السلام و همچنین روایت خدمت جوارینا لسا
 و فروجه بن لکمه نیز از فخرات اهل سنت است و در کتب شیعه ثنائی از ان سپیدانیت قال و تعیین خالد بن ولید از جانب عمر
 بر قتل علی بن ابی طالب قرار یافت اما چون مطابقت تقدیر نمود عقیدین مقصود نکشود اقول از حرکات عمر چه بعید بود که خالد
 را بر قتل علی تعیین کند هرگاه که او را در حراق علی و فاطمه و حسن و حسین کند و بگوید که احرار الدارین فیها و اما کان
 فیها غیر علی و فاطمة و الحسن و الحسین پس اگر عمر قتل علی کرده باشد از حیات او بعید

نیست لیکن غلام را پیش علی حقیقت نبوده و مقصد حق ندانست که بتعالی علی حجت میگرد و علی از جانب کسی خونی نبود و تقییه آنجناب نیز
بهین قدر بود که با عفو عموم جمیع انصاف طریقه صواب را شعار خود کرده بودند و بحجیت قلیل را دره مقابل اعلام خود مگردیدند از جهت
اتحاد امت رسول پس قال غرض که بهین پنج انواع مصائب با قسام شدند و در زمان هر سه خلفاء مبتلا داشتند را قول این
جمله امور مذکوره که آنها را بمصائب و شدائد تعبیر کرده اند که تبایب شدت ثابت اند و خاصگان خدا ملام مبتلا شدند مانند
به بین حال حضرت فاطمه علیها السلام که از دست امت جفا کار چه ظلمها کشیده و جناب خاتم المرسلین از شتم گیشی کفار و قریش چه ایندایا
برداشتند بر ظلمه سیف پندرسنیان بر پشت مبارک آنحضرت صلعم شنبه شتر انداخت و ابو جهل لعین بر بکانه او سنگی زد و پدر
خال المؤمنین حمزه و ندان مبارک آنحضرت صلعم شکست لیکن آن حضرت صاب و سیر فرمود و همچنین مصائب آن حضرت صلعم
در محارک جهاد از صدمات ضرب تیغ و شمشیر چه البها چشیده اند البته کسانی که از جهاد و کوفه و نظری می نهاده اند ایشان گاهی صدمه
تیر و تفنگ ندیده اند بلکه عاف ایشان هم گاهی در جهاد جاری نشده و اگر علی مرتضی مبتلای مصائب مانده چه باک است که
جناب رسول خدا صلعم نیز از دست کفار ایندایا کشیده اند و براسه علی مرتضی اصعب شد ازین چه صعبیت خواهد بود که مصائب
رسول خلیفه مخصوص را بخندول ساخته و در فضیلت فرورفتند و امت آنحضرت متفرق به تفاوت و فرقه شدند اگر آنحضرت
را بعد وفات جناب سرور کائنات مطاع و امام خود قرار میدادند نوبت باین انشعاب و افتراق نمیرسید جمله در یک سلسله سلطه
می ماندند قال و کسی از صحابه ممد و معاون آنجناب نشد و اکثر مورخین را در عهد خود با غرض باطله تخیر و انداختند قول از
تحریر صاحب رساله چنان مستفاد میگردد که خلافت رسول مقبول صلعم با فاصله بعد آنحضرت حق علی نبود و علی دعوی خلافت
انکرده و اگر دعوی میکرد صحابه بیشک امداد و اعانت او میکردند این مطلبه او باطل محض است زیرا که علی مرتضی ملام طالب حق
خود مانده اند و در طلب حق خود خیلی سعی فرموده اند چنانچه قبل ازین به تفصیل بیان کرده ام و اگر علی مرتضی ابوبکر را خلیفه
حق می دانست بیعت او را تا شش ماه و ثلث و تفرقی نمی انداخت بلکه فی الفور مثل دیگر صحابه ابوبکر بیعت میکرد و نیز
هرگاه ابوبکر را خلیفه خود کرده بود جناب امیر اخلافت او متشکاف و متعریف نمیداد و ناراض نمیشد و بشرکت طلحه و زبیر
را که تو خدای خود قائلیتی که هر را به خلیفه کرده چنانکه در کتب الرجال است و هم بوقت انعقاد خلافت عثمان بصحابه گفتگو میکرد
و نمیکفت که بخیر اسو که میر که شما می دانید که حق بخلافت کیت و مع بنا بقتضای حکم خود عمل نمی نماید و بنا بر لحاظ اغراض و
مصالح و بنوی خود و اندک مسلم و دشمن این امر را بر غیر خود نیز که میدانم که سلامت مسلمانان درین تنزل تسلیم است چه
درین تسلیم حیف خاصه برین است نه بر سلام و مسلمانان ترک مناقشه کرده م طلب الایثار موجود و هرگاه آنجناب دعوی خلافت
نمود و خود را احق بخلافت دانست پس صحابه را درین صورت لازم بود که اعانت آنجناب میکردند و عدم اعانت جناب
ظاهر است از قول آنحضرت صلعم که فرموده بودند یا علی لا تجتمع اهل بیت علیک و نیز بعبارت خطاب
کرده فرموده بودند که شما علی را امام و امیر خود نخواهید کرد و با وجودیکه امارت او موصل به ایت و طریق مستقیم است چنانکه در
مسند احمدین چنین است که آنحضرت بصحابه فرمود ان تو من و اولیا و لا الا که فاعلین تجدوا هادیا
مصد یا یا خذکم الطریق المستقیم و از عدم اعانت علی عدم استحقاق او از امر نمی آید بحار عثمان باین سبب

[illegible]

محرم که آراگروید و باعث قتل و قمع هزار اهل ایمان شد و اجماع صحابه بر خلافت علی مرتضی بشروط اتباع سیرت شیخین نبر
 هرگز نه بود و نه بر وقت اتفاق خلافت علی تذکره عمل سیرت شیخین میان آمده و علی مرتضی کی اجابت میکرد و سیرت شیخین را
 که بر سر خلاف سیرت رسول مقبول بود و اگر آنجناب را بشروط اتباع سیرت شیخین منظور می بود بعد فوت عمر نوبت خلافت
 بنحمان نمیرسد و عبدالرحمان بن عوف در روز شوری از علی مرتضی گفت که اگر کتاب خدا و سنت رسول هر دو سیرت شیخین
 عمل تمامی تو سیرت میکنم آنجناب در جوابش فرمود که کتاب خدا و سنت رسول عمل خواهد نمود و بر سیرت شیخین عمل نخواهم
 کرد و بعد عبدالرحمان بروست عثمان بیعت نمود و چنانکه در مصون محرقه و در سند حبش و تاریخ خلفای مذکور است و علی
 ابن وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بالیثم عثمان ترکتم علیا قال ما ذنی قد بدلت بعلی
 فقلت ابا یعاک علی کتاب الله و بسنته و سیره ابی بکر و عمر فقال فیما استطعت
 شحر عرضت ذلک علی عثمان فقال نعم یعنی از این وائل منقول است میگویی
 که گفتیم عبدالرحمان بن عوف را چگونه بیعت کردی عثمان را و گفت عثمان را و گفت عبدالرحمان که بیعت درین امر گناه من است یا کرد
 بجای پس گفت که بیعت میکنم ترا بر کتاب خدا و سنت پیغمبر او و سیرت ابوبکر و عمر پس گفت علی عمل خواهم نمود و در حقیقت که می توانم
 بعد از آن عرض کردیم من را بر عثمان پس گفت که آری یعنی قبول نمود اتباع سیرت شیخین را البته و هر چند در نظر مردم خلافت
 حضرت علی نبی باشد بر خلافت شیخین لیکن آنجناب هرگز نمی خواستند را و سیرت شیخین را که باقی مانند گردنا بر صلیت و بکار
 اختلاف امت از اطاعت شیخ آن عراض فرمود و چنانکه جناب رسول خدا صلعم از تبدیل امور و جلیت عراض و تسامح میفرمود
 و پیش ازین به بسط و تفصیل بعضی تحریر در آورده ام قال علی بن ابی طالب نیز بعد از خود در انتظام امور مملکت و اجرای
 احکام ملت بر سیرت و این شیخین که نزد آنجناب خلاف سیرت رسول الثقلین بود و بقیه عمل می نمود و امور موضوعه و محتمه و مخفاه
 که دستور العمل خاص عام شده بود و تفسیر دوان آنهاست و نیز که محذرات و تحذرات ایشان مطبوع و مقبول تابعان ایشان
 بود و تفسیر و صلاح آنها خیلی دشواری نبود و لهذا حکمت متعززان فرصت مسح ریحین در وضوء و انتقام مطلوبان از طالان متشیبه
 ترویج قرآن صحیح و کامل که ترتیب و انتظام داده آنجناب بود و تحقیق و مستورند از قول این فقره بعینه پیش ازین گذشت و
 جوالین به تفصیل بعضی بیان در آمده اعاده آن تطویل لا طایل است قال اکنون با نصاب باید دید و در تفسیر حق و باطل باید
 گوشه و غشاوه عناد و کور و نور فساد که طالع فلاح و رشاد است از دل بیرون بیاورید و بگوش بوش بایشنیران ذلک
 الذکر لمن کان له قلب او اذنه سمع و هو نذیر صید و اقول هرگاه خاتون محشر
 سید و سائر العالمین از تفسیر شیخین آزرده و کشته بین نهان از حال نموده باشد و علی مرتضی مقصوب الحق و تمهید از بندگان
 طمشه و عایشه و طلحه و زبیر و سحبه و غیره ازین در دنیا رفته باشد و حسن مجتبی از جوهر معویه بنیان تمام نفع مجروح گشته باشد
 و حسین بن علی بر تیغ نیش امیه پاره پاره گردیده باشد که خدای تعالی و حق ایشان را میباید قتل و کشتن علیهم السلام که الموده و
 و جناب رسالت باپ و رشتان ایشان را شاد و مینا بید که مثل اهل بیتن فیما کشت سفینه نوح من ركب
 علیه بلینا و من تخلف عنها هالک پس چگونه غشاوه و عنا و چنین طالان را از قلوب خود و ایمان و انصاف ازین

بمحصل و در اقامه که ایشان حق را باطل تمیز نمیکنند و ستم که شبها ظلم را محمول بر اجتهادی نمایند غشیه محبت عدل اهل بیت رسول
 مقبول آنگنان بر عبودیت خود کشیده اند که نظر انصاف نمی آید باینست که رعایت آل رسول که دشمنان ایشان بپیش ایشان
 گزیدند و محاسن اعدای ایشان را بدل جان معتقد گشتند و رعیت را بر سلاطین مقدم داشتند و با شیعیان ایشان عداوت قلبی
 در زیند و چگونه مثل اهل سنت معاندان آل رسول را محبوب خود گردانیم بنیان ثلثه را که غصب حقوق اهل بیت کردند و اراوه
 احراق خانه حضرت آشیانه ایشان مع من کان فیها دما کان فیها عذیر علی وفاطه الحسن و حسین نمودند چنانکه در لیل
 نخل است افضل است رسول مقبول می دانند و عایشه را که بانفس رسول قاتله کردند و عداوت و زبرد و هزار ناموسین را قتل
 گنایند صدقه مجتهد و فضل شاد می فهمند و معویه را که بارها سب علی کرد و آنحضرت را کاف و گفت چنانکه در فتح الباری آت
 و مردمان را بر سب اهل بیت و چنانکه در جامع الاصول است و از انتخاب بخاری و بدل پیش آمد و حسن مجتهد را بر سب و قاتل شهید گنایند
 چنانکه در پیچ عاب و تاریخ مدائنی و تذکره خواص الامت است خلیفه حق و امام صدق می دانند و در سبج الابرار و مختصری مذکور است
 که جعل صحرایه و سجده بدست لاشعث امر عاۃ الحسن مائة الف درهم حتی سمته یعنی گردانید معویه
 بر است بجهه و دختر شعث زوجه حسن صد هزار درهم تا اینکه زهر داد و او را و همچنین مولوی جامی در شواهد النبوة و در معجزات آنحضرت
 می نویسد و نیز در ربیع الابرار مرقوم است حجت قال لما بلغه معویه موت الحسن بالمجدة یعنی هرگاه رسید
 صحرایه را خبر موت حسن سجده شکر بجا آورد و طرفه این است که اهل سنت بچو معاندان آل رسول را خلیفه بر حق و پیشوای مطلق
 خود می دانند چنانکه ابن جریر و صواعق محرقة و میر و شکیبانیان در غنیه الطالبین نوشته و در صحیح بخاری روایت است که معویه
 بست سال میرانده و بست سال خلیفه و پس از یزید که حسین بن علی را شهید گنایند و تهتیک حرم محترم آن امام ظلم
 نمود اهل سنت او را نیز خلیفه حق میدانند چنانکه قاضی عیاض گفته و ابن جریر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری نقل آورده
 پسند کرده و در کنز العمال و صواعق محرقة نیز بخین مرقوم است و در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نیز منقول است و در شرح
 جامع صغیر سیوطی هم بآن اشاره است بلکه علما اهل سنت یزید را خلیفه حسین بن علی را باغی می نگارند چنانچه ابن جریر شراح
 بخاری در شرح قصیده هفتره قول بن العربی مالکی نقل کرده اند قال لایقتل الحسن اکا لیسیدف جدا
 اے لای نه الخلیفه و الحسن بن باغ علیه یعنی میگوید که نه کشته شده است حسین مگر به شمشیر خود
 زیرا که یزید خلیفه است و حسین باغی است و ابن بن العربی شراح صحیح ترمذی است و علما اهل سنت در بدع و ستایش او
 می پردازند و نه فتاح کنز الدرایه را ملاحظه باید کرد و تخصیص ابن العربی نیست بلکه کسانی که از علما اهل سنت یزید را امام بر حق
 میگویند و در زهره الاله اثنا عشر مرج می سازند مثل ابن جریر و ابن جریر عسقلانی شراح صحیح بخاری و قاضی عیاض و صاحب
 کنز العمال و جلال الدین سیوطی و غیره و متشاوره ایشان چنین است چه خروج را نام زمان موجب بغاوت است و بن بن
 علی یزید را امام بنیان بسته محاسب کرده بود و تا اینکه کشته شد و در کنز العمال و جلد چهارم در خاتمه حدیث ذکر کرده اند اثنا عشر مرقوم
 است که کسی که از این اثنا عشر که از ان جمله یکی یزید بن معویه است انکار کند او را قتل کند یعنی او واجب القتل است
 و باینکه از انکه نیکو است و از ان که شراح صحیح بخاری و او معتقد خود و در شرح قصیده هفتره می نویسند که و بوند

ایضا ما قبل فی نظیر ذلک حال معویة مع الحسن و مع علی فانہ کان متغلبا
 باغیا علیہما لکنہ غیراثر لاجتہادہ فالحسن کذلک خلاصہ اش انکہ چنانکہ
 معویہ در مقابلہ علی مرتضی و امام حسن باغی و تغلب بود لکن بسبب جہاد و نگار نبود و مستحق یک اجر بود و همچنین حسین بن علی تغلب
 نیز باغی است و نیز بر مثل علی و حسن مستحق و واجر است و طرفہ ترین است کہ در ایمان نیز بسبب قتل حسین نقصه و صحت نمیداد
 چنانچہ طاعی قاری در شرح نقہ کبر میگوید کہ اگر بقتل الحسین لایوجب الکفر فان قتل غیر لکن نبیاء
 کبیرہ عند اهل السنة و الجماعة الا ان لیکون مستحلا و هو غیر مختص بالحسین و غیرہ مع
 ان الاستحلال امر لا یصلح علیہ لکن لا یجوز حکم کردن بقتل حسین موجب کفر نمیشود و مقتول غیر نبیاء گناہ کبیرہ است نہ فخر
 نزدیک اہل سنت و جماعت مگر آنکہ محال دانند قتل کردن را و ان تخفص بحسین و غیر او نیست با وجود آنکہ محال دانستن امر
 قلبی است کہ بر آن یکس مطلع نمیشود و بخدا تعالی و چون شایع عقاید نفی سلوک طریق انصاف و و جاہل کہ حق در کتاب خود
 تحریر کرده و گفته کہ الحق ان رضی یزید بقتل الحسین و استنبش اشارہ بذلک معلوم و او اہانت اہل سنت
 النبوی تو اتر معناه و ان کان تقاصیلہا احاد افنحس کہ موقف فی شانہ بل فی ایمانہ لعنة اللہ علیہ
 انصاف و اعطائہ بمعنی حق این است کہ راضی شدن نیز بقتل حسین اخبار خواستن بآن معلوم است و اہانت کردن این است
 پیغمبر متواتر المعنی است اگرچہ تفصیل آن احاد است پس ما تو تفہمی کہ نیم در شان او بلکہ در ایمان العنت خدا بر او باران
 و مددگار او انست پس طاعی قاری کلام شایع عقاید را رد و نسخ کرده و گفته کہ لا یجفی ان قوله و الحق بعد لقلہ
 الاتفاق لیس فی محله مع ان الرضاء بقتل الحسین لیس بکفر لما سبق من ان قتله
 لا یوجب الخروج عن الایمان بل هو فسق و خروج عن الطاعة الی العصیان
 یعنی پوشیدہ ماندہ کہ بدستیکہ قول او و الحق بعد نقل کردن اتفاق در محل خود نیست با وجود آنکہ راضی شدن بقتل حسین کفر نیست
 از جهت آنکہ قتل او موجب خارج شدن از ایمان نمیشود بلکہ آن فسق است و بیرون شدن است از طاعت بسوی نافرمانی و
 معاندان میگوید فقد علم نما تقدم اندکان مسالما و لم یثبت عنہ ما یخرجہ عن کوند مؤثنا
 یعنی پس تحقیق دانستہ شد کہ کلام سابق کہ بدستیکہ بود نیز بدستیکہ ثابت نشدہ از چیزیکہ خارج کند او از مومن شدن
 انتہای این است حال علماء اہل سنت درباره معاندان آل رسول و متوکل عباسی کہ حکم داده بود بر سر ہر مومن قبر امام حسین
 علیہ السلام و مردمان را از زیارت آنجناب مانعت کردہ بود و امر کردہ بود کہ بر قبر آنحضرت زراعت بعض آید چنانکہ در تاریخ
 الخلفاء جلال الدین سیوطی مرقوم است پس او را بعض علماء اہل سنت کہ از جمیع اولیاء اعدائہ در قطاب داخل کردہ است
 و او را غوث و قطب تحریرینودہ است چنانچہ محی الدین عربی در فتوحات مکیمہ می نویسد و اسمی قطاب باین پنج ترقیم می نماید
 کہ ابو بکر و عمر و عثمان و علی و معاویہ بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و المتوکل و قاضیضا و نظام التواریخ می نویسد کہ متوکل
 بالحد جعفر بن محمد مرموسی سنی بود و فقہا و محدثان را دوست داشتہ و تمارون الرشید کہ امام موسی کاظم را مجوس
 ساختہ نہر شمشیر کردہ بود و از خلفاء را دستگیر بود و در مدح و ستایش او و قہامی نونسر چنانچہ قاضیضا و نظام التواریخ

تحریری نماید که ابو یوسف قاضی ابو یوسف و محمد والی بیت المال بود و شافعی را نواخت و حنبلت داد و از جمله ملازمان او امام احمد بن
حنبل بود بمصر رفت و آنجا بحر حق پیوست و ولی بعد در رساله انصاف میگوید که رشید تکبیر جو خود ابن عباس را دوست
میداشت ابو یوسف و محمد بن عباس خاطر او در نماز عیدین کبیر بن عباس را گفت و در تاریخ الخلفاء مذکور است و خلاصه آن
این است که بارون بدخوله پدر خود مهدی عاشق شده بود و خواست که با او مجامعت نماید که گفت که من بدخوله پدر تو ام
بارون از ابو یوسف پرسید که چاره چیست گفت که بر قول زن اعتماد نیست این است حال خلفا و امامه این سنت با مخالف
نبوت و کیفیت معاشرت علماء ایشان که بناس خاطر خلفا جو در شرح شریف افراط و تفریط می نمودند و بتصرف بعد از آل رسول
شرف و این سی انکاشته مانده مثل این سنت بعد از اهل بیت رسول را بشوایان خود قرار دهم و دین خود را برای دنیا برباد
نیمم کنون اهل سنت را می باید که بنظر انصاف بنمایند و در تمیز حق و باطل کوشش نمایند و غشاه و عناد و کدورت فساد را
بنازع فلاح و رشادست از دل بیرون کنند و بگوش هوش بشنوندان فی ذلک لذكری لمن كان له قلب
والهی للمع وهو شخیص ۵ قال ظلم و متعدی اصحاب معنی انصاف به نسبت جناب ولایت
آب تهمت محض بیتان بهر است اقول شعار اینست که بر کسی تهمت ظلم و متعدی نهیم و اگر کدام افسیت و منقعه از
دست ایشان رسیده است که در تلافی آن ایشان را مورد طعنه و تشنیع سازیم بلکه ایشان آل رسول را که در حق ایشان
آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة القربى نازل شده و محبت ایشان اجر رسالت گردیده که اکیف شاق و الا هم تنکاه
سایده اند چنانکه روایات کتب اهل سنت بر آن دلالت دارند بنابر این از جانب ایشان اولیایان قلوب خود را آلوده نمابر
که در ذات و اقسام ملاقات می وایم و ذکر ظلم و متعدی جمعی از اصحاب به نسبت جناب فاطمه و جناب ولایت آب و حال غصب
حقوق ایشان پیش ازین در اقوال سابقه گذشت و معلوم نیست که گفتن علی مرتضی ابوبکر و عمر را خائن و کاذب و غاو و زنیان که
در ظلم و تعدی است و ثابت نبودن جناب امیر از حق خلقت جناب و استیجاب و شرح مقاصد است بر چه چیز دلالت میکند بر ظلم
و متعدی دلالت میکند یا بر حمایت شیخین و یحیی روایت میکند که علی میگفت اللهم انی استغفیرک علی قلیش و انهم
انقطعوا رحمی فتصلبوا فی حق و اجمعوا علی منازعتی امر اگنت اولی بدیع می که بارضا نیامی خواهم تو بر قریش بر شکم
ایشان قطع کردی و فرستاده و غصب کردی و من را اتفاق کردی بر نزاع من در امری که بودم اولی بان پس به من که این ستمناز
علی بن ابی طالب چه چیز دلالت میکند قال زیرا که تمامی مهاجر و انصار تعلیم و تلقین و تربیت یافته و مستقیض از قبیله بنی هاشم
بود و مخصوصا مهاجرین و انصار سابقین که از ابتدا از زمان بعثت تا وقت وفات آنجناب در باب امر او معظیات امور اسلامی
و احکام قرآنی طی می نمودند و کوشش بسیار بکار بردند و از دست اسلام دین رنجهای فراوان کشیدند و ایضا مهاجرین اولین سزا
طلب رعدا و سزا و متابعت مصطفی تا چند سال در دست کفار که با نوب رخ و تعب بجهت حمایت دین بهمن و رعایت رسول کرم
بهتلا مانده و ایجان خود را از دست نداده و اقول هر چند جناب رسالت آب و در باب تعلیم و تلقین اصحاب خود یک دقیقه فرستاد
نکردند و صدها دفعه مسامح ایشان را بر بر غر و صایا و مواعظ مشیون نمردند و علی الخصوص در باب رعایت حقوق اهل بیت
و تمسک با ویال ظاهر ایشان تاکید فرمود و قد عن شدید فرمودند لیکن جمعی از صحابه و صایای و اندر زان حضرت صلح را کان

لم يكن الكاشفة بمعنى انحراف حب جاه و جفای بیاعت عداوت اهل بیت و برخی بسبب عدم علی مرتضی از طریق مستقیم نهج قوم
 انحراف در زید و اهل بیت آنحضرت صلعم را مخدول نموده و در صدور اندامی و انحراف حقوق ایشان گردیدند و محبت رسول
 مستلزم صلاحیت و سعادت و مانع خوار و ذل و ضلالت نمی تواند شد اکثر منافقین در محبت آنحضرت صلعم بسر می برورند
 و معجزات با بر و مشاهد و میکروند لیکن حقیقت جناب رسول خدا صلعم در قلوب ایشان ساری نمیشد و جمعی با وجود قیاس
 انوار محبت آنحضرت بجز در وفات آنحضرت حسب عقیده اهل سنت طایفه ای را رد می نمودند و آنحضرت صلعم از ارتداد برخی از صحابه
 خود مطلع فرمودند چنانکه در بخاری و مسلم مذکور است و بعضی در حیات آنحضرت صلعم قریب گردیدند چنانچه خواهی و داشت ایشان
 تشکیر شراح قصاص سعد الدین قنطاری که در شرح مقاصد میگوید که ان بعضهم قلد جاوذن طریق الحق و منع
 حد الظلم و العتسق یعنی بعضی ایشان تحقیق که تجاوز کردند از راه حق و رسیدند بظلم و فسق و بعد
 از آن میگویند که اذلیس کل صحابی معصوم و کل من لعن الله بالخیار موصوم ما الا ان العلماء
 بحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلعم ذکر و احوال و تاویلات لها بلیغ
 یعنی زیر انبیت هر صحابی معصوم و نه هر کس که ملاقات کرد پیغمبر را یعنی موصوم است مگر آنکه علماء السبب بمن ن که باصحاب رسول
 خدا و از نزدیکان و از جمله آنها محصل و تاویل که بر کسی آنها لایق است نهی پس معلوم شد که اکثر صحابه از داوره حق و صدق خارج
 شده اند و از جایه مستقیم عساف و زید اند لیکن علماء السبب بمن ن خود قیاس و فضیلت ایشان را با اول می سازند لیکن
 در صدور معاصی فحش از ایشان بر می آید و نه از راه تعلیم و تلقین و تربیت یافته آنحضرت موسی بودند و دفعه با خواهی
 سامری از حضرت بارون خلیفه آنحضرت متحلف گردیدند و فیضان محبت رسول مقبول از قلوب ایشان زایل و منطس
 گردید و خدا تشکیر نماید و ان کثیر البضایون با هو انهم بغیر علی از اهل علم بالاعتقاد یعنی بر رستیکه اکثر
 مردم گمراه میشوند خواهش های خود و بدون علم بر رستیکه برورند و کاروانا مرست تجاوز کنندگان از حق و بر لب صحابی با
 صلعم کدام وثیقه از جانب خدا نازل نشده بود باین مضمون که ایشان گاهی مرتکب معاصی کبیره و فحشاء و غیره می شدند
 خواهند که زید و قبل ازین حال صحابه به تفصیل واضح کرده ام که با هم مخالفت و منازعت می داشتند و مرتکب مناهای
 میشدند و بعد ازین انشاء الله تعالی و است و صاحب تحفه و ابایار دوم می نویسد که نزد اهل سنت عصمت خاصه بسیار است
 صحابه را معصوم نمی دانند و شراب نوشی و زنا و عک ان زنا است نسبت بالایشان ذکر کرده است این است حال احوال
 صحابه که مصنف رساله ادعا تعلیم و تربیت رسول مقبول نسبت بالایشان می نماید و در صحاح و الموقوف است بر استقامت ایمان
 علی الروام و الرحله و انکار مجاهده و جان نثاری است در راه خدا چنانکه شاید است بر آن آیات قرآنی و ترتیب اجد که هر
 ایمان است نیز به حبیب آیه شریفه و الذین یجاهدون و فینا لنهینهم سبلنا به اختیار جبار است یعنی و کسانی که جاهد
 گردند در راه الله البتة هدایت خواهیم نمود و ایشان را از اسباب خود را و کسانی که بجو و مشاهد و احکام بروق سیف و سنان
 از بند ان زبان برید و شکست از محال فرار را برقرار اختیار کردند و از هول جبروت و عظمت قوم کلام بهوش شدند
 خود باخته و بر سر شان بر و افتادند و از کتاب تحریری و تم کیشی و نهی و نقصانی در ایمان خود بهم رسانیدند از رخصت

مولانا محرم مطلق و بے نصیب محض اند و محکم امتحان رضا خدا پسین جہاد است و پس کہ موجب ظہور امتیاز مومن کامل
از ضعیف الایمان است و کسانیکہ طالب رضا مولای باشند جان خود را و راه او عزیز نمایند و از راه او دور برمی تانند
و کلام امرایانی و حکم قرآنی افضل از جہاد است کہ باعث ترقی اسلام و تذلیل و ترغیم آفاق کفار نام است و کلام سخن و
افوت ترجیح میدارد بر مصداق جراحات شمشیر و سنان کہ سبب کابردن جان و موجب فساد روح و روان است و طبیعت
کسانیکہ متعبد است بقرار از جہاد و چه دانند و البتہ ترجیحی فراوان را بلکہ اہم ہیات ایمانی و عظم امور دینی جہاد است و ایشان
گاہی ریسہ کہ جہاد ثابت قدم نمائند و از جملہ حکام قرآنی اطاعت رسول است و بعضی از ایشان متابعت مصطفی
صلعم را نیز مکرر خاطر خود نمی داشتند چہ اگر ایشان را متابعت آنحضرت صلعم منظور می بود و با قول آنحضرت صلعم معترض
نمی شدند و در مرض الموت آنحضرت صلعم مرکب روضہ صامی آنجناب نیگاہ نمند و کشیدن انواع رنج و تعب بے بقای
ایمان فایده نمی بخشند اگر ایشان علی الدوام بر ایمان الطوار و اوضاع خود ثابت قدم و مستقری مانند البتہ در صورت
بحال ایشان نفعی می بخشید و ہر گاہ بعد رسول خدا صلعم از قرار سابق خود معترض شدند و آل رسول مقبول با انواع
تکالیف رنجانیدند جملہ اعمال حسنہ ایشان چنان شد و مثل پاپا نشور اگر دیدند بموجب آیہ شریفہ و من یرزق منکر
عن دینہ قیمت و هو کافر فاولک حطبا اعمالہم
فی الدنیا و الاخرۃ و اولئک اصحاب النار ہم فیہا خالدون یعنی کسیکہ مترشح شود از شمار زمین
خو پس میرود و حال آنکہ او کافر است پس ایشان آنکسانند کہ نابود و نیست شدند اعمال ایشان و دنیا و آخرت و ایشان
صحابہ اند ایشان در آن مدت کنندگان ماند قال و گاہی شش شیعہ تقیہ ہم نکردند اقول تقیہ از شیعار دنیا و
اولیا است چنانچہ قبل ازین مفصل بہ عرض تحریر آورده ام بنا بر آن شیعہ تطہیر دنیا و اولیا تقیہ را الوقت غرض
بعل می آرند و کلام خدا بر صحت تقیہ شاہد اول است و منکران منکر آیات قرآنیہ است و بموجب قول جناب امیر کا
دین لمن لا تقیۃ لہ چنانکہ در فردوس و علیی است معترض آن ازین خلاصہ ہزارہ و بعضی ہا از صحابہ کہ تقیہ
نکردند و بی اجازت جناب رسول خدا و مخالفت آنحضرت کہ خطبہ خواندند کہ قریب ایشان را آنقدر غرض کاری نبودند
کہ بنی بار خضارہ بر ابرشہ چنانچہ در معراج النبوتہ در حال خلیفہ اول مرقوم است و از تقیہ هیچ نمی بود و جناب رسول خدا و کلمہ
معظمہ مع صحابہ خود مخفی و پوشیدہ و غناء رقم نماز نمی خوانند چنانچہ نظر بہ بر تو واضح میگفت قال در روز سبتہ جالبیت
و زوج غیر شد و در یک حکام تابع و شریک ایشان نشاندند و ہم نوالہ ہم کاسہ ایشان ہم آنہ بودند اقول رہم
جالبیت تا وفات جناب ریالت ماب از طبایع صحابہ مرتفع نگردیدہ بود و جناب رسول خدا بر الزامہ آن قابو و ضیار
نمیداشتند و در صورت طلاس و جوان خلقت از نزد ایشان بود و چنانکہ قبل ازین از جمیع بن الصبیحین بیان کردہ ام کہ
جناب رسول خدا صلعم از غالیہ فرمودند کہ اگر قوم تو تو عهدان جالبیت و شریک و کفر نمی بودند و می ترسید کہ قلوب
ایشان انکار کنند البتہ حکم میکردم برای ہم خانہ کعبہ و داخل میکردم و آن چیزیکہ خارج شدہ است از ان در زمان جالبیت
و راغب تر رسوم جالبیت و مائل تر از ہمہ خلیفہ ثانی بودند کہ حجر و سوار کہ جناب رسول خدا صلعم از موضع جالبیت برآ

در محل صلی آن گذارشته بودند و خلیفه صاحب در عهد خلافت خود باز آنرا در موضع جاهلیت نهاده و فعل رسول خدا را غلط نشان میفتاد
 چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است و هو الذی آخر مقام ابراهیم الی موضع الذی الیوم و
 کان ماصقا بالبلیت یعنی عمر آنکس است که پس از مدت مقام ابراهیم بسوی موضع آن که درین ایام در آنجا است و آن موضع
 جاهلیت است و بود قبل از آن پیوسته بخانه کعبه و آن موضع امی آن بود که حضرت ابراهیم نهاده بودند و بخانه ایشان مال با اتحاد و
 و الا کفار نیز بودند چنانچه حق تعالی میفرماید لتسرون الیهن بالموده و ان اعلمن بما اخفیتن و ما اعلنن
 و ان یفعلن منکم فقد نزل سواء السبیل یعنی پوشیده میکنید بسوی ایشان دوستی را و من میدانم چیزی را که پوشیده میکنید و چیزی را
 که ظاهر میکنید و کسیکه اندک آنرا پس تحقیق که از شما راه درست و بعضی از ایشان از باطنی و خطاطی با یهود و نصاری میباشند چنانچه
 سدی سنی در تفسیر خود می نویسد که هرگاه در جنگ احزاب سیدالسلین مجروح شده و عثمان گفت که من بشام خواهم رفت دوستی دارم
 یهودی از و ان خواهم گرفت تا به یهودیان مرا از دست نرسانند و طاعت گفت که من بشام خواهم رفت آنجا دوستی دارم عارفی از و ان
 خواهم گرفت تا نصاری مرا از دست نرسانند و تنبلی و طاعت گفت که من شکم میفرایدم تا سرتالی الداین تقووا فی ما غضب الله
 علیکم ما هم منکم و لا من هم و یعنی نمی بینی بسوی آنانکه دوستی کردند قومی را که دشمنی کند خدا را ایشان
 نه ایشان از شما اند و نه از ایشان و نیز خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى
 اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین
 یعنی ای آنانکه ایمان آورید یکدیگر یهود و نصاری را دوستان بعضی ایشان را و دوستان بعضی و کسیکه دوستی کند از ایشان از
 شما پس بدرستی که از ایشان است بدرستی که خدا بابت نمیکند قوم ظالمان را و بعضی از ایشان را دوستی یهود و نصاری قوی کرده بودند
 که کلام مجید و فرقان حمید را ترک نموده و غیبت بکتب منسوخه میباشند و کلام حق را تورات را پسندیدند و چنانچه در مشکوٰۃ و کتاب
 الاعتصام مذکور است انما قال الله فقال انا لنعم احادیت من یهود ففجنا انتری ان نکتب بعضها
 فقال انتم کون اسمکم کما تهوکت الیهود و النصارى لقد جئتکم بشیء یبغضه بیضاء نفیسه و
 لو کان موطنه حیا ما یبغضه الا اتباعی رواه احمد و ابیه یقی فی شعب الایمان
 یعنی آمد نزد آنحضرت صلعم و پرس گفت مای شنویم احادیث را از یهود پس تعجب کردیم ای مناسب میدانم که یهود پس بعضی آنرا پس فهمید
 که آیا تیر شدیدی شما چنانکه تیر غیر یهود و نصاری هر آینه تحقیق آورده ام برای شما شریعت روشن و اگر می بود موسی زنده
 نه انجایش داشت و اگر می پیروی من روایت کرده است آنرا احمد و یقی و شعب ایمان تنی لیکن باز امثال اشخاص آنحضرت صلعم
 مذکور و نسخ تورات نوشت و پیش آنحضرت صلعم آورد و چنانکه در مشکوٰۃ و کتاب الاعتصام است عن جابر بن عمر بن الخطاب
 الی رسول الله صلعم به لیخذه من التوراة فقال یا رسول الله ههنا نسخ من التوراة فقلت فجعل یقره و وجهه
 به لونه یتغیها بویکرت کلک لذلک اکل ما تری بوجه رسول الله فقال اعوذ بالله من غضب الله
 و غضب رسوله رضینا بالله و ابی و یحیی نبیا فقال رسول الله صلعم و الذی نفس محمد میده لوبد الک
 موسی فانتخبوه و ترکتموه ففضلتم عن سواء السبیل و لو کان حیا و ادلک هو لای تبعه رواه الذری

یعنی از جابر روایت است که در تنبیه عمر بن خطاب آوردند رسول خدا صلعم نسخ تورات را پس گفت یا رسول الله این نسخه نیست از تورات
پس خاموش شد پس شرح کرد که یحیی بن یزید رسول خدا صلعم تمغیر بشده پس گفت البکر عمر ابکر بنی ترازان کرد که کنگرگان آیینی بود
روزی رسول خدا را پس گفت عمر بناهمی بر من بخدا از غضب خدا و از غضب رسول او را منی شد یحیی بن یزید و در کارهای دین و دنیای پیغمبر
پس گفت رسول خدا صلعم قسم کسی که جان من در دست قدرت اوست اگر ظاهر بشده بر کسی که شاموس البتة پیروی میکردید و او را
در ترک میکردید و پس گمراه میشد یزید را در دست و اگر نزد یهود و موسی و عیسایان او امر البتة پیروی من میکرد و روایت کرده است آنرا
و امری در فتح الباری شرح صحیح بخاری در آخر مجلد سابع از جابر چنین روایت است که قال النعمه عمر کتبا من التوراه بالعبره
نخاع به الی السبی صلعم الی آخر الحدیث یعنی گفت که نسخه عمر کتاب را از تورات در
عرفی پس آورد آنرا بسوی پیغمبر خدا صلعم و حال آنکه حجتها میفرمایند یا ایها الذین امنوا ان تطيعوا فزيقا من
الذین اوتوا الکتاب یزد و که بعد ایمانکم کافرین یعنی ای کسانی که ایمان آوردید اگر اطاعت خواستید بنمود و فزیه از آنکه
او داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری و انبیا که در انبیا شمار العبدان ایمان شما کافر اقلی و همچنین واقع شد که در صحبت ایشان قرآن را یکسوزان
کتاب منسوخه را پس نکردند قال بلکه همیشه با هم تعالی گفت و شنید و ضرب و شتم و در میان بود و بخواه اوضاع ایشان را بر ملا میگفتند
مروم را علی الاعلان بدین حتی خوانند و صلوته را میکشیدند اقول ابن مقول صاحب رساله نیز از پیرویه صدق و صفا طاعی است
چرا اهل اسلام با او ایستادند و میگویند که معطله بودند تا ما وی آیام قبل ظهور و حقه قدرت بر تعالی و ضرب و شتم کفار و اجابا شعائر دین بسین و طهاره
هر سخن حق و یقین نمیداشتند و یا لای دعوت علی الاعلان و زروات ایشان نبود بلکه لیل و نهار در سروق و تخلف و ستار محجوب و مستور
می ماندند و صلوته و دیگر اعمال و مناسک غنچش مخفی و در خلوت کجائی در روز و چنانچه علی بن بران المین الحلبی در کتاب انسان العیون
میگوید فکان اسلم اذا اسلم الصلوة یذهب بعض الشعب یتخفی بعد الصلوة عن المشرکین
یعنی پس کسیکه اسلام می آورد و قنیه کرده میکرد و نماز را میرفت بسوی غارهای کوه پوشیده میشد و نماز خود را از شر کافران و جلدان ان کفار
و هذا لیتناق یدل علی انه صلعم اسلم مستخفیا هو و اصحابه فی دار الکفر قبل ان اظهر الدعوة
یعنی و این سیاق و سباق میکند بر آنکه آنحضرت صلعم پوشیده می ماند و او و اصحاب او در خانه اقامت میکردند و ظاهر کرده شد دعوت و در تاریخ
حسین از عالم انتشار نمیکردست و لما کثر انواع الکاذب من المشرکین استقر رسول الله مع اصحابه
فی دار الکفر حی و هرگاه بسیار شد انواع اذیتها از مشرکان مخفی شد رسول خدا صلعم مع اصحاب خود در خانه اقامت
و همچنین فضل بن روزه بیان در الطال الباطل می نویسد پس در ریصورت همچو کفار را بر بافتن و نفیث شتم ایشان اقدام نمودن و
مروم را علی الاعلان دعوت کردن کمال بعید و خفی مستدرست بلکه جلای اعمال و افعال اصحاب علی پس الاحتفال بود و آنرا ایستاد بهم رسید
و حکم دعوت علی الاعلان نازل شد و اگر اهل اسلام از قدرت و کثرت انبیا و شتم کفار می بود و گاهی در شتاب ابو طالب گاهی در خانه
از قهر یا استوری شدند و پدر خالد سیف سنان شکسته بر سر و دوش آنحضرت چگونگی انداخت و اصحاب از این معطله شدن نهی نمود
چرا بر آن میکردند و در صورت تسلیم و قبیله سامی و جانشان میبایست که اصحاب با بر سر ایستاد و همچو کفار فزاده و مترتب نیستند از ایشان
استقامت ایمان در زروات ایشان تمام و پسین ستم نمیشد و هرگاه بعضی از ایشان بچند فوات جناب رسالت آب از دست

[illegible]

از سیدان موانعائی معاودت می نمودند تا آنکه باب مقادیر کفار البکار نیاموده بقدر شایسته و معات میوف و سنان اهل عدوان رو
بقدری بنامند و نفس نصیب جناب رسالت تاب را در شکامه وار و گیر و اندر و حام کفار یکتهنها سینه و بوقت تقسیم غنائم بر آن خد حق
مجاهدین حاضر نشود و تاریخ الخلفاء انکسرت قال سعید بن المسیب اصابت علیا یوم احد است
عشر ضربه و ثبت و احوال فی التبعاعنه و اشاره فی الحروب مستهوسه سیغی گفت سعید بن السیب
رسید علی را بر روز جنگ احد شانه و زخمی شد و احوال او در شجاعت و اتنا و در سب و با شهو است این است نصرت کامل و
جان بازی اتم بر س وین غم که زخم بر زخم می خورد و ثابت قدم می ماند و از سیدان کارزار در بر می آفتند تا آنکه رعای ایشان
هم گاه و در سیدان جفا و جاری نشد و وقت غلبه کفار از خوف و بیم وصول جراحات جان خود را سلامت می بردند و آنحضرت صلوات
در میان اعدا و تنهها میگذشتند و با دشمنی بر تن می تنظیم در موجب خوف و دیگر مومنین عیش و نورالایشان ثابت است از قرآن بیشتر
چنانچه حق تعالی فرماید و یوم حنین اذا عجبکم کثرتکم فلهن عنکم نشیئا و ضاقت علیکم الارض
ما حین فلیعلم علی حنی در روز جنگ حنین و فقیه در روز راندخت شمار اکثر شما پس دفع کرد از شما خبری را و تنگ شد بر شما
زمین با وجود کشاده شدن بعد از آن گشتی شما پشت کرد و اندکان و در سیدان جمل نمکوست ان التبعاعین هربا یوم
احد و رجع عن تنسیف صوته و بسال علیا الحفوف قال استلمنا دای قتل محمد فارح و احوالی
دیبا که فقال ما قلها ابو بکر کتم نزلت ان الذین تولوا منکم یوم النقیع الجمعان انما استنزلهم الشیطان
یعنی بر تنبیه که ابو بکر و عمر که چند روز در جنگ احد و باز گشت عمر پاک میکرد شکامه های خود را در سوال میکرد علی را معاف کردن را
پس گفت علی ایامیستی تولد افتد و گشتت شد محمد پس برگردید بسوی وینها می خوای پس گفت عمر خیر نیست گفت این کلمه
را ابو بکر بعد از آن نازل شد ای ان الذین تولوا منکم و تاریخ الخلفاء انکسرت عن ابی بکر قال ما کان
یوم احد انصرف الناس کلهم عن رسول الله صلوات الله علیه فقلت اول من فرأی عنی ان ابو بکر روایت است گفت که
هرگاه روز جنگ احد شد بگریختند همه و بان از خود رسول خدا صلوات الله علیه پس یوم اول کیسکه معاودت نمود و بعد از شدن و علی
محمد و بلوی و رقره العینین می نویسید که در جنگ بر بر چون صحابه فرار نمودند اول کیسکه از سمرین معاودت نمود و ابو بکر بود
و بعد عقب خود وید نگاه ابو عبیده بود و اتمی این است حال نصرت دین خدا و کیفیت نمایند و اتباع رسول بری اکنون بنظر انصاف
به بین که کدام کس از صحاب رسول که نصرت دین خدا نمود و کدام کس از صحابه فرار نمود و رسول خدا از آنها گذشت و کدام کس
تا بعد رسول نمرد و کدام کس از اعانت آنحضرت اعراض کرد و کدام کس در بار جهاد امتثال امر رسول نمود و کدام کس در معرکه جهاد
شامت قدم نهاد و کدام کس تحمل شقاق از دست اهل شقاق گوارا نمود و بحجت ترقی دین بصرف جان مال خود مصروف ماند و با قنات
خو جنگید و از دست کدام کس بگریختن کفار یا بکار انداز نمود و رسوا کرد و لطیف کدام کس شفا می قلوب مومنین و زوال غلبه
قلوب ایشان حاصل شد و کدام کس از زهره مومنین اتباع رسول مقبول نمود و کانی شد بر س آنحضرت و کدام کس منفر و منصور
با گردید و جهاد کنند و با فرار کنند و بدرجه کدام کس شد تعالی ما نعت شمر اعدا نمود و بدرجه غازی با قنات و جان گزینده از میان
سیدان و اگر کسی گوید که علی را با اعتماد و شیعیه علم با حیات خود حاصل بود و می دانست که بعد وفات جناب رسالت ما باینتر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرف اندوختی از اندیشیان مترد شد و مالک بن نویره و غیره که تهمت از او بران فروه مسلمانان بسته میگید و تحت این روایات
هرگز مندرج نیستند زیرا که صاحب تحفه و الکامع صاحب انبیا میگوید که انبیا از اصحاب آنحضرت نبودند و در روایات لفظ
صحاب و اورد است که انبیا مترد خوانند و پس معلوم شد که مالک بن نویره و غیره که از اصحاب آنحضرت صلعم نبودند مقصود از متردین
نیستند و فقط منکر بلایه ابتدا از زمان است و دلالت میکند بر آنکه در ابتدا از مخالفت آنحضرت یعنی بخود مخالفت آنحضرت مترد شدند
و مالک بن نویره که فاصله چندین سال از دیده منوره مسکن خود میبردشت البته بعد و چون پیام از وفات آنحضرت مطلع گردیده باشد
فضلاء عن الازمه و واضعتر ازین آنست که روایتی است در سلم و خطاب است بسوی صحاب نه یکس و دیگر و آن این است که قال
رسول الله صلعم یرد امنی علی الخوض و ان از اود الناس عن کم از د الرجل اهل الرجل مله
قالوا یا نبی الله انظر فانا قال نعم لکم سیماء لیسیت لاحد غیرکم ترددون علی غیر محجلین من انزل
الوضوء و لیصدن عنی طائفتکم فلا یصلون قال یارب هو کذا و کذا فی فی ما یقول اهل انما احد ثلثه
و برین روایت خطاب است باصحاب که و لیصدن عنی طائفتکم یعنی باز خوانند ازین یک گروه از شما پس خوانند
رسیدین آنوقت خواهم گفت که پروردگار اینها باصحاب بن اندوختن بهم و اضحتران است که در جامع الاصول است و از موطای مالک
اخرج آن نموده و در تیسر الوصول نیز موجود است و در جواب الطوبی بعد الحق و یومی نیز آن اشاره است ان رسول الله صلعم
قال لشهداء احد هو کذا و کذا علیهم فقال ابو بکر الصدیق السنی ان رسول الله باخوانهم اسلمنا کما
اسلموا و اجاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلعم بلی و لکن لا ادری ما یحدثون بعدی
فلی ابوبکر فلی کفر قال انما الکلمه فی جعل النبی صلعم فیما بعد رسول خدا صلعم فرمود بر کسی شهید احد که بر اینها گواهی میدهم پس
گفت ابو بکر صدیق آیا نیستیم یا رسول الله برادران انبیا سلام آورده ایم چنانکه انبیا سلام آورده و در جواب او و هم چنانکه انبیا
جهاو کرده پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن نمیدانم که شما چه احوال خواندید و بعد پس بگفت ابو بکر صدیق که نیست پس
گفت و بعد بر شکیله البته بخوبین شود و اگر کان ایچم بعد تو یا رسول الله و میگویم که اگر ما برین و انصار و این آیات عامه با ائمه و شتر
و اصل می بودند صحاب را هم بان علمی حاصل می بود پس در خصوصیتی می نیست که اعمال خود را در دست نمیکردند و از افعال مخصوص خود
ندامت نمیکشیدند و می گفتند بایستی ترک بدعت فاحله و لم اکشفه و غیره می گفتند که آنچه بعد رسول خدا اعمال بد کرده ام
از ان نجات یابم پس غیبت و انهم چنانکه پیش ازین تفصیل بیان کرده ام در شکوه در فضایل محمد کریم است و خلاصه اش آن است
که هرگاه عمر از نعم ابو بکر و مجروح گردید چنان میگردد و ان عباس گفت که یا امیر المؤمنین صحبت رسول خدا صلعم با حسن و جوده حاصل کردی
و همچنین صحبت ابو بکر و انبیا از تو را می بودند و همچنین صحبت مؤمنین از تو را می اندوختن و ان عباس گفت که انچه
صحبت رسول خدا صلعم و ابو بکر و رضای انبیا و ذکر کردی این همه حسان خداست برین لیکن این جزع من کمی بینی آن از جهت
تو و اصحاب است قسم خدا اگر تمام این طایفه را در دایره آن رافد سازم از برای من خود از عذاب خدا روایت کرده است آنرا بخاک
و صراحت صحاب این عباسی علی ابن ابی طالب است که در تفسیر حقوقی او سعی نمود و بر کار برده پس اسناد تفسیری و ظلم لطف مع
صحیح و متفق علیه از انجین است و آیات مدح مقیده و شش و ط و فرست که هست همین است که اهل سنت ظلم و فتن انبیا را و اول

می سازد و نظر بر ظاهر افعال ایشان است و این بی الهی و شرع هیچ الباقی تقریر می نماید میکند و میگوید که اما آنچه وار و شده است و قرآن مجید قول حق شما لقد رزقنا الله من قبلنا رسول الله و الذین معه و قول النبی ان الله اطاع علی اهل البیت پس با وجود صحبت نبوت تمام اینها مشروط باسلامتی عاقبت است و جابر بن نیت بر حکیم علی الاطلاق که خبر دوازده مکلف غیر مصحح بانگیزد از عذابی نیست هر چه خواهد باشی بکنی و سبک القضا و در میان آنکه غیر از شرف صحبت نبی بآیه الامتیا و در میان مایه ایشان نیست آنچه بر ما جائز است بر ایشان نیز جائز است و معلوم است که صحبت رسول موجب آن نمیشود که صد و خطا و گناه از صاحب متع باشد و اگر چنین می بود عایشه که شرف صحبت از دیگران افزون تر حاصل کرده بود محتاج آن نمیشد که و باب برات او از فخر و آیه از آسمان نازل شود و صفوان بن حنظل هم از اصحاب بودی بایست که آنحضرت مخزون نمیشد و میفرمودند که صفوان از اصحاب است صد و در معصیت از و جابر نبود و کسیت که جبارت دارد بر اینکه بگوید که برات از چپک اصحاب جابر نیست هر چند از ایشان بدید باطن ظهور رسد بعد از آنکه حق متعالی و حق خابیکه شرف اصحابت برویت او حاصل کرده باشد بگوید لدی ان شرکت لیحبط عملک و لدی کون فی الخاسرین و بعد توره شما قل انی اخاف ان عصیت ربه عذابا عظیم مگر آنکه آن شخص مهم نمیشد باشد و این بی الهی و اگر چه محرم است لیکن در تمام حقیقت طاعت ثالثه با اهل سنت متفق است قال پس شرک مشرکین از ملک عرب و کفر کافرین از ملک کرب و قیصر سیف و دستان ایشان زائل گشت و ظهور اسلام و غلبه اهل ایمان بر کفر کفرین رونو و بصدق و عد که الله مغافه کشید و آن اخذ و بهما شغل که مال ملک کفار عرب و حکم و آخری له نقدر و اعلیها قد احاط الله بها و کان الله علی کل شیء قدیر اما مال و ملک کس و قیصر غنایم ایشان گشت اقول قاطع شرک مشرکین و اوضاع کفر کافرین از ملک عرب و بانی مانی قوه و ظهور غلبه اسلام علی منضی است که هنگام فرار صحابه قدم ثبات در زمین تمام نموده بغیر ذوالفقار جان کس از اقوام اسلام کفار با یکبار را منبر هم و نفس بامی ساخت و اصحاب بارین بخانه غلبه غازیان و مجاهدین از زوار گاه حضرت بنموده باز در سیاه باریت اسلام مستغل می شدند مگر بنو و دست حیدر و ذوالفقار که شکر و شکر از کبر شکار و هر گاه اسلام بطریق و می خیر نام حیدر و مستی گرفت و قوی و غالب شد تسخیر ملک قیصر و کسری بسهولت انجامید بکس از ملک اسلام بهان غلبه و قوت سابقه فتح بلاد میکرد و معویه و یزید و عبد الملک و غیره سلاطین اسلام هم یوسف و یوسف و انشراح قلاع و اقالیم از دست کفار می نمودند و جابجا رونق اسلام سبجی ایشان ظهور میگرفت تخصیص بر کس نیست و در تسخیر ملک عرب و ملک قیصر و کسری شرفی که از جانب خدا حاصل است بر کس کسان است که در گرفتن آن جان فشان و تن هی می نمودند و بالذات خود بهاد میکردند و تسخیر ملک قیصر و کسری نیز حکم و تجویز حیدر که راست است که در گرفتن آن مشهور نیک میدانند و بتدبیر صاحب هدایت طریق فتح با کوه و در و کلام و اور مجاهدین و غازیان راه خبر نیست بلکه کلام ما و غاصبان است که نه گاهی نصرت دین خدا نمودند و نه کلام کافر از دست خود کشتند و نه گاهی تکلیف جبهه کشیدند و از هیچ طایفه و مناقب و آیات بر کس کسان است که در میدان هوا زامی ثابت قدم و همدوش و همدام جناب رسول خدا نمودند و بعد آنحضرت و در ترقی اسلام سعی موفور یکبار بر رونو و نفس نفیس نمود و جاب و کفار نمودند و آخر الامر بر تمام امت ایمان جان و او ندیس مورد تفضیلات بے غایات رحمانی ایشانند که زوال شرک مشرکین از ملک عرب بسید و ایشان گردید و اندک کفر کافرین از ملک قیصر و کسری از موارد کسان است که بالذات با کفار قتال نمودند و کسانیکه شرک جهاشند و در و بان خود را از اصابت جراحت معصون داشتند و مثل

و مثل لوح دنیا و زمانه و نوشته حکمانی که در برابر ایشان از مارج جهان خط نیست چه خداست که مجاهدین میفرماید نه ستایش تا این
 چنانچه میگردد و فضل الله المجاهدین علی القاعدین و اگر بر سر قاعدین شرفی می بود جناب سرور کائنات گاهی تکلیف
 جهانیکشید و در متحلی صدمه انکار ندان نشسته بلکه در زمین نور نشسته ملامت بر سر جهان حکم میداند و به نفس خود گاهی حاضر جاد
 نشسته و مثل شکله در غایت غوغا نشسته حکمانی میگردد و جمله سعی و کوشش ایشان در ترقی دین اسلام و فتح بلاد همه از باب دنیا بود که ترقی و شک
 ریاست خود را در پی ترقی اسلام نمیدانند و از جهت غلو نیست و امید ثواب هرگز نبود بلکه در محل غوغا نشسته مردان را برای جنگ
 میفرستادند و ایشان ترقی دین جهان در راه خدا نمیدانند بلکه غارتخانه می نمودند و فتح بلاد و قطع میکردند و اینها ملت بر مردان اسلام حکومت
 می ساختند و اقارب خود را از زوال مال مالا مال میکردند و با حق مجاهدین مومنین بمالاقی نمیدانستند پس جهان و کرون با کفایت نفس خویش
 امر است دیگر است و حکم دادن بر سر جهان و خود در آن حاضر نشدن امر دیگر که این محض بر سر دنیا و ترقی سلطنت و ریاست خود
 است نه برای خدا و اگر برای خدای بود گاه خود هم شریک جاد می شدند و از زمین خود با مثل جناب رسول خدا صلعم و علی مرتضی و در آنجا به
 وعد که الله معاف کثیره تا خدا و رضا جعل لکم هذه مراد از فجعل لکم هذه
 غنایم خیر است چنانکه در دنیا و غیر تفاسیل سنت مرقوم است و آنهم بطفیل حیدر که از یهود که بعد از فرار اکابر صحابه مثل ابوبکر و عمر و عثمان
 فتح خیر کرد و در مدینه و از و آخری لکم تقدس و اعلیها غنایم جاد و حضرت صاحب الزمان علیه السلام است چه حق است که میفرماید که شما
 بر خدا آن قدرت نمیدارید بلکه شما را خدا آن نموده است پس معلوم شد که حصه دیگر کسان است پس این غوغا بود و بر خدا آن قدرت
 خواند و پشت مراد از آن احوال ملک قیصر کسی نمی تواند شد چه مسلمانان آن زمان بر خدا آن بالقوه البته قدرت میدادند و مثل
 غنایم خیر سوال روم و فارس را نیز تصرف خود آورده بودند و خدا است از عدم قدرت احوال انری مطلع میفرماید پس معلوم شد که مراد
 از آن احوال روم و فارس نیست که آن در قدرت مسلمانان آن زمان بود که در تصرف خود آورده و در مثل غنایم بعد فتح و بالفعل وقت
 نزول آیه ال غنایم و قدرت اهل اسلام نبود و اگر از غنایم آیه و آخری تو قدرت و اعلیها احوال روم و فارس مراد باشد در این صورت هم مضائق
 نیست چه مجاهد و مقاتله اهل روم و فارس بشوهر و حکم انهم حتی خطفه مطلق بوقوع آمده بود و قال و این آیات فضائل نظام
 ایشان در قرآن عظیم الشان تا قیام قیامت و در زبان خاص و عام اهل اسلام ساخت الحمد لله علی واک اقول آتنا و صدقنا و غنا
 مانع و باره مهاجرین و انصار همین است که این آیات فضائل نظام ایشان را در قرآن عظیم الشان تا قیام قیامت و در زبان خاص
 عام اهل اسلام ساخت الحمد لله علی واک لیکن نه مطلق مهاجرین و انصار و نه جمیع ایشان بلکه کسانیکه بجا قبول ایمان و بجا از خدا
 نه پذیرفتند و در وصایای و ارشادات آنحضرت صلعم نمودند و بعد آنحضرت اهل رسول بلکه اینها را سازیدند و غصب حقوق ایشان کردند
 و تا دم اولین برتقامت ایمان خود ثابت و مستقل ماندند و الا آیات فضائل پاک بن نویره و غیره مومنین که نزد اهل سنت مرقوم
 شده بودند نیز در قرآن عظیم الشان موجود است و تا قیام قیامت و در زبان خاص و عام اهل اسلام است همانا که جوایم فهو جوا
 قال پس هیچ مسلم و ایمان صحیح که باور کند که مثل این کسان که با ستر خدای مولا متابعت مصطفی چنین صعوبت و ادبیت از دست
 اعدای دین کشیده باشند و جمیع مانوعات و مرغوبات خود را ترک داده باشند و در قرآن عظیم الشان مراد و در جرات عالیات و مبشر
 بدعمل جنات خیم و فائز بجزایر عظیم بوده باشند و بصفت و اعانت ایشان علیه السلام و کثرت اهل ایمان در روز زمین بوده باشند

بانکه تغییر حال که قرار داد خلافت است تمام سعی بیانی که کوشش درین راه بادوند و مقرر شوند و بر وصیت رسول عمل نکنند اقول در هر
 وقوعی چیزی که بفعل آید باشد و کتب طغین از واقع شدن آن مملو و سخنان باشد با نطج سلیم در آن ملافت نمودن و غرض و فکر
 را در آن راه دادن که واقع شده بود و باینچه معنی دارد و این امر چنان است که کسی بگوید که شیطان رحیم صد سال و عبادت پروردگار
 سعی نموده و بذریع آن صاحب درجات عالیا که در دنیا نایشکد با هم معلم الملکوت می شود و گشته و مقرب از نگاه حضرت شده پس طبع سلیم
 و ایمان صحیح که باور کند که بانکه تغییر حال که قرار داد سجده آدم است تمام سعی و کوشش خود را بر باد داده باشد و در نگاه حضرت
 گردیده باشد حال آنکه خود حق متعالی در قرآن میفرماید که اکثر مردم به نفس خود طریق ضلالت می نمایند چنانچه میگوید که و ان کثیرا
 لیضلون با هو اثمهم بغیر علم ان سربك هو اعلم بالمعتدین پس هرگاه حال چنین باشد
 که اکثر مردم به خود چاره پیدا و اوست ضلالت شوند و در بعضی از اصحاب آنحضرت صلعم چنانچه است و است که برای حب حکومت و جاه و هوا
 مال ز دنیا از راه متابعت بسوی طریق بطالت و ضلالت میل نمایند و آنحضرت صلعم خود مطلع میفرماید از آنکه او صاحب چنانچه
 در صحاح اهل سنت موجود است که آنحضرت صلعم فرمودند که گروهی را از امت من خوانند که بسوی و نوح آنگاه خوانم گفت که پروردگار
 اینها اصحاب من اند و شما را در جوامع خود فرمود که تو نمیدانی چیزی که ایشان احداث کرده اند و بعد از آنکه متوجه شدند همیشه بر آن راه خود ماندند
 و تکلیفین اهل سنت نیز ظلم و فسق صحابه و تجاوز و تمساف ایشان از طریق حق بر صغیر خیاری و اعلان می نگارند که چیزی که واقع شده است
 در میان صحابه از منازعات و مشاجرات ظاهر آن ولایت می کنند بر آن که بعضی از ایشان از طریق حق تجاوز کرده اند و بعد از ظلم و فسق
 رسیده اند چنانکه در شرح مقاصد و غیره موجود است پس هرگاه بعضی از اصحاب با احترام علماء اهل سنت از طریق حق تجاوز کردند و دینداران
 کلام و جهیز غرض قائل و دجال ایشان باقیاندر بر صیغار اسباب با وجود شفقت و وسیع بقا و ساله عبادت و در کتاب امری بر مکرر گردید
 و صحابه که سلطنت عظمی و مملکت کبری را از زمین داشتند اگر در هر چه آن آخرت را بدینا فرزند کلام متبعا و است و همچنان بوقوع
 آمده که با وجود سعی و رباب دین و تحمل آلام و مصایب که از جاده مستقیم منحرف گشتند و بر وصیت رسول عمل نکردند باعث همین حب
 حکومت و جاه بود و در جامع الاصول روایت است که جناب رسول خدا صلعم فرمودند که اصحاب که مستحق صلوات علی اکابر
 و تکریم لکرمند اینانند یعنی قریب است که حرص و امید کرد بر امارت و خواهر شر برای شما پیشانی پس بر همین
 حرص امارت و هوا نفسانی از راه مستقیم دین توهم منحرف شدند و بر وصیت رسول مقبول عمل نکردند و چون در نزد من آنحضرت
 این امر بطریق و ملحوظ خاطر صحابه بود که بعد وفات آنحضرت منصب ریاست را به جبر بر کسی برای خود مقرر کنند بر آن در مرض الموت
 آنحضرت و کشتی که مشغول بود بر هدایت و تخلص ناس از ضلالت آن وصیت را رد کردند و دستور است که در وقت علالت و بیماری
 خاطر حیار از جمله اوقات و از منزه تر می باشد هر چه میگوید از آن منظوری و از آنکه اگر وصیت خلاف طبع و غیر مناسب می باشد نیز آنرا
 برای جمیع خاطر یا مقبول میدانند و بر آن عمل نکنند و وقتیکه وصیت کنند پیغمبر باشد و وصیت هم برای سو و افاده تمام
 است باشد و در صورت قبایل آن واجب تر به لایع تر می باشد پس با وجود آن وصیت آن حضرت را که ضائع کردند و قول آنحضرت
 را به زبان نسبت دادند از جهت تعشق همین دنیا و هوا و حکومت و جاه چند روزی آن بود و با وجود کشیدن چندین صحبت و
 اذیت از دست کفار و ترک ملاقات و مرغوبات و حضرت دعایت دین مبین و ممدوح شدن و قرآن عظیم البرهان که از حق و صدق

منصرف گشتند و بر وصیت رسول مقبول عمل نکردند این همه از راه جهل مرکب و کج فهمی و ضلالت ایشان بودی پنداشتند که ما در ترقی
 دین ساعی چیلید یکبار بر دوش و دست کفار و تیهاکشیدیم و اگر خلافت و ریاست ما خواهد ماند آیند و نیز سنی خود را هم نمود که کثرت
 اهل اسلام بوزوج آید گوهر بر خدا وصیت رسول عمل کنیم و اگر چه خلافت حق علی است لیکن ما نیز مثل علی بلکه سیر از آن در نظام امور دین
 و ترقی آن جانشانی و تند بی خواهیم نمود و در عوض آن با خود خواهیم شد نه معذوب و مستوب و می انگاشتند که با سجاد و قرآن عظیم الشان
 مدح و ستایش ما است و در سنگاری و نجات ماری و شکی نیست گوهر بر وصیت رسول عمل کنیم و حق علی و فاطمه را غصب نایم هر گاه
 اینقدر در ترقی دین سعی کردیم که با این امور و در مقابل آن چندان تحقیق نداشتند و در صدد تحریب بنیان ایمان خود شدند و
 مردمان را در ضلالت انداختند و حال دیگر کسان گوناگون بود و بعضی در محبت و اتحاد ایشان و بعضی بطبع و برتری خود و بعضی بعد
 و حسد علی و اکثری که جهل بودند و در حق و باطل تمیز نمی کردند به سیری و دیگران همراه ایشان شدند این دو سبب ترویج و وصیت آنحضرت صلعم
 لیکن در عیش حکومت و خست باده نه فهمیدند که بر وصیت رسول که شتم بسیار است باشد موجب از راه خود و دین و باعث ضلالت
 دیگران است و بلیست منه ب خلافت شخصی می باید که عالم باشد بقرآن و جمیع مسائل و مینی که است مطابق و موافق مرضی
 رسد لبدی هدایت نماید و بطرف حق یقین زنهای کند هر عامی جلالت که مردم را در ضلالت اندازد و حق تعالی که در قرآن مجید فرموده
 است که وان کثیر الیصلون باهلوا هم یغیر علیهم از یک عالم بالمعین در حق همچنین کسان فرموده است و
 جناب رسالت تاب صلعم نیز حجاب را طامعی داده است مستحصر صورت علی اکرم و قو کن لکم فدا مته - چنانکه در جامع الاصول است
 و همچنین واقع شده که بخيال خام و کج فهمی خود و ضلالت افتاد و آخر الامر بر فعال ناشایسته خود وقت مرگ نداشتند کشتند و چنانکه
 از انقلاب خلافت را در فی آخر حال فرسیده و همچنین سران تو ضعیف و بودند نمیدانی که بعد رسول خدا صلعم هدایت و ضلالت موقوف
 بر خلافت حق و باطل است از خلافت بر محل خود قایلیم است هدایت نجات است از تاج آن است و اگر بر محل و مرجع خود قایل نیست و در ضلالت
 بجز ضلالت و غوایت امر دیگر از این متوقع نیست و وجه علوت ایشان با علی بن ابی طالب بود که خون ابا و ابناء و اقارب هر یک از ایشان
 به غریب و فو الفقار ریخته شده بود و مصیبت عرب انهد بر شمس است و لهذا بیار بوده که در میان قبائل عرب بسبب کشته شدن سکه
 یا در ویدن شتری یا سبی قتلها و فساد های عظیم هم رسیده و در صورت دشمنی تا قریب از در بیان ایشان بود و چه جای که شستن قریب
 و عزیزی از ایشان که علوت آن پایانی ندارد و جمعی از علی مرتضی حدیده شدند بحسب حد آن بود که هر گاه میدیدند محبت و الفت
 جناب رسول را نسبت به علی مرتضی از حد فرزن ایشان را خوش حلو می شد چنانچه در حدیب القلوب عبدالحق دلموی مذکور است که
 صحاب رسول همه در دست چارشت بودند تا گاه سناری نادر او ایضا الناس سد و ابواب که انتباهی و مردم پیدا آمد و
 لیکن چنانچه استاد با دیگران ایضا الناس سد و ابواب که قبلان یازک لحداب مرم هم بر آنند و بلازم است
 آنحضرت صلعم مبادرت کردند علی مرتضی نیز آمد و بر سر آن حضرت با استاد فرمود چنانچه در روایت خود بنشین و در خانه خود را بحال خود
 بگذارد میان مردم ازین سخن گفتگوی قیاد و زنجی در و لهما راه یافت آنحضرت و در غضب شد و به سر رفت و حمزه و اموا لگفت و
 گفت حق بجهان شکوهی فرستاد بر موی که سجده بنا کن می صوفی بصف طهارت و ساکن نشود و در کج تو در بارون و پسران بارون
 شبر و شبیه و همچنین و می کز بر من که سبی یا نه طاهر که ساکن نشود و در کج بر من علی و پسران او حسن و حسین علی آخر الزمان و در زمان

بن جنبل از عمر بن عثمان سلمی از صحابہ مدینه بود روایت است که قال خرجت من علی بن حفصان فی سفری حتی وجدت هذه
 فی نفسی شیئا فلما قدمت اظفرت شکایتی فی المسجد حتی بلغ ذلک رسول الله فدخلت المسجد غداه عند رسول الله صلعم فی لیل
 من صحابیاتی حتی جلست قال ایمر وایده الله لقد اتی فقلت اعوذ بالله ان اذیک یا رسول الله فقال لانی علیا قد اذ
 یعنی گفت که بیرون شدم همراه علی بسوی یمن پس جفا کرد بر من در سفر من تا اینکه باختم از روی و نفس خود چیر بر پس هرگاه آمد
 ظاهر هر دم شکایت او را در مسجد تا اینکه رسید خبر آن شکایت رسول خدا را پس داخل شدم در مسجد و تا صبح و رسولی را صلعم در میان
 صحاب خود نشسته بود ندید پس هرگاه دیدم بر اثرش که در طرف من چشمان خود را تا اینکه نشستم فرمود ای عمر قسم بخدا البته تحقیق ایذا دوی
 مرا پس گفت من پناه بخدای برم از اینکه ایذا رسانا ترا یا رسول الله پس فرمود که کسیکه ایذا دوی را پس تحقیق ایذا دوی را و او را و غیر صحاب بن جنبل
 روایت کرده که آن حضرت دو لشکر فرستاد و یک لشکر حضرت امیر را امیر کرد و بر لشکر دیگر خالد را و فرمود که هرگاه هر دو لشکر با هم شوند علی بر
 هر دو امیر است پس ایشان رفتند فتح کردند و حضرت علی از امیران یک کثیر برآید خود گرفت خالد شکایت آن بحضرت صلعم نوشت آنحضرت
 خالد را ملاحظه فرموده بر آشفتند و فرمودند که ان علیا منی وانا منه ولیکم من بعدی ایست وجه اخلاف مروم
 از علی که تشق رسول خدا را در حق آن خلیفه حق مشاهده کرده و زمین آن حدی سوختند و حسد باطنی است نهایت بدشترت محفوط
 دارد و از شر آن اگر صحابه با هم شده بسبب حدیضات را از دست علی انتزع کرده باشند چه عجب است حضرت یوسف که هنوز با باغ بود
 و محبت حضرت یعقوب نسبت با و از صافرون بود از لیلان دیگر و خواب دید که بود که تغییرش با و شاهی و بزرگی می گفتند برادرانش
 با و جو یک حساب تھا و اہل سنت از جمله نبایلو و دیگر حضرت یوسف حدیث کرده و چاه انداختند با و جو یک حضرت یعقوب زنده بود و پیغمبر
 صلعم زنده نبود و صحاب آن حضرت صلعم از زمره رسول نبودند اگر حدیث کرده جلی بدسلوکی نمایند و مرتکب اخراج او شوند چه بعید است و
 کلام محل احتجاج است و قوم بنی اسرائیل که جمله صحاب یک لشکر بودند و بجز حضرت عیسی علیه السلام آنحضرت از خلیفه و برادر او که بارون بنی بود و فتنه متخلف
 گردید و عبادت گو ساله معروف شدند و قریب بود که بارون را بکشند با و جو یک توقع کلام منفعت و نبوی آنجا نه بود و جامعیتی که در
 اسلام در آمد بودند و پیغمبر خود را از دنیا رفته دیدند و شعلی دیدند که در آن فریاد و وفور و توفیر و کثرت مال باشد پس کلام
 تعجب است که برآید خود نشانند و در کتب حدیث است که جناب رسول خدا صلعم در حق علی بن ابی طالب فرمودند که انت فنی فنی
 هارون من موسی اکذا لابی من بعدی پس این حدیث چنانچه برخلاف علی ولایت می کند همچنین مشعرت برین
 امر که چنانکه است موسی هارون خلیفه او را مخدول نموده مشغول به گوساله پرستی گردیدند و ترانیز امت من خواهند گذاشت و مرتکب
 باطل خواهند بود فی الکشاف رہنمای ابن الاثیر و غیره عن حذیفة عن ابنی صلعم قال انما اقبلت الی الامم و بنی اسرائیل الی ان
 طریقتهم خدا و النعل بالنعل و النعل بالنعل غیر ان لا ادسر الی القبد
 الجمل ام لا یعنی از طریق روایت است که فرمود جناب رسول خدا صلعم با صحاب خود که شما مشایخ
 تر هم بپوشید بنی اسرائیل البته اختیار خواهد کرد و طریقه ایشان را مقلد درست شدن کفش با کفش و برتیر با برتیر غیر آنکه من نباید
 که با عبادت خدا بپیر کرد و گوساله را یا و اشهر صفاتی بنی اسرائیل است که از بارون خلیفه موسی برگشتند و قصد قتل او کردند و گوساله پرستی
 اختیار نمودند و برین است نیز همچنین با خود واقع شود و یک وجه اخلاف اکثر صحابه از علی این هم بیان میکنند که صحابه بعد از شهادت

[illegible]

کننده را این فضل خداست میبدان کسی را که میخواهد خدا صاحب فضل عظیم است منتی پس بین که کجاست درین ترجمه که قوم
 موصوف با صفات مشرجه آیه باقران قتال خواهند نمود البته اگر بجای مجاهدون نمی سبیل بشد لفظی مجاهد و هم می بود و در صورت خطا
 مزعم صاحب رساله را البته تحتل بود لیکن مضمون آیه عاریت از قوم او و چون براسه حقیقت خلافت ابوبکر در واقع و فضل الامر
 که در سلیله بود و مجرب علیه او را حجت گردانیده و در آیه اختلاف تحریف نمودند و چون ابوبکر را مقابله کردند بر زمین ایشان اتفاق افتاده
 بود و با آن درین آیه نیز تحریف نمودند و ابوبکر را در قوم داخل کرده قوم را از مخالفین مقررین قرار دادند و براسه مقابله ابوبکر مقررین را
 سپردا کردند و حال آنکه در آیه مسطوره یکجا از اقوام ایشان مذکور نیست و این همه تحریف ایشان در مجاهدون نمی سبیل بشد است چه
 خدا هیچگاه میفرماید که ایشان در راه خدا بجای خواهند نمود و هر کافر که اتفاق شود و هیچ کفار دنیا و بهر کس که باشند آنکه مقررین خصوصیت
 را با فضو قتل خواهند نمود بلکه هم است از یک کافر اصلی باشد یا مکرر و آنچه که مطابق بیضاوی و محال التمثیل و تفسیر واک و غیره است
 در تفسیر این آیه خلاصه اش آنست که خدا هیچگاه نمی فرماید ای مؤمنین اگر شما مقررین خواهید شد قریب است که ما با شما هم قومی را
 بجای شما که توصوف باوصاف چنین و چنان باشند از قبلی یعنی اگر شما مقرر شوید و آن نیست آن قوم بجای شما در راه خدا بجای
 خواهد کرد چنان که شما جاهدی کنید و مثل این آیه دیگر آیه نیز در قرآن موجود است قال الله تعالی و ان تقولوا لیستنبط
 قوما غیر که تقولوا انما لکم یحیی و اگر شمار و خواهد کرد و این را خدا مبدل خواهد نمود و خدا قومی را غیر شما
 یعنی شمار انقومی دیگر بدل خواهد نمود پس ایشان نخواهند بود مثل شما از قبلی و در تفسیر این آیه و آیه مذکوره از تبار و از جناب رسول خدا
 صلعم منقول است که ملو از قوم اهل فارس اند چنانکه در تفسیر واک و تفسیر آیه از تبار و یعنی یا ایها الذین امنوا
 منکم عن دینه الا ینما قوم است سئل النبی صلعم عنهم فصر بیده علی عاتق سلمان قال هذا
 وزوده لو کان الا یمان معلقا بالذیال انما رجال من الملأ و فارس یعنی سوال کرده شد غیر خدا صلعم
 از ایشان یعنی از قوم پس زوان حضرت دست خود بر دوش سلمان رضی الله عنه پس گفت این است و اهل او اگر باشند ایمان
 معلق بشیر البته خواهند یافت انما از ابناء فارس و این روایت حقیقت مذکور شد شیعہ اثنا عشریه نیز بوضوح انجا می رسد
 تمام ولایت فارس که سلمان از انجا است باین مذکور است حق متذکر است و در تفسیر بیضاوی و در تعین قوم مذکور است که قبل
 هم الیمن لما روی عن النبی صلعم انما الی ابی موسی و قال قوم هذا و قيل الفرس لانه
 سئل عنهم فصر بیده علی عاتق سلمان و قال هذا وزوده
 یعنی گفته شده است که ایشان اهل یمین اند براسه آنکه روایت کرده شده است از پیغمبر خدا صلعم که آن حضرت صلعم اشاره کرد و بسبب
 ابو موسی و گفت که قوم این و گفته شده است که اهل فارس اند بر سببیکه پیغمبر خدا صلعم سوال کرده شد از ایشان یعنی از قوم
 پس زوان حضرت صلعم دست خود بر دوش سلمان رضی الله عنه و گفت که اینست و اهل او و در محال التمثیل مذکور است
 که آن قوم در عهد خلیفه ثانی با کفار مقابله کرده بودند و با مقررین و براسه ابوبکر از آن حضرت صلعم یک روایت از آن حضرت
 صلعم منقول نیست که این هم و در قوم داخل است یا نه لیکن اهل سنت براسه صلح حال او از جانب خود و تجویزی نمایند و براسه
 ابوبکر نیز روایت می کنند لیکن نه از رسول خدا صلعم بلکه از دیگر کسان روایت می کنند پس بموجب ارشاد آن حضرت صلعم ملو از

قوم اهل غار سر نمایا اهل مین که بجای قمرین خدای شعا ایشا خرا که موصوفی بصغات مندرجه آید بودند آورده و تشر و انشا عیسی بر ملا و از قوم
 جناب ابراهیم سلام و پیر و ان آن جناب اند که در ایشان جمله اوصاف مندرجه آید مذکور موجود بودند چنانچه خواهی و انت انت انت انت انت
 و هر گاه از آیه مذکور حسب ارشاد جناب رسول خدا صلعم متعلقه قوم با قمرین ثابت نشد و در صورت منقبت ابوبکر امر است فرضی که
 قابل سماعت نیست و اول کلام بسیار است در از ترا و آنها که در زمانه ابوبکر گشته شدند و در صورت تسلیم از ترا و آنها بآنکه امر شرفی بر ابوبکر
 حاصل نیست چرا که ابوبکر بالذات مباشر قتال نگزیده بود و حکم قتال و اذن بر آن ترقی ریاست خود امر دیگر است و خدای شعا
 و فرقان مدح مقابلین میفرماید نه سائیش مرین قتال و تخصیص بنا و این از ترا و بطرف سلیمه کذاب و مانعین ز کوفه و جوی نزاره
 زیرا که خطاب در آیه بجمعه مؤمنین است مهابرجین باشند انصار یا غیر ایشان و سلیمه کذاب از و ام کافر بود و در زبان آن حضرت صلعم
 دعوی نبوت کرده بود و در و اهل سنت یک فرق منیر تر نگزیده با و پیوسته بود تا آنکه در عهد ابوبکر گشته شد و مانع بن اوسیره که
 با ابوبکر ز کوفه نداده بود و مومن بود و جناب رسول خدا صلعم او را بر اسب تحفیل صدقات اقوام او منصوب فرموده بود و در خاله
 بن ولید حبلیت عشق زوجه او که حینه و جمیل بود و هتم باز داده کرده آن بیگانه را بقبض رسانید و زوجه او را همان شب قبل از وفات
 عده و در تصرف خود و او را و چنانکه در تاریخ آن خلکان است لما بلغ الخبر لای خیر خالده مع مالک و امواله ابابکر و غیر
 فقال عمر لابی بکر ان خالد اذنی فارجه قال ما كنت لارجه فانه تاول فاخطا قال فانه
 مسلما فاقتله مسلما فاقتله ما كنت لا قتله به فانه تاول فاخطا
 یعنی هر گاه ریب ابوبکر و عمر را خبر خالد بماده مالک و زوجه او گفت عمر ابوبکر را که خالد زنا کرده است پس سنگسار کن او را گفت ابوبکر که
 او را سنگسار نخواهم نمود بدین سبب که او تاویل کرده است پس در آن خطا کرده گفت عمر که او مسلمانی را قتل کرده است پس قتل کن
 او را و مسلمان پس قتل کن او را و الجوز آن گفت ابوبکر که نه قتل خواهم کرد او را با و بدین سبب که او تاویل کرده بود پس خطا کرد در آن
 و همچنین در شکوه از صحیح بخاری و مسلم روایت ابومریرة مذکور است لیکن مسلم و ابی حنیفه اول صاحب ملاحظه باینکه در کمال
 بموجب حکم قرآن در هر دو وجه واجب القتل گزیده بود و خلیفه صاحب انرا محمول بر تاویل کرد و از میان یوم الدین هیچ خوف
 و خشیت بر امون خاطر قدس خود نگذاشت و در تقسیم و نشو و نه که کور است که قال عمر لان اکون سبب ان یبغی
 صلعم عن ثلث احب الی جبرة النعم عن الخلیف بعدة و عن قوم قالوا انقرضوا لکوة
 من اموالنا ولا یؤدیها الیل ایل قتلهم و عن الککله لم یخش انک اگر سوال میکردم از رسول خدا صلعم از
 سبب چیر تر و من دوست تر بود از شتر آن سوی سرخ از خلیفه که بعد تو که خواب بود و از حال قوم که نقدند او را بر کوفه اموال خود
 می نمایم لیکن نمی رسانیم انرا بموی تو آیا حلال است متعلقه با ایشان و از معنی کلام سوال میکردم انچه از اینجا مسلم و ابی حنیفه
 ثانی صاحب باین فهمید که خود ابوبکر را با عطاء خلعت خلافت صبر فرموده بود و داند اکنون میفرمایند که از رسول خدای پرست
 که بعد تو خلیفه که خواهد بود و کاش در انداخت خلافت توقف میکرد و احتیاط می نمودند و انتظار رفتن جناب سرور کائنات میکشیدند
 که بعد از ان حق بحق و از سر سید و شیخ عبد الحق و بلوی از اصحاب بن جری آید که آنحضرت را عامل ساخته بود و آنرا که رابعد
 خویش چون رسید او را خبر فعات رسول را پس آنرا که صدقه را و تفریق کرد و در قیومش و انچه جاری خواهد که خلاصه ترجمه شد

آنست گفتیم که بر اهل خود را با خوف اگر کسی بعد ازین برین حق قائم و منصوب خواهد بود اطاعت او را بپذیرند و نخواهیم گفت که
دین دین محمد است و شیخ متقی در کفر العمال نوشته و خلاصه ترجمه اش آنست که خاله دعوی کرد از داد مالک را و مالک آنکار کرد
و گفت که ما بر دین اسلام هستیم و چیزی را تغییر ندادیم و گوئی داد بر سلام و البوقماده و بعد از این عمر و در تاریخ طبری مذکور است که هرگاه
خاله معاویه را نمود و در مسجد رسید و گفت که ترا سنگسار خواهند نمود و سنگها که تو مرد مسلم را قتل کردی و باز تو خود معاویه را نمودی متقی
پس سلام مالک ثابت شد از روایات کتب اهل سنت لیکن علماء ایشان بیاس خاطر البکر که از جرم عظیم صادر شده بود که مسلمانان
را قتل نمایند و در پیش تاویل می نمایند و میگویند که مالک سنگسار نکرده بود بنابر آن قتل او واجب نشد میگویند که نزد سائیدن زکوة
بالو بکرستانم از داد مالک ثابت چه او البکر را سزاوار اخلاف نمیدانست بنابر آن زکوة را بالبکر بگزینانیده بود پس او سنگسار افت
بود و سنگسار نکرده چنانکه آنجا که تاریخ عبدالحق - واضح میشود و سنگسار افت مرتد می شود بلکه او از زمین کحل است مثل معاویه و اهل شام که
سنگسار افت علی بود و چنانچه صاحب تحفه در باب مطالع می نویسد که آنها بگمان شده آخرت سنگسار افت شدند و سلب لیاقت
این کار از انجناب و بدگن آن آغاز نهادند و چونک برخواستند انقی و خلافت هر چهار خلفا نسبت مساوات در وجه فوقیت و کلام
ترجیح بر سه البکر نیست پس سنگسار افت البکر نیز مثل سنگسار افت علی مرتدی تواند شد و آن که صاحب تحفه میگویند که زنان مالک
بوقت رسیدن خبر وفات آن حضرت صلح خاندی و وفای نوازی نموده بودند پس کذب محض است و حواله کلام کتاب نداده که
این چنین می بود البکر چگونه خاله را غلطی میگفت و عمر را مسلمان میدانست چنانکه دانستی و اگر زنان مالک این امور بمنوعه
بجا آورده و اجازت مالک از کجا ثابت شد حضرت عائشه بے اجازت آن حضرت صلح مرتکب اکثر امور ممنوعه گردیده اند و نیز در
تحفه می نویسد که مالک آن حضرت را حاکم او صاحب گفته بود این هم دروغ است و در تاریخ طبری و تاریخ ابن خلکان و تنفیر
قاضی فقط صلح صاحب حکم موجود است و فقط صلح صلح موجود نیست و در صورت تسلیم قاضی هم ندارد زیرا که خلیفه صاحب نیز آنحضرت
صلح را وقت وصیت کرده بود آن هذا الرجل لیخیر فیما یشاء اهل سنت است و فقط صلح نیز در احادیث
موجود است چنانکه در بخاری در کتاب الحج در باب کسوة الکعبه مذکور است آن صاحب که لعلایه پیغمبر البکر در وصیت
فرض تکیه توهم خاص است قتل مرتدین نیز در اوقات مرتدین البکر نمی تواند چه او صافی که بر قائلین در آنکه مذکور است
اند و البکر بیک از آن موجود نبود اول اینکه خدا میفرماید بحدی که هر دوست میدارد ایشانرا خدا بود
میدارد ایشان خدا را و این امر در البکر بر گزینان ثابت نبود زیرا که هرگاه البکر و عمر و عثمان از جنگ خیبر بی نیل مقصود فرار کرده
آمده بودند جناب رسول خدا صلح فرموده بودند که لا عتاب فی الایة خدا را حاکم کرد و اگر چه این حدیث در مسنده
بحمد الله و سر مسوله یفقر الله علی دید چنانکه در صلی اهل سنت مذکور است یعنی هر آینه خواهیم داد و عمر خود را از
آنکه که مکرر فرموده که بفرموده باشد که دوست دارد خدا را در سوال او را دوست دارد او را خدا را در سوال او را دوست
خبرش صاف بود است و سبب آنکه پیش ازین و چنانکه گفته بودند فرار کرده معاویه نموده که بود و پیغمبر فرموده است
مسلم رسول او را در مساله است و خدا را رسول او را و اینان را دوست میباشند و الا آنحضرت را حاجت ایشان بود که
چه در این مساله است و سبب آنکه پیش ازین و چنانکه گفته بودند فرار کرده معاویه نموده که بود و پیغمبر فرموده است

مذکور است که هرگاه آنحضرت صلعم چنین ارشاد فرمودند اکثره از صحابه تمنای آن داشتند که این منصب بزرگامان مقرر باشد و هر کس
بر سر ذات خود آن روی آن میکرد و چنانچه هر خطاب نمیران و گرد و دل شده پیش آنحضرت رفت لیکن آن حضرت التفات فرمود
و فرمودند که علی کجاست بیاید و او را لیکن تعجب است از کفر چنین خیال محال کرده و تفهیمید که اکنون از چه باور گشته آمده ام بر سر ذات
من چگونه این منصب اختصاص خواهد یافت و مرتبه عتک است که او در آن مرتبه محبت است چنانکه در مدارج النبوة است هنوز نصیب ابو بکر
نشده بود و چه که محبت چنانکه قول آنحضرت از طریق اهل سنت منقول است تو گفت متخذ احلیل که اخذ شد با ابی جلیل
یعنی اگر بگویم فیم خلیفه البیت میگردد ابو بکر را خلیل پس هرگاه البیت بجلت آنحضرت رسیده باشد و مرتبه محبت که افزون تر از آنست که با او حاصل
خواهد شد و آنکه صاحب غنّه گفته که در این اثبات این دو صفت بر است شخصی در کلامی نفی آن و در اندوگان نیکو چنانکه در تباوایل عجب الله
الله و رسول و عجل الله و رسول گفته این قول او نهایت مخفی است که با اصل مدعا ساسه ندارد و دو سه قول که در مقابل آن آورده
آخر این روایت هیچگونه تعلق نیست زیرا که در روایت عطاء رایت مقصود بیان آنست که هرگاه ثلثه از جنگ فرار کرده اند از آن وقت
آن حضرت صلعم نظر بر فرار ایشان فرموده و ندانستن علی خود را از آن بچنین کس نخواهد بود که فرار نکند و در زمان رسول او را دوست
دارد و خدا در سوال او را دوست دارد پس از بیان این صفات بوضع بیست که ایشان از این اوصاف باطل جاری بود و در روایت
ان الدیجیب الذین یقانعون فی سبیل الله البتة این مضمون ثابت نیست در این آیه را بیان روایتی چه تعلق است
و حال ذلّه علی المؤمنین یعنی فروتنی کنندگان بر مؤمنین نیز ظاهر است که بعکس آن در کتب معتبره هر دو مضمون چه قدر تشدید شده
و هرگاه علی و عباس فرموده اند که نه از آنست که گفت ابو بکر را که اگر انکار است کنند قتل کن ایشان را چنانکه پیش ازین بعضی تحریر کرده اند
و زبیر را که در غنّه و بشرو است که قتل کرد و دشمنانشان بیرون آوردند و بجزیر او و بیعت گرفتند و مشیر او را شکستند و عجب بیعت
بود که بکلمه وسیلی حاصل شد ۲ عزه علی الکافرین یعنی سختی کنندگان بر کافران پس آن نیز نسبت با ابو بکر اظهر
من الشمس است که بعکس آن عالم از کفار و اعدا و یونیب عرب ایشان را فرسید و نسک علی الامم و مقابله کفار ثبات است و در وقت
سختی بر ایشان چه خواهد کرد و از جناب رسول خدا صلعم که در پیشته منقول نیست که ابو بکر نیز با مرتدین قتال خواهد نمود چنانکه بر سر
جناب امیر منقول است از آنحضرت صلعم که بعد ازین قتال خواهد نمود چنانچه در جامع الاصول از ابوسعید خدری روایت است که آن حضرت
صلعم فرمودند که در میان شما کسی است که ترا و ایل قرآن قتال خواهد نمود مثل آنکه من بتزئیل قرآن قتال کردم ابو بکر گفت منم یا رسول الله
فرمودند و لیکن آنست که نعل من چینی میکنند انتهی و آن علی بود که کفش آن حضرت صلعم را می دوخت و صاحب تحفه هم می نویسد که
که آنحضرت پیش از وقوع واقعه طلع فرموده بودند که یا علی کجاست که اقامه هدلیک و انت تقاتل الیکائن
و القاسطین و الماسرفین یعنی ای علی نه متفق خواهد شد بر تو است و در سببیک تو جنگ خواهی کرد با عدا
شکنان و بی انصافان و از دین بیرون شوندگان پس علی مرتضی بهر قسم تو جنگ نمود و از دین بیرون شوندگان هم جنگ نمود
پس جمله اوصاف مندرجه آید مگر آنکه در تحقیق او و در علی نه در غیر او یعنی علی خدا رسول را دوست میداشت و خدا رسول او را دوست
میداشتند و آن ثابت است از حدیث عطاء رایت در روز خیبر مجادله و قتال او با کفار مشهور است که گاهی از میدان کارزار بر میترسید
و زخم بر رخسار خود میزد و چنانکه در تاریخ الخلفاء و مسوق مرقه و غیره مذکور است و خوف اوم لایم نیز مخصوص بزرگای است که با کفر گویان مقابل مبارزه

و در مقام کفایت یکس هاست نمیکند و همین است حال پیران جناب علیه السلام از جهت تبعیت آنجناب که ایشان هم متصف بودند بحکم صفا
مندر چه آیه مذکوره و در بعض اوقات که جناب امیر شکرانیت هم از ایشان بود و میفرمود از آن بعضی از ایشان بودند که در جای تسبیح می کردند
و در نفوس ایشان سر و عادات تالشه سرخ یافتند و در واداران کل صاحب نیست که به او آنجناب بودند و باین پنج در قرآن شریف شکایت
صحابه آن حضرت صلوات بسیار است قال الله تعالی ایها الذین امنوا ملائکنا اقبل لکم انقروا فی سبیل
السلامات قل لکم ینشیء ای انما ایمان آورد و در وصیت بر شما وقتیکه گفته میشود بر شما بیرون شو
در راه خدا اگر آن و کمال ینشیء ایضا و ملائکنا لا تقاتلوا فی سبیل الله یعنی وصیت بر شما
که قتال نمیکند و در راه خدا قتال پس تهمت ارتداد از صحابه بوجه باطل شکسته فوق آن تصونیت چه که اگر کسی از صحابه مقرر بود
و دیگر چنین کامل ایمان حکم که مسطور باشد با جهاد کردند و آنهارا بکشتند و شک نیست که بخلاف آنکه کسی مومن کامل ایمان جناب
تکرر بلکه علی و ابودر و دیگر مومن کامل ایمان هیت بانکاره حکم المومنون و المومنات بعضهم اولیاء
الذین یامرون بالمعروف و یمنعون عن المنکر و بطریق الله و در وقت دین محمدی نگاه بوی بسیار سعی بشمار یکبار بر زمین
کسانیکه نسبت از تدا و بانهار و ادانید بانکار آیه مسطور کافر باشند اقول عدم مقاتله البعض از مرتدین مسلمین از تدا و ایشان
عینیه اندر شده و ارتداد بعضی از صحابه جرم کلی است و در آیه مذکوره هرگز هرگز حکم انحصار بر قتال مرتدین نیست چنانکه دانسته
در قول سابق و قتال که با مرتدین بوجه آمده نه حکم آیه مسطور است و در صورت فرض تسلیم میگویم که سابق آیه مذکوره دلالت میکند
بر آنکه خطاب و بین آیه یکسان است که غیر قوم اند چنانکه در آیه عند محمد بن الحنفیه اولی یا منشدین اقول کونتم اولی کمون قوم داخل زمره
مطابقین نیست ثلثه بر علم اهل سنت در قوم داخل اند که با عتقاد ایشان با مرتدین متماثل کرده اند پس ثلثه در زمره مرتدین این آیه داخل
نشد و یکس از علما شیعه قائل است باینکه ثلثه در مرتدین این آیه داخل اند بلکه از ایشان را حکم آیه و من یرتد منکم عن
دینہ فیدمت و هو کافر فاولئک حبیطات اعمالهم فی الدنیا و الاخره
و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ممکن الوقوع میسر اند یعنی کسیکه مرتد شود از شان زین خود پس
بمیرود و حال آنکه او فرست پس ایشان نابود شدند بمحال ایشان و در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب نار اند ایشان و قرآن دایم باشند گانند
چرا که خطاب درین آیه مخصوص است بهماجرین و انصار چه این آیه بعد مرور ایام قلائل از حجت ماندل شده است و دایم قبل از معرکه بدر چنانکه
در تفسیر ضیائی مذکور است و این آیه مخصوص آیه یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینہ غی تواند شد
چه خطاب درین آیه عام است بهماجرین و انصار و غیر ایشان و خطاب در آیه و من یرتد منکم عن دینہ مخصوص است بهماجرین و انصار
و پس با که عکس آن می تواند شد و در آن آن بیگویم که اقول جناب باری عز و جه که چه بصر رتد کلمات اندنیکین و تحقیق بر قبیل
تکلیف است چه جمله امور است که منوط به صحت اند و در عین رتد بعض امور تخلف در و عده از نعم نمی آید و در احوال حقیقتا بر آنکه حکم
کلی عاری باشد و بر آنکه سبب رتد و علق با بعضی از مرتدین و وقوع مقاتله صورت نیست با شریعت الهیه است اینهمه مرتدین میان ایشان
الهی که بر رتد نیست و نیز در عین تخلف در و عده ای و حتی صورت می نیست که اگر با احدی از مرتدین مقاتله واقع نمیشد و چون با
اکثر ایشان مقاتله واقع شد حکم کل بر آن جاری شود مثل آن در قرآن شریف بسیار است در بود که بر عزم اهل سنت با مرتدین مقاتله

کرده بود ممکن نیست که با هر قدر متر و قیاس کرده باشد واحدی از متر بدین بالیقین بعد از مدت و قبل مقابلت نشود باشد و نه بسیار باشد و
 نیز باشد و نه غالب باشد و نه کور باشد و نه معذور باشد و همچنین نزد اهل انشاء است که وقت ایمان قوم بر یک جنگ حمل و صفین و
 نه روان ایشان نرزد و نه بدلیکن وقوع مقابلت با هم نفسان و اتباع ایشان بین مقابلت ایشان است و اکثر متر بدین بدون مقابلت
 از واد و یا خشت آقامت برداشته اند و یا یکی یک فرق که در عهد خلیفه ثانی متر شد و یکس با و مقابلت کرد و یا آنچه صاحب تحفه در باب
 امامت میگوید بلکه و یک فرق در زمان خلیفه ثانی متر شد و به صاری طبعی شد و در حال التبریل مرقوم است که لطف شام رفت
 و نه با لطفی شد و تفتی و ظاهر است که بعد از حق ایشان کسی با ایشان مقابلت کرده و عهد یمنین جیش متر شد و بر همان اثر و خود و
 و کسی با و مقابلت نکرد و شعث بن قیس متر شد و در زمان خلیفه اول ایمان آورد و لیکن بعد از مدت و قبل سلام کسی با و مقابلت نکرد
 و در تحفه مذکور است که چون عمر و عاص در آخر متر و کا و گشت خراسان و از عثمان محض کرامات عثمان با و عهد یمنین لیکن از عهد یمنین
 از واد و از وین کسی با و مقابلت کرده موافق مذکور اهل سنت و الا لا افرم می آید که جمله اتباع معاویه متر باشند و فر و نیست که با هر
 متر صورت مقابلت بند اکثر متر بدین و اطراف منتشر شدند و بر ستر خود فوت شدند و با ایشان مقابلت بوقوع نیامد و آیه مذکور
 محض بر یک متر سب و تحفه و مع یمنین که متر نشوند نازل شده است و از ان کلیت مقابلت آخرین که با و در باب هر متر مقابلت
 کرده شود از این آیه و بیعت ابوذر و غیره و موثران کامل الامان باشد حکم صحیح مسلم بود که رسولی صلوات الله علیه از خلیفه فرموده
 بودند که بعد از حکامی بهم رسد که تسبیح بگویند من باشد اطاعت ایشان را لازم گیری گویند که تر گینه و شکست تر از غنمی
 و نیز بیعت ایشان مستلزم حقیقت خلافت نمی تواند شد و عهد یمنین هم و آنس بن مالک که از یمنین کل بودند متر و اهل سنت
 بر و ست نیز بر بیعت کرده بودند و عهد یمنین هم بر و ست علی بیعت نکرد بلکه بر و ست معاویه بیعت نمود و واداشتن از واد
 ثامه موجب انکار این آیه نمی تواند شد و فضایل علی بن ابی طالب آیات متعدده نازل شده اند و معاویه منکر فضائل آنحضرت
 بود بلکه سب میکرد و مردمان را ترغیب و ترویج می نمود و مسلم است و غنی میباید که فریب انشاء خباب امیر را و بر منابر برین میگویند
 چنانکه در فتح البکر است و لشکر عائشه حضرت علی را و هم را بیان آنجا بامطهر میگفتند و یا که و فصول همه است لیکن کسی از اهل سنت
 ایشان را کافری و اند بلکه از زمره یمنین کالیج و انند و معاویه را طیفه حق و امام صدق میگویند با وجود انکار حدیث آیات قرآنی
 و فضائل علی و با یک آیه را در روح و فضیلت ثامه نمی دانیم تا انکار ایشان انکار آیه لازم آید و نام و نه نشان کسی از ثامه در آیه
 مذکور و حق است که ایشان را از مقابلتین متر بدین با و کرده شود و او اوصاف مندرجه آیه از محبت خدا و رسول و مقابلت بالذات
 با هر متر از و در ثامه موجود بود و با واداشتن از واد ایشان انکار آیه لازم آید ما از اول و در جمله این اوصاف را از واد ثامه مسلوب
 است و انیم بلکه میگویم که مقابلت متر بدین علی و هم را بیان او نید و این آیه در فضائل ایشان نازل شده است پس کسیکه منکر آن باشد
 با انکار آیه متر خواهد بود و نیز مالک بن نویره و غیره با عترت خلیفه ثانی موسی بود و در فضائل یمنین اکثر آیات نازل شده و
 و ایشان مبشر اند بحصول رضوان خدا و محبت او و دخول جنت نعم پس کیسین بار متر گوید با انکار آیات کافر است و البته در
 اگر نندگان چهار و او عید او خال نامریم کرده است پس کسیکه ایشان را جنتی گوید یا انکار آیه کافر است و البته در کافران
 الله یحب الدین یقاتلون فی سبیلک و اکثر مؤلفه القلوب با وجود آنکه از ایمان بهره نداشتند لیکن همراه آنحضرت صلوات

گردیده با کفار مخالفت میکرد پس کسیکه ایشان را کافر گوید و محبوب خدا نداند یا با کفار آیه کافر باشد و از اسناد و از دست نوشته انکار آیه کفر
 مفرح باشد هرگاه آنحضرت صلوات الله علیه از قوم اهل بن اهل فای گرفته باشد از اول در جمله قوم مندرج نیستند اگر از ان حضرت بر
 ایشان که در حدیثی منقول باشد بیان کنند و از هر یک نفسانیات ایشان را تجویز کرد و امر و دیگر است و اگر حق می پرسی
 منکر قرآن آنکس بود که قرآن را بر سر هر یک نفس خود و اوراق نموده و مورد لعن نبی بی عایشه مجتهده سنبلان گردیده چنانچه میگفت
 لعن الله حراق المصاحف كما وسرد في نشرح البخاري كابن حجر العسقلاني في برهان
 بالخصوص من حج يحبس و قرآن موجود نیست تا از انکار و انکار قرآن لازم آید چنانکه شرح مواقف میگوید که انتفاء علیهم خطا
 ای انتفاء فی القرآن علی واحد من الصحابة بخصوصه فلا يكون قد حسم تكذيب
 للقران و اما الاحادیث الواردة فی تزكية بعض معين من
 الصحابة والشهادة لهم بالجنة فمن قبيل الاحاد فلا يكفر المسلم بانكارها
 بل محض آنکه در قرآن شریف متناهی یکس از صحابه مخصوصه مذکور نیست پس توجیه و عیب گفته و ذوات ایشان مذکور قرآن نه آیه
 بود ولیکن احادیث که در بیان یکی بعض معین از صحابه دارند و شهادت و قول جنت که بر سر ایشان منقول است پس انقبیل
 احاد است منکر آن کافر نمیشود و شیخ عبدالحق در تمکیل الايمان میگوید که لا یکفر احد من اهل القبلة
 یعنی کسی که از اهل قبله کافر نمیشود و قال و ایشان را با علی بن ابیطالب چه عداوت بود که حق و غصب کردند و معاوان
 آن نشاندند و کدام وجابت غیر از وجابت وینی با او بود که ویرانگری ساختند اقول غصب حق منحصر در عداوت نیست بلکه غصب
 حق اکثر بر سر طمع و خست و ذوات طبع غاصب هم بوقوعی آید و علت غصب حق علی هر دو امر بودند هم عداوت و حد و هم حب حکومت
 و جاهد طمع و اموال و بیانی نماید در هر دو امر از تفصیل قبل ازین بمعرض تحریر آورده ام و در عداوت ایشان با علی بن ابیطالب
 رسمی نیست این بی الحیدر معتزلی با وجود قائل شدن او بحقیقت خلافت نشد و شرح پنج ابدا فتی نویسد که قال شیخنا ابو جعفر
 الاسکافی کان اهل البصرة کلهم ینغضون علیا و کثیر من اهل المدينة و اما اهل مکة
 فکلهم یدغضون فاطمة و کان قریب من کلها علی خلافه یعنی شیخ ابو جعفر
 میگوید که اهل بصره همه علیا دشمن میشدند علی را و اکثر اهل مدینه دشمن او بودند لیکن اهل مکة پس همه ایشان عداوت میدادند
 او را و قریب جمله برخلاف او بودند یعنی پس هرگاه حال ایشان را بنمایم و احوال باشد باز توقع عداوت و اما از ذوات ایشان خلاف عقل
 و بعید است و اگر صحابه را علی بن ابیطالب عداوت نمی بود در جنگ جمل و جنگ صفین و تقابل او بر بنی خواست و آموه قتل او
 یعنی شهادت و هزار مسلمانان طرفین را قتل نمیکند و در عید آید و یقتلون الذین یامرون بالفسط من
 الناس فبشروهم بعد ان اب الیحد و داخل نمی شدند یعنی قتل میکنند کسانی که حکم میکنند با ناصی از مردم
 پس خبره ایشان را بعد از درونک و حق او که غصب نمودند همان عداوت و حد و هم حکومت و جاهد و مال بود که در
 ازین به تفصیل بیان کرده ام و در مسلم و جمع بن الصمیمین و جامع الاصول و غیره کتب صحاح مذکور است که فخری که فاطمه فیم
 نکلهم حتی ماتت قد دفنها علی لیلا و لم یوزن لها ابابکر و کان لعلی صاحب

فی الناس حیاة فاطمة فلما توفیت انصرفت وجوه الناس عن علی و مکنت فاطمة بعد
 الله سنة اشهر ثم توفیت فقال رجل الزهري فلیبیای علی سنة الله فقال لا والله ولا احد من
 بنی هاشم حتی یابی علی فلما رای علی انصرف وجوه الناس عنه ضعیع الی مصالحة ابی بکر
 ان اتنا ولا یاتنا معک احد و کسه ان ینتیہ عمر لما علم من شدّة عمر الحدیث
 یعنی مہاجرت نمود فاطمة ابو بکر پس خ کلام کرد از توانیکه برود و رفتن کرد علی فاطمة را و شب و اذن نداد ابو بکر را که بر خانه او حاضر شود و
 مانند کافی فاطمة مردمان را و داری علی و پس هر گاه فاطمة وفات یافت رویای مردمان از علی برگشتند و در تنگ نمود فاطمة و دنیا
 بعد رسول خارشش ماه و بعد از ان وفات یافت پس گفت مردی زهری را که آیا بیعت کرده به علی ابو بکر یا نشن او گفت
 که و نه نه علی بیعت کرده بود و کسی دیگر از بنی اشتم انیکه بیعت کرد و او را علی پس هر گاه وید علی برگشتن رویا های مردمان از جانب خود
 بیاچار شد پس کجی مصالحو ابو بکر پس فرستاد کسی را بسوی ابو بکر انیکه باید نزد او بنیاید همراه تو کسی دیگر و ناخوش و انست آمدن عمر را از
 حجت سختی او نهی پس بدین که این پیران و عدم تکلم زبیر ابو بکر و عدم اجازت ابو بکر در باب حاضر شدن او بر جنازه و تنه و سنگاره علی
 از آمدن عمر همراه ابو بکر بر چه چیز دلالت میکند بر محبت دلالت میکند یا ناشی از عداوت است بیعت برضا و غیبت واقع شده یا بجز او را
 و مردمان و ان زمان از علی مشتقی ملتزم و مشتق بودند یا متفرق و منصرف و مخدول کننده و تخمین عایشه را اجازت نبود که بر جنازه ان حضور
 حاضر شود و جنازه در ضرب القلوب است که چنان فاطمة وفات کرد و عایشه بنت ابی بکر صدیق بنی امیه حاضر است که در روز نهم از بنی امیه
 او را پیش کرد و از آنکه در تدریجی و این کمالی نامی است که با وجود بودن عایشه از خطبه زبان رسول خدا صلعم از اهل شمدن حجره فاطمه منوع
 گردید و صلاح الدین رومی در حاشیه شرح عقائد می نویسد که در میان فاطمة و ابو بکر طابت نیک عداوت پیدا گردیده بود و نهی او عدا
 فاطمة عین عداوت علی است در صورتی که در صورتی که ان علیا کان کثیر الاعلاء یعنی بدرستی که علی ابو بکر کثیر الاعلاء یعنی
 دشمنان علی بسیار بودند و در مسلم و در صحیح ترمذی مذکور است هر گاه علی و عباس پس بر کربلا طلب ترک رسول خدا نزد عمر در خطا رفت او آمدند
 قال قال ابو بکر قال رسول الله صلعم لا توفی ما ترکناه صدقة فخریتما ه کاذبا انما غدا حرا حاشا
 و الدایه لم اذنه اصادق با را شد تابع الحق ثم توفی ابی بکر فقلت انا ولی رسول الله و ولی ابی بکر
 فخریتما ان کاذبا انما غدا حرا حاشا و الله یستلم انی لصادق با را شد تابع الحق
 یعنی گفت عمر در جواب علی و عباس که گفت ابو بکر و رسول خدا صلعم مورث نمی شویم خیر که گذاشته ایم صدقه است پس ویدید شما
 او را یعنی ابو بکر را کاذب انتم غدا حرا و غصبی و اندک اصادق را شما می یافتمه پیر و برستی حق است بعد از ان مرد ابو بکر پس گفتیم
 من خلیفه رسول خدا و خلیفه ابو بکر استم پس ویدید شما هر دو مرد و دروغ گو بزه کاری و فحاشیت کشنده و خدا میداند که من البته راست
 گویند که نه ما می یافتمه تابع است حق پس درین روایت تا مل باید که و که آیا این خلفه علی و عباس کذب و غدر و خیانت ابو بکر و عمر
 ناشی از عداوت جانین است یا شغرت بر التیام و شارج مقام میگوید در ان رسال ابی بکر عمر و با عبیدة الی علی
 سرمدالة لطیفه رویتها الثقات باسناد صحیحی تستعمل علی کلامی که کثیر من المجانبین و
 قلیل غلطت من عمر و علی ان علیا جاء علیه و دخل فیما دخلت فیما جماعته

وقال حين قام عن المجلس بارك الله فيما ساء في وستان
 یعنی در وقت نشاندن ابو بکر و ابو عبیدہ را بسوختن علی فرستادن لطیف و نازک است کہ روایت کرده اند از مسعود بن بانسا و صحیحی کہ شامل است
 بر کلام بسیار از هر دو طرف و اندک سخنی از جانب عمر و علی و بدرستی کہ باید علی نزد ایشان و داخل شد و چنانکہ داخل شد و آن جماعت و
 گفت و گفتیکہ برخاست از مجلس برکت و دهن را و خیریکہ اند و گویں ساخت مرفوعش کہ شما را انتہی پس این غلطت و فتنی جانبین
 را ملاحظہ باید کرد کہ حال است برین یا محمول است بر اتحاد و اخلاص و از رفتن خلافت علی را ساقط است یا سرت و در مطلق دخل مذکور
 است کہ یکمیت و عداوت ایشان با امیر المؤمنین بیاس رسیده بود کہ سندی و قاص و ابن عمر و اسامہ بن زید ثقات رسول خدا و ارفع بن
 مزینج الانصاری و محمد بن مسلمہ و یزید بن ثابت انصاری و ابو ہریرہ و ابو درود و جماعت دیگر غیر ایشان از صحابہ بردست علی بیعت
 نکردند و بردست معاویہ و یزید بیعت کردند کہ کسی کہ یافت از ایشان او را این دو حال عدوت صحابہ با علی بن ابیطالب و پیش ازین
 حال عداوت ایشان با علی بہ تفصیل بیان کرده ام و صحابہ با ہم شہدہ ابو بکر را قاضی خلافت کردند و اندونہ بیعت او از روی عداوت
 او نبود و بلکہ با تمام اس ابو بکر عمر و یزید و غیر از آن او کنون خود را خود را می داشتند کہ این امر لیسہ ابو بکر انقضای باید نیاز آن اول عمر بلا
 مشاورہ و در بیعت ابو بکر مشاورہ نمود و بعد از آن ابو عبیدہ و دیگر عمر از آن او در بیعت ابو بکر سبقت کردند و بعد از آن معاویہ
 و بعد از علی بن ابیطالب باستماع این خبر و کہ خلافت یعنی رسید مسر و گشتہ بطیب خاطر و رغبت شکاثر دست بردست ابو بکر و نہ
 در مکر و خفا از ایشان آن بود کہ خلافت علی زیر دست علی بر عامی و جاہل کہ باشد خلافت او را تسلیم قبول شدست نظر ایشان
 بر وجاہت کسی نبود و پس از آن بعضی بطبع و دنیا و قومی بہ تخویف متمم بن اکتس در مداخلہ امتلاوہ در بیعت ابو بکر ترجیح اتفاق
 نمودند و کہ ہم جاہت نبود و ابو بکر کہ بعثت آن او را قاضی خلافت میکردند و از وجہ تخصیص و خلافت بزرگ نہ سالہی بیجا ذکر کرد
 اند و باین وجہ پدر او و التماس او سے بود کہ پس خود را قدم او از روی وجاہت دینی منحصر است در علم جمیع سائل ابو بکر از آن بہر
 نہایت بلکہ معانی قرآن را از روی خود میگفت چنانکہ در تاریخ الخلفاء است و اگر خلافت ابو بکر از روی وجاہت دینی می بود در سبب
 می بایست کہ اول جملہ صحابہ با اتفاق را سے خود یا تجویز ابو بکر میکردند بر سے خلافت و بعد از آن اتفاق شدہ بردست او بیعت می
 نمودند و آن ہرگز نہ وقوع نیابد و الا عمر بر منبر نہ بیعت کہ کانت بیعت ابی بکر خلافت و فی اللہ المؤمنین شریھا
 و عمر با وجہ ویکہ ابو بکر را خلیفہ کردہ بود لیکن باز در حقیقت او متروک بود و چنانچہ در تفسیر و مشورہ کورست کہ عمر میگفت کہ اگر من
 از رسول خدا سؤالی میکردم کہ بعد از تو خلیفہ کہ خواہد بود دوست تر بود نزد من از عثمان مگر من سخی و اگر وجود وجاہت دینی
 در ابو بکر متحقق می بود ہر وقت سزا و خلافت بود و ہر گاہ میں مستند بردست او بیعت میکردند لیکن محتاج چندین محکمت چہ
 بود کہ انتظار در حق لاشعہ جناب رسول خدا نکشیدند و بچہ رحمت آن حضرت صلح از دنیا ملوہ گرفتہ خلافت شدند و چون
 دیدند کہ اہل بیت آن حضرت صلح سبب عداوت واقعہ جائداد کہ قاسم ایشان از دارنا پا کار دنیا را رتخاں فرمود و در مصیبت
 خود گرفتار اند و در چنین وقت سختی کہ غیار و اجانب و خدا دین نیز بر حال مصیبت زندگان ترجمہ بنمایند و موقع دخل خود دیدہ بے
 حضور احدی از اہل بیت و اقارب آن حضرت صلح و ہرون و قیغ غصہ و فتنہ با او اسے حقوق تعزیرت آن حضرت صلح در حقیقت
 بنی ساعدہ جماع نمود و مستعد از خلافت گردیدند و نہوز کہ ہم دشمنین متقابلہ اہل اسلام فوج کشی نکردند و نہ کہ ہم مفسدہ در

اسلام می باشد بود و کسانیکه زوال سنت خارج از اسلام شده بودند ایشان نیز بعد از او را با هم طریق از او پیروی و در وقت
 وفات آنحضرت کلام حاوی دیگر و زنده بود و نه و غرضه هنگامی که بود و زمان غسل و دفن آنحضرت صلعم نیز خبر از آن
 طول و ترافی نداشت پس چندین عجلت را که کار فرمودند و انتظار دفن آنحضرت نکشیدند بجز خوف رفتن وقت اخلاط است
 دیگر چه بود و در تکلف و زیندگی ایشان از حبش با هم با وجود گوار نمودن حسن رسول خدا صلعم در زمانه و وصیت آنحضرت
 بجز این آرزو چه تصور کرده شود و اگر ایشان بر سر انصاف می بودند و وجابت دینی میداشتند مناسب آن بود که اول
 در راهیه عظمی وفات آنحضرت صلعم شرکت اهل بیت آن حضرت میشدند و بعد از فراغ از دفن رسول حق تبصره و صبر فرمودن
 آن جناب صلعم و در اسه و استقامت می نمودند و پس از آن با استصواب و صلاح دید ایشان و با صحاب کبار هرگز نمی خوا
 د و الا حق این منصب لطیف و مقدس را بر سر می نهادند و به محبت فحش می ساختند لیکن چنین رعایت در قلوب ایشان کجا بود بلکه در غرض
 میداشتند که چنان نشود و مردم بطرف علی رغبت و میل نمایند و خلافت از دست بگذرد و باین دغرضه و خوف در گرفتن خلافت کمال
 استیصال را کار فرمودند و بر واسعه نموده ماندن لاشه آنحضرت صلعم کردند چنانچه مولوی روم در شوقی خود میگوید چنان صحابه
 جاه و دنیا خود را به مصطفی راجع می دانستند و قال و بر تفریق و صحت عدالت بعد خلافت عثمان میاداش که نام خدمت
 و حسن ملوک متوقع و مرجوحان آن جناب شدند که خلیفه ساختند و از صحابه دیگر باز اولاد و خلفا کس را بر اس خلافت اختیار
 نکردند اقول عدالت ایشان با علی واقعی است چنانکه پیش ازین بمرت و کرات اثبات رسانیده ام لیکن عقلا و ادعای صحابه آن
 چنان بود که بجه صحابه اعداء علی بودند بلکه در میان خلافت ظاهره و در اعیان ریاست ناپا اندازد بیوه مردمان را بخند و لعنت
 و احتیال در مخالفت انداخته متفق خود کرده بودند و کسانیکه حاس و معاند علی تفرقی بودند بطبع و رغبت خوانان این امر شده بودند
 که خلافت بعلی نرسد و جناب امیر مصلحت خوف بر همه اسلام و از راه مردمان بر سر دعوی برخاستند تا اینکه بعد انقضای عهد و
 پیمان به بن جلیقه حق رسید و در ابطال حق تحقیق نظر میاداش خدمت و حسان کس نمی باشد بلکه تمام عبادش خدمت در سلطنت
 و نبویه بسیار چنانکه گفته را بود که البکر عمر را خلیفه کرده بود و پیاداش خدمت او که اقل او را بکر را خلیفه کرده بود و عبد الرحمن از
 دست قدرت خود عثمان را خلیفه کرد و چون بانی مانی مفسد از دنیا بفرج او وافی خود شتافتند و کس مدعی خلافت ظاهره باقی
 نماند و صحاب کبار و تنبه شده بچشم حق کردند و اکثر اراختم تبیت ایشان کار بند شدند چنانکه جناب امیر علی السلام میفرمایند x
 بعد از آنکه علی احسانه و رجحان الحق را میکانه لیکن از ایشان نیز کسیکه طبیعت او از سعادت و صلاحیت محروم بود
 مندرج فیما علی انتخاب گردیده رجوع بحق نموده کل ایشان در روضه الاحباب مذکور است که جمله متفق لفظ و المعنی گفتند با خلافت
 علی اینهمه ادر مصلحت و فرمانبرداری طبع و رغبت نه با کراه و اجبار این سخن میگویم و از سر القان و بصیرت نه از وجه تردد و تحیر این
 متفاوت و بعد از این معاینه گفتند که طبع و رغبت به کراه و اجبار که میگویم لیکن راسه خوشی میگویند با هر ایدان حتی
 و اجبار بیدار از جانب حضرت بار خدای سبحان همه گفتند بلکه این حق را بر خویش با هر خدای تعالی واجب میدانیم حتی این است
 بعد از آنکه خلافت بر سر حق قبل از تبیت اتفاق نمود و متصرف خلافت و موصدا از جانب خدا گردیدند و چنین اتفاق بر سر گفته
 از آن خود بود و با هر کس که بگوید که در عهد را بکر و عثمان را بر عبد الرحمن و بر علی قبل از تبیت جمیع صحابه اخبار و اقرار

ایشان بحقیقت خلافت از جانب خدا بر او متحقق گردید و از هیچکس بیعت آنحضرت بکاره واجب بود و قیام و لیکن یکسکه بر علوت
 علی متقی بود و بر عی با آنحضرت ننمود و مثل عبدالمطلب بن عمر بن سلمه و اسلمه بن زید و حسان بن ثابت و سعد بن مالک
 و سعد بن وقاص و غیره و بعضی غیر مقتول شدن ابا خود از دست حق پرست امیر المؤمنین پیش آوردند و گفته اند که سینه ما
 چگونه از تو صاف شود که پدر آن را در جنگ بدر و غیره کشتی چنانکه در روضه الاحباب مذکور است و طحله در سینه کشت بیعت جناب
 امیر کردند و اما ده پیکار شدند و دیگر صحابه را با خود متفق ساختند تا اینکه در جنگ جمل کشته شدند قال این نه اندیشیدند که دیرینا
 مدت سبت و چهار سال ایضا را دادیم در رخا بارسانیدیم و حق و سلف نمودیم چه امیر خود سازیم باشد که بر ما قالیو یا بدینا
 ظلم و تعدی چه قدر بر حال ما نماید و انتقام از ایشان را کاش تا کتم وقت هر چند مغلوب و مقهور تا ابعان خود باشد تا هم ایشان را منظمه
 مضر است و خود از دست و سستی است اقول کسانیکه مودعی و غاصب حق علی بودند بمقتضای خود کشتافتند و سیادت
 ظلم و تعدی خود را بجا بجالا شدند و متعجب حقیقه از ایشان انتقامی کشید و پس مانده گان که باغراض مختلفه و انحاء شتیه متکبر
 بیعت ایشان گردیده بودند و قومی از پنجه لکمه رسانی یافته و قومی از خواب غفلت بیدار گردیده باز بر سر منبر حق مراجعت نمودند
 و کسانیکه صدور ایشان مملو از غفالت علی بود و سواد ضلالت احاطه قلوب ایشان کرده بود و از جمله موفیان و ممد و معاون
 موفیان علی بودند همانطور و تیار یکی رنج و غوغایت حیران و سه گردان باندند لیکن معاودت بجانب مرحله حق و صدق
 نکردند و نیت اذیت رسانی از آن کفر و عصیان بعد توبه و انابت قابل انتقام نمی باشد جناب رسالتاب تکالیف شاقه و ایذای
 متعده از دست کفار قریش کشیده بودند و چون ایشان در راه اسلام در آمدند تکالیف مذکوره از پایمه اعتبار ساقط شدند و همچنین
 حال جناب امیر است که هرگاه تمدن و جمع حق نمودند و داخل اطاعت آنجناب گردیدند جمله اذیتها کان لهم مکن غمیده شدند و عوض
 و انتقام از دست و عاصی گرفته بشود و عازر مطیع و کفر حق استقامت کاسیلاطین جباره قاهر است که عوض نفوس خود را جایا بر سر
 دار انتقام میکنند و کسانیکه نصف انبصافات رحمت و کرم اذیت نفس خود را علت تکلیف دیگران بنمیدارند نمی مکنی که در جسد
 علی متقی کافر را بر زمین زود نیست که سر او قلم سازد فی الحال آن کار لعاب دهن بر سر او آنحضرت اندخت آنحضرت فی الفور
 از بالائی سینه او بریزد آن کافر برسد که با علی چه اگشتی مرا و بر سر چه از سینه من پاشن شد و فرمود که من ترا خالصت
 سبیل نمیدانستم و اکنون که نفی بر من انداختی و خلوص من فرقی بهم رسید و امیرش نفسانیت و آن را بی یافت بنابر
 آن ترا گذاشتم آن کافر همانوقت بمشاهده خلوص و رحمت و کرم حق حقیقت اسلام گردید و چنانچه مولوی در شوقی خود میگوید
 او خیر از دست بر روی علی برفتخا بر نهی و هر ولی و پس کسانیکه باین خلوص منتصف باشند منظمه انتقام از دست
 ایشان چگونه صحیح باشد و مسلمانان تاملت و از ترجم و کرم جناب امیر را مشاهده کرده بودند و چکس از خوف وصول گزند از
 جانب آن حضرت نبود و در رخا دادند و اذیتها رسانیدند پس چگونه در صورت منظمه بکشیدن انتقام بر ذات آن رجوع
 کردیم و امید داشتند و جناب امیر را مغلوب و مقهور تا ابعان خود گمان کردن ناشی از کمال حاققت است رسوم جاهلیت و زلیله
 صحابه قبول جان نمکن گردیده بود که آنحضرت صلح بسبب انکار قلوب ایشان بر مچو آنها قالیو داشتند و بعضی از صحابه
 بر افکار و اقوال آنحضرت معترض میشدند و بکتب منسوخه تورات و انجیل میل و رغبت میداشتند و آن حضرت صلح را از

[illegible]

[illegible]

کتابشاید و دیگر بر البیات الایمان ایتارک الصدق حیث یفرک علی الکذب حیث ینفعل
تباکیه امر فرماید باز خود در رعایت دین و ملت و زود و اطهار حق کلمه شیخی نکند و بر سیرت جماعه عمل فرماید و تلفات حق اهل حق را داد
و در پرده دین مخالفین بر سر بردو استقامت مظلومان از طالبان استاند و تقیه و خوف گذاره نماید و باره قرآن صحیح را در کفر عثمان
سپارد و در باره باقی آیات منکره عثمان حکم سوزانیدن و درواز دیگر روایات بحسب و تشبیه و مرجع تبیان که مخالف قرآن اند کتب
اهل سنت را مملو و مشحون سازد و البته حکم رسالت که سبب هدایت خلق است بر باد داده باشد و از راه دین حق برخلاف گرفته باشد
و غیر از ریاست دنیا هیچ شویسته باشد پس ویران رسول بر حق و معصوم مطلق و وارث علوم اولین و آخرین چگونه گفته آید این است
قتیجی حصول اهل سنت که رسول مذرب یهود را آب و تاب تازه و رونق بده اند از بهنجی زیرا که از حصول مذرب هر دو فرق
در باب رسالت آنحضرت صلعم غرض طمع مال و عزت و جاه و غیر از طلب شمت و امارت و نام و نشان و ترغیع بر اخوان و اقران
که طالبان دنیا را باشد به نسبت آنجناب هیچ بر نمی آید اما فرقی آنکه یهودان این را در ضمن عداوت بیان می نمایند و اهل سنت
در پرده محبت عداوت میکنند با و در احدیست و بسبب جواب تفصیل جماعه امور مذرب آنجناب ازین تفصیل فرقی گرفته است و باز
شطرک از ان معروض تحریری آید که خلافت جناب امیر مصلحی بود در ان حضرت را حاصل بود لغوی کسب معصوم که تو اندیشه
مثل نبوت رسول خدا صلعم که از ادعای سلیمه کنایه به خصوص بنی تویه شد لیکن خلافت ائمه هدی علیهم السلام معصوم بود و جناب
امیر قبل از وقوع بیعت می دانستند که این خلافت من با شما نمی آید و سید و معاندین و اعدای من بر سر من نیستند
گرمیده و ریاضت نمی خواهند نمود از همین جهت بتعلیل و عداوت می برد و اعتقاد از قبول خلافت استقامت یافت و نیز خود را بخوبی
مفاسد مردمان و افتراق جماعات عذر را میگرداند و میخانی در و در خدا احباب و غیره که کتب توحید است و در آنجناب مسموم نمایند
ها کان لی فی الخلافه و فی الولا یة اریة و لکنکم دعویونی الیه ما و حله من علیها
یعنی نبودم از خلافت رغبت و در حکومت حاجت و لیکن شما بخوانید مرا بسوء آن و بر واثق تهیه مرا بر آن لیکن چون مردمان
در القیاس بیعت هرگز نموندند و بواسطه تفاوت و عهود و شکاشره و مخالطه و مخالطه و استیجاب نمودند که ما هرگز نمی توانیم متخلف
تخویم شد لهذا آن حضرت بعد از تمام مباحثی و ابرام چنان برس که تمام حجت آنرا قبول کرد و در غیر اقبال آن از حجت هدایت
رعایا و انتظام امور خلافت بود و عیبت و در بر طمع دنیا و ترغیع بر اقران و آن حضرت به واسطه و انتظام امور خلافت
خیلی سعی و جبر و جهد و فانی نمودند و در رفع غمخسین و معاندین خود که ناگشتین و فاسطین و باغین بودند که ای نکردند و
پهلوتی ناساختند و نایب شهادت بر آن عبارات پنج البلاغه و دیگر کتب ما و آنجناب خواهند که معاندین و شهود و جماعت اهل اسلام
متفق گرد و لیکن تقدیر مساعدت تدبیر نمود و همچنین صاحب تحفه سلیمه دید که در تکیه حضرت امیر بر آراء خلافت است
پنجیم شد تقدیر مقدور و در تسکین فتنه و دفع مخالفان که در زیر بر سر و ام المومنین عیسی علیه السلام و امیر المومنین علیه السلام و امیر المومنین علیه السلام
شعری و دیگر محباب که بودند که شش سعی و میر و از قتل و آوارگی و جنگ و جدال با این ائمه الهیه و در این چنان تقدیر
مساعده شد و انتظام امور خلافت صورت نه نسبت به آخر ما خال اس جناب امیر در این ائمه الهیه و در این چنان تقدیر
نموده اند و قصور که است از جناب رعایا است که با بحجاب متفق نشدند و اطهار نه دانش و این شبه خود را کردند و بقابل

اما مردان پیش آمدند و هرگاه در استقام امور ریاست فرصت و مژگون حاصل نشود و طبیعت از طرف اعدا خانگی مطمئن و مجتمع نباشد
لوقت بحکم بدعات و مخترعات بتبعین کجا سید لکین جمله شیعیان خاص و محبان باقتصاص مرین صورت هم پیروی از شادات آنجناب
می نمود و عمل ایشان بر بدعات بتبعین هرگز نبود و تا دم و پسین بر استقام و اقتدار امام حق مانده اند و اجراء حکام حقه علی الاعلان
موقوف است بر اتحاد و اتفاق جماعت و چون اهل امام با هم مختلف باشند و اکثر از آنجناب منحرف و متخلف شوند بلکه بحال قتال
پیش آیند و برین صورت انفاذ امر حقه چگونه صورت بند و چنانچه بوجود همین تخلاف و فتنه که قضاة عمداً آنحضرت ستمساز نمودند چنانکه در
صحیح بخاری است که در زمان خلافت علی قضاة مرض ساختند که حکام شرعی را بطریق سابق بعمل آریم یا بطریق دیگر اجرا کنیم آن حضرت
عدم اتفاق ایشان دیده فرمود که اقضوا ما کنتم تقضون فانی اکره الاختلاف حتی یکون
الناس جماعة او اصوات کما مات اصحابی یعنی حکم کنید آنچه که حکم میکردید بر ستم که من لغرض
میدانم اختلاف را تا اینکه مردمان یکجاست شوند یا بمیرم چنانکه مردمان صاحب من نیتی لهذا آن جناب با انتظار حصول اتفاق و اجتماع مردمان
بر پنج واحد اجراء حکام موافق مرضی خدا فرمودند جناب رسول مقبول از جانب خدا موعوف و نای منیات بودند و بر سر محو کفر و تبا
سلام بسجود شده بودند و صلح حدیجه از گفتن زهر و ضلالت لفظ رسول الله را از صلح نامه میفرمودند و کما و در فی البخاری همچنین
حال وصی آن حضرت صلح بود که کما بصلحت میکردند و این علت که بسبب اختلاف در اجراء حکام حقه میفرمودند و قرآن شریف
جمع کرده خود را جاری کرد و آنستند که در کتاب اختلاف شدید بیستم میرسد بحث برین قرآن و بحث بر قرآن جمع کرده عثمان عمل
نمائند چنانکه شیخ عبدالحی در ترجمه مشکوٰه و در فضل قرآن می نویسد که جناب امیر شمس اختلاف قرآن خود را بر دس کاربیا و قرآن عالم
بر یک پنج باشند و در صواعق محرقه موجود است که حضرت علی وقت طلب بیعت ابو بکر جمیع عثمان را پیش آوردند که من و جمع کردن
قرآن مشغولم و مردمان گمان کردند که علی موافق تنزیل جمع کرده است و همچنین در روضه الاحباب است و در قرآنهای محرقه عثمان
حال آن مذکور نیست پس کجاست آن قرآن بجز آنکه نزد امام آخر الزمان باشد و دیگر متصور نمیشود بلکه تراجم اختلاف ثابت
میشود که جناب امیر و بر سر رسول خدا صلح جمع کرده اند چنانچه در صحیح آن جناب می نویسد و احدهم جمع القرآن عهد علی علیه السلام
صلح یعنی علی که از جماعت قرآن است و عرض کرد و امر بر رسول خدا صلح پس وجود قرآن علی ثابت است اکنون بر علماء شیعه
اعتراضهایی مانده اعتراضی که هست از جناب اهل سنت بر علی ابن ابیطالب است که آنرا جاری نکرده و از دست رسول پوشیده داشته
و خلافت آنحضرت بمنبری برخلاف ثلثه هرگز نبود و در صحیح کتاب مذکور نیست که وقت انعقاد خلافت آنجناب ذکر اتباع سیرت شیخین
آمده باشد بلکه در صواعق محرقه و تاریخ الخلاف مذکور است که بعد فوت عمر گاه عبد الرحمان از جناب امیر پرسید که اگر بر کتاب خدا
و سنت رسول و سیرت ابو بکر و عمل علی تو بیعت میکنی آنجناب در جوابش فرمود که فیما استطعت یعنی در چیزی که خواهم توانا
پس از لفظ فیما استطعت صاف ظاهر است که بر سیرت شیخین عمل نخواهم کرد و هرگاه از عثمان پرسید قبول کرد و گفت که بر سیرت شیخین
عمل نخواهم نمود لیکن باز ایضا وعده خود نکرد و برخلاف سیرت شیخین عمل نمود پس جناب امیر بر سیرت شیخین که مخالف سیرت
رسول الظلمین بود و در محبان باقتصاص آن حضرت نیز موافق از شادان حضرت استحال مروی میگردند و طایفه جماعتی از صحابه
که مثل رسوم جاهلیت بمخترعات از منته ثلثه عادی شده بودند و آنها از طایفه ایشان متخدر می نمودند لهذا جناب امیر بر سیرت عدم

[illegible]

بر عایت ثلثه هر چه میخوانند افترا بر دانی و سقیفه سازی می نمایند و بر سر خلفای عیوب ایشان در مدح جمیع صحابه می سرانند
گو بعضی فاسق و از دین حق خارج شده باشند و چگونه جمیع صحابه بت قبول حقت حق باشند که اکثر مرکب منہیات میشنند و اگر
جمیع صحابه بت قبول بازگه بودند و درین صورت عین وضع حدیث جنتی بودن و دیار بود و تخصیص بر سر دیار حسیت اگر جمله
مقبول اند و جنتی بودن ایشان نیز سبب نیست اهل سنت در محبت ثلثه خیال پس بیش نمیدانند هر چه میگویند بے ثبات میگویند
بلکه تحقیق آنست که صحابه آنحضرت صلعم از هر قسم بودند برابریم بودند و فجار نیز و جاعل نیز از طریق حق عساف و رزیدند و بعضی زانی و
بعضی شراب خوار هم بودند و چنانچه صاحب تحفه میگوید که بعضی را جهم کرده اند و بعضی را حد شرب فخر زده اند و در صحیح بخاری و مسلم
و جمیع من الصحیحین بطریق متعدد از جناب سرور کائنات منقول است که در روز قیامت بر حوض کوثر خواهیم بود آن وقت خواهیم
دید که جماعتی را بر دوش میبرد ایشان را خواهم شناخت و خواهم گفت که کجا میبرید اینها اصحاب من اند ملائکه در جواب خواهند گفت که
تو نمیدانی که اینها بر من شده اند بعد از آنکه تو و یحیی بن زکریا را نزد علی الدوله و سعد الدین نقضانی و در شرح مقاصد میگویند
که آن بعضی هم قدر جاور عن طریق الحق و ببلغ حد الظلمه و الفسق و بعد از آن میگویند اذ لبس کل صحابی
مخصوصاً و کل من بقى الذی بالحیثیه موسوماً الا ان العلماء بحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلعم
ذکر و اهلها حاصل و تا و یکا ت لمختص آنکه هر صحابی معصوم نیست و نه هر کس که
با غیر بلافاصله کرده بیشکی موسوم است که علماء بحسن ظن که باصحاب رسول خدا صلعم دارند و بر سر ایشان تا ویلات میکنند و تنبی
بیس و اربعه تحقیق و بهیست و حسن ظن چیزی دیگر و حکام و اورا واقعی تحقیقی است که حسن ظن و ان الظن لا یغیر
من الحق و تنبأ تحقیق آن است که صحابه آنحضرت صلعم مقبول بازگه حق نبودند که آن موقوف است با انجام فی و
نما و است حضرت رسول هر کس را مفید نبود و بلکه منافقین هم در مصابیت آنحضرت صلعم و دست میکرد و نه هر صحابه حق
عابیه صلاح و تقوی بود و بلکه بعضی از ایشان از حق تجاوز نمودند و بعضی شراب خوریم بودند و چنانچه ابن جریر و صواعق خرقه و
جلال الدین سیوطی و در تاریخ طحاوی و ابن کثیر و غیره میگویند و ثانی وقت تخریج شد از نهضت ابو الولو و با بام و در شراب قتل خود و چنانچه
می نویسند که آن حضرت نبیذ فتنه و فخر حق و حقیقت و در اندیشه نیست نه شید کمال پس بیرون آمدند از فتنه او و ایشان
با هم سوخت و محبت ایمانی هم ندارند بلکه مشاجرات و منازعات میجایان ایشان جاری میماند چنانچه صاحب صواعق و غیره
از امام عزیزی نقل میکند قال الخیر علی علیه السلام و غیره که نه یقین الحسن و الحسین ماجوی حکایت
باین الصبیبة من اللثة حرم الخیاطهم فانه یلجح الی بعض اهل بیته و الطعن فمستحرم
و جهل ایشان را با سزا که مولا بهم نبوده و نه چنانچه نه نیست با سزا که مولا سزا مان را عارت کرده و به و به خود می داند
و نه تحت مدح هم در مباحول ایشان نه بلکه بعضی ایشان متعرض زنده اند و آنحضرت ص و جری شدند و در قبول
آنحضرت صلعم می نمودند و مشاهدت بر آن قسم صلعم در میید و قسم ب توحش زنده اند و نه سزا که به صاحب نه
چنانچه حق میگوید که این طایفه و اذ اسرا و تجارت او اهل نفس و اهل دنیا و دنیا طلب فاند و نبیذ میبرد
اذا انما ان الصوة قاموا کسالی براؤن لنا من سحر و تکیه قائم میشد و نه سوختن و نه سزا که به

از روی کسل یا بیگنیدن و روان را در امر بعضی بحرف و دینی از سر غیر خلاف مرضی خدا و جانی خود و خلیفه ثانی میفرماید لولا
 علی هلك عمر و کل الناس افقد من عمر حتی المخلدات فی الحال و کل ایشان
 اگر سیرت و جناب از کفر و عصیان هم نداشتند بلکه بعضی از ایشان مرتد گردیده بودند فضلا عن الفسق و العصیان که از ارتکاب
 آن سبب اتقی نداشتند و حفاظت از غلبه شیطان هم لازم ذات ایشان نبود بلکه قول بعضی از ایشان این است که ان فی
 شیطاننا اعتبار یعنی بدین سبب که بر سر شیطان است که فرد دیگری و مرا بکجا خود تاسف میکردند بر افعال خود و میگفتند اگر بخواهیم
 بعد از آنحضرت صلح عمل بگردیم ایمان نجات یا هم پس غنیمت است و بر سر کسر نفسی تخصیص زمانه ما بعد آنحضرت بیوجه
 است و اکثر آیات بنیات و نصوص محکمات علی العموم در معنای انوار شده اند و بسیاری از مؤمنین بقول اهل سنت بر او اثر او
 هم رفته اند و رضیعت باید که ایشان هم رستگار و مقبول بارگاه پروردگار باشند حال و وعده استخلاف در حق ایشان است
 كما قال الله تعالى و عدل الله الذین املوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
 كما استخلف الذین من قبلهم و لیسوا من الذین یرضون الله و لیسوا من
 من بخله خوفا هم امتا یعبدون یعنی بشرا کوی بی شکی و بعد از ذلک فاولئک هم الفاسقون حبیب الیم الامین و فی

فی قلوبکم و کوه الیم الکفر و الفسق و العصیان و الله اعلم بالاشیاء اول پیش ازین تفصیل بیان کرده شد و آیه
 و لکن الله حبیب الیم الامین البتة در شان کسی است که ایمان در قلوب ایشان تادم و السعین قائم و مستقر ماند
 و علی الدوام از کفر و فسق رخصه یا ان ختم از روی ندم و کسایت که از جاده مستقیم دین بسین معترف گردیده و در ظهور و ارتداد و فتنه
 و غضب حقوق مؤمنین و ارتکاب ناهنجاری شعار خود ساختند از مصداق این آیه بے نصیب محض اند و قطعاً ایمان را در قلوب
 مؤمنین با یاری مزین گردانیده است و دوست میدارد ایمان را که در قلوب ایشان است و کفر و فسق و عصیان را که در
 میدانند لیکن در صورت سبب ایمان و ارتکاب کفر و عصیان این شرف بر سر ایشان حاصل نیست و هم تخصیص زمانه آنحضرت
 نیست بلکه بعد از آنحضرت نیز اگر کسی مشرف به ایمان خواهد بود خدا ایمان را در قلوب او دوست خواهد داشت و کفر و عصیان
 را بسبب او نکرده خواهد داشت لیکن لایم نمی آید این که بعد و کفر از ایشان محال باشد اگر چه تجب و تزمین خدا ایمان را
 در قلوب مؤمنین و تکریم کفر و فسق و عصیان از ایشان مانع صد و کفر و عصیان باشد و رضیعت باید که جمله ایشان
 محصور باشند و حال آنکه خدا تبارک و تعالی حق بین مؤمنین و کفار را که یارب الذین امنوا من یرتد عن عهده یسکوه
 و اشد کفر و عصیان و در قلوب مؤمنین موجب آن نمیشود که صد و کفر و عصیان از ایشان محال باشد بلکه مقصود آنست که
 ایمان که در قلوب مؤمنین است خدا تبارک و تعالی دوست داشته است و در قلوب ایشان مزین گردانیده و کفر و عصیان را که در قلوب
 آن شوند آن را نکرده و ناخوش میدانند که آن را رضی نیست نه آنکه صد و عصیان از ایشان تمتع باشد بلکه بعضی از اصحاب با هم
 خونریزی میکردند و زمانه می نمودند و تکریم بدیده شتی هم نمیشدند چنانکه در قعه خواجهی مذکور است و ما قبل من آیه شدت
 و بیان فسق و لعین عقبه برادر عثمان که از مهاجرین بود و یسیر مایه یا ابرها الذین امنوا الخ و الله اعلم
 چنانکه در ماکه و میثاق و تفسیر کسیر است یعنی ای انا که ایمان آوردیم یا اگر ایمان نبردیم شتاد است و چنانچه پس تحقیق کینه از انتقامی

اعضا من المؤمنین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تجابه و جملی باشد بگویم بیعت کرده بود و دیگر میگوید که بعد از مرورش ماه و سحر بن عباد و انصاری که قبایل بسیار داشتند تا دم مرگ
بیعت بگویند و چنانچه در تاریخ طبری و منهاج السنه و سید الخاوند و سایر نویسندگان ذکر است و صاحب تحفه که دعوی بیعت او میکند
و رفع خصم است و در آنکه ختم خیر است خطاب است بکسانی که امر معروف و نهی از نهی را موافق مرضی خدا میکردند و نه هر جاهل و بیخبر که از امر و نهی
خدا مطلع نباشد و ذکر آن قبل ازین بعضی تحریر کرده و نوشته اند که صاحب رسول برضا و رغبت خود با ایشان بیعت کرده بودند لیکن باز مجال
ایشان افعی نمی بخشید و خلیفه کرون ایشان سکنه حقیقت خلافت نمیدادند و بن کسان بیعت معاویه هم کرده بودند و حق بجانب علی بود چنانچه
صاحب دایره میگوید بجز تقلید الفقهاء من السلطان الحاضر که میگوید من العادل ان الصحابه رضوا لله عام
تقلد معاویه و کافری بی بد علی التاب عن تقلد و امن حجاب و کان هو جانشین بنی جابر است
تقلید علی را از ابو شافعه ظالم چنانکه جابر است از عاقل زیر که صاحب برضی الله عنهم تقلید کرده اند از معاویه و بود و حق در دست علی و با این تقلید که
از حجاج و بود و او ظالم پس تقلید و اطاعت مهابرین و انصار موجب حقیقت خلافت نمیدادند و از موافقت ظاهری علی مرضی که بیعت
و شرکت مشوره ایشان بود و حجت قائم نمیشود و چه علی مرتضی که خلیفه حق بود و ناچار بود و در شرکت مشوره ایشان بر سر ترقی دین مبین
اگر چه اعانت آن از دیگر کسی متوقع باشد و خواندن نماز عقب ایشان ثابت نیست و او سلطان و لاک لیکن نماز علی عقب ایشان نه
از روی قدرت بود بلکه ایشان را اسطوانه مسجد نمیداد عقب ایشان نماز میکردند و سالیان در مسجد بنی صلح بسیار اند و تعجب است
که علی را در مشوره خود شرکت گردانیدند و در مشوره خلافت که اهم مقاصد بود مشفق خود نگذاشتند و بر قول و دعوی او عمل نکردند و قال
فی الحاشیه و کلام هدایت التیام حجاب مرتضوی که در هیچ الباطنه است شاید این مدعاست که هر کجا و هو اما بعد ان
بیعتی یا معاویه از منک و انت با الشاهزاده یا یعنی القوم الذین بايعوا ابابکر و عمر و عثمان و علی با با
علیه فلم یکره الشاهزاده ان یختار و لا الغائب ان یرد و اما الشوری که مهابرین و الاضمار فان اجتمعوا علی اجل
و سموه اما ما کان لله من حق فان خرج منهم خارج بطعن او و بعد سر دوا الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی
ابن العزیز بن المودیر و کما ان اولاده صلاحه جهنم است و انما فقره غیر سبیل المؤمنین و کلام حجاب همی صلا موجود نیست مصنف رساله
بالباع صاحب تحفه از جانب خود خوانده کرده است و این نامه الزامیه است که خطاب میسر جاب و تحریر فرموده اند یعنی اسم معاویه خلافت من است
عنتا و توثق است و بیعت من بر تو لازم است اگر چه تو در شام هستی زیرا که عتقا و تو آن است که عتقت خلافت و در چهره است یکی
بیعت مهابرین و انصار و دویم مشوره ایشان و با با یستین خلیفه آن هر دو بر سر من استحقاق است و این نامه الزامیه است و جمیع
مقدمات آن فقره معاویه مسلم بودند و اولت میکند بر الزامیه بودن این نامه فقره از منک زیرا که اگر جمیع مقدمات این نامه نمر و معاویه
از مسلمات نمی بود و درین صورت احتیاج نبودن فقره از منک چه بود و از تحقیق مسلمین جمیع فقرات الزامیت نام ثابت شده فقره
انما الشوری للمهاجرین و انصار نیز از مقتضات معاویه است پس این فقره هم داخل در الزام خواهد بود مثل فقرات بالا چه
موجب حقیقت خلافت نمر و معاویه و در چهره است که بیعت مهابرین و انصار اگر چه با مشوره باشد مثل بیعت ابوبکر که قلته بود و بیعت
مگر که با شرفا و بکر است صحابه اجمع آمده و دیگر شوری است پس این خطاب بیان هر دو طریق فرموده اند و بعد بیان هر دو طریق فرموده
که فان اجتمعوا علی اجل سموه اما ما کان لله من حق

مذکور الکه تعلق به دو طریق دارد و این هم بطریق عقلا و معاویه است و عقیده جناب امیر چنان نبوده که هر کس را که صاحب مشوره کرده و خلیفه فائز
 و دانش عالم نهند پس آن بواقی مرضی خلافت است چه تحت از مهابرین و انصار بر دست معاویه هم بیعت کرده بودند و اگر بیعت ایشان حق نبوده
 جناب امیر وقت التفاد و بیعت عثمان و در بیعت او گفتگو میکرد و دیگر میفرمودند برخلاف مرضی خدا که خلافت حق من است چنانکه قبل ازین از
 استیجاب و غیره نقل کرده هم پس این فقرات خبر را در صورت الزام که از روز اندازم در فهمیدن چنانکه بعضی علماء میگویند ناشی از کمال قناعت
 و حقاقت است و نیز از صاحب رسول مقبول از مهابرین و انصار و غیر هم بر دست معاویه بیعت کرده بودند و در کتب تواریخ اهل سنت مذکور
 است که دوازده قبائل فقط از قریش بر دست معاویه بیعت کرده بودند و ازین جهت خود را طایفه حق میدانستند و بوجه دیگر و جناب امیر را که بوجه
 بیعت مهابرین و انصار قابل خلافت نمیدانست از جهت زعم عدم لیاقت آنجناب این خیال باطل در میان او پدید بود و بیعت مهابرین
 و انصار را در باره هر کس حق حقیقی می فهمید و اگر معاویه با وجود بیعت نمودن مهابرین و انصار بر دست علی در صدر و قد حیات آنجناب
 گردیده باشد درین صورت هم با کس نیست و بحسب عقاید معاویه توقیف حقیقت خلافت را بر بیعت مهابرین و انصار مانع و قاطع نمی
 تواند شد چه عایشه و اشکار و غیره قریحیات علی بیان میکنند و بیعت مهابرین و انصار را موجب حقیقت خلافت میدانستند پس باطل شد
 مزعوم صاحب تحفه در جواب الزام مذکور قال فی الحاشیه و نیز کلام آنجناب است در پنج البلاغه ما کنت الا رجلا
 من المهاجرین و اردت کما اورد مرد و اواصد رت کما اصد رت و ما کان الله لیجمعهم علی الضلالت
 اقول این کلام در متن پنج البلاغه صلا موجود نیست و نه کسی از علماء و اهل کتاب و دیگر این کلام را منسوب بآنجناب کرده لیکن صاحب تحفه
 مینویسد که این قول جناب امیر در شرح پنج البلاغه که از شیعه معتزله بردار و گردیده است و نام کدام کتاب نوشته نابراین واضح
 میشود و کیناب شاه صاحب از جانب خود تجویز این فقره نموده اند لیکن صاحب رساله بر شاه صاحب هم فوقیت جسته و ترقی کرده کاین
 قول را در اصل پنج البلاغه بیان کرده و اگر کسی معتزله این فقرات را در شرح خود تخریر کرده باشد پس آن بر ما حجت نمیشود اندر شد که ایشان
 برادر کوچک ایلست اندر وقت حقیقت خلافت نشد قال بخلاف تقیه که از ذمام خلق اهل نفاق معدود و ویرایه میخلفون
 بالله انهم لمنکم و معاهم منکم و کتم قوم یفرقون فم آن موجود است و فاعلش مطرو و اقول و هم نفاق البتة و قرآن مجید
 موجود است و هم تقیه در قرآن است و نه در حدیث بلکه حکم آن موجود است هم در قرآن و هم در حدیث و تقیه و نفاق فرقین
 است تقیه آنست که قلب صاحب آن از ایمان مطمئن باشد و ظاهر خلاف گامی باشد و نفاق آنست که صاحب آن در دل
 معتقد کفریات و در ظاهر مظهر اسلام باشد و تقیه از ذمام شعرا خاصان خدا بوده است بیضاوی و تفسیر آیه لبنت هذا لجهنم
 فعلت التي فعلت وانت من الکافرين میگوید که حضرت موسی در تبلیان بتیجیه میفرمودند
 میگوید که فانه علیه الصلوة والسلام کان یلشهم یا لتقیه تیجیه میفرمودی که از ذمام میگردی و میگردی و میگردی
 بتقیه و در حال مومن آل فرعون ایلست کیم میفرماید و قال رجل من رجال فرعون لیس فی ذلک شیء و انت ابرهمن
 ازال فرعون که پوشیده و پشت پیمان خود را در مقدمه عمارت حق میفرماید و میفرماید و میفرماید و میفرماید و میفرماید
 اگر که و قلبه مطمئن بالا ایمان میگوید که تفریق بین خود را میگردی و میگردی و میگردی و میگردی و میگردی
 از ایمان در بیضاوی و تفسیر این آیه مذکور است که کفار از عمارت را در پیوسته و میگردی و میگردی و میگردی و میگردی و میگردی

[illegible]

جميع مؤمنين صالحين که خطاب نیز بحیث ایشان است و دعوایست خلاف در زمان آنحضرت صلعم بود تا رسید بعد آنحضرت سلام ربی سلاطین
 سلام و وزیر و وزیر ترقی نامده است الی یومنا هذا و عقد اجتماع صحابه بر خلافت خلفا بر هر که منتقد نگریدند بود بلکه ابو بکر را عمر را ابو بکر
 عثمان را بعد از عثمان چنانکه قبل ازین دو کتاب اهل سنت بتفصیل بیان کرده اند و هر یک از ایشان متبلس بلباس تقوی بودند و الا و نبهت بر جمیع تخریفات
 و تفسیر ایشان نیز پیدا علی ایشان را کاذب و غاصب میدانست و نه تخمین از مهابیرین اولین بودند چنانکه قبل ازین بسین ساعت نام و هر گاه
 نام احدی در آیه مذکور مندرج نیست و در کدام حدیثی است درین باره نزد اهل سنت پس نواز که آن شخصیت خلفا و میکتی مخالف ارشاد خدا اکابر
 سبحان خطاب بحیث مؤمنین صالحین میفرماید و دعوایست خلاف هم از جمیع ایشان میگردد و تو سبکوی که در حق خلافت خلفا اٹلته است و دعوای
 خلافت ارشاد کرده که در آیه است خلاف است اگر براسه اٹلته بود و پس بایست که جناب رسول خدا صلعم در تفسیر آن ارشاد میفرمودند که بموجب
 این آیه فلان و فلان کس خلیفه من خواهند بود و آن شخص کسے میفرمودند بلکه این قدر ارشاد میکردند که درین آیه و دعوایست از جناب
 خدا براسه خلافت ارشاد صحابه من هر کس که باشد لیکن از آنحضرت صلعم در تفسیر این آیه اینچنین منقول نیست بلکه از زمانه بعد از خود چنین
 خلاصی فرموده اند که بعد من حکام پیدا خواهند شد که تسنن نسبت من نباشند و در بیان ایشان مروا سے باشند که در کتاب ایشان و در کتاب تفسیر
 باشند و خدایه را حکم دادند که پیروی ایشان کنی اگر چه مال ترا گیرند و پشت ترا زخمی کنند چنانکه در صحیح مسلم است و در مشکوٰۃ در باب الفتن چنین
 است که خلیفه میگردد و من می پرسیدم از خدا از خود من می پرسیدم از شر از ترس آنکه در یاد مرا پس گفتم یا رسول الله ما
 بودیم از جالبیت در شریک شدیم و در شریک شدیم ما این خیر را فرستاد و ای بعد این غیر شرکے است فرمود آن سے داعیان بعد از ابواب جهنم که هر که دعوت
 شان قبول کند بجهنم باشد اندر آنکه در صحیفه آنها براسه مایان فرمای فرمود و قوت باشند که از زمین ما بر خیزند و بزبان ما سخن گویند گفتم
 چه فرمائی اگر این شمر و یا بعد از من فرمود و نام گیری جماعت سلیمین نام ایشان گفتند اگر ایشان را اے و جاستی باشد حکیم فرمود و عزالت گیری
 از همه آن فرق تا بگیری بپس اٹلته بموجب ارشاد جناب رسول خدا صلعم که بعد از آن حضرت برخواستند و زمره حکام مذکور و داخل شدند
 و بالفرض اگر اجتماع براسه ایشان بتوقع می آمد از ایشان را ضعیف حاصل نبود و چه بر خلاف معاویه هم اتفاق صحابه گردیده بود بلکه عبد الله
 بن عمر که از کبار صحابه بودند و انس بن مالک بر دست یزید رجعت کرده بودند و اتفاق اکثر مردم بر خلافت او بودند و نزد اهل سنت انعقاد داشت
 بسبب طریق است چنانکه در شرح مفاصل است که امامت بطریق اٹلته منعقد میشود و بکویت اهل حل و عقد و عویم است خلاف خلیفه سابق
 لایق را نمیتوانم فهم و استیلا نمیتوان پس میگویم که در زیر این هر سه طرق تحقیق بودند اما اول بیعت کردند بر دست و عبد الله بن عمر و انس بن مالک
 و عمر بن سعد و غیره که همه از اهل حل و عقد بودند و اما ثانی پس آنهم ثابت است که معاویه نیز در خلیفه گردید چنانچه در تاریخ خلفا مذکور
 است و فی سبب جنسین من الجحیم دعی معاویه اهل المنار المالبیحة لولاية العهد لابن یزید فبايعوه
 یعنی و در سال پنجاهم از هجرت خود معاویه اهل شام را بسو بیعت براسه خلافت پس خود یزید پس بیعت کرد و از ایشان اورا
 و با مژگان پس آنهم ثابت است که بقره و غلبه تسلط نمود و تا آنکه مسلم بن عقبه را فرستاد و اهل مدینه را قتل نمود چنانچه
 در جناب الخلیفه مذکور است و ظاهر است که از خلافت یزید سلام که اقامت ترقی حاصل نیست و نه در نفس الامر حقیقت یزید
 ثابت است که علما اهل سنت در اثبات خلافت او دست و پا زدند و همچنین حال دیگر خلفا است و یزید و از ایشان در باب خلافت
 فرقی نیست و همچنان که خواندن خلیفه رسول کسے را که رسول خدا او را خلیفه نکرد باشند بر وجه و بموجب است همچنین گفتن خلفا

راشدین اهل اسما و الطبی و بنارین معنی است و اگر مراد از خلفاء راشدین آنمه مدعی باشند که ورثه علوم نبوی و نه نهایت مناسبت است
و در کتاب اهل سنت که قول آنحضرت صلعم قوم است علیکم سنتی و سنته الخلفاء الراشدین مراد از خلفاء راشدین آنمه معصومین
هستند و قید راشدین ازین جهت است زیرا که ممکن نیست که آنحضرت صلعم بر هر یک از طرق خاطیان تأکید فرماید **قال**
و شماره معنی مضمون الذین ان مکناهم فی الاض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امرؤ بالمعروف و نهی عن المنکر
در حق مهاجرین بود نظهور انجامید **قول** البته مضمون این آیه حسب و عدو در زمانه آنحضرت صلعم نظهور انجامید و از منہ
لشیر لربان هیچ قطعه نیست و تکمیل این آیه را با تکمیل آیه است بخلاف چه مناسبت است تکمیل آیه است بخلاف آن تکمیل دین است که آن
تکمیل کامل است و تکمیل دین آیه تکمیل ذوات مؤمنین است و آن تکمیل الجمله است که قدرت بزرگ او صلوة و اتوا الزکوة و امر بالمعروف
و نهی عن المنکر حاصل باشد و این تکمیل را تکمیل دین لازم نیست و و عدو این تکمیل در زمان آنحضرت صلعم بوفارسید چنانچه حقیقتا
میفرماید الموصنون و المومنان بعضهم اولیاء بعض یا امرؤ بالمعروف و نهی عن المنکر و یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرجهم الله ان الله عزیز حکیم
پس اشاره مضمون این آیه در حق مهاجرین و انصار در زمانه آنحضرت صلعم نظهور انجامید و هر گاه در عهد کرامت مهرا آنحضرت صلعم
جمله این امور و عوده بوقوع آمدند حسب قول حق سبحانه تعالی پس در عهد و نشانه گفتگو که آن بجا است و اگر مقصود آنست که در زمان
هم ترقی وین گردیده بود پس میگویم که بعد از زمانه ایشان زیاده تر عروج اسلام و ترقی دین روز بروز نظهور میسرید سلاطین اسلام
اکثر بلاد و کفار را فتح کرده اند و شعائر اسلام بذریعہ ایشان اجرا یافته بود پس تخصیص بر آن نشانه افتخار و تمیز است که در آخرین آیه که
در قول خود آورده این است **ولله عاقبة الامور** یعنی انجام کار هر دوان را خدا میداند که کار کدام بر ایمان خود
قائم و بر قرار خواهد ماند **قال** و ایضا همین معنی است که ملک کس و قیصر و تخت و تصرف اهل اسلام در آمد و در زمان ایشان سیادت
مدنی و منزلی و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج حکام شرعیست و در قری و امصار و در اقالیم و در و دراز و اقامت حدود و تعزیرات
بدرجه اتم و کمال بانجام رسید خوراند بر تو فتنائے تمام است و ولی خفاش بندار که شام است **اقول** ایضا یعنی آنست که جناب
رسول خدا صلعم بذریعہ ذوالنقار خیر کردار فتح بلاد عرب گردید و بعد آنحضرت صلعم همه کس برابر اند اگر نشانه فتح فارس در رم و غیره کرده اند
بعد ایشان معاویه و یحیی که اکثر بلاد را مفتوح ساخته است مثل بلاد سجستان و سوادان و قهستان و وغان و قیقان و جیحین و عبد اللہ
فتح بلاد کرده است چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است و سوادان و سجستان و سوادان و قهستان و وغان و قیقان و جیحین و عبد اللہ
در گستان و اورگنج و کون و ملک هند و سوادان و سوادان و قهستان و وغان و قیقان و جیحین و عبد اللہ
فتح بلاد کرده است چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است و سوادان و سجستان و سوادان و قهستان و وغان و قیقان و جیحین و عبد اللہ
در گستان و اورگنج و کون و ملک هند و سوادان و سوادان و قهستان و وغان و قیقان و جیحین و عبد اللہ

سعی موفور کار بایستی انجام دهم و دنیا بود و این همه سعی ایشان در ترویج حکام شریعت و اقامت حدود و تعزیرات جهت بقای
سلطنت خود بود که سلمان را بدین جلیله و لطافت خود میکشیدند و بدینجه ایشان تسلط بر بلاد با سهیل و جوه صورتی است ایشان
ترقی ریاست خود را بدین سیریه تصور کرده بودند مثل مهدویه از سماعی علیه السلام صاحب تحفه در باب اول تحفه میگویی که بنابر تالیف
قلوب مردم آنرا کرده و خواستند که شریعت تقدیر بسیار را در اجزای حکام شریعت مبالغه تمام می نمودند و نیز در بیان باب میگویی که در
باطن الحاد و زندقه دشمنان و نظام هر ساله در زند و کثرت طاعات و اجزای حکام شریعت می نمودند که قلوب مردم را استقامت نمایند و کثرت
سواد جیش خود کنند و بنیت در کتب تواریخ این خصال سماعی علیه و فضائل ایشان مرقوم است لیکن شاه صاحب آنرا از کشف خود
در یافت نمود و تحریر کرده که این سماعی ایشان را در هر یک دین نظام بود و از راه سمع و دینا و باطن الحاد و دشمنی میگویی که حال غلبه بر یمن
بود که بر سر ترقی ریاست خود در اجزای حکام شریعت سعی میکردند و در باطن ترفیع و ثروت و جاه و دنیا میخواستند چون طالب دنیا
بودند خدای تعالی ایشان عطا و دنیا فرمود و چنانکه میفرماید من کان یرید النجوة الدنیا و دینتها انوف الیه هدا اعمالهم
فینها و هو فیها الای بحسب و نیز میفرماید که من کان یرید حرث الدنیا انوفه منها
و مال فی الآخرة من نصیب خلاصه ترجمه هر دو آیه این است که کسی که اراده دنیا بخوابد که در راه او دنیا خوابم داد لیکن در آخرت
برای او چیزی نیست و اگر تبت ایشان خالص می بود اقارب خود را در عطا و احوال صدقات و غیره ترجیح نمی داد و در اولیست
بنی را از حصه کامل ایشان محروم نمیدادند چنانکه در ترجیح بین الصبیحین که ابو بکر قسمت میکرد و خمس را موافق قسمت پیغمبر الا انکبذ
خویشان رسول را بخو که رسول را بدین آیه و همچنین منع کرد خمس را از اولیست که موافق حکم خدا و رسول بود و اگر از خلوص نیت
اجرا میور میگردید و طوطی بدین آیه و در و شعل علی بن ابیطالب در زهد و فقر میسر می بود و در خویشان خود را بمنصب ریاست
داد و متاز نمی ساختند بر گاه علی مرتضی عثمان را معطلت فرمود و جواب ایشان گفت که من غیر اقارب خود را بر ریاست بلا تخص
می ساخت من تنها بین مرتبایان کرده ام چنانکه در روضه الاحباب و غیره کتب تواریخ است و واقعه می مرثا اهل سنت می نویسد
قال اگر منکرین حقیقت خلافت خلفا و رد دعوی خود ثابت اند باید که از خلفا موعود آیه استخلافا نشان دهند که کدام کدام
بوده است اثول منکرین خلافت بسیار اند اول ابو بکر منکر خلافت خود است می گفت که من خلیفه نیستم بلکه خلیفه ام چنانکه ابن اثیر
در نهای نوشته و مخالفه بعضی بسیار خلاف گوشت و عمر از سلمان پرسید که من خلیفه می یابم چنانکه در تاریخ خلفا مذکور است و از
منکرین خلافت علی مرتضی و زبیر و عباس و حجر بن عدی و عثمان بن بشیر و مکه بن خالد و جملاتی با قسم و سلمان و ابودر و عباس
و مقداد و خزیمه بن ثابت انصاری و ذوالشها و قین و جابر بن عبد الله انصاری و ابوالویب انصاری و ابوبکر بن زبیری و برین
بن الحصبی سلمی و دیگر صحاب که سماعی ایشان در کتب اهل سنت مرقوم است و با تقدیر امیر المومنین علی نیز میگویم و از خلفا موعود
آیه استخلافا که می پرسیم پس ایشان نیز اهل سنت هیچ مومنین صالحین اند که در زمان رسول خدا صلعم موجود بودند و بعضی از
علماء اهل سنت میگویند که هیچ مومنین اند از اول تا آخر امانت پیغمبر صلعم چنانکه در تفسیر مصححان مرقوم است و در خلافت اهل کس
و وارث زمین اند تا نبی پیغمبر صلعم بر آن یکس نیست و تخصیص بر آن ثلث از مختصات است که صاحب تحفه تجویز کرده و
اگر از سماعی پرسیم پس و او را که علیه السلام ملامت نموده اند از جانب خدا مثل انبیاء و ایشان ملک و وارثان زمین نخواهند

بود و در هر رجعت و آن موعود است براسه ایشان از جانب خدا لیکن ملازم است بخلاف سنی لغوی است نه سنی مطاحی که نیابت
 رسول است و آن ثابت است براسه ایشان از حکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک نه از آیه استخلاف و خلافت ائم شیعیه
 ثابت است از طرق اهل بیت علیهم السلام و در کتب اهل سنت نیز آن شماره است و عموماً والدین شیعیه و خفی و خطیب خوارزم روایت میکنند
 که فرموده جناب رسول خدا صلعم هرگاه مرا با شما بنابر و ندیدید آمد از جانب پروردگار به من مطلق کردم ترا و خلق کردم علی را و فاطمه چون
 حسین را و ائمه را از اولاد او از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر این آسمانها و اهل زمین پس کسیکه قبول کرد و آخر خواهد بود نزد من
 از مؤمنین و کسیکه انکار کرد و آخر خواهد بود منور من از کافران پس محمد گرد بر تنیکه بنده از بنندگان من عبادت کند مرا تا اینکه منقطع
 شود یا بگرد از ریاضت عبادت مثل پوست در سیم کشیده پس سیاه تر و من بکار کند و ولایت شما نخواهم بخشید و الای محی روت
 سیدای که پی ایشان را لغتم آری ای پروردگار من پس گفت لعلقت شوا از جانب من است عرش فاذا البعلی و فاطمه تجس
 و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد بن علی و محمد بن علی
 و خنصر بن منور قیام یصلون و هو فی وسطهم کانه کواکب من تحت ظل یاجس هو کواکب و هو النصار من
 عاتقک و عزتی و جلالی له الحجة الواجبه لا ولیائی و المنقسم من اعدائی
 خلاصه آنکه دیدم آن دوازده امام را و هر یک در آب تنگ است از نور قیام و در نماز میکنند مهدی در میان ایشان مثل ستاره
 و شعله بود پس گفت ای محمد ایشانند حجتی که من به شما باز یافت کشنده خونها و جفاها که نسبت بابل است تو بنظهور آوردی
 بعزت و جلال خود قسم که از دست حجت لازم آید براسه دوستان من و انتقام کشنده از دشمنان من نشی و خطیب خوارزم را از
 زبیریه قرار داد و آن چنانکه صاحب تحفه از زبیری غالی میگویی و دروغ محض است زیرا که قزویری را زبیری شیعیه قائل است ائمه
 اند و زبیری که باقی ائمه را تسلیم میکنند چه باینکه امامت ایشان را قائل باشند اگر او را از ائمه شیعیه میگفت مورتی و دشت و دهم و غیر
 بود و لیکن دروغ کور حافظ نباشد و این حجر و حال خطیب خوارزم می آید که کتبه ابوبکر و قد اشتهر به و کان
 خطیب خطباء و فیما بعد و نعلم من کتبه الشیعه انه من اهل خوارزم هر کاس من شیعه است و او قومه کاشان
 و در اعلام الاخبار و مستدرک حقه الابی المودیه بخوارزمی هیچ آن باطل تمام مرقوم است که از اهل سنت بود و در تاریخ بلد الامین
 و تاریخ صفدی هیچ خطیب موجود است و بر تقدیر زبیری بودن او غیر متعاقب نیست زیرا که صاحب تحفه قزویری را و رباب
 اول او اهل سنت شمار کرده است و شوا که آن شیخ محی الدین عربی در فتوحات خود درباره ائمه شافعیه میگوید و اعلی
 انه لا بد من خروج المهدی لکن بجزیه حتی یلا الهلاک و اضطراراً و جوراً فیماتها قسماً و عدلاً
 و لولم یکن فی الدنیا الایوم واحد طول الله ذالک الایوم حتی یدعی هذا الخلیفه فهو من
 عنقریب رسول الله صلعم من ولد فاطمه و جده الحسین بن علی ابیطالب علیه السلام و العسکری ابن ابی طالب علیه السلام
 بن الامام محمد بن علی بن موسی الرضا بن الامام محمد بن علی بن احمده بن محمد بن جعفر الصادق بن الامام جعفر
 بن الامام زید العابد بن الامام حسین بن الامام علی بن ابیطالب علیه السلام و ائمه شیعیه و ائمه اهل بیت از خروج هر یک لیکن خروج
 خواهد نمود و اینکه بر کمر بنده زمین در از ظلم جور پس هر چه او بد کرد و آخر از مهدی از عدل و انصاف و آخر خواهد بود و در تاریخ که میگوید

در انجا که در عهد آنروز تا آنکه ظهور کند آن خلیفه و آن از قدرت رسول خدا صلعم است از اول و فاطمه و جعفر و حسین و علی و پسر
 او حسن و عسکری است پسر امام علی نقی و او پسر امام محمد تقی است و او پسر امام علی بن موسی است و او پسر امام موسی کاظم است و او
 پسر امام جعفر الصادق است و او پسر امام محمد باقر است و او پسر امام زین العابدین است و او پسر امام حسین است و او پسر امام علی بن
 ابی طالب است و این عبارت فتوحات را شیخ عبد الوهاب شحرار که نیز در کتاب لیاقت الجواهر نقل کرده است و اگر هر دو از
 خلافت مملکت و نیابت مثل سلطنت دیگر ملوک دنیا پس کسی منکر آن نیست که باز پس نشسته را حاصل بود و اگر مرد از خلافت
 نیابت پیغمبر است پس هرگز برگزیده مقبول نیست چه پیغمبر خدا ایشان را خلیفه خود ساخته بود و در بلکه ایشان را محکوم و عاص و اسام
 گردانیده بودند و اگر کسی بجهله و خجالت و عدم مهربانی را متفق و مطیع خود سازد خلیفه پیغمبر نخواهد شد و اگر حال خلافت همچنین است که
 بقهر و یا بصواب و بدین حد و هم خلیفه رسول باشد و در تصویرت هر رئیس گفتنی تواند که من خلیفه پیغمبرم قال اگر ظهور آن
 و عدو مثل مرات عاشقان بر شایع آید و بوقت رجعت انکارند مقبول نیست زیرا که عتقاد آنجا زود و عدو خلافت بلا فصل بروقت
 رجعت مانند نخل مذکور است چون مراد از استخلاف موعود استخلاف پیغمبر است لازم که بعد از پیغمبر در آن فاصله نشود و اگر
 استخلاف دیگران باشد لازم بود که حضار وقت آن حضرت را و عدو نمیکردند موعود و چون آن را بحیثیت استخلاف معتقد
 شدن و شروع مدت آن را از قریب رجعت آن سرور قرار دادن خالی از خط و البته قریب نیست چه در صورت عدم ضرورت
 ظهور آنجا زود و قریب وفات آن جناب باید که بدو مدت آن و عدو هم از وقت رجعت باشد بحیثیت استخلاف متصل و فوات
 آن سرور نیز بر آن و عدو خلافت بلا فصل بعد از آن علیه السلام در حق علی مرتضی و قتی صحیح و صادق باشد که تصرف و تسلط آن
 جناب بر بلاد و عساکر و خلفاء احم با تقدیم قریب رجعت آن سرور و از این پور و و نه تلمذ و عدو حق لازم آید پس در وقت
 این مقادیر هم از رجعت آن سرور تا ظهور رجعت خدا از امام خالی باشد و حاکم و برین مدت تسلط و تصرف یافته غاصب حق که
 نبود و بسبب عدم مخالفت این مدت و در عدو مسطورا قول ظهور آن و عدو در قریب موقوف بر وقوع رجعت است
 لیکن مقصود از آن خلافت مصطفی نیست که نیابت پیغمبر است و تخصیص حاضرین زمان آن حضرت در خطاب آیات کلام الله
 نمی تواند شد بلکه خطاب آن علی العموم است تا در قیامت برای جمیع مومنین و مسلمانان آن جناب رسول خدا صلعم و علی نقی
 که اصل مخاطبین بودند وقت نزول آیه موعود بودند و ما که خلیفه که خلافت بلا فصل بعد از رسول خدا صلعم و علی نقی
 ما همین است که جناب امیر حرب تعیین و ارشاد رسول خدا صلعم خلیفه بلا فصل بودند بر وفق حکم آیه یا ایها الرسول بلغ
 ما انزل الیک من ربک و ما یستخلف و ممکن و زوال خوف لازم خلافت منصوب نیست چنانکه ابو الشکور که ترجیح
 مجد و افغان از اکابر علماء اخصیه است در کتاب التمهید بیان التوحید میگوید که قال بغض الناس بان لا امام الا الله لیکن
 مطاعا و انه لا یكون اماما کانه اذا لم یکن القهر و الخلفه فلا یكون اماما قلنا الیس كذلك لا یطاع
 الا امام فرض علی الناس فان لم یکن نقی فذلك یكون من نمره الناس و هو لا یغیر له عن الامام
 فلو لم یطع الا الله فالعصیان حلال عنهم و عصیانهم لا یضر بالامامة الا تولى الله ما لا یطاع
 فی اول الامر و ما کان له القهر علی اعدائه من طریق العادة و الکفره قد نمره و اعلم

ودينه وقد كان هذا لا يضر ولا يعجزه عن النبوة وكذا الامام كان اكله من خليفته النبي صلى الله عليه وآله
 خلاصه ان اين است كه بعض مردم ميگويند كه ماداميكه امام مطلق نباشد و او را غلبه حاصل نشود امام نمي تواند شد تا ميگويم كه طاعت
 امام فرض است بر ايمان و در صورت عدم تسلط آن و عدم طاعت ناس عصيان و قصور از جانب ناس است كه از امام متمرد شوند
 و حال امام مثل حال پيغمبر است كه خليفه اوست نمي نمي كه خياب رسول خدا و اول اسلام مطلق نبوده و آنحضرت را غلبه حاصل
 نشده بود و چنانكه اين هم منسوب ضرر نمي رساند همچنين امام را از امامت محروم نميكنند بجهت و خداي تعالي و چنانكه معروف است كه خليفه
 پيغمبر را تسلط في الارض لازم است بلكه اكثر انبياء را مقدم بر اخلاف ثابت است بدون تسلط و غلبه بر ابداء و عباد چنانكه حضرت
 آدم عليه السلام خليفه بودند و تصرف في الارض ايشان را حاصل نبود چنانچه صاحب تحفه در باب نهم مي نويسد كه حضرت آدم خليفه بود
 در بهشت ليكن هنوز نبوت حاصل نشده بود چنانكه قبل از اين تحرير كه ده ام پس كجا بود آدم تسلط در بهشت بر ابداء و عباد و حال آنكه
 خليفه منصوب بود از جانب خدا و همچنين حضرت يارون بالا جماع خليفه حضرت موسي بود و در سوره حضرت موسي چنانكه تسلط بالاستقلال
 ايشان را حاصل نبود پس خلافت را تسلط في الارض نيت اهم است از اينكه باشد يا نباشد و آنچه كه معروف و ايمان خداست و
 خياب رسول خدا صلعم از وقوع آن الملامت بخشيده اند ان را برات عاشقان بر شاخ آخو ميدين بعيد از بيان داري است و چنانچه
 خداي تعالي وعده آن كرده است و آن هنوز بوقوع نيامده پس در اين صورت تكذيب وعده او لازم نمي آيد خداي تعالي تعيين وقت و نشأ
 نفرموده است كه از ان متخلف گردیده و خداي تعالي بركه وقوع حشر و نشر جا بجا در قرآن مجيد وعده ميكنند تا اينكه ميفرمايد كه انهم يوم
 بعين او نزله قريباً و ان باوجود در و بيت قريب تا اين وهم بظهور رسیده پس بايد كه باعث عدم وقوع الی الان
 آنچه مثل برات عاشقان بر شاخ آهوا باشد جواب اين فقرات بار بار بگذاردش در آورده و زمانه از وجود امام خالي نيت امام زمان
 موجود است چنانچه بعد از اين واضح خواهد شد و تسلط آن موقوف بر صليت حضرت بر اكله وجود او تسلط ضروريست و سلب تسلط
 في الارض مستلزم سلب خلافت نمي تواند شد و همچنين در انبياء و خلفاء را مقدم بوده است چنانكه قبل از اين واضح كردم و تسلط امام
 اين زمانه كه خدا و رسول او خبر داده اند ضروري الوقوع است و تسلط كه از دست علي مرتضى رفته و غضب گردیده همان تسلط
 است كه خياب رسول خدا بر وزير غير تفويض علي نموده بود و سرگشته و قائم مقام خود گردانيد و تسلط مذكور تا اين وهم مفعوب است و تسلط
 امام ميگويد چنانچه ملاطين از لوث عاشاك غضب بر سر و پاكن نخواهند شد قال غرض كه بهر پنج قفا و رجعت مرجع و مباحث
 از عقل معاد و مخالفت از فلاح و شاد است اقول وقوع رجعت هرگز خلاف عقل نيت كسيك معتقد قدرت خدا نخواهد بود و آن
 او را مستبعد اى در وقوع رجعت هاري خواهد بود اگر وقوع حشر ممكن است در وقوع رجعت نيز چگونه استحال نيت و اوارك آن
 اكثر آيات قرآنيه و ال انه موجود رجعت كه سابق از اين بظهور رسیده قال الله تعالى ان الله عز وجل اخذ منكم
 و هم الوف صدق الموت فقال لهم الله موتوا فقالوا انهم احياء هو يعني انا خيرى بسوگسانيكه ميرون شده
 از زيارت خود و ايشان هزار بار بودند از خوف مرگ پس گفت بر اكله ايشان خدا كه بيميريد پسر زنده كرو ايشان را قال الله تعالى
 فاما لله مائة عام ثم بعثه يعني پس بميرانيد او را خدا صد سال پسر مبعوث يعني زنده كرد و او را
 و قال الله تعالى ثم بعثناكم من بعد موتكم يعني برانگيخته شما را بعد از مرون شما و آنحضرت صلعم فرموده اند كه انخير

بنی اسرائیل واقع شده و برین است هم شریعت است چنانکه در کشف و تنبیه ابن اثیر از حدیث منقول است قال و تم تضعیف توفیق
روایت جعت از خبر یابا باقر مجلسی که مخالفان و معاونان مذہب امامیہ است ظاهر و هویداست چه در کتاب حق الیقین که تضعیف است
مینویسد که حضرت امام جعفر الصادق با اذن و مخلصان خود تباکیه کرد که تمام مردم مذہب خود و اظهر اسلام جعت تلبیہ را و تشکیک
و ترویج یافتند و دستجا و انکار نکنند پس از بیان تلبیہ امام باقر جعت ظاهر گفت که از ضروریات دین اہل حق نیست که دلیل را
شاید چه در ضروریات تعلم دین همه خاص عام ساکنان و آنهم در آن کتاب است که امام فرمود و منکر جعت و مسح طہین و متعہ از انیت
این کلام امام دلالت میکند از ضروریات دین و تعلیم جعت مثل تعلم مسح طہین و متعہ پس از ان ناقص روایتین چنان مفہوم گفت
که بوقت عجز و غلطی در رسال وجوب اہلسنت بسیار حجت الحجابیہ ہر چہ میخوانند تفسیر شد و وضع می نمایند و آخر اویل مذہب
خود قرار میدہند و ہمت بنام امام معصوم می برند اقول علی الاجمال بوقوع جعت از جعت و در روایات کثیرہ و متواتر المعنی
و اتفاق علماء اہل حق البتہ متفق است میباریم و در تفصیل آن کہ اکثر روایات وارد شدہ اند از جمله احادیث بوقوع آن جزم کلی نداریم و
دلالت میکند بر وقوع جعت آیات قرآنیہ از جمله خدا تعالی میفرماید و یومہم یختار من کل امۃ فوجا مہذبین
بایاتنا فہم یؤمنون و حاصلش آنکہ روزیکہ محشر خواہم کرد از ہر گروہ فوجی را از کسانیکہ تلبیہ میکردند
بآیات اہل اہل حق خواہند شد و در قیامت چنین حشر نیست کہ از ہر یک گروہ یکجا حمت محشر شود بلکہ آنروز جمیع طوائف
محشر خواہند شد چنانچہ حق تعالی میفرماید و لہم نغدا سر منہم اہل حق یعنی باقی خواہم گذاشت از ایشان یکجکس را و محض
دین و معاشرت آن بہاریب از علماء دین صورت می بندد لیکن تخصیص امام باقر مجلسی نیست بلکہ ما جمیع علماء خود را رضوان
علیہم حامی دین و دایم عالی اہل سنت نیز ہمچنین است خصوصیت علماء ماجسیت البتہ انیتدرفرقی است کہ میان علماء خود را
کسانیکہ کلمات است و حق ہویدہ مذہب شیعہ تحریر می نمایند چون مخالف عقائد خود می بندند آنہا را مورد تشنیع میسازند و بطبع
را میگویند کہ این کس رطب یا بس ہمہی گردد و بعضی را میگویند کہ معتزلیست و بعضی را اہل حق یعنی میانہ بینان بچارہ ازین سوانہ
و از ان سوانہ و کسیکہ در نصب خروج مستقل است او را از معتزلین می شمارند و ما جمیع علماء خود را مسلمین و یقین و روایت اولی کہما
رسالہ تحریر کردہ و کتاب باب جعت حق الیقین تفحص کردہ شد نشان از ان پیدا شد و روایت ما ملت کہ در ان کتاب مذکور است
چنین است کہ امام علیہ السلام بچہ بیان آمد زید شدن گماہان شیعہ خالص فرمود کہ ای مفضل این مخصوص تو و اہل اہل سنت از
شیعیان خالص و این حدیث نقل کن بر سر جماعتی کہ در معصیت خدا رجعت می طلبند و بہانہ میگویند پس قہار برین فطیلت
میکند و ترک عبادت میکند پس ما جمیع فائزہ بحال ایشان نمی توانم رسانید زیرا کہ حق تعالی میفرماید کہ شفاعت نکنند بجز از رب
کیک پس پدیدہ باشند و شیعیان از خشیفت الہی ترسانند و برین روایت ما ملت بر یک بیان فضائل شیعہ و اضر زید شدن
گماہان ایشان است نہ ما ملت اصل رجعت صاحب رسالہ بہ تہجیت صاحب تحفہ صوفی و اہل فراط و تفریط نمایند و از روی حق تعالی
مبالغہ نمائند و این روایت را بار روایت ثانیہ ہم مانتے نیست بلکہ در روایت اولیہ و غلطی است بر سر حکم کتابان ما ثم مثل
آن و کتب اہلسنت نیز موجود است کہ چاپ ستر کلمات صلح روزی فرمودند کہ عن قال کا الہ الا اللہ محمد
رسول اللہ دخل الجنة بغير حساب ابوہریرہ و دوسرے این روایت را بطاقت پیشانی و سلامت لسانی بجز تشبیہ خاطر

مؤمنین در کوچ و باز انقل میکرد هرگاه عمر خطاب شنید مشتبه حال ابوهریره کرد و دلگس زد که بر رو افتاد و گفت که چنین گوید مردم
بر آن تکیه کرده صوم و صلوة را ترک خواهند نمود و چنانکه در مشکوٰۃ و دیگر کتب صحاح اهل سنت و ائمه امام علیهم السلام مرقوم است و آنکه امام علیهم السلام فرموده
که منکر رجعت و غیره را مانیست مرا این است که از شیعیان مانیت و آن از خصائص مذریب شیعه است نه از ضروریات دین
اسلام که منکر آن در دار دنیا کافر نفس باشد و شیعه گاهی در سوال و جواب اهل سنت عاجز نمیشدند و لائل شیعه خیلی محکم است و آنرا
که فاعل آن کما شیعی از اهل سنت متعذر است ملا عبدالقادر پیش نماز که بر او شاه و تاریخ بدآونی می نگارند که تا آنچه در حق صحابه در وقت
خواندن کتب سیر مذکور است ساختن خصوصاً و خلافت خلفا ائمه و قعه مذکور و جنگ محض و غیر آن که کوشش از اجتماع آن
کر یا و بر زبان نتوان آورد و شیعیان غالب سنیان مغلوب و انبیاء به جا خائف و پشور را یمن بود و مدبر روز حکمت تازه و قدری عین
و شبهه نوبر و کرامی آوراشته و بهرگاه فخر رازی مورد سب و اهملات علماء شیعه گردیده دیگر سنی را چه برسد که تنحل تاب مقاومت
ایشان گردد و حیثیت جاہلیت آن بود که خلافت علی مرتضی را قبول نکرد و بیاخت حجت جاہلیت آنرا منظور داشتند و در وقت
رسول خدا نمودند و رسوم جاہلیت را با وجود مانع خباب رسول خالی پس میکرد و دوست میداشتند و مطاعه وضع روایات
از علماء شیعه بهر حال دور نموده است و ساحت کبریا ایشان از عرض خاشاک وضع صافی و کسب است چه قتال وضع موقوف است
بر طبع و خوف و سوا تقریب سلاطین و در زمان ائمه علیهم السلام کلام باو شاه شیعه نبود که از خوف او وضع روایات صورت می بست
و یا بطبیع زرد مال وضع میکنید و در کلام علم ملا وقت و کثافت بدشاهی حاصل شده بود بلکه این منصب بر علماء اهل سنت
مختص بود که در زمان بنی امیه و بنی عباس که در عداوت اهل بیت و تقریب سلاطین وضع روایات میکردند چنانچه حال ابو یوسف با اهل
رشد پیش ازین تحریر کرده ام و در جامع الاصول در طبقات مجروحین مذکور است که قومی وضع حدیث کردند بر آنکه به واسطه نفسی هر
را بر آن دعوت کردند و جماعتی اندک بر آن تقریب ملوک وضع احادیث نمودند و در بعضی گفته اند که نیست حدیث صحیح در میان احادیث
ما چون موقوف در کاویاه و توری و شرح مسلم گفته اند اکثر محدثین مشی دار قطنی و غیره تخطیه بخاری نموده اند که اکثر احادیث
او از صحت جاری است و روایت میکند از کسانی که وضع احادیث نموده اند که کثانی خارج بخاری گفته اند که بخاری تمام کتاب او را
هنوز مسوده نبود که اندک در آن ابن قریه و غیره از اهل باور انهم و ناقص کردند و موافق قضا که است نمود و عبدالبین فیروز آبادی
در کتاب سفر السعادت می نویسد که کل ما ورد فی شان ابو بکر فحی من المفتریات التي تستفید بها
العقل هكذا و ابن ابی الحدید می نگارد که چند س از صحابه و تابعین می شنیدم از علی منخرف بودند یعنی در
حق او بد می گفتند و بعضی عجب و بنیاد خطیان بر آن است مناقب او را بد می شنیدند و او را از احادیث کردند و بعد از آن گفته اند
معاویه بعد از آن خود داشت که شهادت شیعه علی را قبول نکرد و در دوستان عثمان و راهیان مناقب او را بد می شنیدند و او را از احادیث کردند
روایت فضائل عثمان فرمودند و بهر جهت ملات و دجالت و زبان معاویه نوشت که حدیث فضائل عثمان بهیچانکه سبب مردم را
بروایت فضائل خلفا و اولین و صحابه بخراشید و نگذارید که کسی از مسلمین در مشی بدت و کذب چیزی روایت کند و شیعه را
بسیار در مناقب روایت کردند که تا به بنو قریه و انکه حبیبان و غلامان و نسوان و دختران و خدمت و خدمت نمودند و اموات و خدمت
قرآن می آموزند پس بسیار حدیث موضوعی ظاهر شد و بعد از آن گفته اند چون حاکم وقت عبدالمکاب بنی مروان شنید شیعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حیاء ایشان محض بر سرک ایشان است نه بر سر صلاح حال ایشان که بجا شد عذاب تو به نمایند و من کمال شوقم قال بر
 اطهار استحقاق اهل حق و عدم استحقاق اهل باطل یوم الفصل والجمع که مجمع اولین و آخرین است کافی و وافی کما قال الله تعالی
 الاولین و الاخرین مجمعون الی میقاتهم اجمعین و انشرفت الارض بنور ربها و وضع
 الكتاب و جی بالنبيين و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون
 و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون اقول این جمله آیات
 دلالت میکند بر سبب و کتاب روز محشر که آنروز سائر مخلوقات مسبوح خواهند شد چنانکه میفرمایند یوم یبعثهم الله جمیعاً و ینیرهم
 و یتنیرهم فلیرفعناهم احدیثه و آن روز کل خلائق محشور خواهند شد و یکپس باقی خواهند ماند و در رجعت کل خلائق مسبوح
 نخواهند شد بلکه کسی که بسیار نیک اند و کسی که بسیار بداند و آن روز زنده خواهند شد و غریب اهل بیت علیهم السلام و برادر رجعت
 این آیه است و یوم یحشر من کل اممة فوجاً من یبکون یا تاتنا فهو یوم نعول حاصل آنیکه روزیکه محشور
 خواهیم کرد از هر گروه که بیکندگان یک جماعت را و در روز قیامت چنین جزئی نیست که از هر یک گروه یک جماعت محشور شود و بلکه آنروز
 را خدا تعالی میفرماید و لولم نعدسناهم احدیثه نه باقی خواهیم گذاشت از ایشان یکپس را و اطهار استحقاق و عدم استحقاق
 منصوص بر شمر نیست چنانچه قول سابق قول غنی و نقل کرده ام و تفسیریه و لذل یقنهم من العذاب لکادنی دون
 العذاب لکبر العذاب چنانکه گویند که بجا شد عذاب و یارب جی کجی کنند و عذاب رجعت نیز در دنیا است و تعذیب خداست و جزئی نیست
 بلکه در دنیا هم محذوب بسیار و در قبر هم و انجام کار کل خلائق حشر است و اگر منصفی حشر می بود خدا تعالی در دنیا یکپس را معذب
 می ساخت و بنحالیف شد و قتل آنیکه و مال او را بجا و قرآن مجید میفرماید که ما در دنیا معذب بسیار هم و نیز در آخرت که از آنجا که از عظیم
 است چنانچه میفرماید و لنذیبنهم عذاباً آخری فی الحیوة الدنیا و لعذاباً آخری آخری و هم لا ینصرون
 و استحقاق حشر متوفی و عدم استحقاق فرعون و همین و در دنیا ناپا شد و محبین و در دنیا رجعت مقرر گردیده است و اما بلا حظ الفصل
 حق از باطل از خواب غفلت متنبه شوند قال آنکه بر سر انجا زلفات و استحقاقش بخلاف قرآن مانند او گون بنود تناسخ و طرح
 رو دارند و حق پیش از قیامت مقرر کنند اقول جواب انجا زلفات پیش ازین بمرات و کرات گذشت در وقتی رجعت ثابت است
 از قرآن چنانچه پیش ازین اتفاقاً ذکر کرده ام و در او گون که تناسخ است و در رجعت فرق بین است و مابین است کلی است تناسخ آن
 است که روح از جسم برآید و در جسم دیگر داخل شود و حیوة رجعت مثل دیات روز قیامت است که روح از جسمی که خارج شده بود و از سوان جسم
 اصل خود رجعت نماید این تناسخ گفتن و فعل خدا را که قرآن بر آن ناطق است او گون قرار دادن و احوال و تعصبات او را در آن
 است و تناسخ و در سبب ما باطل است حمایل علیه الاخبار الاتفاق و من اهل البیت علیهم السلام لیکن بران و مقیدان اهل نعمت که
 ایشان را اولیاء الله میگویند و بر ولایت ایشان کمال فخر و ینا میزنند تا کمال تناسخ گردیده اند چنانچه تصریح در شرح فصوص الحکم و در تاج
 التوالم مقته ایمان خود میگویند و ما جاء فی الکلام فی التبعیة لئلا یسئلوا انما هو باحث الحق للاحقیقة و سواها فی حق صریحاً و کلام
 کس بران تعنی الکلام و جزئیات آنها و ظهور هویت فی مظاهر سائر صفات و لذلک محو انداختن سائر
 صفات و این کلام کما قال تعالی العارف ابن الفارض قدس الله روحه من قائل بانه من

[illegible]

زیر آنکه تقصام و وقوع حشر بعد از آن است که بعد از آن حشر است و رجعت بعد
 از آن است بلکه قبل از آن است چنانچه گفته شد که تفسیر نه هجری و بعد از ایشان میزندگان اند پس از آن یعنی بعد از آن
 همه و کل خلایق شمار در روز قیامت شمرده و روزگار خود تقصام خواهد نمود و بعد از آن رجعت و رجعت بعد از آن رجعت و رجعت بعد از آن رجعت
 نیست بلکه قبل از آن خواهد بود پس این آیه هرگز مانع رجعت نیست قال و نیز از عقاید این فرق عالی است که بر اکثر مهاجرین و انصار
 و دیگر صحاب سید بر ائمت ثنات اتفاق می افتد و مؤمنین مخلصین صحابه را قلیل و ذلیل میدانند حتی که کم از ده تن می شمارند و منافقین را
 بکثرت و عورت منسوب میکنند اقول این قول از قول صحابه سالک غیر که عاری از سند است خالی از قبح نیست و منافقین و منافقین را اکثر مهاجرین
 و انصار و دیگر صحاب سید را بر طرف شیعه خلایق معتقد ایشان است بلکه شیعه بر طبق روایات ائمه اربعه و دوازده با جابره و نفر را منافقین می
 چنانچه در سند احمد بن حنبل مذکور است که فرمود صحابه رسول خدا صلعم که دوازده صحابه بن منافقین نیست کس از ایشان آنقدر را نداند که شتر در
 سوراخ سوزن خواهد رفت و آن نیست صحابه من و در پیشگاه خود اندر رفت حتی و علی بن ابی طالب صحابه عقیده که مخالفه موجب ارشاد
 رسول خدا صلعم ایشان می باشد و چون خلیفه و عمار را در آن دوازده کس نمودند که قتل کنند آنحضرت منع فرمود که مردمان خواهند گفت
 که می صحابه خود را قتل میکنند و مؤمنین مخلصین از صحابه حسب عقاید و ما نیز بکثرت بودند چنانچه قبل از این ذکر کرده ام و علی بن ابی طالب
 اهل بیت دوازده هزار صحابه نوشته اند که مؤمن خالص بودند و ایشان نه قدری بودند و نه جبری و نه حروری و نه حرجی و منافقین را بکثر
 هرگز شمار نکرده اند و ایشان را در زمان آنحضرت صلعم خندان فرستاده و نه فرستاده بود صاحب ساله رسیقه بندی و فقر و داری بر حسب تحفهم
 تقوی حجت که عقاید کثرت منافقین و وقت مؤمنین را منسوب بکار کرده و چند کس را مثل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد که از مخلصین باور
 میکنند و حجت این است که ایشان صحابه خیار را از اولیا کامل بودند و بعضی مرفعی خلاص با اختصاص می داشتند و اینکه دیگر صحابه مؤمنین
 از مخلصین صحابه بودند بلکه هزاران مردم از صحابه آنحضرت صلعم مقبول بارگاه میزدی و از مؤمنین مخلصین بودند و بعد از وفات آنحضرت
 صلعم که اتفاق بیعت ایشان یعنی ابن ابیطالب نشد با سبب آنچه در آنجا شسته بود که بجهت خدا و عین صورت بیعت ایشان با جناب شد
 و قبس برین تحقیق تحریر کرده ام قال و عدم قبول خلافت با منصف و حق علی مرتضی بسبب قلت عوان و انصار و کثرت اهل و ثلثه
 پیش می آمد اقول اگر علی مرتضی را عوان و انصار و ثلثه هم میشدند بعد از آنکه شش ماه بیخام مصالحه با بی بکر میفرستاد و
 مانشش ماه که اطمینان در هر بیعت بود که در آن زمان بود و بعد از آنکه شش ماه بیخام مصالحه با بی بکر میفرستاد و
 و بیعت او را تراخی و قلمبش نمود و بجز مظهر و جماع عوان و انصار بجز آنکه در بیعت ابوبکر را در آنجا انداخت تا اینکه بعد از وفات
 نبوت رسول و جوه ناس نا جناب مشرف شدند و آن روز واری قلیل هم باقی ماند و از روی مصلحت بیخام مصالحه با بی بکر فرستاد
 چنانکه در مصالح اهل سنت است و این امر منحصراً بر علی مرتضی نیست جناب رسول خدا صلعم که بدیده با فضل بودند علی بن ابی طالب
 قاتل انصار ترک وطن مصلی خود نمودند و فرعون پسر بنی اسرائیل فرج میکرد و دختران ایشان را رتد میدادند حضرت موسی را
 میگوید و خنثیاری نبود که از فرعون انتقامی بکشد تا اینکه فرعون و فرعونیان غرق شدند و حضرت موسی و بنی اسرائیل نجات یافتند
 با حقوق برین گفت قلت انصار بحضرت تلفد آورده اند و اکثر منظم بعثت فقدان عوان میگناه قتل شواله و از قول جناب
 امیر و اولاد و عهد الی خلیفی است آنچه نعمت اینان نعمت ناطق و اقل عدد و وجود انصار همرا آنحضرت هرگز ثابت نمی شود چنانکه

بعض جاهل گمان آن میکنند چه حضرت امیر مومنان علی (ع) بود که تا جمیع انصاریا غاصبین حتی خود متعلقه نمایی
 انگاه عموال و انصاریا حضرت ذوالفقار لقب میرسانند و در آن فرید و حیدر یار و در کار میگذاشتند پس سیدیدی در آنوقت که ضعیف
 و کمتر از روستا حدود انصاریا است و لیکن مرا عمل و صحبت آنحضرت صلعم واجب است و از آنجا و اناس تیرسم و بالفعل التیر و از آنجا
 جمیع انصاریا بودند ازین قول آنحضرت ثابت است و وجود انصاریا بالفعل چنانکه بعضی جاهل میگویند قال در قرآن شریف که شایع
 حال قلت و وقت منافقین و غلبه و کثرت مؤمنین صحابه است تدریس میکنند تا تیر منافقین از مؤمنین غلبه صحابه حکم کریمه ما
 كان الله ليدن المؤمنين على ما انت عليه حتى يميز الخبيث من الطيب
 سب بن کرد و لهذا بعد از آنکه بعد از آنکه انصاریا غاصبین و از آنجا غاصبین نوشتن آیات نبیانی که حاکی حال قباح است
 منافقین بسیار الا این محل است تا تیر و تفرقه میان مؤمنین و منافقین منافقین و سب بن بوج و جرح حاصل شود و تفرقه پس لیله
 من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة جهل و غفلت عن زماندا قول این افتراسه بخت و تهمت محض است بر شیعیان
 علی مرتضی الشیطان که ظاهر کرده اند منافقین از مؤمنین غاصبین افتراسه تر بود و بلکه الشیطان منافقین را زیاده از دوازده چهار
 اس بر گزیند و آن مطابق است با آنچه در سنن احمد بن حنبل مذکور است البته اهل سنت زیاده هم میان میکنند چنانکه در صحیح بخاری
 است قال ابن ملیکه ادرکت ثلثین من اصحاب النبى كلهم يخاف النفاق على نفسه
 یعنی گفت ابن ملیکه که یافته ام سی و سه نفر از اصحاب پیغمبر علی الشیطان می ترسیدند نفاق را بر نفس خود و امام غزالی در حصار العلوم گفته
 قال ابن ملیکه ادرکت مائة و ثلثین و فی رواية خمسة مائة من اصحاب النبى كلهم يخافون النفاق
 یعنی گفت ابن ملیکه که یافته ام یکصد و سی و سه نفر از اصحاب پیغمبر علی الشیطان خوف میکردند از نفاق
 و در قرآن مجید البته حال اکثر مؤمنین و ذلت منافقین مذکور است کسی را آن نیست لیکن تصریح نام کسی از منافقین بود
 یافته که با آنچه معلوم شود آنحضرت صلعم بجز حقیقه بیکس از نام و نشان منافقین اطلاعات نه بخشد بود و در حدیثی نیز خبر است بافتش
 را آنحضرت نه نموده بود و مگر مردان بدیعه قرآن و علمای کمالی می برند و نفاق را سبب بطرف بعضی از اصحاب می نمایند در صحیح مسلم
 از ابو هریره منقول است قال قال رسول الله صلعم اية المنافق ثلثان صام و صلی و زعم انه مسلم اذا حدث
 کذب و اذا و عدل خلف و اذا اتمن خال یعنی فرمود رسول خدا صلعم که نشانی منافق سه چیز است اگر چه روزی
 و روز و نماز بنهاند گمان کند که من مسلمانم و آن این است و قتی که سخن گوید و دروغ گوید و قتی که وعده کند خلف و وعده نماید و قتی که امانت
 گیر و نه بماند کند روزی شکوه از عبد بن عمر می است قال قال رسول الله صلعم اربع من کن فیہ کان منافقا
 خالصا و کان فیہ خصلته منهن کان فیہ خصله من النفاق حتی یدعیها اذا اتمن خان و اذا حدث
 کذب و اذا اعد غدر فانها خاصم فجر متفق علی یعنی فرمود رسول خدا صلعم چهار چیز است که هر که در این چهار باشد منافق باشد
 خواهد بود و در کسی که یک خصلت باشد از آن چهار خصلت خواهد بود و در یک خصلت از نفاق تا اینکه بگذرد آنها را و قتی که امانت
 گیر و نیانت کند و قتی که سخن گوید و دروغ گوید و قتی که عهد نماید و نیوانی کند و قتی که خاص نماید گناه بکند و نودومی در شرح مسلم میگوید
 که قال جماعة من العلماء المراد بالمنافقون كانوا في من النبي صلعم یعنی گفت جماعته از علمای که مراد

باين منافق مذکور و زائد آنحضرت صلعم بود و نمیشد این علامات منافقین از آنحضرت مأثور است و اکنون بایشانیکه کدام کدام کس متبادر و باین
علامات و صحیح صلعم و کتاب الجواهر مذکور است که علی عباس میسر آمدند و نیز گفته و طلب میراث و عمر بجز از کلام طویل گفت که ندانم توفی بود
الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله فحتماً اطلب میراثك من ابن اخيك و یطلب هذا میراث امراته
من ابیها فقال ابوبکر قال رسول الله ما نورث ما ترکناه صدقه فواتیاه کاذباً انما
غادرنا خائناً والله یعلم انه لصادق بار سران شد تابع الحق توفی ابوبکر و انا ولی رسول
و ولی ابوبکر فواتیاه کاذباً انما غادرنا خائناً والله یعلم انه لصادق بار سران شد تابع الحق پیغمبر هرگاه که وفات یافت رسول خدا صلعم
گفت ابوبکر خلیفه رسول خدا میسر آمد و طلب میکردی عباس میراث خود را از جانب پیغمبر بر او غر و طلب میکردی میراث
زن خود را از جانب پدر او پس گفت ابوبکر که من و رسول خدا صلعم مورثان تویم چه میراثی که از شماست پس دیدید شما بر در او را کاذب
آنحضرت و خان و خدا میداند که او هرگز صادق نیکو کار نیامی یافته پس بر سرستی بود و اجازت از آن فوت شد ابوبکر من خلیفه رسول خدا و خلیفه
ابوبکرستم پس دیدید شما بر در او را کاذب آنحضرت و خان و خدا میداند که من هرگز صادق نیکو کار نیامی یافته پس بر سرستی و ظاهر
است که جز با خلافت پناه پیرامون کذب نیاید که بدو غرضی و عباس را هم میسازد پس هرگاه باب دیدینه علم کن هر دو را کاذب آنحضرت و خان
و خن گمان کردند اکنون در اتفاق ایشان کدام تر و در باقیانده که جمله علامات اتفاق حسب روایات اهل سنت و ائمه بر و ایستاده شد و در هیچ
این انست که کربانی در شرح هیچ بخاری روایت میکند قال علی بن ابی طالب انما من المنافقین سبعة فقلت من سبعة خلیفه رسول الله
که من از منافقین ستم و من در شرح بخاری میگوید که ان حدیث بن الیمان کان صاحب رسول الله فی شان المنافقین
و کان یعرقهم و کایعرقهم بعد رسول الله من الشما یعنی خلیفه صاحب از آنحضرت بود در شان منافقین کس و دیگر چه خلیفه منافقین
می شناخت بعد پیغمبر خدا صلعم نهی از من چیست اظهار اتفاق خود پیش خلیفه میکرد و در سایر احادیث هم مذکور است که از خلیفه پرسید که بل
عدلی رسول الله فی المنافقین یعنی ایشان را که دوست پیغمبر خدا و منافقین و تمیزان از منی مذکور است که گفت یا خلیفه
فشدک بالله انما من المنافقین سبعة ای خلیفه قسم میخورم ترا بخدا که من این منافقین ستم پس قسم میخورم که هر منافق خود و متفلس از
خلیفه پیغمبر صلعم و آن محمود آنکه کربانی شایع بخاری میگوید که عمر بن الخطاب گفت بود که من از منافقین ستم بن قول ابی بنات هیچ است زیرا
که بعضا انفسه میگوید که من گنباگرم و اینکه گوید که من کافر و منافقم و بعضا انفسه میگوید که من از منافقین ستم بن قول ابی بنات هیچ است زیرا
و خلیفه بعد از من عمر گفت که بشما و اتفاق شد که هرگز شما را بود و بخاری میگوید که مذکور است عن الصادق قال کنا فی غلقة
عبد الله فجاء عذیبة فحتماً قام عینا فلم یفر قال لعذرنا اتفاق علی قوم کانوا جبر منکم قال لا سود سبیحاً ان الله
ان الله یقول ان المنافقین فی الدنیا کالسفل من النار فنبسبهم عبد الله و جلس خلیفة فی ناحية المسجد
فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمائی بالحصاة و ابنته فقال خلیفة عجب من صنعک و قد فرغ
ما قلنا لقنارنا اتفاق علی قوم کانوا جبر منکم یعنی از خود روایت است که گفته بودیم در حلقه بعد از
پس آن خلیفه تا اینکه ایستاد بر پای و سهم کرد و بعد از آن گفت که بر اینها تحقیق نادر کرده شده است اتفاق بر قومی که بودند و بر اینها گفت
سود سبحان الله چه چیز با شما که خدا را شکر کنید و این منافقین فی الدنیا کالسفل من الناس پس قسم نمود و بعد از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی از جابر روایت است که گفت از پیغمبر صلعم علی السبک گفت پس از آنکه او را پس گفت مردان که منافقون یا عوام صحابه پس تحقیق
 در آن شد که گفتن او بعد از پیغمبر خود است و این کلام معلوم شد که قائل بقوله خال بن عیسی منافقان یا عوام صحابه بود و در شیخ علی حقیقی
 در کسر الحال دین حدیث بجای لفظ فقال الناس لفظ ابو بکر آورد و در بنابر این قول معلوم شد که قائل بقوله فقال فجوز اصح بن عیسی
 ابو بکر است و ملاعین الدین و دیگران و بجا آن نام عمر ذکر کرده و چون ملا علی قاری ازین سخن غافل بوده ازین باعث لفظ ثانی بنافقین یا
 عوام صحابه تفسیر کرده و هرگاه که حدیث مذکور را قائل لفظ ملا علی قاری تسلیم نموده شود لازم آید که ابو بکر و عمر از منافقین یا از عوام صحابه بوده باشند
 که وقت مذکور نزد آنحضرت صلعم نه از کبر او سزاوارت آنکه اهل سنت می فهمند و معنی آیه دیگر اینست که اگر گردانند ایشان از تو به عذاب کند
 ایشان را خدا عذاب در دوزخ و دنیا و آخرت و نباشد و درین برک ایشان دوستی و یاری یعنی وقت نزول عذاب خدا کسی در زمین یاری
 ایشان نکند که از ایشان دفع عذاب ناپسند و تفسیر دیگر مذکور است که در ماله در فی الاخرج من علی ولا تفسیر پنجم ماله العذاب
 در همینجور تفسیر بلکه مرقوم است و کلاصیر پنجم هم عن العذاب یعنی بایسته ایشان در زمین دوستی نیست که ثبات دهد ایشان
 را از عذاب خدا و همین تفسیر حسن است پس معلوم شد که معنی آیه این است که هر که دفع عذاب خدا کسی بایسته ایشان یاری بود و معنی نیست
 که وقت نزول عذاب ایشان را نجات بخشد از عذاب خدا اینکه مطلق کسی یا ایشان نباشد و منقول نشود که در دنیا کسی از منافقین که
 در صحابه آنحضرت بودند عذاب شده باشد و الا که منافقین بعد آنحضرت مسلم غیر اقی بازده بود و چنانکه روایات اهل سنت شایسته است بر آن
 فی البخاری فی تفسیر قول تعالی فقللوا ائمة الکفر حلد تنارید و قبل کاعند حدیث فقللوا
 سابقه من اصحاب هذه الایة الاثنته والامنافقین الاربعة
 یعنی و تفسیریه فقللوا: ائمة الکفر از زمین بهب منقول است میگوید که بودیم نزد خدیجه پس گفت
 که نه باقی مانده از صحابه این آیه که هر که مع باقی مانده از منافقین که در صحابه است که میگوید که بعد آنحضرت صلعم منافقین را
 نمانده بودند و معنی صحیح است و از این آیه مذکور بایسته ایشان در عذاب میفرماید و در بنابر آخرت و صف و در عذاب حال است
 پس معلوم شد که عذاب ایشان منتهیست بر وقت رحمت یا اینکه در جابجای صفین اند و مستحق پیرت امیر المؤمنین و همایان او متوکل
 شده باشند و خلف در عدد خدا لازم نماید در آخرت مقرر ایشان اسفل السافین است و امامت بر کسی مومن باشد یا بایسته کافر
 و چنانکه گفته بر حق میباشد همچنین ائمة کفر نیز ظهور در قرآن ذکر ائمة کفر و وجود است و بعد آنحضرت صلعم کس از ائمة کفر باقی نماند
 بود و چنانچه از بخاری نقل کردیم پس چنانکه امام و خلفه حق میباشد همچنین خلیفه باطل نیز میباشد و در حدیث بیان صحیح شرط امامت
 نیست چنانکه در جامع الیوم وجود است السلطان الی الخلیفة والوالی الذی لیس فوقه والی عادل و کان و جابر و قیل
 بشرط العادل و الاطلاق مشعر بان الاسلام لیس حاصلش آنکه ابو شاه کسی خلیفه در والی که فوق او خلیفه نیست تا او
 باشد یا ظالم و بعضی میگویند که در حالت شر و خلافت است و الاطلاق مشعر است باینکه اسلام شرط خلافت نیست یعنی پس در خلافت اسلام شرط
 نیست پسند و باشد یا فاسق چه چاکر بیان که مرتبه آن فرق است پس امامت در حدیث آن الله لیوثق هذا الدین به رجل فاجر سوء است
 و ان خطبه کردن صحابه حقیقت خلافت متحقق نمیشود و چنانکه قبل ازین گفته و عدم ولایت و عدم نصرت منافقین متعلق بتجذیب ایشان است چنانچه
 و اینکه خدا تعالی بایشان فرموده و معنی باشد در زمین برک ایشان و در هرگاه که در دفع عذاب از ایشان کند نه آنکه باقی یاری در دنیا

بر اے ایشان نباشد قال و من حولكم من الاعراب منافقون و من اهل المدينة مرد و اعلیٰ الخفاق لا
 تعلمون مخفی بخلهم مستعد بهم مرتین تفرید و نالی عذاب عظیمه ترجمه بعضی از ان کسان که
 گردشما می باشند که اهل مدینه از او بی نشانی منافق اند و بعضی از اهل مدینه خالی شد از ایشان و حالیکه خود را مدعی می
 دانستند و می گفتند وانی آنها را که عالم الغیب می بینیم اینها را البته قریب است که عذاب خلیل ایشان را دو مرتبه باز کرده و خواهد شد
 بطرف عذاب بزرگ و از مضمون این آیه اظهر من الشمس و این من الاس است که منافقین از اعراب بودند یعنی از اهل مدینه آن که ساکن
 آنها گردیده بودند و بعضی ساکنان مدینه و در اهل مدینه یعنی در مهاجرین که ایمان و نصرت و هجرت شان مخصوص است کسی منافق نبود
 اقول تا ایندم کسی از مفسرین اهل سنت بجهت قرآن نبوده و کسی مخالفی کلام الهی را نفهمیده چنانکه صاحب ساله بجهت قرآن
 میرسد معنی خداست از اتفاق اعراب و اهل مدینه مطلع می سازد که ایشان بجهت منافق اند و صاحب رساله منصف می سازد جمله منافقین را در اعراب
 و اهل مدینه و نمیداند که از این آیات حضرت منافقین در اعراب و اهل مدینه مفهوم نمیشود بلکه خداست که حال نکبت آل این هر دو صنف را بیان
 میفرماید که ایشان منافقند از آنکه سوگند ایشان کسی دیگر از منافقین نبود و تا حال چنین آیه بر تفریق فراق بر فرد مهاجرین و ولایت
 کند و معلوم نشده و چنانکه آیات روح علی العموم و الاحوال و رفق مهاجرین و انصاف ازل شده و همچنین آیات مذمت منافقین علی سبیل
 التعمیم و الاحوال نازل گردیده اند این جمله بسیار آنحضرت صلعم که مخرج و مذهب و منافق اند با هم مختلط بودند ما به الامتیار در ایشان
 موقوف بود و علم اتفاق منافقین بجهت رسول او بیکس را حاصل نبود و نام و نشان کسی و کلام الهی مندرج نیست که بایمان مومن
 و فراق منافق با تخصیص بی توان رود و وقت تفریق آیه مذکور مهاجرین و اهل مدینه بودند که بعد از هجرت سکن ایشان خاص مدینه
 گردیده بودند و سکونت مکمل با بطل ترک کرده بودند اخرج ایشان از اهل مدینه و اعانت محض است که دلیل ندارد و چنانکه ایمان و هجرت
 مهاجرین علی العموم مخصوص است همچنین ایمان و نصرت انصار نیز مخصوص است تخصیص مهاجرین چیست و کجاست و قرآن که
 کسانیکه از مکلف طریقه مدینه هجرت کرده و بجهت ایشان مومن صحیح الایمان اند و در ایمان ایشان ریبی نیست تا منصوصیت ایمان ایشان
 صحیح باشد و حال آنکه دلیل آنحضرت که بطرف مدینه برده بودند و صحیح است که هجرت کرده بودند و کافران و همچنین ایمان هر مومن نیز منصوص
 است باید که اتمرد و بیکس بعد از آنحضرت درست نباشد قال پس از مضمون این آیات که مخرج این اهل مدینه و تفرقه کاشمش
 نصف النهار و النار علی فرق الاشجار بیان مومنین منافقین بسیار است چه حقیقت منافقین را در دنیا و آخرت و عید شدید فرموده
 یعنی بخواری و سوائی و باخذ و قتل و جلافتیست نموده و خوف و تقیه نسبت کرده و بجهت یار و دوکار ساخته و تعلات و ذلت یاد کرده و
 گزارش آنها در میان مومنین چار و پاچا بخیط و حرم و ذکر نموده و در ساکنان اعراب و مدینه نشان آنها داده چنانکه آیات مرقوم الصدرازه
 این مطلب اند اقول بر مقصود صاحب رساله بیک آیه از آیات مذکور دلالت نمیکند و آنچه که حسب اعتقاد و فهم خود از آن بجز
 جوابش بقلیم آمده و در مومن و منافق در زمانه آنحضرت صلعم بظاهر هیچگونه فرق نبود و معامله که با اهل اسلام میکردید از آنکه کتف اکل
 و شرب با ایشان نیز همین طریقی بود و چنانچه شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰه می نویسد و در نفس الامر البته مومن از منافق متمیز
 بود یا خداوند عالم می دانست یا نبی یا رسول خدا حسب علم پروردگار مطلع بودند و یا از اعتراضات ایشان بر احوال آنحضرت
 صلعم بجهت اتفاق ایشان می دانستند چنانکه در مصلح و مصلحت است و سوائی ایشان بیکس علی شریعت بحال ایشان بیکس نسبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجنگارای پیغمبر و صواب را که فاعل پیشوند و به پیغمبر و خدایت است بیناید که در حالت جنابت این نحو است که نماز جماعت گذاردن بر سر عمر که بجا
جنابت نماز جماعت واقع ساخت دست او میزد باشد و تمام غنا و به باطل لطیف خیمه را بسبب سازند و عمر از ان منزه نمایند تا
فضیلت جزئی عمر بر جناب فضل المرسلین حاصل شود و مقصود اصلی و اول کار تفسیر ایشان است که علی را بر ثلثه فضیلت حاصل نشود
از همین جهت در صدد اعلان خطایایه بنیاد و فخر اعدیب ثلثه و غیره و تقصیر و توضیح فضائل علی میمانند و قبل ازین صاحب را
باجای آوردن ثلثه بلکه جمیع مهابرین و فضا را از عائب ایشان کرده است و اکنون من عفا جزایم ایشان بیناید و ما کی منکر عفو جزایم
وزرات مذنبین استیم اگر ایام ایشان قابل عفو باشند اول توبه ایشان ثابت نیست و در صورت تسلیم شرط توبه است که در مظاهر
نماید و حقوق ناس را او اسازد و کسی را که مکر کرده است باز بر سر است و اگر کسی اندر ساینده است او را از خود راضی کند پس اگر
حق علی و فاطمه را مسترد ننموده باشند و ایشان را از خود راضی کرده باشند بر این قطعیه ثابت کند بلکه در صحیح بخاری آن است که فاطمه
اوم مرگ از ایشان شکم نشد و وصیت کرد که بر جنازه من حاضر نشوند تا اینکه وفات یافت و علی مرتضی شیعین را کاذب و غادر و طغیان
اگر ایشان از جزایم خود بری و پاک می بودند علی مرتضی نسبت با ایشان هرگز بدظنه نمیشد و این هر سه آیات بالا که در عفو جزایم ایشان
آوردی این آیات مختص اندر عفو جزایم افراد که در جناب اصلا در صحابه بوقوع آمده و ایشان بعد از ان نیز طریق قرار نموده اند و در
شیع و غیره چنانچه منقول است در تواتر که در جنگ هوازن که بعد فتح مکه پیش آمده بوده هزار مجاهدین جمله آنحضرت صلعم بود و در حمله قرار
گرفته و این خود نمیدیدند که بیشتر کس از بنی هاشم و دوسه کس دیگر خبرت آنحضرت صلعم باقیانند اندک نگاه عباس بن عبد المطلب
آورد و او که گنجای سعیت کنندگان زیر درخت و حال آنکه بجیت زیر درخت که به بیت رضوان مشهور است نیز مشروط به عدم قرار از عباد
است چنانچه در بیضا و جلالین و کشاف و غیره تفاسیر اهل سنت است و بعد از ان نیز در غیره قرار نموده اند و در وعید من نکست
انما ینکست علی نفسه دخل شدند و آیه لقد تاب الله علی النبی و اهل البیت نیز مخصوص است بلکه کسانیکه
ساعت نمودند در جنگ تبوک نیز به آن کسان که قلوب ایشان مدام مشرب بربخ و فرار بود و آیه و لولا فضل الله و رحنی کس
منه که متفق باشند و بدین وجه کلامی و تهمت قذف تا اینکه نهایت محقره آیه نازل کرده از برات مقدور و مطلع ساخت و این
در سه آیه که آوردی بر سه وجه چهارم و است نمیکند بلکه مختص اندر بنی هاشم و تهمت قذف و کلام ماورای آنست قال معذرا
و یقره کینه و مقادیم طاعات و در حقا حاجب و ایشان غیبه نمیشد و بشارعه که در حق ایشان منصوص قطعیه قرآن و احادیث متواتر
است الا ان چشم پوشیدن و میوه جانور و ایشان را تبس کس کون شان نال بیان نیست بلکه کریم یا ایها الذین امنوا اجتنبوا
کثیر من الظل ان یتصل الظن انحر و ان تجسسوا و لا یفتن بعضکم بعضا و الزام باین شبهات باطل نیست و متع
لازم که محل عطا و ایشان باشد چنانچه بحکم کریم یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر
منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و رسوله ان کنتم تمسنون بالله و الیوم الاخذوا الکفر و احزاب و اول
نیز ایشان خبر کلاه و سنت دلیل حجت نیست اقوال اول این و عطف و پذیرد بایشه لازم است که بر عثمان لعنت میگرد و میگفت
که لعن الله لعنه و لعنه حراق المصاحف بعد از ان در صدد الزام شیعیه باید شد و کلاه شقایق و تکالیف جهاد و کلاه
که موجب کفر نماه ایشان باشد و نماه ایشان نه بان و به بود که شقت جهاد و به مقادیم آن گرد و هر گاه خلق خدا را بر غیر طریق

[illegible]

که از غیر سیرت و بیرون سیرت است اسلام او صحیح شده است کشتن امجین را و در علم و در ارضی شدن و بان و هرگاه که هیچ نشاندن از دوا و غیرت
اینکه گمان کرده شود آن را و بر تنیک بر تنی نیز بر مسلمان حرام است گفتند که سیرت که یک سیرت را از نظر بدین تنیک بعضی نشانه است مثلی این است
حال حکما اهل سنت با قاطلان آل رسول که حرمت یزید را عظیم تر از حرمت کعبی و اندر ظلم او که دشمن تر از آفتاب است باطل بکار آن میکنند که
یزید هرگز کس این هر نشود و اگر کسی از امام بارت بیدگشتن او و نیاید از امامت و سیرتیش و میگوید که نسبت با ایشان و بنظر مشهورید که
موجب ایات قرآنیه منع است چه با اینکه بی ادبی ایشان که موجب خروج اسلام است نزد ایشان و از امام باطل است نه شبهات ریکه و این است
که قابل اعتقاد نباشد بلکه بتجارات براینه یقینی است که دفع آن اتواند کرد و اهل سنت با وجود علم تعدی و ظلم ایشان اگر دیده و دانسته اند و اهل سنت و
الضاف غماض خوانند و خود حق را حق خوانند و ثبوت و تفسیر و تفسیر نگریه و در حمایت ایشان خوانند و در حجت مابر ایشان تمام خواهد بود
و حسن عقدا و کسب دین حقیقت او نمی تواند شد اگر اهل سنت عقدا و بدینی و بهرانی میدانند و با وجود عقدا و لای اطلاق عقیده خود متنبه نیستند و
در سیرت کام و مقامات معتقد ایشان تعزیر و لغزش را نمی یابند و از امامت که از جانب اهل اسلام نصاری عالمه مشهور است تمام است و عقدا
تشکیک است بر ایشان نه بر امام با بقدرات بریه چگونه محلی عقدا و اهل سنت خواهد بود که بقتل کامل حربه با لایم چون بر فرق عقدا خود را حق
میدانند و هر نفس لازم باطل و لوح باشد و در اهل سنت چهار ان کتاب سنت جماع و قیاس را در عقدا بر بنایه ضل و داده اند
حق حقیقت منصف می شوند و از همین جا است که میگویند که سیکایمان آورده و ترک طعن کرده و در راه خدا جهاد نموده و چگونه ممکن باشد که در
صورت منصب حق کشته شود و اگر نه ثبوت رسد با تداویات ریکه باطله و ابراری میان و مادی کیکه میگوید که از کتاب مشیت میگویند و از قرآن
حکما اهل سنت و فرق که است همین است که با تداوی آن نمی پردازیم و اهل سنت بر او تامل می یابند که اهل شایع القاصد و امامان و قسین
الاصحاب من الحجاب و المناجرات علی الوجه المستطوع و کتب التواریخ و المذکور علی السنه اللغات یدل بظاهره
علی ان جنهم قد جاوز عن طریق الحق و بلغ حد الاظلم و الفسق و کان الباعث له لکف الحسد و الحسد علی الملکات
و الیایست و المیل و الخیالات و المشهور ان ذلک کل صیغه مخصوصا و کل من فی النبی بالخیر مع سوما و الا ان
حقنهم باحی است و الله جل و علاه و ایدیه با حق و ذهب الی حق محفوظ و غایب التذلیل و التفسیر
ضوابط العقائد السیاسیه و الخیالات و فی کبار الصفا سیمایا و اما چون و کذا صیغه المبتدئ بالمتوابع فی دار القیام
یعنی و لیکن خبریکه واقع شده است در میان صحابه از کار و از ابر و از عیال و از حبه که مرقوم است در کتب تواریخ و مذکور است بر زبانها مستحسین و اهل
میکند نظام هر آن بر آنکه بعضی ایشان تحقیق تجاوز کرده اند از حد و رسیدند به کلام و فتنی را و بود باعث برکت او کینه و حسد و خصومت و طلب
ملک ریاست و غیبت بسوگذا و شهرت و غیره که نیست بر حقانی معصوم و نه هر سیکه ملاقات کرد و پیغمبر را بنیکی معصوم است که در سیرتیکه
علماء بر حیل ایشان با صحابه غیر خدا صلح فر کرده اند برست آنها صیغه اهل قیام و اهل بیت آنها اهل حق است و رفتند و کسب و آنکه ایشان
محفوظ اند از خبریکه موجب تضلیل و تفسیق ایشان تحقیق تجاوز کرده اند از حد و رسیدند به کلام و فتنی را و بود باعث برکت او کینه و حسد و خصومت و طلب
لبشارت داده شدگان از ثواب و دار القیام و اهل علم و فتنی صحابه و اهل بیت ایشان بسوگذا و شهرت و غیره که نیست بر حقانی معصوم و نه هر سیکه ملاقات کرد و پیغمبر را بنیکی معصوم است که در سیرتیکه
علماء اهل سنت ثابت و متفق است و برست تامل و تجالیس بسیار است اگر خوانند مشرکین و میروند و نصاری را تا بایل کرده تابع دین مبین
گروانند و حق کلام فرق بر روی زمین ضال نباشد قائل اگر آن کسی بجز انبیا ص و رتبه از دست شود چه باک ایستاد است که اهل سنت

جميع صحابه را از حقوق صحبت و خدمت رسول صلعم و جان باز يها و برك خاتمان و بذل مال و نفس در راه خدا و ترويج دين و شريعت غزا
و آيات نازل و نشان شان محدث ناطقه بر فعت و علو مكان الايشان و نظر دارند و عفو و مغفرت الايشان في القرآن خوانند و فرقه شيعه غير
از عيوب و نگاه ناوړه الايشان چيرمه مني بنير اقول متشكي نمودن انبيا را از صدر و رنگاه خلاف مسلك اهل سنت است بلكه الايشان خطايا
انبيا را ظاهر ميكنند و ميگويند كه قبل بخت صدور نگاه كبر و عجز از الايشان مثل زنا و لواط و سرقت و قتل نفس مشرب خمر و غيره و بعد از بخت سهو
يا خطائي التاويل جائز است و عيوب نكته انبيا را مي دارند و در برات الايشان سعي و سوغو بكار مي برند و ميگويند كه اگر از الايشان گناهي
صاورشده چه بلك است انبيا هم صاير معاصي شده اند مثل عصى ابراهيم و قعودي نكته صاحب تنفير ميگويد و صاحب رساله پاس خاطر نكته
معاصي را بخيان سهل سبك نميدهد كه در ارتكاب آن چه با كسي نمي دانند و حال آنكه خداي تعالي بزرگتر كذب و عيب شديدي را مي دود و عذر او طال
تا چنين هم بنمايد چه عاصي خارج است از اطاقت خدا و مستحق عذاب شديد است صاحب ارشاد خدا و مغفرت اطرقت كه در وصول آن بسرا كبر كس
جز هم كلي حاصل نيست قتيلا بخدا است اگر خدا بخرم و مغفرت نمايد و اگر خدا بخرم و مغفرت نمي دود و مستحق عذاب شديد است صاحب ارشاد خدا و مغفرت اطرقت كه در وصول آن بسرا كبر كس
از زمان است جز است و مباورث كرده اند يعني ابد كه فاسد الايشان بمر و مقام كبري تعالى الباطل ميگويد كه در تياتر گنا هست با كسيست و حال آنكه
ارتكاب بعضي معاصي موجب خروج از ايمان است و كلام او در بيان جرم است نه در بر گنا ميگويد قابل مغفرت است و مشا و نجس عيوب چيز
صحا به بطرف شيعه در وضع نمض است چه شيعه اكثر صحابه را منحرفان خدا و مقبولان و نگاه كبر يا مي دانند و غير نظر بر حق صحبت و خدمت رسول
و ترك وطن و جانياري با كسي الايشان مي دانند و گر چه كه بعد از انحراف از حق مجازي نباشد الايشان لا اله الا الله بهتر ني دانند و تعجب است كه اهل
حقوق صحبت و خدمت رسول را در نظر مي دارند و جانشين از الايشان كه خدات سابقه خود را كان لم يكن انكاشته بجلت من جبه و راست
اهل بيت رسول را ايذا دادند و در چهار سايند و حقوق الايشان غضب كرده اند و مستقيم دين ميبين و مستغف و منحرف گرديدند و انحراف
ملاحظه نميكنند و در كلام است و خدمت باو شاه وقت بجان و دل مصروف باشند و آن باو شاه پيش از وفات خود در رعيت و
حفاظت حقوق اهل بيت خود و تباكي رايخ امروزي در بعد وفات او بر عكس صيت او عمل كنند و او را در واقعه و يا با برع الله هموم و احوال و
مخزون سايند و مبن رعيت خدمت او است و باز متوقع رضا و شفقت او ميشوند و بجزو صحبت رسول بلكه ايشان آيتي از آيتان هم را
آنحضرت صلعم ملاومت ميكنند و معلوم نيست كه الايشان خدمت رسول چه كرده بودند و نگاه كبر و عجز و انحراف نمودن آنحضرت را بكار
استوانند تا اينكه كبريت از جانب خدا نفاذ يافت و چون در رينه سديد و عجب و اموال و شرفها را سرشته با او رسانيدند و در
قرار نموده آنحضرت را در هزار تا اعلا دين تنها گذاشتند اين بورد خدمت رسول مقبول و جوده ايتا ناله در حق الايشان سرود و
دين و ذكر مغفرت في القرآن ميش از اين گذشت و احاديث كه در شرح الايشان منقول اند از چهار موضوعات اند و شيعه بزرگي بويستند
الايشان را ملاحظه نميكنند بلكه چيزي كه شايع و ذائع است و در تمام امت آنحضرت معركه است بان حتمسك ميشوند و شيعه را الايشان
كلام عداوت ذاتي است كه در مورد و خمس عيوب ناوړه الايشان باشند و كلام قصور الايشان كرده اند عيني كه با آل رسول بجز نيلها
و بجهت ايلها كرده اند الايشان را مورد طعن و تشنيع ميانند و در آيات كتب اهل سنت شايد عدل عيوب الايشان است فقال
و بر نقل كذا بيان و در وضع گويان در چلچله طعن و تشنيع شده و در قرآن حاسبه بر دارند بلكه شايد اهل بيان آنست كه بكم بيا
ايها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين

با احتیاط و در کسی را از ایشان طعن و تشنیع نکنند بلکه شب و روز در باب آنها دعا مغفرت خوانند از ضروریات اسلام دانند و هر که آنها
 کینه دارد و تشنیع نماید آنرا از جامعه مسلمین خارج نمایند از قول عاشقانه شیعہ بر نقل کذب از زبان و دروغ گویان در پی طعن و تشنیع صحابه
 روند بلکه از نقل کسانی که تیراهل سنت صادق و موثق و معتبر علیهم و عدول و موثقین اند از اقوال ایشان در پی طعن میروند و نقل
 صاحب بخاری و مسلم و صحیح ابن الصمیمین و جامع الاصول و مشکوٰۃ و تفسیر رضاء و تفسیر کشاف و تفسیر کبیر و تفسیر درمنثور و شرح مفاتیح
 و شرح مواقف و استیجاب و صواعق محرقة و غیره و آیات قرآنی که در رد و غیر مذمت ظلمه و فسق و مذبذبان مومنین دارد اند از آن
 صاحبی برگزیده و یا بر تحقیق علماء اهل سنت کار بندیشوند و در قرآن مثنوی نام کسی بصریح مندرج نیست اما عقیده خوبی او و شوق خالص
 صحابه علی الاجمال و در قرآن موجود است همچنین مذمت ایشان و ذکر اخلاق بعضی از ایشان هم مجملانه مذکور است بلکه اهل سنت از قرآن
 صاحبی برگزیده و در قرآن صحیح مومنین جایگاه مذکور است و مالک بن نویره و قوم او که مومنین بودند مرتد میدانستند و مالک از ایشان در
 قرآن در چپک مقام مذکور نیست و اگر از علماء ایشان از خارج ثابت میکنند یا نیز از علماء جمعی دیگر از خارج ثابت میکنند و هرگاه علماء
 اهل سنت حال هر یک تحقیق نموده در کتب خود کرده باشند باز از احتیاج به تنقیح و تصحیح آن قوی مانده و کسانی که قابل استغفار اند از
 صحابه کبار و در حق ایشان دعا مغفرت می خوانیم بلکه جمیع را از ایشان اویار کمال می دانیم و توسل ایشان جهت حصول مقاصد خود و تسکین
 اللہم یا صاحب محمد لیکن از کسی که علی و فاطمه زهرا را در وقت لذت ایشان رنج می میداریم و بخوبی ایشان عقا و نوا ریم و چگونه
 جلالت ایشان را در یک سداک کشیم و با هر طب و یاس و تقاضای صحیح داریم و انصاف را از دست و نهیم و بجای آن که هر چه جلالت انبیا و اولاد علی
 کو اکبر بخش شوم اند و آید یا ایها الذین امنوا انجاءکم فاسقیدینا بابتینوا و در حق ولید بن عقبه برادر مادری
 عثمان نازل گردیده است که خبر دروغ بآنحضرت رسانیده بود و چنانکه در فضی و مدارک و غیره تفاسیر اهل سنت است و ولید نیز از
 صحابه کبار بود و از همین جایی بخوبی صحاب توان بر دقتی که حق تعالی مسلمانان را در رتق و تاب خود و سبب قسم منقسم ساخته قسم اول فقط
 انہا احب الی الذین باخرجوا من ديارهم و اموالهم یدبتغون فضلہن اللہ و رضوانا و ینصرون اللہ و
 رسولہ اولئک هم الصادقون و مال بر آنقدر است که حیرت کنندگان ندیر و آن کوه شہ و انداز خانہا
 و مہ و آل شان و چایک طلب میکردند و فصل خوار و خاک اورا نصرت میکنند و این خوار و رسول اورا دان کرده ایشان اند است با آنان
 ہم در اقوال ہم در فعل قسم دوم والذین یبوء الدار و الاکامان من قبلہم و مال ہم کسانے است که جا
 گرفتند و در سر حیرت و خانه ایمان یعنی مدینه مطہرہ پیش از حیرت مہاجران یعنی الفار یحبون من ہاجر الیہم دوست
 سیرانند کہے مالک حیرت کند بطرف ایشان یعنی مہاجرین الفتہ دارند و کہ یحبون فی صد و ہم ہما اولئک و نمی یابند الفار
 و در مدینه در سینه با خود از آنچہ عطا کرده شود با ایشان یعنی آنچه رسول کریم صلعم با ایشان عطا فرماید بان رضی میشوند و یوقون
 علی انفسہم و لو کان ہم خصا و انما میکنند و مقدم میدارند الفار مہاجران را بر نفسہا خود اگر چه است با ایشان حاجت
 یعنی اگر بیا نمایند اجرت بلام دارند اما بسبب محبت میخوانند کہ حاجت مہاجرین را گرد و تمام اموال بر ایشان قسمت یابند
 و من یبوی شئ من انفسہ فاولئک هم المفلحون و ہر کہ نگاہ داشته شود از بخل نفس خود و دل آن کردہ ایشان غلج یا نکما
 انصار را درین آیہ محبت مہاجرین و حضرت آن بزرگواران تاثیر نموده و ہمین سبب غلج را وابستہ حال ایشان ساخته

[illegible]

یعنی هرگاه ميشود ستمی پس ملعون ميشود و بايد به خيانت اراغيا را راس اگر انصاف مهاجرين را انصاف محبت بر خود ايشان نمود و نسی است
کلی الدوام بر پنج شاف و اتحادی بود و نه انکه فی وقت دون وقت پس او کا کاذب صاحب رساله که انصار از راه محبت مهاجرين را غیظ
اختیار نمود و باطل محض است و تحسین مهاجرين و ائتلاف و اتحاد با این است بلکه محبت جمیع مؤمنین با هم از لوازم ایمان است چنانکه گفته
میفرماید المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء لبعضهم وایمان داشتن واجب است بر مؤمنین و ایمان برده اند ازین نیز واجب است
و ایشانی را مورد سهام نام نمودن از ضروریات دین است زیرا که همچنانکه در فی حد و واجب است بر مؤمنین بغض نه از غیر واجب است و و کا
مغفرت و آمرزش بر آن مهاجرين مخلصین و انصار و اوفین و دیگر مؤمنین که سبقت با ایمان برده اند از اعلام ایمان است و از این روینداری
است در عقوبات و آثار و مرقوم و مغل شود و مرقوم مؤمنین اند که دعا مغفرت میکنند بر خود و بر بے کسی که سبقت برده اند از
ایشان با ایمان نکسانند مگر شد و اند از ایمان و خدا را دعا درین آیه تخصیص ال ایمان کرده است که بر بے مؤمنین و دعا مغفرت میکنند بر بے
میفرماید و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذین سبقونا بالإیمان
و این گفته است که بر بے صحابه علی العموم و دعا مغفرت کند صاحب رساله فقط صحابه از جانب خود بخیر بزرگوار است و صحابه را نیز علی العموم
بر سر باشد بیکبار این را بکسی تسلیم کنیم مگر سر منافع و قرآن و حدیث است مقصدش این است که هر آل رسول را بعد از مغفرت و غیر
یا و کند و ایشانی را مورد طعن و تشنیع نسازد که ایشانی از جهالت حضرت صلح و از مهاجرين بود و این بر جمیع ایشانی از اهل کثرت
قال و شک نیست که این وقت ستمکاران است و بریح و قمر باخته نشود و بلکه در انقضای هزار ساله بکمال فاسد خود بجناب آن پاکان
میکشند و همچنین خواجه محمد بن محمد لابد معلوم است که فرقه اجماعی اهل سنت اند و تمام اهل کثرت و بخواه الطوبای این است دلائل حصول ندرت
اهل سنت و جماعت اقول لکن الله علی الکاذبین بلکه جمیع فرق اسلام بر بے مؤمنین سابقین و دعا مغفرت نیامانند لیکن در آن نام که
منبر چ نیست که بر بے فلان مؤمن و دعا مغفرت باید کرد بلکه علی العموم جمیع مؤمنین سابقین و هم مؤمنین لاحقین را بعد از آنکه میگویند
و اگر مقصود این است که جمیع صحابه را مؤمن باشد یا هر تریا مانا فی بر عاکه یا و باید کرد و البتة این خاصه اهل سنت است ایشانی را بر سایر کلام
و اهل سنت بر بر طرب و ایس را که در زمانه آنحضرت بود مؤمن باشد یا مانا فی یا هر تریا مانا فی یا هر تریا مانا فی یا هر تریا مانا فی یا هر تریا مانا فی
رسول است آنکس نیز و ایشانی زیاد تر معتد و محبوب است بخلاف شیعه که بر کس را از صحابه آنحضرت بر رتبه و منزلت اومی و از بر پس
اگر ایمان خود ثابت و برقرار است و از انظار و ابرار است میدانند و اگر از طریق حق منحرف است و او را بر تریا مانا فی یا هر تریا مانا فی یا هر تریا مانا فی یا هر تریا مانا فی
طعن میکنند و طعن که میکنند حسب تحریر علما اهل سنت پی برده بر طعن و غاصبان حقوق آل نبی میکنند بر مؤمنین و تحسین محض و
تحمیل فاسد خود و بیکس را شتم بسیار بلکه شایسته بر آن روایات کتب اهل سنت و در جوده الحیوان و میری شافعی هر قوم است که از ایشان
کوفی الزمات و علی السلام التماس کتابت بنام اهل کوفه نمود و گفت که هر کلام درم صحابه رسول را بیکویند بر بے کفالت ایشان
تقاضا بنویسی حضرت صادق نوشتند و عذر عدم اطاعت تحریر خود پیش آوردند و در جواب هر تقدیر این از اول قطعی روایت است که از پیغمبر
از امام محمد باقر گفت که اهل کوفه کمان دارند که تو صحابه رسول را بیکوینی کتابت بنام ایشان بده که با ایشان بر ستم که برنگویند
آنحضرت نیز عذر عدم اطاعت تحریر خود کردند پس علی الدوام این طریق در شیعیان اهل بیت جاری مانده است و آل رسول و دشمنان
خود را بر بے دانستند و اگر ایشان را مؤمن باور میکردند چگونه مورد طعن بسیار نمیدادند و کسیکه مؤمن را بر بے یار میکند خصوصاً صحابه رسول

مقبول اور اس گزرا زبان پر نیست و خارج و لواصب نیز برادر کو چکا اہل سنت پذیرفته کہ است پس چہ است کہ ایشان آل رسول علی
 سیدی یا میکند و اہل سنت و رقیص فضائل و توفیق مناقب ایشان سخی ہو فو کہ باریہ سید کہ رتبہ ایشان انخطاط پذیر و در نظر مردم
 ایشان را چندان وقعت و فضیلت نباشد کہ تو ہم ترجیح و تفوق ایشان بر شایسته پیدا کرد و عداوت امر است قلبی منحصر بر علان و طلبا رتبه
 بلکہ از خیال و آثار شخص نیز بدان استدلال توان نمود و بعضی علی الاعلان ہم عداوتی سید از مہر چنانچہ شرطی از عداوت اہل سنت قبل
 ازین تحریر بنمودہ و مضافی این خلکان در روایات الامعیان بنویسد کہ کان علی بن الجہر القرشی منحرفا من علی کہ
 اللہ وجہ لا یحبہ لا یحبہ مع الناس چنانچہ صاحب تحفہم در حاشیہ کہ بنقل آن نموده یعنی بود علی بن جہر قرشی منحرف
 از علی کہ ہند و جہیزہ کہ دوستی علی جہیزہ و بالتش شک نیست کہ اہل سنت لشکر عیال شہر کہ دشمنان علی بودند از اہل سنت ہی شہداء
 و جہیزہ را و بدان معاویہ را کہ ہمہ ایشان عدا علی بودند و طرفدارین است کہ اہل سنت عدا علی را عنتی قطعی میدانند و کسی کہ قائل حقیقت شد بشیئہ
 او را از فضی و خارج از ایمان میدانند و عدا علی را محمول بر جہت با و میانیند و عدا و شہر را محمول بر جہت با و نیکنندان ہذا شہی عجاوب و اوعاے
 اہل سنت بجهت آل رسول قولی است لسانی کہ بر یائے نادر و جہیزہ محبت آنست کہ علی بر احوال محب خود کند و ایشان در اکثر مسائل بمخالفت
 علی ہی سرانید و آنجا اب ایکی از مجتہدان است فہمیدہ در مخالفت آنحضرت با کہ نذرند و این لقب اہل سنت نیز بر ہے این فقرہ در
 زمان معاویہ بن ابی سفیان حاصل گردیدہ است چنانچہ شایہ است بر آن کتاب صواعق محررقہ پس اہل سنت و راصل از تابعان معاویہ ہند
 و معاویہ و ہجران او بار شاد و خواب رسالت اب جہیزہ اندر چنانکہ در صحیح بخاری و فتح الباری شرح او مرقوم است کہ آنحضرت صلعم فرمودند یا
 عمار استقلنا لک الباعیۃ یدعونک الی النار و تذعوم الی الجنة یعنی ای عمار قریب است کہ قتل کنند اگر وہ باغی خواند
 خواند ایشان ترسوی و فرخ و خواہی خواند ایشان را بسوئے بہشت و شک نیست کہ ہجران معاویہ عمار را کہ ہجر علی بود قتل کردہ اند
 معلوم شد کہ ہجران معاویہ کہ اہل سنت و جماعت بودند جہیزہ بودند و ہجران علی کہ شیعیان علی بودند از اہل بہشت نبودند و در نجات
 شیعہ شک نیست چہ ایشان متمسک نہا اہل بیت علیہم السلام و نجات آنحضرت و در روی ایشان بعد آنحضرت صلعم موافق حدیث شریف
 انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتمہما ان تضلوا حدما أعظم من اخر کتاب اللہ علی جل
 جبل ہمد و من السماء الی الارض و عترتی اہلبیتی ولم یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف
 تخلفونی فیہما و حدیث مثل اہلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من ربکہما لچی و من تخلف عنہا عرق
 و در شہاد اول عترتی اہلبیتی موجود است و صاحب تحفہ لفظ البیتی را از بہت تعصب مخدوف سائتہ فقط لفظ عترتی را باقی گذشتہ است و
 معنی آن عام گرفتہ است یعنی آل رسول باشد یا کسی دیگر از قریبان آنحضرت صلعم نامسک باہلیست مخصوص نباشد و آنکہ اہل سنت یا
 سیکند قول آن حضرت صلعم را در بارہ فرقہ ہاجیہ ما انا علیہ و اصحابی نیز مفید مطلب است چہ پام روی سیکیم خبری را
 کہ بر آن آنحضرت و صحاب ہر و متفق بودند آنکہ صحاب بر آن متفق باشند کہ مخالف علی رسول مقبول باشند و اہل سنت پیروی صحاب
 تنہا ہم بنیادیند کہ خلاف ارشاد آنحضرت صلعم باشد و در پیروی اہل بیت تنہا البتہ نجات متصور است زیرا کہ پیروی اہل بیت بعینہ
 پیروی رسول خداست از بہت اتعال علم از آنحضرت صلعم با ایشان سینہ بینہ چنانکہ در صواعق محررقہ مذکور است کہ آنحضرت فرمودند کہ
 تعلیم فائہم علم منکر یعنی تعلیم کنید ایشان را یعنی اہل بیت را بدینکہ ایشان عالم تر اند از شما و این ارشاد آنحضرت دلالت

میکند بر کثرت و کثرت علم و عدم تقار ایشان و علم بسو و گری سو آنحضرت صلعم و بنا بر آن آنحضرت صلعم و پیر وی اهل بیت منافیه پیر وی
 خود نکون و چنانکه پیر وی صاحب طاعت پیر وی خود را و در چون علم قرآن نیز نزد اهل بیت بود بنا بر آن علم اقران قرآن از اهل بیت
 ارشاد کردند و تمسک بر و بهر بیت نمود پس معلوم شد که نجات در پیر وی اهل بیت منحصر است بعد آنحضرت صلعم و نیز بر نجات شیعیان علی
 بشا ائمه است متعده منقول است که آنحضرت بار بار فرموده اند یا علی انت و مشیقتک فی الجنة و علی و متبعته الفاترون
 یوم القیامة فی الجنة چنانکه در موعود محرقه و غیره بطریق متعده مرویست و اهل سنت و جماعت را گاهی منفرودند
 که ایشان جنبی اند و آنکه صاحب تحفه صاحب موعود حق محرقه از اوقطنی کاوب روایت میکند که در آخرین بشارت چنین است که الا من یرحم
 انه یحکم اقوام یصغرون الاسلام یقال لهم الا فضلة این استشهاد و تفسیر استشهاد ابن ابی بنزیب است
 و دلیل بر دفع آن این است که اوقطنی علامات ایشان و آخرین روایت چنین نوشت که لا یتهمون جمعة ولا جماعا و یطوفون علی السلسلة
 یعنی حاضر جمعة و جماعت نخواهند شد و برگزندگان طعن خواهند نمود منتهی چون در زمان سابق بسبب غلبه اهل بیت تا جمعة و جماعت را موقوف
 بنسب حق صورت نمی بست بنا بر آن اهل حق حاضر جمعة و جماعت نمیشدند و از ادب و نهیب شیعه نیست که عقب هر لطی و کوفی نماز گذارند
 ازین جهت در آخر بشارت جنتی شدن شیعه این فقره را از جانب خود زیاده کرده و بهین که اکنون در شهر و قریه یک جمعة و جماعت بطور منسب
 شیعه بوقوع می آید اگر این فقره اخیر ارشاد آنحضرت می بود و وجود جمعة و جماعت در شیعه گاهی صورت نمی بست و آنکه صاحب تحفه میگوید که باید
 شیعه علی و شیعه اولی چون روافض باین اعتبار لقب شدند تا ترک نمودیم میگویم که هر کزانی شعور می دارد این مقول او را پسندد میگوید که باید
 شیعه گفتن چنانست که سیاسی اسپیدی گفتن بلکه شیعیان علی کسانند که بقیه قلب مجبان جان تبار و پیران استوار حضرت علی اند و اهل سنت
 چهار بیان عالیست و معاویه را نیز از نهرو اهل سنت میدانند پس باید که ایشان هم شیعیان علی باشند و چنین غریبات و لغوات را طفل و بستان
 هم پسند نخواهد کرد و چگونه محقول باشد که چیزی که مروج و منتشر در خلوت نجیب باشد اعتراضش نمودن بقول حق سبحانه تعالی المستندون
 الذی هو ادنی بالذی هو خیر تعبیر بیشتر تریل نمایند و هر گاه اهل سنت در جواب شیعه تیغ بیاورند بجز مضحک نخواهد
 چیرک میگویند و من بر آنکه میباید قول صاحب تحفه و وسائل قوال خلاف او را نقل میکردم تا معلوم شود که شیعیان علی گیتند محمد الدین
 فیروز آبادی در قاموس می نویسد شیعة الرجل بالکسر اتباع انصاره و الفرقة علیة و یقع علی الواحد و کاتین
 و الجمعة و المذکر المؤنث و غلب هذه الاسمر علی من یتولی علیا و اهل بیتیه حتی صار
 اسمهم خاصا یعنی شیعه مردم پیران و یاران او هستند و فقره علی و و واقع میشود بر یک کس و دو کس و جماعت مردم
 و مذکر و مؤنث و غالب شدین هم بر یکدیگر دوست دارد علی از اهل بیت او را تا اینکه گردیدیم هم بر ایشان خاص و قوی الدین بخوبی و تفسیر
 معالم التفریل می نویسد که ان المسلم من اهل البيت بن عباس و عبد الله بن مسعود و سلمان الفارسی
 و ابوذر و عمار و انس بن مالك و اهل البيت و الغد علیه مذهب شیعة هم الا امامیه من الفقهاء
 یعنی مسیح یا مذهب عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و سلمان فارسی و ابوذر و عمار و انس بن مالك و اهل بیت است و معتقد شد
 بر آن مذهب شیعه ایشان که امامیه اند از فقها و شارح مواضع میگویند شیعة اهل الذی یتالیعوا علیا و قالوا انه الا ما فی
 سئل الله صلعم بالنص اهل بیت و اعتقدوا ان امامته لا تنفخ عن عز و کلاله و ان خرجت فاما

یکون من غیر ہم اما بقیة مذهب و از ادیان شیعیه که کسانیکه شایسته گردیدند علی را گفتند که او امام است پس پیغمبر از من
 جلی یافتی و گفتار کند انیکه امامت خارج میشود از اولاد او و از خارج میشود پس یا علی که میشوید از غیر ایشان و یا بنده از اولاد او و منشی
 همچنین صاحب مل و منحل می نویسد پس بدین که مطلق شیعه بر کلام فوق است کسیکه علی را بعد رسول خدا صلعم با فضل خلیفه منصوص و مقنن
 کند یا ابوبکر را بعد آنحضرت خلیفه و اندوه بین که لفظ شیعه مشتق است از شایعیت چنانکه شایع موافق میگردد لکن شایعوا علیا
 یعنی پیروی علی کردند بعد آنحضرت نه پیروی کسی دیگر مثل ابوبکر و عمر پس خارج شدند اهل سنت از شیعه
 بلکه اهل سنت تابع معاویه را میگردیدند چنانکه در نهجی و ادست موصی بقب اهل سنت بر که بعد خود و اهل سنت اگر چه او عا میگویند که تا آنج
 حضرت امیر و اولاد آنجناب بهتیم لیکن در مسائل کلامیه حولی و فقهیه فروعیه تبعیت حضرت ظاهر و منظور نظر ندارند بلکه در مسائل اصولیه
 تابع ابوالحسن شمری و ابویونس و از تری در و در مسائل فروعیه فقهیه تابع ائمه اربعه اند چنانکه ابوالحسن و ابوالحسن و ابوالحسن و ابوالحسن
 را منحصر در پیروی ابوالحسن شمری انکاشته و من مخالفت علما اهل سنت را با اهل بیت قبل ازین بیان کرده ام پس تابع اهل بیت
 کسی است که پیروی ایشان میکند و اهل سنت را پیروی اهل بیت که موجب نجات است از ازل نصیب نیست و معلوم نیست که این ابوالحسن
 شمری ماه نو از کجا پیدا شد که نجات را منحصر در پیروی او میداند از اهل بیت است و نه از صحابه و نه کلام شیعه در باره او منقول است
 که نجات است مخصوصه منحصر در پیروی او باشد قال بحال بعد چنانکه این جمعی است که تمام جرح انش جمع شده خوانند که این اجنبی و منکر
 نتوانند و او چو جنش این مول نگاه متصور گردید چنانکه اهل سنت بر ایمان مهابران و انصار و غیر هم صاحب میدارند آیات بنیاد و نصوص
 حکمات تا آنکه در مذکور بر شوکت و کثرت و غلبه ایشان و بر قلت و ذلت منافقین شایع بدعل آورند و وسوسه شیطان را بوجه دفع نمودند
 که بهار منقول است و اثرش از ان نامدار قول انفا بنع ادعا باطل و سر کونی استکبار صاحب رساله بوجه کرده ام که بالمره او را رسالت
 گردانیدم آئینه هوس چون و چرا در و افش باقی نگذاشتم و چنانکه او در جرح مهابرین و انصار آیات قرآنی علی العموم آورده خواه منون
 باشد خواه منافق خواه متردد و دیده باشد همچنین من نیز در دفع او آیات حکمات و نصوص بنیاد بر ایمان قوم مالک و بنی یزید و قوم بنی
 فراره و قوم بنی سلیم و غیره که نزد اهل سنت متردد شده اند از کلام مالک علام آورده ام که اگر تمام جرح و انش جمع شده خوانند که این اجنبی
 و منکر نتوانند و او چو جنش این مول نگاه متصور گردید چنانکه اهل سنت بر ایمان مهابران و انصار و غیر هم صاحب میدارند آیات بنیاد و نصوص
 روایت شافیه مخالفه و منقول شده قابل مخالفت و جوابش قبل ازین گذشت مگر تنازع در چند کسان است که با اهل بیت رسول
 عناو و علوت میباشند و حقوق ایشان غصب نموده و من قبل ازین تم کیشی و عیوب ایشان را سنگشت گردانیده ام و بر کفر
 منافقین و قلت و ذلت مومنین هرگز دعوی نیست صاحب رساله از جانب خود و تم کیشی و عیوب ایشان را سنگشت گردانیده ام و بر کفر
 جرحش می شود و بر ایمان مهابرین و انصار که مجموع آیات آورده اند نیز آنرا مسلم می داند لیکن عام بدون تخصیص مفید در عایت
 و گو که کجاست اسامی متنازع فیهم در آیات قرآنی که بران نازان میشود و اگر از خارج میگویند من نیز در جوابش در و آن از روایات
 اهل سنت میگویم و بر کفر و انکار آیات بنیاد شواهد می آورم و علی العموم بر کفر نجات جمله مومنین که آیات نازل شده و پس
 باید که احدی را از زمره متردین نشمارد قال اگر مخالفین نیز در دعوی خود و صادق اند باید که همین منطایات حکمات که تاویل
 بآن را نمود بر کفر و نفاق و قلت و ذلت مهابرین و انصار و دیگر مومنین مخلصین نامدار و بر کثرت و غلبه منافقین را با کفر تمام کنند

وکسانیکه در حق مهاجر و انصار حسن ظن دارند آنها را به نصوص قطعیستند نمایند از نگاه بحث گفتگو کتابی جواب و سوال علمی بکار برده و گز
 عبث زبان درازی کرده و نصوص را انکار نموده بر سر خود آتش دوزخ خزیده از قسم سوم مسلمان خارج میشوند اقول الحمد لله که آیات
 بنیات متضمنه و عدم ظلم و مکر این و عصاة رسول خدا و قرین احوال آنحضرت صلعم و قارین جهاد و مومنین اسلام قرین اوراق در
 رد هفتاد مصنف رساله را بر او نموده ام و ایشان را بشوایه دیگر آیات مخصوصه از مهاجرین و انصار محدودین مستثنی ساختیم و بر کثرت
 منافقین هرگز دعوی مانیت و یا بیکله مهاجرین و انصار حسن ظن میداریم و نسبت بساکنیکه ساکنین میداریم ایشان را بنصوص قطعی
 مستثنی کردیم و مکر نص قرآنی را کافیه میدانیم و اینجا و شیوه زبان درازی از عاقلانست که بحق عثمان میگفت اقتلوا اعتقاد قل الله
 لعن الله حراق المصالح که پیش ازین بیان آن گذشت و اول عالمه و طلحه و زبیر و معاویه را از قسم سوم مومنین خارج کند بعد از آن
 الاوده گفتگو با سازند و باز به بنده که ما چگونه دیگر از خود طلحه و زبیر را بیکله خدا و رسول خارج از ایمان میکنیم قال او خود معلوم است که در قرآن
 یک آیت هم بکفر و نفاق مهاجرین و انصار موجود نیست اقول و نیز همچنین خود معلوم است که در قرآن یک آیت هم بکفر و ازداد
 مالک بن نویره قوم بنی حنیف و غیره موجود نیست لیکن نمیدانی که خدا تعالی در قرآن شریف مهاجرین و انصار و دیگر مومنین
 نامدار خطاب کرده میفرماید که یا ایها الذین امنوا من یتردد منکم عن دینہ الا حق و من یرتد دینہ فحق عینی بنه
 فیهتم و هو کافر الا ید ان الذین ارتدوا علی دبارهم من بعد ما تبیان لهم الذلک لعلهم یحذرون پس این آیات
 ولان میکند بر کفر کسانیکه ایشان بعد از ایمان بر او ارتداد رفتند و ارتداد بعضی از ایشان را قبل ازین اثبات رسانیده ام و چنانکه
 تصریح نام مهاجرین و انصار کردم آیه شمره ارتداد ایشان در قرآن موجود نیست همچنین درباره ارتداد مالک بن نویره و غیره دیگر فرق
 که نزد ما نیست بر او کفر محض است نموده اند نیز کدام آیه در قرآن موجود نیست و چنانکه در مهاجرین و انصار علی العموم در قرآن است
 همچنین در فرق مذکوره نیز در ضمن مع مومنین مخرج است پس اگر در قرآن یک آیه بکفر و نفاق مهاجرین و انصار موجود نیست
 همچنین یک آیه بکفر و نفاق مالک بن نویره و غیره هم در قرآن موجود نیست حالیکه ما هم و منافقین و مهاجرین و انصار هم در قرآن
 چنانکه رسول خدا صلعم فرمودند که در صحاب من دوازده کس منافقند و هشت کس را ایشان چنان هستند که شکر و رسول خ سوزن
 نخواهد رفت و ایشان در شیت نخواهند رفت و هر قدر که آیات درباره منافقین قبل ازین تفسیر نمودی همه در شان ایشان است چه
 بعضی از منافقین و مهاجرین و انصار هم موجودند قال پس ظاهر شد که مذنب مخالفین بر آیات قرآنی نیست بلکه مقصود توراتی
 غیر صحیح و آیات عقلی است و قرآن مکذب و مبطل آنقص و مبطل خیالات شان است پس معلوم شد که مذنب ایشان مذنب اهل بیت
 نیست چرا که مذنب اهل بیت خلاف قرآن نباشد و مذنب اهل بیت همین مذنب اهل سنت است که موافق قرآن شریف است که امام حقیقی
 و پیشوای تحقیقی جمیع اهل اسلام است همه جا و همه وقت میسر و موجود اقول اهل سنت مالک بن نویره و مومنین را با وجود و نزول چنین
 آیات در عدم و رد و ایارتداد و شان ایشان مترد میگویند پس ظاهر شد که مذنب اهل سنت بر آیات قرآنی نیست بلکه مقصود توراتی
 غیر صحیح و آیات عقلی است و قرآن مکذب و مبطل آنقص و مبطل خیالات شان است پس معلوم شد که مذنب ایشان مذنب اهل سنت است و اهل
 مذنب است چرا که مذنب رسول خدا خلاف قرآن نباشد و مذنب اشیاع مطابق قرآن مجید است و ما خود مسلک ما فرقان حمید و ملت ما ملت
 کس نیست که دوازده علم غیر و عالم قرآن شریف اند و بموجب حدیث شریفی آن را ذکر فرموده اند علی مع القرآن و القرآن مع علی

وویل بر روی مان است که اهل سنت آن متراف دارند محقق و والی در شرح عقاید معتزیه در بحث فرقه شیعه میگوید فائده
بنسبکون فی عقاید هم بالا حدیث الصبیحی المرویه عند عن اصحابه (انتجا و زوی عن طواهرها الا ضروره و
لیست مسلون مع عقولهم کالمعتزله و من یخذ وخذ هم و کلام النقل من غیرهم کالشیعۃ المتبعین
بما سر و ی عن انهم کاعتقادهم العصمة فی سحر یعنی بر سببیکه ایشان یعنی اهل سنت تمسک بینانند و عقاید خود را با حواشی
صحیح و میرزا انحضرت و از صاحب آن حضرت و تجاوز نمیکند از طواهر آنها که از روی ضرورت و مخفی آید و میرزا نمیکند از با عقاید آنها خود
مثل مشتمله و یک کلام تمام عقاید ایشان است و نه نقل از غیر صاحب آنحضرت مثل شیعیه که بتبع کنندگان اند بیچیز که روایت کرده شده است
از امامان الثبانیان از جهت عقاید و کون ایشان عصمت را در ایشان یعنی در ائمه خود منتهی پس بدین که مذنب اهل بیت مطابق شیعیه است
که پیروی ایشان بینا نمیدانند موافق اهل سنت که از پیروی ایشان بیزار اند و بلکه قصص تواریخی را نیز فرقه شیعه اخذ می نمایند مگر
آنچه به نقل باشد از اهل بیت علیهم السلام و انداختن قول از ساق و جهلاء و رجال غیر معتبرین کما اهل سنت است که خود پیشوایان ایشان
عترت خود را میگویند و در مسائل دینی غلطیها میگویند و هرگاه حال مقتدایان برین نباشد پس و مقتدایان ایشان
و تفرقات را ملتبس تواریخ مطلقه گفتن ناشی از کمال حماقت و جهالت است بلکه کلام به خود شامل است بر قصص تواریخی و مکلف بمطل
جمله قصص تواریخی نیست و اگر مبطل است بر قصص رستم و سهرورد و غیره است که کفار مقابل قصص انبیاء آنها را میخوانند و بنا مذنب
بر این نیز به قصص و اشیائیت بلکه بر قصص واقعی است که در زمان آنحضرت مسلم و بعد از آنحضرت حادث شده اند و علماء اسلام آنرا ضبط
نموده و در کتب خود درج کرده اند و اگر تواتر قصص تواریخ مطلقه حایج به بنی داری پس از کجا میگوئی که شیخین ایمان آورده بودند
در همراه آنحضرت بحجرت نموده بودند و صاحب آنحضرت ایشان را خلیفه کرده بودند ایشان ملک روم و فارس را گرفتند چه ذکر آن
بیشتر گویند و تکرار موجود نیست بلکه میگویم که ایشان از ابتدا ایمان نیاورده بودند و در جنگ صدر بن ابوسفیان و غیره کفار بودند
مسلمانان مقتول شده بودند پس باید که جمله این امور را از قرآن ثابت کنی و چون شیعه را شیعیه در هر مقام از عقل سلیم که فارق
حق از باطل است برات میجویند بنابر آن سخنان به سر و یا میگویند و پی بهضمون قرآن نمیرند زیرا که فهمیدن آن موقوف بر عقل
است و ضابطه در اکثر مقام فرموده است که تسلیم تعقلون و تمسک به فرقه اهل سنت است و هر فرقه از قرآن الهی بطرف خود میبرد
بنابر آن بخواند احدی که مطلب خود را از قرآن الثبانی رساند بخواند که ضم آنرا مسلم دارد و ایراد آیات مطلقه عامه کلا بدین و کلام
حجری ۶ و عقده کشائی از آن خیلی معتذر است پس این مجموع آیات و دلایل مبالغه است صریح که پیش منصف بعیب بگوید نمی آید
از آیات قرآنیه قصود خود را متحقق نموده هم میگویند رفع آن توانا کرد این مبالغه است صریح که پیش منصف بعیب بگوید نمی آید
و باطل فریم که این خداوند را پسندیدند این البغی صواب رساله اهل حق صلوات علیه و مستی نخواهد کرد و بجز جهلاء و معتزله احدی
گفته که این عالم ضرور نخواهد شد و در سبب طبعیه همین مذنب ماضیه است باقرار علماء اهل سنت و این مذنب را چگونه مخالفه بنابر
میتست بلکه مطابق است باقرآن مذنب البتة مذنب اهل بیت نیست بلکه مذنب ایشان در اصول مذنب ابوالمحسن شهری است
عذر فرمودی مذنب یکی از ائمه اربعه اچلیفه و شافعی و مالک و حنبل است که اقر به علماء و کتب ایشان را از اول تا آخره بیند که از ابتدا و
مسائل البتة تا از مسائل کلامیه همچنین از طهارت تا آخر فروع فقیه مستند علماء ایشان سواء مذنب ابوالمحسن شهری یا ابوالمصنوع و قری

[illegible]

و نشاءت امام زمانه خود را مروت و جاهلیت یعنی موت کفر پس معلوم شد که بر کسی هر زمانه امام است مگر آنکه آن غیر امام زمانه سابق است
و اهل سنت و جماعت بزرگ معنی آن بیان میکنند یعنی میگویند که مراد از امام قرآن است و این امر نهایت به معنی است و مخالف معنی حدیث
نیز که در حدیث فقط معرفت امام مذکور است اگر مراد از امام قرآن مجید باشد پس از معرفت شخصی قرآن بدون عمل و قرائت آن بی فایده
نیست و نیز قرآن در جمیع ازمینگی است پس در حدیث مذکور منافات درین امام زمانه آنکس گفتن امام زمانه در صورت مذکور بیجا میگوید
پس معلوم شد که امام هر زمانه علمی است تا معنی حدیث درست شود و همین بتبادوست از حدیث و بعضی از علماء اهل سنت میگویند که مراد از
امام پادشاه عصر است و بنا برین لازم می آید که هر کس که در زمان تزیید و مروان و چنگیز خان مرده باشد و ایشان را نشاءت باشد کافر مرده
باشد و بر هر صفت خیر می آید که ازین لفظ که بفرموده است از هر چه خلیفه و اوئی تصرف این قسم معافی بعیده اراده کرده و آن محض مکابره است
و لهذا امام سعد الدین گفتارانی در شرح عقاید و مقامات که این حدیث را دلیل آورده بلکه واجب بودن نصب امام انصاف و او را که بیست
غیر از این کار به شکل است بنا برین حدیث ما محجب اند و که با تأمل دعوی علم و دانش گفته که بعد از ظفار عباسی کار شکل است و بر خود پسندیده که
ظفار بنی امیه و خلفای بنی عباس امام او و سایر خلایق باشند و نشاءت ایشان باعث کفر باشد از علامه و توانی سخن خوش طعنه مشهور است
پرسیدند از او که امام زمان کیست و جواب گفت اگر از شیعیان پرسید میگویند مهسبان امام حسن عسکری است و اگر از اهل سنت و جماعت
سوال کنید میگویند سلطان یعقوب بن حسن بیک ترکمان است قال بخلاف معرفت امام و خود که نزد شیعیان خوف شرع و اذیت و موقوف
و خلقی از حبس غیض و مروت و ادا شادوی و تصور معذرت بالفعل معرفت و متابعت قرآن است محالات است مگر بوقت ظهورش اقول
امام زمان نزد شیعیان از خوفی شرع و اذیت و مروت و ادا شادوی و تصور معذرت بالفعل معرفت و متابعت قرآن است محالات است مگر بوقت ظهورش اقول
بر خوف کرده این قول بر سبیل ترجیح است و این در اول و دوم بود و دل آنحضرت صلعم که در غایت خفی شنید از خوفی شرع و اذیت و موقوف
بود و نه اینکه من بر کفار غالب نخواهم شد و این من احاطه تمام عالم خواهد کرد و بلکه انتظار امام زمان حسب صلعم نیست هرگاه مصلحت او مقتضی
ظهورش خواهد بود و انکار ظاهر شده درین راه و احوال و احوال که در وجود امام زمان ثابت و تحقق است با قرائت علماء اهل سنت و شیعیان
عربی و کتاب فیه مات مکیه و باب ۲۶۶ بنویسد ان الله خلیفه فیخرج من عترة رسول الله صلعم من لدن فاطمة السیدة
اسم رسول الله جد الحسین علیه السلام بنو الطالب یعنی بر سر خدا خلیفه است پس خروج خواهد نمود از عترة رسول خدا صلعم از اولاد
قاله تمام او نام رسول خدا است جدا از حسین علیه السلام بنو الطالب است و در کتاب بوقت ظهور در حال امام مهدی مذکور است که او
از اولاد امام حسن عسکری است و مولد آن علیه السلام در نیمه شب شعبان سنه دو صد و پنجاه و پنج هجری است و او باقی است تا اینکه
فرمان شود پس بنی بر میخیزند و او است شیخ من عترة و حال خروج آنحضرت مفضل و شرح خبر بر در آورده شیخ عبدالحق در رساله
مناقب آنکه بار در حال امام مهدی ولادت آنجاب بنویسد طیمه میگوید که پیش ابو محمد حسن عسکری رضی الله عنه آمد مملو و ریش
دیده و چاکسار و دوا و او را نور و عظمت دیدم که دل من گرفتار او شد و گفتم سید علی داری بحال این مملو و مبارک که آن
علم را بمن اتقانی گفت یا عمر این مملو و متعظراست که را بدان بشارت داده بود و در درختی الاحباب در حال امام دوازدهم امام
مهدی مذکور است که و آن امام فداواتر احم در کثیت و نام با حضرت خیر الانام علیه و آله تحفه الصلوة و السلام موافقت دارد و
و مهدی منتظر و خلف صالح و صاحب الزمان در انقلاب او مسلم است و نیز بنویسد که دایم العظام مثل سحی و حیات طفولیت

اور حکمت که است فرمود و می نویسد که در هر دو بهترین را که از نظر فرق بر این اعجاب شود و سبب این جوری در تذکره خواص اللمت فی معرفت
الامم و رجال امام مهدی می نویسد هو محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
ابیطالب علیه السلام و کتبه ابو عبد الله و ابوالقاسم هو الحنفی صاحب الزمان القائل للنظر الباقی و هو اخر الامم و ابن اثیر
در جامع الاصول و عبد الله بن محمد بن یوسف شافعی در کتاب البیان کمال الدین بن طایفه شافعی در کتاب مطالب السؤل و شیخ زکریا
در فصول مهم و سبب این ایشان اکثر علماء اهل سنت و رجال امام مهدی که موجوده قائم است تحریر و نمایند و متعصبین ایشان مثل ابن
جو و صاحب تحفه الکابران بینانید و در حدیث و سنن و کتب عرف امام زمانه از تائید جالبیه فقط نقلت و معرفت مندرج است که امام
زمان خود را نشانید که نیست بلکه ثابت است و او که متذکر خلق از جانب فیض هدایت قرشاد و بی علی الاعلان منتفع باشند و متفصلاً حکم
از و عیان در کتب فیه از تحت دستاویز جاری است مثل آفتاب که در برابر مشهور باشد و اکثر کتب نگاران را برایت میکنند و شکلات و غیره
سیار و لیکن بالتمیز و التخصیص حکم از تحت دایمی شناسدش بعضی از بنیاد مثل حضرت خضر و الیاس که خدا تعالی ایشان را از نظر ظلال تحقیق
گروانیده است و آخر پیغمبر بر سر هدایت یار ایشان را از تحت دشت از نظر ظلالی پس معلوم شد که امام مصلحت است در حفظ
ایشان و تحقیق حال امام زمان است و معرفت او موقوف بر رویت او نیست بلکه داشتن او بقدر که امام ما مهدی بن علی عسکری است و
قائم و موجود است بر آن کافی و وافی است و در حدیث حکم و جواب متابعت قول و سکه مذکور نیست و فیض هدایت او در حفظ جاری
است و حال بعضی اخبار و آثار شعر و فضائل و مناقب خلفا و ائمه و کتب بن فقه و اکثر روایات احادیث و از اهل سنت باشد و عارضه
در باب استحقاق خلافت خلفا و شریعتین و در بیان مقامات و درجات عالیات شان واقع بود که اینها منسب عشا و علماء الکبار
ورود و احتمال ضعف و وضع و تقیه در آن اخبار و آثارش می آید و تاویل باطل بجا میسرند بنابر آن از اسیر و آن اخبار و روایات گردید
بر آیات بنیات و نصوص حکمات که ثانوی هم اقول پنج خبر که در کتب شیعه مشهور و فضائل ائمه منتقول نیست و آنچه که در کتب
اهل سنت و در باب استحقاق خلافت ایشان مروی است از جمله موضوعات است که در زمانه می رسید و بوضع آن رسیده است و اگر
آنرا اصلی میبود و بگوید و در پیغمبر است و میگرد و آیات بنیات را که بر خود و در تائید خلافت و در کتب ائمه امیر و نمود
آیات مذکوره را بخلاف و درج ایشان چگونه مناسب نیست چنانچه پیش ازین واضح کرده ام که در تائید مندرج نیست که از عیان
خوبی بدست او کرده شود و سبب میگویند که آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء لمرضاة الله و حق قائل علی مرتضی تائید
است پس چگونه مسلم شده شود قول ایشان و این آیه نیز و ایشان نیز از آیات بنیات و نصوص حکمات است و ایراد عموم آیات در
درج ائمه فقیه مجال ایشان نمی بخشد چنانکه مجال دیگر اهل رده قائم و نه بنشیند حال کمال ایشان نیز در درج عموم آیات دخیل بود و من قال
هر که متوجه و متصدع جواب بین کلمات شود باید که از اسیر و اخبار و آثار غماض بر آیات قرآنی و منطوقات و قوافی و تاویل روایات
را نه شود و کتفا نماید راه انکار و رد و احتمال وضع و ضعف و مقصد تقیه و الحاق از جانبین سده و مانند اقول در هر مقام اول جواب
آیه از آیه داده ام که بر دفع عموم باطل مخالف کافی و وافی باشد و در هیچ مقام آیه قرآن را مایل نکرد و اینده هم بلکه موافق تنزیل
در جوابش آیات بنیات وارد کرده ام و بعد از آن در رد و کشف غرض مخالفان آل رسول از روایات اهل سنت گردید
نیز که بجا و اخبار و آثار عقده کشانی که احاطه تصور نیست و آیات قرآنی را هر کس بر سبک خود مطابق میکند همچون آتش در کا است

و اگر از این باب بطور مختص کرده شود کسانی که بعد از حضرت صلعم در صدور اشیاء و احداث گردیده اند حال ایشان چگونه منکشف
 گردید و وقت هر گشت ایشان نسبت بشمول آیات کجا باقی مانده بود که در آن حال ایشان مندرج میبود بلکه ایشان مصدر فعل
 قبیح بعد بشمول آیات گردیده اند و باطلها صفا و درین خود ویرانه اند البته از کتب خود که نام رواست بر آن ثبات ملاحظه
 وارد کرده ام همانا آنرا در مقام ضعف و وضع در آن بیرون و لیکن تا این حد که نام آن صاحب رساله منظر رسیده که
 در آن نام ثلثه مخرج باشد و در خلافت ایشان مصرح باشد که پیشا خلیفه رسول خواهد بود و در خطاب رسول خدا صلعم و نبوة
 که فلان آنکه در بار خلافت ثلثه است علماء را از ورود حضرت مشعر خلافت انکار است صاحب رساله دعوی منقول آنکه میگوید و اگر
 دعوی خلافت از آن نبی و محدثه الدین امنا انکم است پس آنهم با وجود مخالفت جمیع مایل بعید است نه تنزل پس دعوی تنزیل
 از کجا میسوزد چنانکه میگوئی که بر بعضی محکات انکشاف کردیم و اما میگوئی که بر کتاب قرآنی که تاویل را راه بنود انکشاف نماید قال
 و ظهور ظلم و فساد و نسبت مباحرین بیکدیگر نیز متبع و محال حال شد متعالی الدینان مکتاهم فی الارض اقاموا الصلوة
 و اتوا الزکوة و اهدوا صراط المستقیم ترجمه حال صفت مباحرین این است اگر علم قدرت
 حکیم ایشان را در زمین بر پا دارند و نماز را و بند زکوة را و امر کنند و دیگر امر با حکام شرعی و نبی فرمایند از منکرات و خلاف شریعت
 چنین است معنی حفاظت بدون عصمت که خدا تعالی ایشان را از ارتکاب منکرات در قدرت و تصرف فی الارض باز داشت
 و حفاظت کرد به بقای صلح اعمال ایشان درین آیه اشاره کرد پس یکدیگر تفحص فی الدین و ایمان بالقرآن وارد مایل
 توجه از کلمات این آیه در یاد که بجهت مباحرین خالصا لله بودند هر چه طمع دنیا و مبدی حصول اختلاف و تصرف فی الارض
 در باب آنها صریح المفهوم و بعد حصول تکلیف ظهور حق و هدایت و فقی ظلم و منکرات بنفای هر بالمعروف و نهی عن المنکر به نسبت ایشان
 سرحد و منکرات است اقول سبحان الله قبل ازین صاحب رساله قرار کرده است که صحابه معصوم نبودند اگر از ایشان کسی
 یا گمراهی میبود یا سبوا صادر شود و حج از لال غفوت شده بود و اکنون دعوی عصمت ایشان میگوید که ظلم و فساد
 از ایشان متبع و محال است و بعد از آن میگوید که ایشان محفوظ بودند از معاصی نه معصوم گاهی چنین کاری چنان است
 در اینجا ایشان را هیچ نیافرقت و تفصیلت داده و بعد از انبیاء قبل بعثت صدور گناه و بعد از بعثت سهوا و خطا را جاز است
 مخروا و از صفت و در حق مباحرین صاحب رساله دعوی میکند که بعد از ظلم و فساد به نسبت مباحرین بیکدیگر نیز متبع و محال
 است بلکه از ویل صاحب رساله که آن اقامت صلوة و اتیاء زکوة و هم بمعروف و نهی از منکرات چنان مستفاد میگردد که
 جمع مومنین معصوم اند تا یوم القیامت زیرا که حق تعالی میفرماید المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعضی یأمر
 بالمعروف و نهی عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولیاء است
 الله ان الله عزیز حمید پس ایشان هم بمعروف میکنند و نهی از منکر و اقامت صلوة
 و اتیاء زکوة و سیرت خود را بر دیگران میگویند پس باید که صدور ظلم و فساد از همه ایشان متبع و محال باشد و درین
 آیه نصبت آنکه و ان مکاتیم زیاده ترستی صحیح ازین آیه مفهوم و مستفاد میگردد که مومنین هر یک از دیگری اولیاء و یار
 معصومند و در در آیه و ان مکاتیم زیاده ترستی صحیح ازین آیه مفهوم و مستفاد میگردد که مومنین هر یک از دیگری اولیاء و یار

والا ان میکنند بر صد و معاصی و مشربند بر کتاب و زجر و توبیخ ایشان پس دعوی عدم صدور عصیان از ایشان سراسر است
در سیات است و از دعوی عصمت تزلزل نموده باز قائل بظلمات ایشان بدون عصمت گردیدن خالی از حاققت نیست
حال آنکه ایشان در معصوم بودند و محفوظ از آیه وان مکن اهلکم الا ذنبا فاما الصلوة و اداء الزکوة و امر بالمعروف و نهی
بکمال از هر می آید که از ایشان نگذاشته صادر نشود و چه ضرورتی که کسی که هر معروف که خود از آن باز نماند و نهی از منکر نماید و خود
بان مرتکب نشود و حال آنکه در آخر این آیه آنست که لیس عاقبة الامور یعنی انجام کار ایشان از خداست و آنرا که کلام بر صراط
مستقیم قائم و بر قرین خود پاد و کلام کس از آن مستغفرا و اگر در ورشع این قول باطل که صدور ظلم و فساد از هر می محال است
و کسی که معروف میکند و نهی از منکر نمیدارد و خود متلوث بمعاصی نه میشود و حق سبحانه تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
ما کان لکم ان تفتعلوا کون کبر مقتدا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون استیعبه اے کسانی که ایمان آورده اید
چونیکه بیزیرا که میگوید بزرگ است از روی و دشمنی نزد خدا اینکه گویند بیزیرا که نیکنند و بین که حقیقتا خود میفرماید که این
چونیکه بیزیرا که میگوید یعنی مردم را امر معروف میکنند و خود از آن باز میمانند و هر گناهی که ظلم است که وضع شدی و در غیر محال
است و بجهت آیه و در سوره نور که مشتمل بر کتاب و زجر و توبیخ ایشان است و آیات نیز از او است و از آن چهار کس از میان
نار از پیر و در تفسیر معنی می گویند که در صورت که بعد از قول آیه یستأذنونک عن الخمر و المیسر فیها ثم کبر فنافع للناس
بیزیرا صاحب فایض بال باو کشی و مشرب نوشی بعل می آوردند و فساد بر پای میکردند و خود و شاه صاحب در غم و تلافی بیزیرا
بار کتاب ایشان معاصی که بر او اشل و زجر و توبیخ و غیر آن پس کجا باقی ماند عدم صدور عصیان از ایشان خوب چه می
معافی قرآن را که در آیه کلام الله بر هر میخیزد از جانب خود و توبیخ بر خلاف کلام خدا و رسول او و بار بار میگوید که و آیه توبیخ
تاویل نماید که اگر تو قرآن برین معنوی میبری رتقی مسلمانی و لایست که بجهت کل صاحبان الله لیس بود و او مسلمانی است
از ایشان بعد از آنکه صلیع بر کتاب معاصی مخطو و بطس ابر و خاص حاجت خود گردیدند و جمله معاصی را تفسیر ایشان
گردیدند و حصول اختلاف یعنی انوی و تصرف فی الارض کسر و از آن در رت و ملکیت است چرا جمیع مومنین متحقق بود که
من آن نیست لیکن امر معروف و نهی از منکر مستلزم ظهوری و موجب نفی ظلم و فضالت و فساد و نیست که صدور آن محال است
باشد و او مرتکب آن نشود و نه خلاف کتابی و عدم فرموده که در ظاهر از ایشان متغیر است اینهمه میانه است چه بد و چه خوب
بلکه باب باری و تفسیر و آخر آیه مستند صاحب ساله میفرماید و لیس عاقبة الامور یعنی امر معروف و نهی از منکر و اینها را توبیخ
انجام میور ایشان را خداست و کلام الله و عدم معروف و نهی از منکر مستلزم نفی ظلم از ایشان نیست چرا که دانستی و عدم معروف و نهی
یعنی از منکر نیست بکمال است که بیایات آن میباشند و عالم بود و با حکام خدا بر می جای که مقرر باشد حکایت و عدم
علم و لیاقت خود و بر تفسیر این مقام تحریر کرده که و قاضی و مقرر تحقیق این حق است که خبر و آیه کتاب معروف و احادیث را که بعضی از آن
ضعیف و موضوع و لاحق هم باشد آنها را بر آیات قرآنی و منطوقات و قوانین عرفی نمایند و اذنی را قبول کنند و مخالفان را ترک
آبراهیم تیار و حق رفیع باشند میگویم که عقاود مانع مومنین است لیکن مقصد تواران بر نمی آید هر چند میخیزد که دست و پا زده
مستندین این صیت جوئی باین جمله که نشان ایشان آیات قرآنی و آیه و در خواهد که در غالب ایشان منقول اند مخالفان

ایشان اند آنها را اول یا بطرح باید که این قول غالی از تخلیج نیست زیرا که تخصیص و تصریح نام در حدیث و قرآن موجود
 نیست و اخبار و آثار تخصیص و تصریح نام در ثواب ایشان در کتب اهل سنت موجود اند و آیات چنانکه علی العموم در حدیث ایشان
 نازل اند همچنین علی العموم در ثواب ایشان نیز نازل اند و اگر تصحیح را بر مجرد آیات کرده شود پس در مشهورات باید که حقیقت
 متعین هم مستحق شوی و از اخبار ائمه و ایشان نهض و زری چه در شان ایشان نیز در ضمن هر مومنین اکثر آیات در حدیث
 نازل اند و اگر ائمه و ایشان در اخبار است در آیات و در آیات هر ایشان است در ضمن هر مومنین پس باید که این حدیث و ائمه و ایشان
 ایشان توبه بکنند و معجزه اکثر روایت و اخبار در هر سبب است مخالف قرآن متقول نموده اند که آنها را معمول به اگر ائمه و ایشان
 اول روایت لا نور ما نرکناه صدقه این روایت تصریح تمام نمی آید است باید به حدیث که الله فی اولا که مانند مثل خطه کاتبین
 لیکن این روایت را بپاس خاطر و صدیق ابو بکر اول می آید و دیگر آیه انما المؤمنون کون جنس دلالت میکند بر نجاست شرک
 لیکن این آیه را بلا ضرورت بپاس قضا و حسی خلاف خود مآول بسیار زیاد میگویند که دل و نجس است و گاه میگویند که ایمان او
 نجس است و در قرآن موجود است که در هیچ متروکه تسمیه را مخورید یا چه حقیقت میفرماید و آنرا که او را میگوید که اسم الله علیه فانه لا یفسد
 لیکن شافعی کل متروکه تسمیه که از روی حدیث باشد جایز می آید و سوا آن اکثر روایت و اخبار را که مخالف قرآن اند معمول به
 کرده اند قال عن علی بن عبد الله الرازی بسلی الاثنا عشر فی کتاب کشف الغم عن معنیها منه سئل
 الکاهن ابو جعفر علیه السلام عن حلیة السیف هل یجوز فقال نعم قد حلی الیوم بک الصدیق و یوسف بن الفصیح
 فقال له انقلوا هذا فو شبا امام عن مکایه و قال نعم الصدیق بنم الصدیق نعم الصدیق من لم یقل له الصدیق
 فلا صدق الله فله فی الدنیا و الاخرة اقول قبل این صاحب رساله تحویر کرده است که مخالفین و اخبار و آثار ختم
 ضعف و وضع پیش از آنکه بنابر آن اخبار و گذشته است که برای آیات بنیاد نمودیم لیکن باز به هر دو قواعت برای آیات نمود و آخر
 روایات موضوعه را پیش از این روایت البته در کشف الغم موجود است لیکن از کتاب ابن جوزی محبت است متقول
 است و در قطعی ترجیح آن کرده است و صاحب کشف الغم اکثر روایات از کتب اهل سنت نقل کرده است این روایت را از جمله
 روایات موضوعه ایشان باید دانست به چند این مورد و سوا حق محقق این روایت را از در قطعی آورده است لیکن صاحب کشف
 به مخالفه تمام تصریح آن کرده است که این روایت از ابن جوزی اخذ و مست بلکه مجرد نقل از کتاب کشف الغم است که نامش
 بعد است از میخوامی قاضی و همچنین اکثر مقدمات در حدیث و اخبار است و صاحب رساله به آنکه فی تحقیق حال سیر
 صاحب کشف الغم و البته بر نقل او کفایت کرده و این روایت را بپاس از امام شیعیه آورده و قال روی الدارقطنی
 عن سالم بن حفصه قال سالت علی بن ابی حمزة فقال اللهم انی اتوب الیک و عمر الله ان کان فی نفسی غیر ذلک
 فلان الی شفاعته عند محمد صلی الله علیه و آله یوم القیامة قال سالم انه قال ذلک من اجل
 و این سالم ابو حفصه شیعیه بود و اقرار این روایت از متفردات موضوعات است است بر اجماع نمی تواند شد اگر چه
 نسبت آن با امام علیه السلام است پس کما فی حدیث فی است که باین وقایع بر شیعیان علی از روایات کتب خود است لال
 می نمایند و در صورت فرغ و تسلیح از این اخبار مجتبی نیست کردن و در گردانیدن است و باین معنی و قرآن اکثر

آمده است فتوبوا عنه ثم توبوا من قول لبيد بالي غير ذلك من الآيات نهجی دوستی که واقطنی توبوا آن کرده است و وضع
این روایت الطهر من الشمس است امام را چه عرض بود که کج و معاشه سال میفرمودند که بن ابوبکر و عمر را دوست میدارم و اگر دوست
ندارم شفاعت آنحضرت مرا نصیب نشود و اگر از سابق ننگی دوستی و دشمنی ایشان بمیان می آید یا کسی از آنحضرت سوال
میکرد و بایک گفت که تو ابوبکر و عمر را دوست نمیداری و درین صورت البته معاشه بنویسد و سال من بی حفسه از تو فریاد تیرید تیرید است
چنانچه فاضل بن یزید ابوی علیه الرحمة در تلخیص الاقوال میفرماید سال من از حفسه العجل الکو فی لعنه الصادق و کدی و
و کفره زبیدی تبری منزه شد امام قاله الکشی پس هرگاه صادق علیه السلام بر ولایت کرده باشند و او را کاذب
که تفرقه باشد قول باطل و او را کج و معاشه و تیرید و اکثر مسائل اصول و فروع موافق از با الهست چنانکه صاحب تحف میگوید
پس و از یک از جمله ایشان باید شد و صاحب تحفه در باب دعوت به رب سالم بن ابی حفسه را که از شیعه فاضلی می نویسد غلط
است بلکه او زیدی تبری بود و در حدیث قدسیه آمده است که ایشان بولایت علی بن ابی طالب و ولایت ابوبکر و عمر را خط نموده اند
و قائل اند با مامت ابوبکر و عمر و شفاعت ایشان را اعتقاد دارند و عثمان و عائشه و طلحه و زبیر را دشمن دارند کذا فی تلخیص الاقوال
قال روی الدارقطنی ايضا عن ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق عفا رب ان رجلا جاء الى بيته في احوال
علي بن الحسين فقال الخبر في ابوبكر وعمر فقال عن الصادق قال ولست بمدى قلا قلته نكتك ما تشاء
عنه الصديق رسول الله صلعم و لهما جرون و الا انصارا و من لم يحسب الصديق فلا يصدق الله
قوله في الدنيا و الاخره ذهب فاجبا بلبكر و عمر اقول واقطنی در وضع روایات بسایه الزامیه است که کامل است و این
روایت سزا بوضع است و چون از فقرات ایل نمت است قابل اعتبار نیست و در صورت فرض و تسلیم میگویم که ازین روایت
صحت ظاهر است که سال از جابا بن شعیب بود بلکه دریافت حال امام علیه السلام آمده بود و الا او را از شمس را حلت و عداوت
ابوبکر و عمر چه عرض متعلق بود پس امام را از اثر از شرارت آنکس لازم افتاد و بنابر این حسب عقیده او فرمودند تا زانیان از ایشان
اولا حق نشود و کلام مفید به بر پا کنند و این قسم حتم از انهم و جمیع احوال و کائنات هم فرموده اند یعنی در رعایت
شخصه دور حضور و در استایش او کردند و در کوفی پیش آمد چنانچه در مشکوٰۃ از عائشه منقول است ان رجلا استند
علی رسول الله صلعم فقال انك نابتس ابن العقیقه و نبش اخر العقیقه فلما دخل كان الفوق قد دیا
رسول الله قد قلت ما قلت ثم السنه له القول فقال شر الناس منولته يوم القيامة من
یکسره الناس انقاء فحشمن یعنی بدترین که در افن دوست بر غیر خدا صلعم پس فرمود که او ان
بدست ابن العقیقه و یا ان العقیقه یعنی بد قبل است پس هرگاه در حق شما آنکس بزم کرد آنحضرت گفت که آنکس گفت مرا رسول الله
تحقیق گفتی آنچه گفتی در حق او بعد از ان نرم کردی پس او گفت که ایس فرمود بر من و ان از روی مرتبه برود قیامت
کسی است که ناعوش و مانند او را در دمان از جهت نگاه داشتن بنحوه که در پیش امام علیه السلام هم رسیده اند
از شر او با او نرمی کردند و موافق عقدا و جوابی دادند تا از شر او بگریزند و این نیز از جمله فتاوی است که لعین مقلب
خود از آنکه علیه السلام وضع روایات کند و او آنها را بشیوه باطله و کاذبه بیان می کند و این باور میکنم و مثل این روایات

اکثر روایات وضع کرده اند که وجه وضع سرسبز آن ظاهر است چنانچه در جمیع الجوامع سیوطی از جناب میر روایت است که خدا تعالی فرمود
که در پیغمبر خود را از نور خود و ابوبکر را از نور پیغمبر و عمر را از نور ابوبکر پس اگر کسی ادنی شعوبه داشته باشد بوضع این روایت بی بری
چونیکه از نور خدا خلق شده باشد چگونه ممکن باشد که سالهاست در ازت برستی نماید و شب روز نشین منام سجده کند قال
در سنج البلاغت کلام علی علیه السلام است انما السواد کا عظم فان ید الله علی الجماعة و ایاکم و الله فقهنا
الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من النبی اقول این خطاب جناب میر علیه السلام بطرف خوارج است بکار
ضم و الحاق ایشان در صر و خود که از آنحضرت منحرف و در گردان بودند در وقت خلافت آنحضرت و حضرت امیر جماعت خود را
در این خطاب بسواد عظم تعبیر فرموده اند و خطاب رسول خدا صلوات علی مرتضی را نیز بسواد عظم بیان فرموده و چنانچه در
کتاب اهل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر کشاف مذکور است بهر پنج هزار و از سواد عظم خطاب امیر و کبار ایشان آنرا آنحضرت
نه بر سواد عظم که حال خلافت هم دارد و ممکن است که بر سواد عظم برحق و صواب باشد زیرا که آنجناب در خلیفه و کبر معاولیه و
همه اهل بیان و از نیز سواد عظم فرموده اند چنانچه با صحابه و خطباء کرده میفرمایند علیکم بعد السواد انما عظم این پنج هزار و عظم
را که معاویه و اتباع او نیز واجب است بر شما که قتل کنید و چگونه بر سواد عظم برحق و صواب باشد و اگر بر سواد عظم برحق باشد
در نیصورت لازم می آید که نیز بر دیگران برحق باشد و نیست حد بر جماعت ایشان باشد و معاویه و تبعین این علی مرتضی
خود را مشرک و فاسق و قتل گردیدن اهل مدینه و تاراجی مدینه و بجزای رومی و مقدس و سید آنحضرت که از دست پیروان
بوقوع آمده همه برحق باشد و قال دیگر آنکه جناب امیر المومنین را چون از حال صحابه گذشته بر سید مدظلایم و الوایت وصف کرده
و فرموده که اذا ذکر الله حمدت الله حتی انبت احبابهم و اذ انکب علی النبی یوم الریح العاصف فشفق
الجنان جلا التواکدان کما ان فی غیره و نیز از دیگر روایات روایت شده است که انما السواد کا عظم فان ید الله علی الجماعة و ایاکم و الله فقهنا
علی الجمیع فکما عدا هم اقول این اوصاف جمیع صحابه را سرلی کرده که جناب میر علیه السلام از زبان در بیان خود و شما و عظم
عین تعبیر است لیکن علاوه اهل بیت از نور و جبرین صحابه خارج اند آنحضرت علی را با جمیع صحابه رسول فرموده است یا ایها
آیات قرآنی علی العموم و درج ایشان دارد و اندیس مطلب صاحب رساله از آن برخی آید قال و متفقاً جماعت صحابه را که در
وقت النقا و خلافت ابوبکر صدیق حاضر بودند و او را در امور خلافت عهد و معاوان در حاضر شدند باقیاب چند نقیب فرموده بکار
گفته اولئک هم الصادقون جائے گفته اولئک هم المفلحون جائے گفته اولئک هم الفانرجائے گفته اولئک
هم الراشدون و کان فرموده رضی الله عنهم و در خواتم ابوبکر و عتبه و جنت و در جوار شرف ساخته درجا بشارت و رحمت علانیات و جنت
و رضوان خود و پیغمبر و جواد در کتاب خود و در حق ایشان فرموده حبیب الیکم ایاکان و ان فی قلبی بیکم و کما یکم انکم انفس و جنت
و جماعت که متفق در شان آن این القاب در کتاب خود فرموده با همه چه نیم کفر و فسوق و عیبتان را نسبت جناب امیر را که
وساها بلکه طول الحیات بر آن مصر باشد و در حق بهادرین و انما هم الصادقون فرموده و جمیع باجران را که بیکر بعضی
میگفتند اگر او خلیفه بحق نباشد آنها صاوق نباشند و هر خلافتی که با او بود بر حق نیست که در آنجا نباشد و از دست او برآید
وینی پاس سپردن و پدران و برادران و اقارب خود و نمودند و آنها را بر سر دین گشتند و سر را بریدند و بر شقیه جهاد

صبر کردند و منتها کشیدند و از هیچ مخالف نشدند چنانچه لمیر المومنین برک ایشان نیز شهادت این معنی در خطبهها خود داده
و حق سبحانه و تعالی در وصف شان فرموده که لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
ابائهم أو أبناءهم أو אחوانهم أو عشیرتهم اولئك کتب الحق علی قلوبهم و ایمان و ابد هر دو روح منور و بدخلهم جنات
نخیر من تحتها الا که اهل خالدين فیها ابد ارضی الله عنهم و رضوا عنه و لا یخلف الله شیئاً من ما وعده لعلهم یحذرون
رایان القاب لقب فرموده است بل کسانی را که تا دم مرگ بر ایمان خود قائم و متقل و نذر و بجا ایمان با او و ظلم و اریاب نه
پیمودند و از جهاد و کفار و از نکر و نیک و بچان و مال خود و راه خدا و جهاد و نیک و نیک و غیره ایما المؤمنون الذین اوفوا بالله
و رسوله نخلهم برنا بجا و جاهدوا با صوالحهم و انفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصادقون
این است اوصاف صادقان که حقیقتاً فرموده و مظلوم و فائزون و راشدون نیز همین کسان اند و از همین کسان خدای تعالی
را نمی است و دود و جنت و اجر عظیم و لشارت و درجات عالیات و رحمت و رضوان بر اسر همین کسان مخصوص است و قلوب
همین کسان مزین است با ایمان نه هر ظالمی و متعزیز الایمان که در نبوت آنحضرت اریاب را راه داده و قرار از جهاد و شعار
خود ساخته و بر حصول دنیا کج حقیقت و یقین را نغذول و منسوب ساخته تا بل بطرف باطل گردیده و دوسلنا و فرضا لیکن
خلیفه کردن ایشان ابو بکر را و حب حقیقت خلافت او معنی تواند شد چه کسانی که ابو بکر را خلیفه کرده بودند و در برج
ایشان با خرد و مبالغه میروا می و اولئك هم الصادقون و اولئك هم المفلحون و در حق ایشان میگوئی همین کسان
معاویه بن ابی سفیان را نیز خلیفه گردانیده بودند و در عهد خلافت علی مرتضی و بر دست او بیعت کرده بودند و طلقه الحاکم
انقیاد او در گوش جان انداخته بودند و ابو بکر و عمر و عثمان را نیز خلیفه حق و معاویه را که ایشان خلیفه حق و امام
و با وی مطلق بیعت میبردند صحیح حسن بن علی میگویند نه قبل از انان و در وقت خلافت علی حکمیس از کما ابانست قال حقیقت
خلافت او نیست الا ترونی قلیلاً من الشر اسبیه و غیر تطیعها لای با و هو حاضر شدن خلیفه حق و عا و ل نزول ابانست جان
است تا قال صاحب الحادی و بجو نقیذ النفاها من السلطان الجائر کما یجوز من العادل لان الصحابة تقلدوا
مرضاویه و کما را نمی فی بد علی الذی ابانست تقلدوا من حجب کان هو انرا انقی و انا اولی کذا کذا قال لعلنا تقلد
من ابی ابکر و کما را نمی فی بد علی و نیز بر طبق صاحب رساله گفتن می توانم که کسانی که معاویه را خلیفه کردند و بر دست او بیعت
نمودند و تقلید او را پیروی کردند و در امور خلافت عهد و معا و ناصر و شد نیز حقیقتاً آن جماعت را با القاب خلیفه حق و معاویه را
حقته و انفسهم الصادقون و کما گفته است که منطلق و کما گفته است و انفسهم الصادقون و کما گفته است و انفسهم الصادقون و کما گفته است
سبحی الله انهم رضوا عنانی آخر ما مال نس اگر معاویه خلیفه حق نباشد آنها که او را خلیفه حق می گفتند صادق نباشند و بر
خلاف لعلی از سنه لا یعقرون بخلافه فی عهد علی بن ابی طالب ان خلافت ابی بکر خلافت معاویه بن سفیان فاما کان حرام
منه و انما کما جمیع ان مدینه و مثل عبد بن عمر که نذر اهل سنت خلیفه جلیل القدر است و النس بن مالک و غیره مهابرین که با القاب
خر کرده و لقب بودند بر دست بر زمین معاویه بیعت کرده بودند و هر گاه اهل مدینه از ده طبع بیعت بریدند و در خلیفه زنده عبد الله
بن عمر که اهل مدینه کمال تمکین کردند و بیعت بریدند و بیعت خدا و رسول می دانست چنانکه در صحیح بخاری است پس

نمبر شمار	نام کتاب	قیمت	نمبر شمار	نام کتاب	قیمت
۴۵	بنیان الایمان	۸/	۷۰	فوائد ذهبیه	۳/
۴۶	حجۃ القدير	۳/	۷۱	سراج الایمان	۱۰/
۴۷	جنگ نامه محمد حقیقہ	۱/	۷۲	مجموعہ وظائف مترجم	۴/
۴۸	نور نامہ اثنا عشریہ	۱۰/	۷۳	اعجاز حسینی در معجزات عابدہ	۱۱/
۴۹	علی بند	۱۰/	۷۴	مشارق الانوار	۸/
۵۰	ثنیہ الاطفال	۱۰/	۷۵	مسکت الخالین	۳/
۵۱	ہفت بند کاسنی	۱۰/	۷۶	حسن اعتقاد	۴/
۵۲	رد الالبابۃ	۵/	۷۷	تحفۃ الامام مطبوعہ غیر مطبع	۴/
۵۳	ہدیۃ الصلوۃ	۲/	۷۸	حیات القلوب اردو جلد اول	۱۱/
۵۴	ضیاء البیون ترجمہ نور البیون	۲/	۷۹	موج کوثری	۸/
۵۵	مرآۃ السرفان	۳/	۸۰	نزیہۃ ثناء عشری - جلد دوم	۱۱/
۵۶	تاریخ امام ہذا علیہ السلام	۱/	۸۱	دیوان طب العرب	۱۱/
۵۷	حیات القلوب جلد سوم	۸/	۸۲	سفینۃ لہجات در علم کلام	۱۲/
۵۸	عین الیقین	۱۰/	۸۳	حیات القلوب جلد ہر شہ جلد	۱۱/
۵۹	مبوت الاسلام	۱۰/	۸۴	حق الیقین فارسی	۱۱/
۶۰	رسالہ قررت	۱/	۸۵	ابواب ہجنان ہر دو جلد	۱۱/
۶۱	فرحت المومنین	۱/	۸۶	اخلاق احمدی	۸/
۶۲	زینت العباد	۱۰/	۸۷	مجمع احسانات	۱۱/
۶۳	رسالہ استخارہ	۱۰/	۸۸	مجموعہ ہفت رسائل	۴/
۶۴	درتہ التحقیق	۱/	۸۹	ذاب انتقام	۱۰/
۶۵	تحفۃ الابرار در اعمال عاشورہ	۱/	۹۰	ثابت نامہ	۱۲/
۶۶	صفاح العقیان	۱۰/	۹۱	شرح ہفت بند ملا کاسنی	۱/
۶۷	قرآن لہدین	۴/	۹۲	عین یقین یعنی رویت باب العائین	۲/
۶۸	زاوہ المسافرین	۱۰/	۹۳	حدیث تحقیق بمشرب کسنی	۱۱/
۶۹	قول حق	۱۰/	۹۴	مقید الکلام	۱۱/

نمبر شمار	نام کتاب	قیمت	نمبر شمار	نام کتاب	قیمت
۹۵	من لایحضره الطیب	۴/	۱۲۰	مرثیہ ہلالم متضمن اثبات تفریح	۱۰/
۹۶	تخویم الآیات	۸/	۱۲۱	نخبہ مرزا محمد حسن مجتہد کربلائی	۳۰/
۹۷	رسالہ رجعت	۳۰/	۱۲۲	ماہ مغرب عرف کعبہ نما	۸/
۹۸	صراط النجاة	۴۰/	۱۲۳	جلار العیون کامل دو جلد	لئے
۹۹	تحفہ جوادیه	عید	۱۲۴	جلار العیون جلد دوم	عید
۱۰۰	واقعہ ستم	۴/	۱۲۵	مجموعہ مرثیہ امی متفرقہ	۶/
۱۰۱	سر و غم	۱/	۱۲۶	بشارت احمدی	۷/
۱۰۲	جلد اول مرزا فصیح	۱۳/	۱۲۷	رسالہ ہر حکمت آثار قدرت	۴۰/
۱۰۳	دفتر ماتم مرزا دبیر	عید	۱۲۸	نور کے ٹوکے کی دعا	۱/
۱۰۴	بحور النعمۃ ہر دو جلد	عید	۱۲۹	منازل الفرقان	۱/
۱۰۵	بحر البکا	۶۰/	۱۳۰	اعتقادیه فی لسان العربیہ	۴۰/
۱۰۶	مجالس الشیعہ	عید		ملا باقر مجلسی علیہ الرحمہ	
۱۰۷	کارآمد فاکرین	۵/	۱۳۱	متوسط مناجات	۷/
۱۰۸	اعجاز حسینی عز و جل	۴۰/	۱۳۲	مناقب اہل بیت ۲	۱/
۱۰۹	دفتر غم	۱۰/	۱۳۳	قصہ ملکہ و فقیہ ہر دو جلد	۳۰/
۱۱۰	رسالہ حدود	۸/	۱۳۴	محاریر صفدری ترجمہ جلد جدیدی	عید
۱۱۱	عین البیات	عید	۱۳۵	تحفۃ الاحباب	۷/
۱۱۲	شرح خطبہ امام رضا ۴	۲/	۱۳۶	نجوم انوار	عید
۱۱۳	موقفہ عظیم آبادیہ	۲/	۱۳۷	ملح ہوا کمال نام دوسرا کا۔ بقطعہ	۱/
۱۱۴	تحفۃ المومنین	۴۰/	۱۳۸	نام حسین لیتا ہوں جاؤ دو روئے	۳۰/
۱۱۵	بات اخیری فی حدیث غدیر	۲/	۱۳۹	رن میں لڑی ہزار و نوبت چہم جہی	۱۰/
۱۱۶	منہج الوصول فی الاصول	۴۰/	۱۴۰	نژاد میں حبیبین کو انجم کئے	۱۰/
۱۱۷	سیف صام	۱۲/	۱۴۱	بعد حمد ہندی	۱۰/
۱۱۸	تفسیر غفت	۴۰/	۱۴۲	جٹ نیم میں حرم قیدی چٹ کر آئی	۱۰/
۱۱۹	محاربہ حق	۵/	۱۴۳	رسالہ کھیمائے زراعت	۲/

